

استاد محقق :

آیت الله العظمی مکارم شیرازی

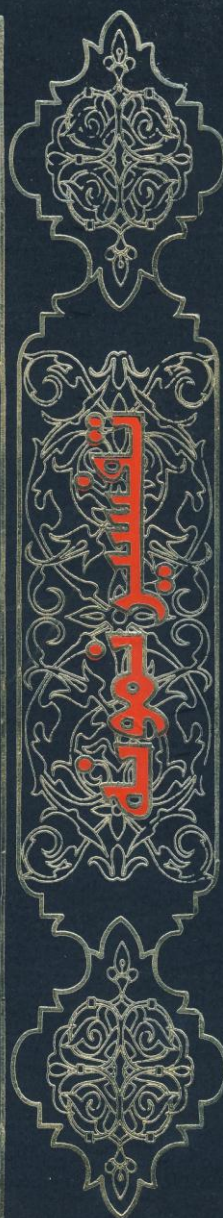
تفسیر نمونه

جلد بیست و پنجم

ویرایش جدید به اضافه فهرست

با همکاری

جمعی از نویسندگان



تفسیر نمونه: تفسیر و بررسی تازمای درباره قرآن مجید با در نظر گرفتن نیازها، خواستها، پرسشها، مکتبها و مسائل روز، زیر نظر ناصر مکارم شیرازی: با همکاری جمعی از نویسندگان [ویرایش ۱] - تهران: دارالکتب الاسلامیه - ۱۳۵۴.

۶۰۰۰ ریال: ج. ۴ - بهای هر جلد متفاوت.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیما (فهرست نویسی بیش از انتشار).

کتابنامه.

ISBN - SET: 964-440-030-5 (دوره)

ISBN: 964-440-004-6 (۴، ۷)

۱. تفاسیر شیعه - قرن ۱۴. الف. عنوان. ب. عنوان: تفسیر و بررسی تازه‌های درباره قرآن مجید با در نظر گرفتن نیازها، خواسته‌ها، پرسشها، مکتبها و مسائل روز.

٢٩٧/١٧٩

٧ت٧م/٩٨BP

٣٢٥٣-٧٦ م

1577

فروشگاه مرکزی: تهران - بازار سلطانی - ۹۹
تلفن: ۵۵۶۲۷۴۴۹ - ۵۵۶۲۰۴۱۰
فروشگاه شماره ۱: خیابان ولی عصر - خیابان فرشته - ۹
تلفن: ۹۱۲۳۴۴۱۵۲۱ - ۲۶۲۰۳۵۹



زیر نظر استاد محقق آیت اللہ مکارم شیرازی

همکاران: محمد رضا آشتیانی، محمد جعفر امامی، داود الهامی، اسدالله ایمانی، عبدالرسول حسینی، سید حسن شجاعی
سید نورالله طباطبایی، محمود عبداللہی، محسن قرائتی، محمد محمدی

- ناشر: دارالکتب الاسلامیہ
- تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه
- چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷
- صفحه و قطع: ۶۵۲ صفحه، وزیری
- چاپ: چاپخانه سرور
- شابک ۶-۴۴۰-۰۰۴-۹۶۴ / ISBN: 964 - 440 - 004 - 6
- شابک دوره ۲۸ جلدی ۵-۳۰-۴۴۰-۹۶۴ / ISBN-SET: 964 - 440 - 030 - 5 VOL.28
- حق چاپ برای ناشر محفوظ است
- قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

زیر نظر استاد محقق
آیه الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید
با در نظر گرفتن نیازها، خواست‌ها،
پرسش‌ها، مکتب‌ها و مسائل روز

جلد بیست و پنجم

با همکاری
جمعی از فضلاء و دانشمندان

با همکاری فضلاء و دانشمندان محترم

آشتیانی	محمد رضا
امامی	محمد جعفر
حسنی	عبدالرسول
شجاعی	سید حسن
عبداللّهی	محمود
قرائتی	محسن
محمدی	محمد

برنامه مهم آینده

فصل تازه ای در «تفسیر موضوعی» قرآن مجید

اقیانوس بی کران قرآن نه چنان است که با مقیاس های بشری قابل اندازه گیری باشد، و نه ژرفای آن قابل درک؛ چرا که قرآن کلام خدا است و کلام خدا مانند ذاتش بی انتها است. ولی با این حال، هر کس، می تواند از این اقیانوس بی کران به اندازه پیمانه وجودش بهره گیرد، و بنابراین هر قدر بر ظرفیت وجود و وسعت فکر و روح ما افزوده شود سهم ما از معارف قرآن بیشتر، و از این خوان نعمت بی دریغ فزون تر خواهد بود. و درست به همین دلیل است که تفسیر قرآن در هیچ مرحله، و هیچ نوع، نباید متوقف گردد؛ چرا که اگر آن را متوقف سازیم عملاً اعتراف به محدودیت قرآن کرده ایم، و این با کلام خدا بودنش هرگز سازگار نیست.

انواع مختلف تفسیر قرآن

بعضی ممکن است فکر کنند، تفسیر قرآن یک نوع بیشتر نیست، ولی با کمی دقت روشن می شود: حداقل پنج نوع تفسیر برای قرآن تصور می شود که بعضی از آنها تا کنون مورد بررسی دانشمندان قرار گرفته، و روی آن کتاب یا کتاب ها تدوین کرده اند. در حالی که بعضی دیگر هنوز به درستی مورد مطالعه قرار نگرفته است:

۱ - تفسیر مفردات قرآن

در این مرحله، تمام همت مفسر بر این است که هر یک از واژه های قرآن را جداگانه به صورت «معجم» و به ترتیب «الفا» مورد بررسی قرار دهد، و ریشه اصلی این مفردات، و موارد استعمالش را در قرآن مجید مشخص می کند.

در این زمینه کتاب های متعددی نوشته شده که معروف ترین آنها کتاب «المفردات فی غریب القرآن» نوشته ابوالقاسم حسین بن محمد بن المفضل الراغب الاصفهانی (از علمای قرن پنجم هجری) و کتاب «وجوه قرآن» تألیف ابوالفضل حبیب بن ابراهیم تغلیسی (از علمای قرن ششم هجری) است.

۲ - تفسیر ترتیبی

رایج ترین نوع تفسیر قرآن است که آیات را بر اساس سوره های قرآن به ترتیب، مورد بحث و بررسی قرار می دهند، و اکثریت قریب به اتفاق تفسیرهای موجود علمای اسلام بر همین اساس است، و صدها تا هزاران کتاب در این زمینه نوشته شده است.

۳ - تفسیر موضوعی

در این مرحله، مفسر از تفسیر ترتیبی گذشته، و آیات مربوط به یک قسمت را در کل قرآن جمع آوری کرده، و در کنار هم می چیند، فی المثل کل آیات مربوط به «جهاد» یا مربوط به عقائد و اصول دین، در زمینه توحید یا معاد را پهلوی هم قرار می دهد، و از مجموع آنها حقایق تازه ای را کشف می کند، و به گوهرهای گران بهائی در این اقیانوس عمیق دست می یابد در این زمینه تا کنون کارهای گران بهائی شده، ولی باید اعتراف کرد، این بخش از تفسیر قرآن هنوز دوران طفولیت خود را می گذراند.

۴ - تفسیر ارتباطی (یا زنجیره ای)

می دانیم نه در کتاب تکوین، موضوعات جهان از هم جدا هستند، و نه در کتاب

تدوین یعنی قرآن مجید، بلکه همواره روابط و پیوندهای قوی موجودات جهان از یکسو و حقایق قرآن را از سوی دیگر به هم مربوط می سازد. در اینجا وظیفه مفسر این است که بعد از فراغت از تفسیر موضوعی موضوعات را که جداگانه مورد مطالعه قرار داده بوده در کنار هم بچیند و آنها را در ارتباط با یکدیگر مورد بررسی قرار دهد.

فی المثل رابطه ایمان را با تقوا، و رابطه تقوا را با جهاد، و رابطه جهاد را با عمل صالح، و رابطه عمل صالح را با شفاعت و همچنین، قرآن را به صورت ارتباط موضوعی و زنجیره ای مورد بررسی قرار دهد.

این نوع از تفسیر قرآن تا آنجا که ما می دانیم هنوز مورد توجه قرار نگرفته، واسم بالا که برای بیان آن انتخاب شده می تواند اجمالاً دورنمای وسیعی برای این نوع بررسی قرآن مجید در برابر چشم ما مجسم کند.

۵ - تفسیر کلی یا جهان بینی قرآن

در اینجا مفسر، کل محتوای قرآن را در رابطه با عالم هستی در نظر می گیرد، و به تعبیر زنده تر، کتاب تکوین و تدوین را به یکدیگر پیوند می دهد و هر دو را در رابطه با هم می بیند، و هر دو را در پرتو هم تفسیر می کند.

و این مطمئناً کاری است که می باید در زمینه تفسیر قرآن انجام گیرد ولی شاید برای امروز زود باشد و ما با آن فاصله زیاد داریم؛ چرا که طی این مرحله بدون پیمودن مراحل قبل ممکن نیست، یعنی باید قبلاً تفسیر موضوعی قرآن به حدّ کافی رشد کند، و سپس تفسیر ارتباطی تشکیل و توسعه یابد، و بعد کل این مسائل در رابطه با کل عالم هستی مورد توجه مفسر واقع شود، و این کاری است که عمر ما شاید کفاف آن را ندهد و بر عهده آیندگان باشد.

به هر حال، تفسیر نمونه که از نوع تفسیر ترتیبی است با این جلد (جلد ۲۵) و جلد آینده (جلد ۲۶) که نزدیک به اتمام است به خواست خداوند بزرگ پایان

می گیرد (۱) و ما از هم اکنون خود را برای مرحله بعد یعنی تفسیر موضوعی قرآن به شکل تازه ای آماده می کنیم، و به یاری و هدایت پروردگار با تجربیاتی که در طول چهارده سال تنظیم تفسیر نمونه داشته ایم در این وادی گام می نهیم و امیدواریم این مرحله از تفسیر نمونه (یعنی تفسیر نمونه موضوعی) نیز در نوع خودش نمونه و ممتاز باشد و گام نمونه ای در این زمینه محسوب شود. (۲)

و این جز با لطف و یاری و هدایت صاحب این کلام بزرگ و نازل کننده این کتاب عظیم ممکن نیست که اگر یک لحظه به حال خود واگذار شویم گرفتار لغزش ها و خطاها خواهیم شد.

اینجا است که با تمام وجود خود دست تضرع به درگاهش بر می داریم و عرضی می کنیم: بار الها! ما تو را شکر و سپاس می گوئیم که در مرحله نخست به ما توفیق مرحمت کردی و توانستیم به اندازه خود این بار را برداریم و به یاری تو به مقصد برسائیم. در این مرحله جدید که مرحله ای است مشکل تر و پیچیده تر، تو یار و یاور ما باش تا بتوانیم اثر مفید و ارزنده ای فرا راه بندگان مخلص و مشتاق و تشنگان سرچشمه زلال قرآن قرار دهیم. آمینَ یا رَبَّ الْعَالَمینَ

قم حوزه علمیه - ناصر مکارم شیرازی

۱۳۶۳ / ۳ / ۱۰

۱ - این پیش بینی نیز مانند پیش بینی های سابق درست از آب در نیامد. بلکه تفسیر با ۲۷ جلد پایان گرفت و همه به دلیل این بود که به هنگام نوشتن نمی شد از آن کم گذاشت.

۲ - یادآوری کرده ایم تفسیر در ۲۷ جلد در سال ۱۳۶۵ پایان گرفت و تفسیر موضوعی به نام «پیام قرآن» در ۱۰ جلد (بحثهای اعتقادی) و «اخلاق در قرآن» در ۳ جلد انجام یافت. بحمد الله و منه (۸۳/۱/۲۷)

قسمتی از تفاسیری که در نوشتن این تفسیر از آن استفاده شده
و یا مورد نقد قرار گرفته است:

- ۱ - تفسیر مجمع البیان از مفسر معروف مرحوم طبرسی
- ۲ - تفسیر تبیاناز دانشمند فقید بزرگ شیخ طوسی
- ۳ - تفسیر المیزان از علامه طباطبائی ۴ - تفسیر صافی از ملا محسن فیض کاشانی
- ۵ - تفسیر نور الثقلین از مرحوم عبد علی بن جمعه الحویزی ۶ - تفسیر برهاناز مرحوم
سید هاشم بحرانی
- ۷ - تفسیر روح المعانی از علامه شهاب الدین محمود آلوسی
- ۸ - تفسیر المناراز محمد رشید رضا (تقریرات درس
تفسیر شیخ محمد عبده)
- ۹ - تفسیر فی ظلال القرآناز سید قطب
- ۱۰ - تفسیر قرطبیاز محمد بن احمد الانصاری القرطبی
- ۱۱ - اسباب النزول از واحدی (ابوالحسن علی بن منویه
نیشابوری)
- ۱۲ - تفسیر مراغیاز احمد مصطفی مراغی
- ۱۳ - تفسیر مفاتیح الغیباز فخر رازی
- ۱۴ - تفسیر روح الجناناز ابو الفتوح رازی
- ۱۵ - تفسیر کشافاز زمخشری
- ۱۶ - الدرّ المنثور از سیوطی

تفسیر نمونه

جلد بیست و پنجم

سوره های

معارف - نوح - جنّ - مزمل

مدثر - قیامت - دهر - مرسلات

جزء ۲۹ قرآن مجید

سوره معارج

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۴۴ آیه است

تاریخ شروع

۵ / ذی القعدة / ۱۴۰۶

محتوای سوره معارج

معروف، در میان مفسران این است: سوره «معارج»، از سوره های مکی است، و بر اساس «فهرست ابن ندیم»، «کتاب نظم الدرر» و «تناسق الآیات و السور» مطابق نقل «تاریخ القرآن» ابو عبدالله زنجانی این سوره هفتاد و هفتمین سوره ای است که در «مکه» نازل شده است. ولی، این مانع از آن نخواهد بود که: بعضی از آیات آن، در «مدینه» نازل شده باشد، و این منحصر به سوره «معارج» نیست، در بسیاری از سوره های قرآن که «مکی» است، آیه یا آیاتی وجود دارد که در «مدینه» نازل شده، و به عکس، بعضی از «سوره های مدنی» آیات «مکی» دارد.

نمونه های زیادی از این موضوع را «علامه امینی» در «الغدير» آورده است. (۱) دلیل بر این که: آیات آغاز این سوره، در «مدینه» نازل شده، روایات زیادی است که در تفسیر این آیات، به خواست خدا، خواهد آمد. به هر حال، ویژگی های سوره های مکی، مانند بحث پیرامون اصول دین، مخصوصاً معاد و انذار مشرکان و مخالفان، در این سوره کاملاً نمایان است، و روی هم رفته، این سوره دارای چهار بخش است:

بخش اول، از عذاب سریع کسی سخن می گوید که بعضی از گفته های پیامبر (صلی الله علیه وآله) را انکار کرد، و گفت: «اگر این سخن حق است، عذابی بر من نازل شود» و نازل شد (آیات ۱ تا ۳).

بخش دوم، بسیاری از خصوصیات قیامت و مقدمات آن و حالات کفار در

آن روز آمده است (آیات ۴ تا ۱۸).

بخش سوم این سوره، بیانگر قسمت هائی از صفات انسان های نیک و بد است که او را بهشتی یا دوزخی می کند (آیات ۱۹ تا ۳۴).
بخش چهارم، شامل انذارهائی است نسبت به مشرکان و منکران، و بار دیگر به مسأله رستاخیز بر می گردد و سوره را پایان می دهد.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ «سَأَلَ سَائِلٌ» أَغْطَاهُ اللَّهُ ثَوَابَ الَّذِينَ هُمْ لَا مَنَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ: «کسی که سوره «سأل سائل» را بخواند، خداوند ثواب کسانی را به او می دهد که، امانات و عهد و پیمان خود را حفظ می کنند، و کسانی که مواظب و مراقب نمازهای خویشند». (۱)
حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) آمده است: مَنْ أَدْمَنَ قِرَاءَةَ «سَأَلَ سَائِلٌ» لَمْ يَسْأَلْهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ ذَنْبٍ عَمِلَهُ وَأُسْكِنَهُ جَنَّتَهُ مَعَ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله): «کسی که پیوسته سوره «سأل سائل» را بخواند، خداوند در قیامت او را از گناهانش بازپرسی نمی کند، و او را در بهشتش، با محمد (صلی الله علیه وآله) سکونت می دهد». (۲)
همین مضمون، از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است.
بدیهی است، آنچه انسان را مشمول این همه ثواب عظیم می کند، تلاوتی است که با عقیده و ایمان، و سپس با عمل همراه باشد، نه این که: آیات و سوره را بخواند، و هیچ انعکاسی در روح و فکر و عملش نداشته باشد.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۵۰.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۵۱.

- ۱ سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ
- ۲ لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ
- ۳ مِّنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - تقاضا کننده ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد!
- ۲ - این عذاب کافران است، و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند.
- ۳ - از سوی خداوند صاحب فضائل و مواهب!

شان نزول:

بسیاری از مفسران و ارباب حدیث، شان نزولی برای این آیات نقل کرده اند که، حاصل آن چنین است:

«هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) علی (علیه السلام) را در روز «غدیر خم» به خلافت منصوب فرمود و درباره او گفت: مَنْ كُنْتُ مُوَلَّاهُ فَعَلَيْهِ مُوَلَّاهُ: «هر کس من مولی و ولی او هستم، علی، مولی و ولی او است»، چیزی نگذشت که این مسأله در بلاد و شهرها منتشر شد. «نعمان بن حارث فهری» خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمده، عرض کرد:

«تو به ما دستور دادی: شهادت به یگانگی خدا و این که تو فرستاده او هستی دهیم، ما هم شهادت دادیم، آن گاه، دستور به جهاد، حج، روزه، نماز و زکات دادی، ما همه اینها را نیز پذیرفتیم، اما به اینها راضی نشدی تا این که این جوان (اشاره به علی(علیه السلام) است) را به جانشینی خود منصوب کردی، و گفتی: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ».

آیا این سخنی است از ناحیه خودت، یا از سوی خدا؟!

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «قسم به خدائی که معبودی جز او نیست، این از ناحیه خدا است».

«نعمان» روی بر گرداند، در حالی که می گفت: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ: «خداوندا! اگر این سخن حق است و از ناحیه تو، سنگی از آسمان بر ما بباران!».

اینجا بود که: سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و او را کشت، همین جا بود که آیه «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ» نازل گشت.

آنچه گفتیم، مضمون عبارتی است که در «مجمع البیان» از «ابوالقاسم حَسَنَکَانِی»، با سلسله سندش از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است.(۱)

همین مضمون را بسیاری از مفسران «اهل سنت»، و رواتِ حدیث، با مختصری تفاوت نقل کرده اند.

مرحوم «علامه امینی» در «الغدیر»، آن را از سی نفر از علمای معروف اهل سنت نقل می کند (با ذکر مدرک و نقل عین عبارت) از جمله:

تفسیر «غریب القرآن» «حافظ ابو عبید هروی».

تفسیر «شفاء الصدور» «ابوبکر نقاش موصلی».

تفسیر «الکشف و البیان» ابو اسحاق ثعالبی.

تفسیر «ابوبکر یحیی القرطبی».

«تذکره» ابو اسحاق ثعالبی.

کتاب «فرائد السمطین» حموی.

کتاب «درر السمطین» شیخ محمد زرنندی.

تفسیر «سراج المنیر» شمس الدین شافعی.

کتاب «سیره حلبی».

کتاب «نور الابصار» سید مؤمن شبلنجی.

و کتاب «شرح جامع الصغیر سیوطی» از «شمس الدین الشافعی».

و غیر اینها. (۱)

در بسیاری از این کتب، تصریح شده که آیات فوق، در همین رابطه نازل شده است، البته درباره این که این شخص «حارث بن نعمان» بوده یا «جابر بن نذر» یا «نعمان بن حارث فهری» اختلاف است، و می دانیم: این امر تأثیری در اصل مطلب ندارد.

البته، بعضی از مفسران یا محدثانی که فضائل علی (علیه السلام) را با ناخشنودی می پذیرند، ایرادهای مختلفی بر این شأن نزول گرفته اند، که در پایان بحث تفسیری به خواست خدا به آن اشاره خواهد شد.

تفسیر:

عذاب فوری

سوره «معارج» از اینجا آغاز می شود که: می فرماید: «تقاضا کننده ای

تقاضای عذابی کرد که واقع شد» (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ). این تقاضا کننده، همان گونه که در شأن نزول گفتیم، به هنگام منصوب شدن علی (علیه السلام) به مقام خلافت و ولایت در «غدیر خم» و پخش شدن این خبر در شهرها بعضی بسیار خشمگین شدند، و خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده، گفت: «آیا این از ناحیه تو است، یا از ناحیه خداوند؟! و پیامبر (صلی الله علیه و آله) صریحاً فرمود: «از ناحیه خدا است». او بیشتر ناراحت شد، و گفت: «خداوند! اگر این حق است و از ناحیه تو است، سنگی از آسمان بر ما فرود آور!» و در این هنگام، سنگی فرود آمده، بر سر او خورد و او را کشت. (۱) در برابر این تفسیر، تفسیر دیگری است که از این کلی تر است! مطابق این تفسیر، منظور این است: کسی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) سؤال کرد: «این عذابی که تو می گوئی بر چه کسی واقع می شود؟ و آیه بعد جواب می دهد: «برای کافرین خواهد بود». و مطابق تفسیر سوم، این سؤال کننده پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که تقاضای عذاب برای کفار کرد و نازل شد. ولی، تفسیر اول، علاوه بر این که با خود آیه سازگارتر است، دقیقاً منطبق بر روایات متعددی است که در شأن نزول وارد شده.

آن گاه می افزاید: «این عذاب مخصوص کافران است و هیچ کس نمی تواند از آن جلوگیری کند» (لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ). (۲)

۱ - «باء» در «بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»، طبق این تفسیر، «باء زائده» و برای تأکید است، و به عقیده بعضی، به معنی «عن» می باشد، و این موافق تفسیر دوم است (توجه داشته باشید: اگر سؤال به معنی «تقاضا» باشد، به دو مفعول متعدی می شود، و اگر به معنی «استخبار» باشد، مفعول دوم آن حتماً با «عن» خواهد بود).

۲ - «واقع» صفت برای «عذاب» است و «لِّلْكَافِرِينَ» صفت دوم و «لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ» صفت سوم است، این احتمال نیز داده شده که: «لِّلْكَافِرِينَ» متعلق به «عذاب» بوده باشد، و اگر «لام» به معنی «علی» باشد، ۲ متعلق به «واقع» خواهد بود.

* * *

و در آیه بعد، به کسی که این عذاب از ناحیه او است اشاره کرده، می گوید: «این عذاب از سوی خداوند صاحب فضائل و مواهب است» (مَنْ اللَّهُ ذِي الْمَعَارِجِ). «معارج» جمع «مَعْرَج»، به معنی پله یا جایی است که از آنجا صعود می کنند، و از آنجا که خداوند، مقامات و مواهب مختلفی دارد، که افراد با سلسله مراتب به سوی قرب خدا پیش می روند، خداوند به «ذی المعارج» توصیف شده است.

این فرشتگانند که مأموریت عذاب کافران و مجرمان دارند، و همانها بودند که: بر «ابراهیم خلیل» (علیه السلام) نازل شدند، و به او خبر دادند: «ما مأمور نابودی «قوم لوط» هستیم»، و صبحگاهان، شهرهای آن قوم آلوده و ننگین را زیر و رو کردند (۱) همان ها، مأموریت عذاب را درباره مجرمان دیگر نیز انجام می دهند.

بعضی از مفسران، «معارج» را به معنی پله ها و درجات و بعضی به معنی «فرشتگان» تفسیر کرده اند، ولی، معنی اول مناسب تر است.

* * *

نکته:

اشکالات واهی بهانه جویان!

معمولاً، در مواردی که آیات قرآن یا روایات، اشاره به فضائل خاصی درباره امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می کند، بعضی اصرار دارند تا آنجا که می توانند مطلب را نادیده گرفته، یا توجیه انحرافی کنند، و با دقت و وسوسه خاصی مسأله را تعقیب نمایند، در حالی که، اگر این فضائل برای دیگران باشد، با سماحت و سهولت و

۱ - به تفسیر «نمونه»، جلد ۱۱، صفحات ۹۸ و ۱۰۶ مراجعه شود.

آسانی از آن می گذرند!

نمونه زنده این کلام، اشکالات هفتگانه ای است که «ابن تیمیه» در کتاب «منهاج السنه» در مورد احادیثی که در شأن نزول آیات فوق آمده است، بیان کرده، که ما به طور فشرده به بیان آن می پردازیم:

۱ - «داستان غدیر»، بعد از بازگشت پیامبر (صلی الله علیه وآله) از «حجه الوداع» یعنی در سال دهم هجرت، واقع شد، در حالی که، سوره «معارج» از سوره های «مکی» است که قبل از هجرت نازل شده است.

پاسخ: همان گونه که قبلاً نیز اشاره کردیم: بسیاری از سوره ها به نام «مکی» نامیده می شود، در حالی که بعضی از آیات نخستین آن، طبق تصریح مفسران، در «مدینه» نازل شده، و به عکس، سوره هائی است که رسماً «مدنی» نامیده می شود، ولی بعضی از آیات آن در «مکه» نازل گشته است.

۲ - در این حدیث آمده است: «حارث بن نعمان» در «ابطح» خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسید، و می دانیم: «ابطح» دره ای است در مکه، و این با نزول آیه بعد از «داستان غدیر» مناسب نیست.

پاسخ: «اولاً» تعبیر به «ابطح» فقط در بعضی از روایات است، نه در همه روایات، و «ثانیاً»، «ابطح» و «بطحاء» به معنی هر زمین شنزاری است که سیل از آن جاری می شود، و اتفاقاً در سرزمین «مدینه» نیز مناطقی وجود دارد، که آن را «ابطح» یا «بطحاء» می نامند، و در اشعار عرب و روایات، بسیار به آن اشاره شده است.

۳ - آیه «وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ» (۱) مسلماً بعد از «جنگ بدر» نازل شده، و سال ها قبل از

«داستان غدیر» است.

پاسخ: کسی نگفته است: شأن نزول آن آیه، داستان غدیر است بلکه، سخن در آیه «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» می باشد.

و اما آیه ۳۲ سوره «انفال» چیزی است که «حارث بن نعمان» از آن در کلام خود استفاده کرد و این ربطی به شأن نزول ندارد، ولی تعصب های افراطی سبب می شود که انسان از چنین مطلب روشنی غافل گردد.

۴ - قرآن مجید، می گوید: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ:

«خداوند آنها را عذاب نمی کند در حالی که تو در میان آنها هستی، و خداوند آنها را عذاب نمی کند در حالی که استغفار می کنند».(۱)

این آیه می گوید: «با وجود پیامبر(صلی الله علیه وآله) هرگز عذابی نازل نخواهد شد». پاسخ: آنچه قابل قبول است این که: عذاب عمومی و دسته جمعی، به خاطر پیامبر(صلی الله علیه وآله) وجود نداشت، ولی عذاب های خصوصی و شخصی کراراً بر افراد نازل شد، چنان که تاریخ اسلام گواه است که افراد متعددی مانند: «ابو زمعه» و «مالک بن طلحه» و «حکم بن ابی العاص» و غیر آنها، به خاطر نفرین پیامبر(صلی الله علیه وآله) یا بدون آن، گرفتار عذاب شدند.

علاوه بر این، آیه مورد استشهاد، تفسیرهای دیگری نیز دارد که طبق آن، استدلال به آن در اینجا ممکن نیست.(۲)

۵ - اگر چنین شأن نزولی صحیح بود، باید مانند داستان «اصحاب الفیل» معروف شود.

۱ - انفال، آیه ۳۳.

۲ - به تفسیر «نمونه»، جلد ۷، صفحه ۱۵۴، ذیل همان آیه ۳۳ «انفال» مراجعه شود.

پاسخ: این شأن نزول به قدر کافی مشهور و معروف است و در بالا اشاره کردیم که حداقل در سی کتاب از کتب تفسیر و حدیث آمده، وانگهی عجیب است: انتظار داشته باشیم یک حادثه شخصی، همانند یک حادثه عمومی مثل داستان «اصحاب الفیل» انعکاس یابد؛ چرا که آن داستان جنبه همگانی داشت، سر تا سر «مکه» را گرفته بود و یک لشکر بزرگ طی آن نابود گشت، ولی داستان «حارث بن نعمان» تنها مربوط به یک نفر است!

۶ - از این حدیث استفاده می شود: «حارث بن نعمان» مبانی اسلام را قبول داشت، چگونه ممکن است یک مسلمان در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) به چنین عذابی گرفتار شود؟ پاسخ: این ایراد نیز ناشی از تعصب شدید است؛ زیرا احادیث فوق به خوبی نشان می دهد: او نه تنها گفته پیامبر (صلی الله علیه وآله) را قبول نداشت، بلکه، به خداوند نیز معترض بود که: چرا چنین دستوری را درباره علی (علیه السلام) به پیامبرش داده است؟! و این شدیدترین مرتبه کفر و ارتداد محسوب می شود.

۷ - در کتاب های معروفی مانند «استیعاب» که در آنها نام «صحابه» آمده است، اسمی از «حارث بن نعمان» نمی بینیم.

پاسخ: آنچه در این کتاب و مانند آن از نام های «صحابه» آمده، تنها مربوط به قسمتی از «صحابه» است، مثلاً در کتاب «اسد الغابۀ» که از مهمترین کتبی است که اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله) را بر می شمرد، تنها هفت هزار و پانصد و پنجاه و چهار نفر را برشمرده، در حالی که می دانیم: تنها در «حجۀ الوداع» صدهزار نفر یا بیشتر در محضر پیامبر (صلی الله علیه وآله) بودند، بنابراین شکی نیست که بسیاری از «صحابه پیامبر» (صلی الله علیه وآله) نامشان در این کتب نیامده است. (۱)

۱ - شرح بیشتر درباره پاسخ های فوق، شواهد تاریخ یا روایتی برای هر کدام را در کتاب نفیس ۲ «الغدیر»، جلد ۱، صفحات ۲۴۷ تا ۲۶۶ مطالعه فرمائید.

- ۴ تَغْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ
۵ فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا
۶ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا
۷ وَنَرَاهُ قَرِيبًا

ترجمه:

- ۴ - فرشتگان و روح (فرشته مقرب خداوند) به سوی او عروج می کنند در آن روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است!
۵ - پس صبر جمیل پیشه کن.
۶ - زیرا آنها آن روز را دور می بینند.
۷ - و آن را نزدیک می بینیم!

تفسیر:

روزی به اندازه پنجاه هزار سال!

بعد از ذکر داستان عذاب دنیوی کسی که تقاضای عذاب الهی کرده بود، وارد بحث های معاد و عذاب های اخروی مجرمان در آن روز می شود، نخست می فرماید: «فرشتگان و روح به سوی او (خداوند) عروج می کنند در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است» (تَغْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ).

مسلماً، منظور از «عروج فرشتگان»، عروج جسمانی نیست، بلکه عروج روحانی است، یعنی آنها به مقام قرب خدا می شتابند، و در آن روز، که روز قیامت است، آماده گرفتن فرمان، و اجرای آن می باشند، همان گونه که در تفسیر آیه ۱۷ سوره «حاقه» گفتیم: منظور از جمله وَ الْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا: «فرشتگان در اطراف آسمان قرار می گیرند» این است که: در آن روز آنها گرداگرد آسمان ها ایستاده و آماده انجام هر گونه فرمانند. (۱)

منظور از «روح»، همان «روح الامین»، بزرگ فرشتگان است که در سوره «قدر» نیز به او اشاره شده است، آنجا که می گوید: تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ: «در شب قدر، فرشتگان و روح به فرمان پروردگارشان برای تقدیر امور نازل می شوند». (۲)

البته، «روح» معانی مختلفی دارد که در هر مورد، به تناسب قرائن موجود، ممکن است مفهوم خاصی ببخشد: روح انسان، روح به معنی قرآن، و روح به معنی «روح القدس» و به معنی فرشته وحی، همه از معانی «روح» است که در آیات دیگر قرآن به آنها اشاره شده. (۳)

و اما تعبیر به «پنجاه هزار سال» از این نظر است که آن روز، بر حسب سال های دنیا تا این حد ادامه پیدا می کند، و با آنچه در آیه ۵ سوره «سجده» آمده است که مقدار آن را یک هزار سال تعیین می نماید، منافاتی ندارد؛ زیرا همان گونه که در روایات وارد شده است در قیامت «پنجاه موقف» است، و هر موقف

۱ - تفسیرهای دیگری برای «عروج فرشتگان» ذکر شده که هیچ کدام مناسب به نظر نمی رسد، از جمله این که: منظور این است که: زمان «نزول» و «صعود» فرشتگان که از آغاز دنیا تا پایان آن مجموعاً ۵۰ هزار سال می باشد که عمر تمام دنیا است، ولی آیات بعد به خوبی نشان می دهد که سخن درباره «روز قیامت» است، نه دنیا. (دقت کنید).

۲ - قدر، آیه ۴.

۳ - به جلد ۱۲ تفسیر «نمونه»، صفحات ۲۵۰ تا ۲۵۳ مراجعه شود.

به اندازه یک هزار سال طول می کشد. (۱)

بعضی نیز احتمال داده اند: عدد «پنجاه هزار سال» برای «تکثیر» باشد، نه تعداد، یعنی آن روز بسیار طولانی است.

و به هر حال، این درباره مجرمان و ظالمان و کافران است؛ لذا در حدیثی از «ابو سعید خدری» آمده است: بعد از نزول این آیه کسی عرض کرد: «ای رسول خدا! چقدر آن روز طولانی است؟» فرمود: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ إِنَّهُ لَيُخَفُّ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَتَّى يَكُونَ أَخَفَّ عَلَيْهِ مِنْ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ يُصَلِّيْهَا فِي الدُّنْيَا: «قسم به کسی که جان محمد به دست او است! آن روز برای مؤمن سبک و آسان می شود، آسان تر از یک نماز واجب که در دنیا می خواند». (۲)

در آیه بعد، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را مخاطب ساخته، می فرماید: «صبر جميل پيشه كن، و در برابر استهزاء، تكذيب و آزار آنها شكيبا باش» (فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا). «صبر جميل» به معنی «شکيبائی زيبا و قابل توجه» است، و آن، صبر و استقامتی است که تداوم داشته باشد، یأس و نومیدی به آن راه نیابد، و توأم با بی تابي و جزع و شِكْوِه و آه و ناله نگردد، و در غير این صورت جميل نیست. (۳)

سپس می افزاید: «زیرا آنها چنان روزی را بعید و دور می بینند» (إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا).

۱ - این حدیث، در «امالی شیخ» از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است (مطابق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۱۳).

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۵۳ و تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۶۷۶۱.

۳ - درباره «صبر جميل» در تفسیر «نمونه»، جلد ۹، صفحه ۳۵۱، در داستان «یعقوب» و «یوسف» شرح بیشتری داده ایم.

«و ما آن را قریب و نزدیک می بینیم» (وَنَرَاهُ قَرِيبًا).

آنها اصلاً باور نمی کنند چنان روزی در کار باشد که: حساب همه خلایق را برسند و کوچک ترین گفتار و کردار آنها محاسبه شود، آن هم در روزی که پنجاه هزار سال به طول می انجامد، ولی آنها در حقیقت خدا را نشناخته اند، و در قدرت او شک و تردید دارند.

آنها می گویند: «مگر ممکن است استخوان های پوسیده، و خاک هائی که هر ذره ای از آن در گوشه ای پراکنده گشته است، بار دیگر جمع شود، و لباس حیات در تن بپوشد؟! (همان گونه که قرآن در سایر آیاتش این تعبیرات را از آنها نقل کرده است) وانگهی، مگر روز پنجاه هزار ساله امکان پذیر است؟!»

جالب این که، علم امروز می گوید: مقدار روز در هر کره ای از کرات آسمانی با دیگر کرات متفاوت است؛ زیرا تابع مقدار زمانی است که آن کره یک بار به دور محور خود می چرخد، و لذا، روز در کره ماه به اندازه دو هفته در کره زمین است، حتی می گویند: ممکن است با گذشت زمان، کره زمین از سرعت حرکت وضعی خود بکاهد و مقدار یک روز، معادل یک ماه یا یک سال یا صدها سال شود.

نمی گوئیم: روز قیامت چنین است، بلکه می گوئیم: روز پنجاه هزار ساله، حتی با مقیاس های عالم دنیا چیز عجیبی نیست.

- ۸ یَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ
- ۹ وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ
- ۱۰ وَلَا يَسْتَلُّ حَمِيمٌ حَمِيمًا
- ۱۱ يُبْصَرُونَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمَئِذٍ بَيْنِهِ
- ۱۲ وَ صَاحِبَتِهِ وَ أَخِيهِ
- ۱۳ وَ فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ
- ۱۴ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ
- ۱۵ كَلَّا إِنَّهَا لَأُظَى
- ۱۶ نَزَاعَةٌ لِّلشَّوْىِ
- ۱۷ تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّى
- ۱۸ وَ جَمَعَ فَأَوْعَى

ترجمه:

- ۸ - روزی که آسمان همچون فلز گداخته می شود.
- ۹ - و کوه ها مانند پشم رنگین متلاشی خواهند بود.
- ۱۰ - و هیچ دوستی سراغ دوستش را نمی گیرد!
- ۱۱ - آنها را نشانسان می دهند (ولی هر کس گرفتار کار خویشتن است)، چنان است که گنهکار دوست می دارد فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدا کند.
- ۱۲ - و همسر و برادرش را.

- ۱۳ - و قبیله اش را که از او حمایت می کرد.
- ۱۴ - و همه مردم روی زمین را تا مایه نجاتش گردند.
- ۱۵ - اما چنین نیست (آری) شعله های آتش است.
- ۱۶ - دست و پا و پوست سر را می کند و می برد!
- ۱۷ - و کسانی را که (به فرمان خدا) پشت کردند صدا می زند.
- ۱۸ - و (آنها که) اموال را جمع و ذخیره کردند!

تفسیر:

آن روز که هیچ دوست صمیمی سراغ دوستش را نمی گیرد
این آیات، بحث های گذشته، درباره قیامت را با شرح و توضیح بیشتری ادامه می دهد،
می فرماید:

«همان روزی که آسمان همچون فلز گداخته می شود» (يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ). (۱)

«و کوه ها مانند پشم رنگین زده شده خواهند بود» (وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ).
«مُهْل» (بر وزن قفل) به معنی «فلز گداخته» است، و گاه به معنی «درد» خاصی است که در
روغن زیتون ته نشین می شود، و در اینجا مناسب همان معنی اول است، هر چند در مقام
تشبیه تفاوت چندانی با هم ندارند.

«عِهْن» به معنی پشم زده شده ای است که رنگین باشد.

آری، در آن روز آسمان ها از هم متلاشی و ذوب می شود، و کوه ها درهم

۱ - در محل اعراب «یوم» احتمالات متعددی داده شده، ولی بهتر از همه این است که: بدل از
«قریباً» در آیه قبل باشد، یا متعلق به فعل محذوفی مانند «اذکر».

کوبیده، خرد و سپس با تند بادی در فضا پراکنده می گردد، همچون پشمی که تند باد آن را با خود ببرد، و چون کوه ها رنگ های مختلفی دارند، تشبیه به پشم های رنگین، شده اند، و بعد از این ویرانی، جهانی نوین ایجاد می گردد، و انسان ها حیات نوین خود را از سر می گیرند.

هنگامی که رستاخیز در آن جهان نو بر پا می شود، آن چنان وضع حساب و رسیدگی به اعمال و حشتناک است که همه در فکر خویشند، احدی به دیگری نمی پردازد، «و هیچ دوست گرم و صمیمی سراغ دوستش را نمی گیرد» (وَلَا يَسْتَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا). (۱)

همه به خود مشغولند، و هر کس در فکر نجات خویش، همان گونه که در آیه ۳۷ «عبس» آمده است: لِكُلِّ امْرُءٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ: «هر یک از آنها آن روز چنان گرفتاری دارد که تمام فکر او را به خود مشغول می کند». (۲)

نه این که افراد، دوستان صمیمی خود را در آنجا نشناسند، بلکه مخصوصاً «دوستانشان را به آنها نشان می دهند، در عین حال هر کس گرفتار کار خویشان است» (يُبْصِرُونَهُمْ). (۳)

مسأله این است که: هول و وحشت، بیش از آن است که بتوان به دیگری

۱ - «حَمِيمٌ» چنان که قبلاً نیز اشاره کرده ایم، در اصل به معنی «آب داغ و سوزان» است، سپس به «دوستان گرم و بسیار صمیمی» نیز اطلاق شده است.

۲ - برای آیه فوق تفسیرهای دیگری نیز ذکر شده، از جمله این که: هیچ کس از حال دیگری سؤال نمی کند؛ زیرا وضع همه از چهره هایشان روشن است، و آنجا که عیان است، چه حاجتی به بیان است؟ دیگر این که: هیچ کس از دیگری نمی خواهد که او مسئولیت اعمالش را بپذیرد؛ چرا که امکان پذیر نیست، ولی صحیح همان تفسیر بالا است.

۳ - با این که «حَمِيمٌ» در هر دو مرحله به صورت مفرد است، دو ضمیر موجود در «يُبْصِرُونَهُمْ» به صورت جمع آمده؛ زیرا معنی جنسی دارد.

اندیشید.

و در ادامه همین سخن و ترسیم آن صحنه وحشتناک می افزاید: وضع چنان است که «گنهکار دوست می دارد فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدا کند» (يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بَنِيهِ).

نه تنها فرزندان، بلکه دوست دارد: «همسر و برادرش را نیز بدهد» (وَ صَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ).

و همچنین فامیل و قبیله ای که به آن تعلق داشت و از او حمایت می کرد» (وَ فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ).

«بلکه تمام کسانی را که در روی زمین هستند، همگی را فدا کند تا مایه نجاتش شود» (وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ يُنْجِيهِ).

آری، به قدری عذاب خدا در آن روز هولناک است که انسان می خواهد، عزیزترین عزیزان را که در چهار گروه در اینجا خلاصه شده اند، (فرزندان، همسران، برادران، و فامیل نزدیک که یار و یاور او هستند) همه را برای نجات خود فدا کند، نه فقط آنها، بلکه حاضر است تمام مردم روی زمین، برای رهایی او از عذاب قربانی شوند!

«يَوَدُّ» از ماده «ود» (بر وزن حُبّ) به معنی «دوست داشتن» توأم با «تمنی» است، و به گفته «راغب» در هر یک از این دو معنی (بلکه در هر دو معنی) نیز به کار می رود. «يَفْتَدِي» از ماده «فداء» به معنی حفظ کردن خود از مصائب و مشکلات به

وسیله پرداخت چیزی است.

«فَصِيلَةٌ» به معنی «عشیره»، فامیل و قبیله ای است که انسان از آن منفصل و جدا شده است. «تُؤْوِيهِ» از ماده «ایواء» به معنی انضمام کردن چیزی به دیگری است، سپس به معنی پناه دادن به کار رفته.

جمعی از مفسران گفته اند: تعبیر به «ثُمَّ» در جمله «ثُمَّ يُنْجِيهِ» نشان می دهد: آنها می دانند این فدا کردن ها بعید است اثر کند (زیرا ثَمَّ معمولاً برای فاصله و تراخی می آید).

ولی، در جواب همه این تمناها و آرزوها می فرماید: «هرگز چنین نیست» هیچ فدیة و فدائی پذیرفته نمی شود (كَلا).

«آن شعله های سوزان آتش است» (إِنَّهَا لَطِي).

پیوسته زبانه می کشد، و هر چه را که در کنار و مسیر خود می یابد می سوزاند.

«دست و پا و پوست سر را می کند و با خود می برد» (نَزَاعَةً لِّلشَّوْي).

«لَطِي» به معنی شعله خالص آتش است، و یکی از نام های «جهنم» نیز می باشد، و در آیات فوق هر دو معنی ممکن است.

«نَزَاعَةً» به معنی چیزی است که پی درپی جدا می کند.

و «شَوْي» به معنی دست و پا و اطراف بدن است، و گاه به معنی بریان کردن نیز آمده، ولی در اینجا منظور همان معنی اول است؛ زیرا هنگامی که آتش سوزان و شعلهوری به چیزی می رسد، اول اطراف و جوانب و شاخ و برگ آن را می سوزاند و جدا می کند.

بعضی از مفسران «شوی» را در اینجا به معنی پوست تن، بعضی به معنی پوست سر، و بعضی به معنی گوشت ساق پا، تفسیر کرده اند، و همه اینها در آن مفهوم وسیعی که گفتیم جمع است، و عجب این که: با این همه مصیبت، مرگ و میری در کار نیست!

سپس، به کسانی اشاره می کند که طعمه چنان آتشی هستند، می فرماید: «این شعله سوزان، کسانی را صدا می زند و به سوی خود می خواند که پشت به فرمان خدا کردند و از اطاعت او روی گردان شدند» (تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّى).

«و آنها که اموال را جمع کردند، ذخیره نمودند و در راه خدا انفاق نکردند» (وَجَمَعَ فَأُوْعَى). به این ترتیب، این آتش سوزان، با زبان حال و جاذبه مخصوصی که نسبت به مجرمان دارد، یا با زبان قالی که خداوند به او داده، پیوسته آنها را صدا می زند و به سوی خود فرا می خواند، همان ها که دارای این دو صفتند: «پشت به ایمان کرده و از طاعت خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) سر برتافته».

و از سوی دیگر: «دائماً در فکر جمع مال از حرام و حلال و ذخیره کردن آن بوده اند، بی آن که به حقوق مستمندان توجه کنند، و یا اصلاً فلسفه این نعمت الهی یعنی مال را بدانند».

- ۱۹ إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً
 ۲۰ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً
 ۲۱ وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً
 ۲۲ إِلَّا الْمُصَلِّينَ
 ۲۳ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ
 ۲۴ وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ
 ۲۵ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ
 ۲۶ وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بَيِّنَاتِ الدِّينِ
 ۲۷ وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ
 ۲۸ إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ

ترجمه:

- ۱۹ - به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است.
 ۲۰ - هنگامی که بدی به او رسد بی تاب می کند.
 ۲۱ - و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می شود (و بخل می ورزد).
 ۲۲ - مگر نمازگزاران.
 ۲۳ - آنها که پیوسته نمازها را به جا می آورند.
 ۲۴ - و آنها که در اموالشان حق معلومی است.
 ۲۵ - برای تقاضا کننده و محروم.

۲۶ - و آنها که به روز جزا ایمان دارند.

۲۷ - و آنها که از عذاب پروردگارشان بیمناکند.

۲۸ - چرا که هیچ کس از عذاب پروردگارش در امان نیست.

تفسیر:

اوصاف انسان های شایسته

بعد از ذکر گوشه ای از عذاب های قیامت، به ذکر اوصاف افراد بی ایمان و در مقابل آنها مؤمنان راستین را معرفی می کند، تا معلوم شود، چرا گروهی اهل عذابند و گروهی اهل نجات. نخست می فرماید: «به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است» (إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا).

«هنگامی که بدی به او رسد بسیار جزع و بی تاب می کند» (إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا).

«و هنگامی که خوبی به او رسد از دیگران دریغ می دارد» (وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا).
جمعی از مفسران و ارباب لغت، «هَلُوع» را به معنی حریص و جمعی به معنی «کم طاقت» تفسیر کرده اند، بنابر تفسیر اول، در اینجا به سه نکته منفی اخلاقی در وجود اینگونه انسان ها اشاره شده، «حرص»، «جزع» و «بخل» و بنابر تفسیر دوم، به دو نکته «جزع» و «بخل»؛ زیرا آیه دوم تفسیری است برای معنی «هَلُوع».

این احتمال نیز وجود دارد که: هر دو معنی در این واژه جمع باشد؛ چرا که این دو وصف لازم و ملزوم یکدیگرند، آدم های حریص غالباً بخیلند، و در برابر حوادث سوء کم تحمل، و عکس آن نیز صادق است.

نکته:

آیا در طبیعت انسان شر و بدی است؟

در اینجا سؤال یا سؤال هائی مطرح می شود که: اگر خداوند انسان را برای سعادت و کمال آفریده، چگونه در طبیعت او شر و بدی قرار داده است؟
وانگهی، آیا ممکن است خداوند چیزی را با صفتی بیافریند، و سپس آفرینش خود را مذمت کند؟

از همه اینها گذشته، قرآن در آیه ۴ سوره «تین» صریحاً می گوید: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ: «ما انسان را به بهترین صورت و ساختمان آفریدیم».

مسئلاً، منظور این نیست که: ظاهر انسان خوب و باطنش زشت و بد است، بلکه کل خلقت انسان به صورت «احسن تقویم» است.

و همچنین آیات دیگری که مقام والای انسان را می ستایند.

این آیات چگونه با هم سازگارند؟

پاسخ همه این سؤالات، با توجه به یک نکته روشن می شود، و آن این است: خداوند نیروها، غرائز و صفاتی در انسان آفریده است که بالقوه وسیله تکامل، ترقی و سعادت او محسوب می شوند، بنابراین، صفات و غرائز مزبور ذاتاً بد نیستند، بلکه وسیله کمال اند، اما هنگامی که همین صفات در مسیر انحرافی قرار گیرند، و از آنها سوء استفاده شود، مایه نکبت و بدبختی و شر و فساد خواهند بود.

فی المثل: همین «حرص» نیروئی است که به انسان اجازه نمی دهد به زودی از تلاش و کوشش بازایستد، و با رسیدن به نعمتی سیر شود، این یک عطش سوزان است که بر وجود انسان مسلط است، اگر این صفت در مسیر تحصیل علم و دانش به کار افتد، و انسان، حریص در علم و یا به تعبیر دیگر، تشنه و عاشق بی قرار علم باشد، مسلماً مایه کمال او است، اما اگر در مسیر مادیات به کار افتد، مایه شرّ، بدبختی و بخل می گردد.

به تعبیر دیگر: این صفت، شاخه ای از «حبّ ذات» است، و «حبّ ذات» چیزی است که انسان را به سوی کمال می فرستد، اما اگر در مسیر انحرافی واقع شود، به سوی انحصارطلبی، بخل، حسد و مانند آن پیش می رود.

در مورد مواهب دیگر نیز مطلب همین گونه است: خداوند قدرت عظیمی در دل «اتم» آفریده که مسلماً مفید و سودمند است، ولی هر گاه از این قدرت درونی اتم سوء استفاده شود و از آن بمب های ویرانگر بسازند، نه نیروگاه های برق و وسائل صنعتی دیگر، این مایه شرّ و فساد خواهد بود.

و با توجه به بیان فوق، می توان میان تمام آیاتی که در قرآن مجید درباره «انسان» وارد شده است جمع کرد. (۱)

آن گاه، به ذکر اوصاف انسان های شایسته، به صورت یک استثناء، ضمن بیان نه صفت از اوصاف بر جسته پرداخته، می گوید:

«مگر نمازگزاران» (إِلَّا الْمُصَلِّينَ).

۱ - توضیح دیگری تحت عنوان «انسان در قرآن کریم» در جلد ۸ تفسیر «نمونه»، صفحه ۲۳۹

تا ۲۴۱ آورده ایم (ذیل آیه ۱۲ «یونس»).

«همان نمازگزارانی که نمازهای خود را تداوم می بخشند» (الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ). این، نخستین ویژگی آنهاست که ارتباط مستمر با درگاه پروردگار متعال دارند، و این ارتباط از طریق نماز تأمین می گردد، نمازی که انسان را از فحشاء و منکر باز می دارد، نمازی که روح و جان انسان را پرورش می دهد، و او را همواره به یاد خدا می دارد، و این توجه مستمر، مانع از غفلت و غرور، و فرو رفتن در دریای شهوات، و اسارت در چنگال شیطان و هوای نفس می شود.

بدیهی است: منظور از مداومت بر نماز این نیست که: همیشه در حال نماز باشند، بلکه منظور این است: در اوقات معین نماز را انجام می دهند.

اصولاً، هر کار خیری آن گاه در انسان اثر مثبت می گذارد که تداوم داشته باشد، و لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ مَادَامَ وَ إِنْ قَلَّ: «محبوب ترین اعمال نزد خدا، چیزی است که مداومت داشته باشد، هر چند کم باشد» (۱).

قابل توجه این که: در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: «منظور این است: هر گاه انسان چیزی از نوافل را بر خود فرض می کند، همواره به آن ادامه دهد» (۲).

و در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) نقل شده که: «این آیه اشاره به نافله است، و آیه «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» (که در چند آیه بعد می آید) ناظر به نماز فریضه» (۳). این تفاوت، ممکن است از اینجا باشد که: تعبیر به «محافظة» مناسب نمازهای واجب است که دقیقاً آنها را باید در وقت های معین انجام داد، اما تعبیر

۱ - «المعجم المفهرس لالفاظ الحديث»، جلد ۲، صفحه ۱۶۰ (ماده دوام).

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۱۵.

۳ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۱۶.

به «تداوم» مناسب نمازهای مستحب؛ چرا که انسان می تواند آنها را انجام دهد و گاه ترک کند.

به هر حال، بعد از ذکر نماز که بهترین اعمال، و بهترین حالات مؤمنان است، به دومین ویژگی آنها پرداخته می افزاید: «کسانی که در اموالشان حق معلومی است» (وَ الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ).

«برای تقاضا کنندگان و محرومان» (لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ).

و به این ترتیب، هم ارتباطشان را با خالق حفظ می کنند، و هم پیوندشان را با خلق خدا. بعضی از مفسران معتقدند: منظور از «حق معلوم» در اینجا، همان «زکات» است که مقدار معینی دارد، و از مصارف آن «سائل» و «محروم» است، در حالی که می دانیم: این سوره مکی است و حکم «زکات» در «مکه» نازل نشده بود، یا اگر نازل شده بود مقدار معین نداشت.

لذا، بعضی دیگر معتقدند: مراد از «حق معلوم» چیزی غیر از زکات است که انسان بر خود لازم می شمرد که به نیازمندان دهد، شاهد این تفسیر حدیثی است از امام صادق (علیه السلام)، که وقتی از تفسیر این آیه سؤال کردند که: آیا این چیزی غیر از زکات است؟ فرمود: هُوَ الرَّجُلُ يُؤْتِيهِ اللَّهُ الثَّرْوَةَ مِنَ الْمَالِ، فَيُخْرِجُ مِنْهُ الْأَلْفَ وَالْأَلْفَيْنِ وَ الثَّلَاثَةَ الْأَلْفِ وَالْأَقْلَ وَالْأَكْثَرَ، فَيَصِلُ بِهِ رَحِمَهُ، وَ يَحْمِلُ بِهِ الْكُلَّ عَنْ قَوْمِهِ: «آری، این درباره کسی است که خداوند ثروت و مالی به او می بخشد و او به مقدار هزار یا دو هزار یا سه هزار یا بیشتر و کمتر از آن جدا کرده و با آن

صله رحم می کند و مشقت از قوم خود بر می دارد» (۱).
تفاوت میان «سائل» و «محروم» این است: «سائل» کسی است که حاجت خود را می گوید و تقاضا می کند، و «محروم» کسی است که شرم و حیا مانع تقاضای او است، در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «محروم کسی است که زحمت در کسب و کار می کشد، ولی زندگی او پیچیده شده است» (۲).

این حدیث نیز مناسب همان تفسیری است که ذکر شده؛ زیرا چنین اشخاصی کمتر روی سؤال دارند. (۳)

به هر حال، انجام این کار از یک سو اثر اجتماعی دارد، و با فقر و محرومیت مبارزه می کند، و از سوی دیگر اثر اخلاقی روی کسانی که به آن عمل می کنند می گذارد، و قلب و جانیشان را از حرص، بخل و دنیاپرستی می شوید.

آیه بعد به سومین ویژگی آنها اشاره کرده، می افزاید: «کسانی که به روز جزا ایمان دارند» (وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بَيِّومِ الدِّينِ).

و در ویژگی چهارم می گوید: «و کسانی که از عذاب پروردگارشان بیمناکند» (وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ).

«چرا که هیچ کس از عذاب پروردگارش در امان نیست» (إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ).

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۱۷، حدیث ۲۵.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۱۷، حدیث ۲۷.

۳ - شرح بیشتری درباره حق مزبور و تفسیر «سائل» و «محروم» در جلد ۲۲ تفسیر «نمونه»، صفحه ۳۲۳ آمده است (ذیل آیه ۱۹ ذاریات).

آنها از یکسو، ایمان به روز جزا دارند، و با توجه به تعبیر «يُصَدِّقُونَ» که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد، آنها پیوسته توجه دارند که حساب و کتاب و جزائی در کار است. بعضی از مفسران آن را به معنی «تصدیق عملی»، یعنی: انجام وظائف و ترک محرمات تفسیر کرده اند، ولی ظاهر آیه مطلق است، هم تصدیق علمی و هم عملی را شامل می شود. و از آنجا که ممکن است کسی ایمان به روز جزا داشته باشد، اما خود را مشمول مجازات نشمرد، می گوید: «آنها هرگز خود را در امان نمی بینند» یعنی: دائماً احساس مسئولیت می کنند، حسنات خود را ناچیز و سیئات خویش را بزرگ محسوب می دارند. لذا در حدیثی از امیر مؤمنان (علیه السلام) آمده است که به فرزندش نصیحت کرده، فرمود: فرزندم! خَفِ اللَّهَ خَوْفًا أَتَّكَ لَوْ أَتَيْتَهُ بِحَسَنَاتِ أَهْلِ الْأَرْضِ لَمْ يَقْبَلْهَا مِنْكَ، وَ ارْجُ اللَّهَ رَجَاءً أَتَّكَ لَوْ أَتَيْتَهُ بِسَيِّئَاتِ أَهْلِ الْأَرْضِ غَفَرَهَا لَكَ: «آن چنان از خدا خائف باش که اگر تمام حسنات مردم روی زمین را بیاوری، از تو نپذیرد! و آن چنان به او امیدوار باش که اگر تمام گناهان اهل زمین را داشته باشی، احتمال ده تو را ببامرزد!» (۱)

حتی خود پیامبر (صلی الله علیه وآله) می فرمود: لَنْ يُدْخِلَ الْجَنَّةَ أَحَدًا عَمَلُهُ، قَالُوا: وَ لَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: وَ لَا أَنَا، إِلَّا أَنْ يَتَّعَمِدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ! «هیچ کس را عملش وارد بهشت نمی سازد، عرض کردند: حتی خود شما ای رسول خدا؟! فرمود: آری، من هم چنین هستم، مگر آن که رحمت خدا شامل من شود»!

- ۲۹ وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ
 ۳۰ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ
 ۳۱ فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ
 ۳۲ وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ
 ۳۳ وَ الَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَتِهِمْ قَائِمُونَ
 ۳۴ وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ
 ۳۵ أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَّمُونَ

ترجمه:

- ۲۹ - و آنها که دامن خویش را (از بی عفتی) حفظ می کنند.
 ۳۰ - جز با همسران و کنیزان (که در حکم همسرند آمیزش ندارند)، چرا که در بهره گیری از اینها مورد سرزنش نخواهند بود!
 ۳۱ - و هر کس که جز اینها را طلب کند، متجاوز است!
 ۳۲ - و آنها که امانت ها و عهد خود را رعایت می کنند.
 ۳۳ - و آنها که به ادای شهادتشان قیام می نمایند.
 ۳۴ - و آنها که بر نماز مواظبت دارند.
 ۳۵ - آنان در باغ های بهشتی (پذیرائی و) گرامی داشته می شوند.

تفسیر:

بخش دیگری از ویژگی های بهشتیان در آیات گذشته، چهار وصف از اوصاف ویژه مؤمنان راستین و آنها که در قیامت اهل بهشتند ذکر شد، و در این آیات، به پنج وصف دیگر اشاره می کند که مجموعاً نه وصف می شود. در نخستین توصیف می فرماید: «آنها کسانی هستند که فروج (۱) خویش را از بی عفتی حفظ می کنند» (وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ).

«مگر نسبت به همسران و کنیزانشان که در بهره گیری از آنها هیچگونه ملامت و سرزنش ندارند» (إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ). بدون شک، غریزه جنسی از غرائز سرکش انسان، و سرچشمه بسیاری از گناهان است، تا آنجا که بعضی معتقدند: در تمام پرونده های مهم جنائی، اثری از این غریزه دیده می شود، لذا، کنترل و حفظ حدود آن از نشانه های مهم تقوا است و به همین دلیل، بعد از ذکر نماز، کمک به نیازمندان، ایمان به روز قیامت و ترس از عذاب الهی، کنترل این غریزه ذکر شده است. استثنائی که ذیل آن آمده نشان می دهد: منطق اسلام هرگز این نیست که این غریزه به کلی محو و نابود شود و مانند: راهبان و کشیشان، بر خلاف قانون خلقت گام بردارد که این عملی است غالباً غیر ممکن، و به فرض امکان، غیر منطقی، و لذا رهبان ها نیز نتوانستند این غریزه را از صحنه زندگی حذف کنند، و اگر به طور رسمی ازدواج نمی کنند، بسیاری از آنها چون به خلوت می روند، آن کار دیگر می کنند!

۱ - «فروج» جمع «فرج»، کنایه از دستگاه تناسلی است.

رسوایی هائی که از این رهگذر به بار آمده کم نیست، که مورخان مسیحی همچون «ویل دورانت» و غیر او پرده از روی آن برداشته اند.

تعبیر به «ازدواج»، همسرانِ دائمی و موقت هر دو را شامل می شود، و این که بعضی گمان کرده اند: این آیه «ازدواج موقت» را نفی می کند، به خاطر آن است که نمی دانند آن هم نوعی ازدواج است.

* * *

در آیه بعد، برای تأکید بیشتر روی همین موضوع می افزاید: «کسانی که ماورای آن را طلب کنند متجاوز و خارج از مرزهای الهی هستند» (فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ).

و به این ترتیب، اسلام طرح جامعه ای می ریزد که هم به غرائز فطری در آن پاسخ داده می شود، و هم آلوده فحشاء، فساد جنسی و مفسد ناشی از آن نیست.

البته، کنیزان از نظر اسلام، دارای بسیاری از شرایط همسر و انضباط های قانونی هستند، هر چند در عصر و زمان ما موضوع آن منتفی است.

* * *

پس از آن به دومین و سومین اوصاف آنها اشاره کرده، می گوید: «کسانی که امانت ها و عهد خود را رعایت می کنند» (وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ).

«امانت» معنی وسیعی دارد، نه تنها امانت های مادی مردم از هر نوع را در بر می گیرد، که امانت های الهی، پیامبران و پیشوایان معصوم همه را شامل می شود.

هر یک از نعمت های الهی، امانتی از امانات او هستند، پست های اجتماعی و مخصوصاً مقام حکومت از مهمترین امانات است، و لذا در حدیث معروف امام باقر(علیه السلام) و امام صادق(علیه السلام) در تفسیر آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ

إِلَى أَهْلِهَا» (۱) صریحاً آمده است: «ولایت و حکومت را به اهلش واگذارید». (۲) و در آیه ۷۲ سوره «احزاب» نیز خواندیم: مسأله تکلیف و مسئولیت، به عنوان یک امانت بزرگ الهی معرفی شده است: (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) و از همه مهتر، دین و آئین خدا و کتاب او قرآن، امانت بزرگ او است، که باید در حفظش کوشید.

«عهد» نیز مفهوم وسیعی دارد که هم عهدهای مردمی را شامل می شود و هم عهدها و پیمان های الهی را؛ زیرا «عهد» هرگونه التزام و تعهدی است که انسان نسبت به دیگری می دهد، و بدون شک، کسی که ایمان به خدا و پیامبر او می آورد، با این ایمان تعهدات وسیعی را پذیرفته است.

در اسلام، اهمیت فوق العاده زیادی به حفظ امانت و پای بند بودن به تعهدات داده شده، و از مهمترین نشانه های ایمان معرفی گردیده است. (۳)

در چهارمین وصف اضافه می کند: «کسانی که برای ادای شهادتشان، قیام می کنند» (وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ). زیرا اقامه شهادت عادلانه، و ترک کتمان آن، از مهمترین پایه های اقامه عدالت در جامعه بشری است.

آنها که می گویند: چرا ما به شهادت و گواهی دادن بر ضد این و آن، عداوت افراد را بخریم و درد سر برای خود بیافرینیم؟ افرادی بی اعتنا به حقوق انسانی، فاقد روح اجتماعی و غیر متعهد نسبت به اجرای عدالتند.

۱ - نساء، آیه ۵۸.

۲ - تفسیر «برهان»، جلد ۱، صفحه ۳۸۰.

۳ - بحث مشروحتری در این زمینه، در جلد سوم تفسیر «نمونه»، صفحه ۴۳۲، ذیل آیه ۵۸ سوره «نساء» داشتیم.

لذا، قرآن در آیات متعددی، مسلمانان را به ادای شهادت حق دعوت کرده، و کتمان آن را گناه شمرده است. (۱)

در فقه اسلامی نیز شهادت، اهمیت خاصی دارد، پایه اثبات بسیاری از حقوق فردی و اجتماعی شمرده شده و احکام ویژه ای دارد.

در آخرین وصف که در واقع نهمین توصیف از این مجموعه است، بار دیگر به مسأله نماز باز می گردد، همان گونه که آغاز آن نیز از نماز بود، می فرماید: «کسانی که نماز خود را محافظت می کنند» (وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ).

همان گونه که قبلاً اشاره کردیم، با توجه به بعضی از قرائن به نظر می رسد: «نماز» در اینجا اشاره به «نماز واجب» و در آیه گذشته اشاره به «نماز نافله» است.

البته، در نخستین وصف اشاره به «تداوم» نماز بود، اما در اینجا سخن از حفظ آداب، شرائط، ارکان و خصوصیات آن است، آدابی که هم ظاهر نماز را از آنچه مایه فساد است حفظ می کند، هم روح نماز را که حضور قلب است، تقویت می نماید، و هم موانع اخلاقی را که سدّ راه قبول آن است از بین می برد، بنابراین، هرگز تکرار محسوب نمی شود.

این آغاز و پایان، نشان می دهد: در میان تمام این اوصاف، توجه به نماز برترین و مهمترین آنها است، چرا چنین نباشد؟ در حالی که نماز، «مکتب عالی تربیت» و «مهمترین وسیله تهذیب نفوس و پاکسازی جامعه» است.

۱ - «بقره»، آیات ۱۴۰ و ۲۸۳ - «مائده»، آیه ۱۰۶ - «طلاق»، آیه ۲.

و در پایان، این سخن، مسیر نهائی صاحبان این اوصاف را بیان می کند، همان گونه که در آیات گذشته، مسیر نهائی مجرمان را شرح داد. در اینجا در یک جمله کوتاه و پر معنی، می فرماید: «کسانی که دارای این صفاتند در باغ های بهشت جای دارند و از هر نظر گرامی داشته می شوند» (أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَّمُونَ). (۱)

چرا گرامی نباشند؟ در حالی که میهمان های خدا هستند، خداوند قادر و رحمان، تمام وسائل پذیرائی را برای آنها فراهم ساخته است، و در حقیقت این دو تعبیر («جَنَّات» و «مُكْرَّمُونَ») اشاره به نعمت های مادی و معنوی است که شامل حال این گروه است.

۱ - «فِي جَنَّاتٍ» خبر برای «أُولَئِكَ» می باشد و «مُكْرَّمُونَ» خبر دوم، یا این که «مُكْرَّمُونَ» خبر است و «فِي جَنَّاتٍ» متعلق به آن (دقت کنید).

- ۳۶ فَمَا لِالَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ مُهْطِعِينَ
 ۳۷ عَنْ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ
 ۳۸ أَوْ يَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ
 ۳۹ كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ
 ۴۰ فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ
 ۴۱ عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ

ترجمه:

- ۳۶ - این کافران را چه می شود که با سرعت نزد تو می آیند.
 ۳۷ - از راست و چپ، گروه گروه (و آرزوی بهشت دارند)؟!
 ۳۸ - آیا هر یک از آنها (با این اعمال زشتش) طمع دارد که او را در بهشت پر نعمت وارد کنند؟!
 ۳۹ - هرگز چنین نیست؛ ما آنها را از آنچه خودشان می دانند آفریده ایم!
 ۴۰ - سوگند به پروردگار مشرق ها و مغرب ها که ما قادریم.
 ۴۱ - که جای آنان را به کسانی بدهیم که از آنها بهترند؛ و ما هرگز مغلوب نخواهیم شد!

تفسیر:

به کدام روسفیدی طمع بهشت داری؟!
 در آیات گذشته این سوره، بحث هائی پیرامون نشانه های مؤمنان، کفار و

سرنوشت هر یک از این دو گروه آمده است، در آیات بالا بار دیگر به شرحی پیرامون وضع کفار و استهزای آنها نسبت به مقدسات باز می گردد.

بعضی گفته اند: این آیات در مورد گروه هائی از مشرکان نازل شده که وقتی پیامبر (صلی الله علیه وآله) در «مکه» آیات معاد را برای مسلمانان می خواند، آنها از هر گوشه و کنار می آمدند و می گفتند: «اگر معادی در کار باشد، وضع ما از این افرادی که به تو ایمان آورده اند، در آن عالم بهتر خواهد بود، همان گونه که در این دنیا وضع ما از آنها بهتر می باشد!». قرآن، در پاسخ آنها چنین می گوید: «این کافران را چه می شود که با سرعت نزد تو می آیند» (فَمَا لَ الَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ مُهْطِعِينَ).

«از راست و چپ گروه، گروه می آیند و طمع بهشت دارند» (عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ).

«آیا هر یک از آنها طمع دارد که در بهشت پر نعمت الهی وارد شود»

(أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ).

با کدام ایمان و با کدام عمل چنین شایستگی برای خود قائلند؟!

«مُهْطِعِينَ» جمع «مُهْطِع»، به معنی کسی است که گردن می کشد و با سرعت راه می رود و در جستجوی چیزی است، و گاه، تنها به معنی گردن کشیدن برای خبر گرفتن می آید.

«عِزِينَ» جمع «عِزَّة» (بر وزن هبه)، به معنی جماعت های پراکنده است و ریشه اصلی آن «عَزُو»

(بر وزن جذب) به معنی نسبت دادن است، و از آنجا که هر گروهی که با هم هستند، با

یکدیگر نسبت و ارتباطی دارند، و یا هدف

واحدی را تعقیب می کنند، به جماعت و گروه «عزه» گفته شده. به هر حال، مشرکان خود خواه و خودپرست، از این ادعاهای بی اساس بسیار داشتند، و مرفّه بودن زندگی مادی خود را که غالباً از طُرُق نامشروع، غارتگری و مانند آن حاصل شده بود، دلیل بر بلندی مقامشان در پیشگاه خدا و محبوبیت نزد پروردگار می پنداشتند، سپس با یک مقایسه بی معنی، مقامات والائی در قیامت برای خود قائل بودند. درست است که آنها به «معاد» - البته به آن صورتی که قرآن بیان می کرد - عقیده نداشتند، ولی گاه به صورت احتمال روی آن بحث می کردند که اگر معادی باشد، ما در جهان دیگر چنین و چنان خواهیم بود، شاید هم این سخن را از روی استهزا نیز می گفتند.

در اینجا قرآن مجید به پاسخ آنها پرداخته، می گوید: «هرگز چنین نیست که آنها وارد باغ های پر نعمت بهشت شوند؛ چرا که ما آنها را از آنچه خودشان می دانند آفریده ایم» (كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ).

در حقیقت، خداوند می خواهد با این جمله، اولاً: غرور آنها را درهم بشکند؛ زیرا می گوید: خودتان بهتر می دانید که ما شما را از چه چیز آفریده ایم؟ از نطفه ای بی ارزش، از آبی گندیده و پست، پس این همه غرور و نخوت برای چیست؟.

ثانیاً: پاسخی به استهزا کنندگان معاد می گوید که: اگر شما در امر معاد شک دارید، بروید و حال نطفه را بررسی کنید، و ببینید چگونه از یک قطره آب بی ارزش، موجودی بدیع می سازیم؟ که در تطورات جنینی، هر روز خلقت و آفرینش تازه ای به خود می گیرد.

آیا خالق انسان از نطفه، قادر نیست پس از خاک شدن، لباس حیات در تن انسان بپوشاند؟! ثالثاً: اینها چگونه طمع بهشت دارند؟ با این که در صحیفه اعمال خود این همه عمل گناه دارند؛ زیرا موجودی که از نطفه ای بی ارزش آفریده شده، از نظر مادی شرافتی ندارد، اگر شرفی هست، به خاطر ایمان و عمل صالح است که اینها فاقد آنند، پس، چگونه انتظار دارند در باغ های بهشتی گام بنهند؟! (۱)

* * *

سپس، برای تأکید این مطلب، می افزاید: «سوگند به پروردگار مشرق ها و مغرب ها که ما قادریم...» (فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ).

* * *

«بر این که جای آنها را به کسانی بدهیم که از آنها بهترند و ما هرگز در این کار مغلوب نخواهیم شد» (عَلَى أَنْ تُبَدَّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ). این جمله، ممکن است اشاره به آن باشد که: ما نه تنها قادریم آنها را بعد از خاک شدن به زندگی و حیات نوین باز گردانیم، که می توانیم آنها را به موجوداتی کامل تر و بهتر تبدیل کنیم، و هیچ چیز مانعی از این کار نخواهد بود. و به این ترتیب، تعبیر فوق، ادامه ای بر بحث معاد است. و یا اشاره به این باشد که: برای ما هیچ مانعی ندارد، شما را به کیفر اعمالتان نابود کنیم، افرادی شایسته و آگاه و مؤمن جانشین شما سازیم، تا یار و یاور

۱ - در تفسیر آیه فوق، احتمالات دیگری نیز داده شده است از جمله این که: منظور از «مِمَّا يَعْلَمُونَ» این است: ما آنها را با عقل و شعور آفریدیم، نه چون حیوانات و بهائم، بنابراین، در برابر اعمال خود مسئولیت دارند.

دیگر این که: منظور این است: ما آنها را برای هدف هائی که خودشان می دانند، یعنی: تکلیف و اطاعت آفریدیم، ولی این احتمالات بسیار بعید به نظر می رسد، لذا غالباً مفسران، همان معنی را که در بالا ذکر کرده ایم پذیرفته اند.

پیامبر ما باشند، و چیزی مانع ما از این کار نخواهد بود. بنابراین، اگر به شما اصرار می‌کنیم ایمان بیاورید، نه از روی نیاز و عجز است، بلکه مصلحت کلی تربیت و هدایت بشر ایجاب می‌کند. تعبیر به رَبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ: «پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها» ممکن است اشاره به این باشد: همان خداوندی که قادر است: خورشید را با عظمت را هر روزی در مشرق و مغرب جدیدی قرار دهد، و آن چنان این حساب دقیق باشد که میلیون‌ها سال، دوره سالانه خود را بی‌کم و کاست طی کند، قادر است: بار دیگر انسان را به زندگی باز گرداند و حیات نوینی بخشد و یا گروهی را ببرد و گروهی شایسته‌تر را جانشین آنها کند.

* * *

نکته:

خداوند «مشارق» و «مغارب» در آیات قرآن مجید، گاهی «مشرق» و «مغرب»، به صورت «مفرد» آمده، مانند آیه ۱۱۵ «بقره»: وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ: «مشرق و مغرب از آن خدا است» و گاه، به صورت «تثنيه»، مانند آیه ۱۷ سوره «رحمن»: رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ: «پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب» و گاه، به صورت «جمع»: «المشارق و المغارب» مانند آیه مورد بحث. بعضی کوتاه نظران، این تعبیرات را متضاد پنداشته‌اند، در حالی که همگی هماهنگ، و هر یک اشاره به نکته‌ای است.

توضیح این‌که: خورشید هر روز از نقطه تازه‌ای طلوع، و در نقطه تازه‌ای غروب می‌کند، بنابراین، به تعداد روزهای سال مشرق و مغرب داریم، و از سوی دیگر، در میان این همه مشرق و مغرب، دو مشرق و دو مغرب در میان

آنها ممتاز است: یکی در آغاز تابستان، یعنی حداکثر اوج خورشید در مدار شمالی، و یکی در آغاز زمستان، یعنی حداقل پائین آمدن خورشید در مدار جنوبی است، (که از یکی تعبیر به «مدار رأس السرطان» و از دیگری تعبیر به «مدار رأس الجدی» می کنند) و چون این دو کاملاً مشخص است، روی آن مخصوصاً تکیه شده است.

علاوه بر این، دو مشرق و دو مغرب دیگر که آنها را مشرق و مغرب اعتدالی می نامند (در اول بهار و اول پائیز، هنگامی که شب و روز در تمام دنیا برابر است) نیز مشخص می باشد که بعضی «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ» را اشاره به آن گرفته اند و آن نیز قابل توجه است. اما آنجا که به صورت «مفرد» ذکر شده، معنی جنس را دارد که توجه تنها روی اصل مشرق و مغرب است، بی آن که نظر به افراد داشته باشد، به این ترتیب، تعبیرات مختلف بالا، هر یک نکته ای دارد و انسان را متوجه تغییرات مختلف طلوع و غروب آفتاب و تغییر منظم مدارات شمس می کند.

۴۲ فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ
 ۴۳ يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ
 ۴۴ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ

ترجمه:

۴۲ - آنان را به حال خود واگذار تا در باطل خود فرو روند و بازی کنند تا زمانی که روز موعود خود را ملاقات نمایند.

۴۳ - همان روز که از قبرها به سرعت خارج می شوند، گوئی به سوی بت ها می روند.

۴۴ - در حالی که چشم هایشان (از شرم و وحشت) به زیر افتاده، و پرده ای از ذلت آنها را پوشانده است. این همان روزی است که به آنها وعده داده می شد!

تفسیر:

گوئی به سوی بت هایشان می روند!

در این آیات، که آخرین آیات سوره «معارج» است به عنوان انذار و تهدید کافران سر سخت و استهزاء کننده، و لجوج، می فرماید: «آنها را به حال خود واگذار، تا در مطالب باطل خود فرو روند، و به بازی مشغول باشند، تا زمانی که روز موعود خود را ملاقات کنند» (فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ). (۱)

بیش از این استدلال و موعظه لازم نیست، آنها نه اهل منطقند و نه آمادگی

۱ - «يَخُوضُوا» از ماده «خوض» (بر وزن حوض)، در اصل، به معنی حرکت در آب است، سپس به عنوان کنایه در مواردی که انسان غوطه‌ور در مسائل باطل می شود به کار رفته است.

برای بیدار شدن دارند، بگذار در اباطیل و اراجیف خود غوطه‌ور باشند، و همچون کودکان سرگرم بازی، تا روز موعود آنها، روز رستاخیز، فرا رسد، و همه چیز را با چشم خود ببینند! این آیه، با همین تعبیر و بدون هیچگونه تفاوت در سوره «زخرف»، آیه ۸۳ نیز آمده است.

آن گاه، به معرفی آن روز موعود پرداخته، و نشانه‌هایی از این روز وحشتناک و هول‌انگیز را بیان می‌کند، می‌فرماید: «همان روزی که از قبرها به سرعت خارج می‌شوند، و چنان تند حرکت می‌کنند که گوئی به سوی بت‌هایشان می‌دوند!» (يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ).

چه تعبیر عجیبی؟ وضع حال آنها را در قیامت و هنگامی که به سوی دادگاه عدل الهی با سرعت حرکت می‌کنند، تشبیه به هجوم آنها در یک روز جشن یا عزا به سوی بت‌هایشان می‌کند، اما آن کجا و این کجا؟ و در حقیقت سخریه‌ای است نسبت به عقائد پوچی که در عالم دنیا داشتند.

«أَجْدَاث» جمع «جدث» (بر وزن عبث) به معنی «قبر» است.

«سِرَاع» جمع «سریع» (مثل ظراف و ظریف) به معنی شخص یا چیزی است که به سرعت حرکت می‌کند.

«نُصُب» جمع «نصب» آن هم به گفته بعضی، جمع «نصب» (بر وزن سقف) در اصل، به معنی چیزی است که در جایی نصب می‌شود، و به بت‌هایی که به صورت قطعه سنگی آنها را در جاهائی نصب کرده، پرستش می‌نمودند و روی آن قربانی کرده، خون قربانی را بر آن می‌ریختند، گفته می‌شد، و تفاوتش با «صنم» این بود: «صنم» بتی بود که دارای شکل و صورت خاصی بود، اما

«نُصِبَ» قطعه سنگ های بی شکلی بود که آنها را به علتی پرستش می کردند، همان گونه که در آیه ۳ سوره «مائده» می خوانیم: از جمله گوشت های حرام، گوشت حیوانی را می شمرد که روی این بت ها ذبح می شد (وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ). «يُوفُونَ» از ماده «افاضه» به معنی حرکت سریع است، شبیه حرکت سریع آب از سر چشمه. بعضی نیز گفته اند: منظور از «نُصِبَ» در آیه مورد بحث، پرچم ها است که در میان لشکرها یا کاروان ها در یک نقطه بر پا می کنند، و هر کس با سرعت خود را به آن می رساند، ولی تفسیر اول مناسب تر است.

* * *

سپس، به نشانه های دیگری پرداخته می افزاید: «این در حالی است که چشم های آنها از شدت هول و وحشت، به زیر افتاده و خاضعانه نگاه می کنند» (خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ). «و پرده ای از ذلت و خواری تمام وجود آنها را در بر گرفته» (تَرَهُّهُمْ ذِلَّةٌ). (۱) و در پایان آیه می فرماید: «این همان روزی است که به آنها وعده داده می شد» (ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ).

آری، این همان روز موعود است که آن را به باد مسخره می گرفتند، و گاه می گفتند: به فرض که چنین روزی در کار باشد، وضع ما در آن روز از مؤمنان هم بهتر است، ولی آن روز، از شدت ترس، وحشت و شرمساری جرأت ندارند سر بر آورند، گرد و غبار مذلت بر سر و روی آنها نشسته، و در هاله ای از غم و اندوه فرو رفته اند، مسلماً آن روز نادم و پشیمان می شوند، اما چه سود؟!

* * *

۱ - «تَرَهُّهُمْ» از ماده «رَهَقَ» (بر وزن شَفَقَ) به معنی پوشاندن اجباری است.

خداوند! در آن روز هولناک ما را در پوشش رحمت قرار بده.
 پروردگارا! دام های شیطان سخت، و هوای نفس غالب، و آرزوهای دور و دراز فریبنده است،
 تو خودت بیداری و آگاهی و عدم انحراف از مسیر را به ما مرحمت فرما!
 بارالها! ما را از مؤمنانی که بر عهد خود با تو وفا کرده اند و کمر به اطاعت بسته اند قرار ده!

آمِنْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره معارج (۱)

۲۱ / ذی الحجه الحرام / ۱۴۰۶

سوره نوح

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۲۸ آیه است

تاریخ شروع

۲۲ / ذی الحجه الحرام / ۱۴۰۶

محتوای سوره نوح

این سوره، چنان که از نامش پیدا است، سرگذشت نوح پیامبر(علیه السلام) را بیان می کند، در سوره های متعددی از قرآن مجید، به سر گذشت این پیامبر بزرگ اشاره شده، از جمله سوره های «شعرا»، «مؤمنون»، «اعراف»، «انبیاء» و از همه مشروح تر در سوره «هود»، که در حدود ۲۵ آیه درباره این پیامبر اولو العزم سخن می گوید (از آیه ۲۵ تا ۴۹).

ولی، آنچه در سوره «نوح» آمده، قسمت خاصی از زندگی او است که در جایی دیگر به این سبک نیامده است، و این قسمت مربوط به دعوت مستمر و پی گیر او به سوی توحید، کیفیت، و عناصر این دعوت، و ریزه کاری هائی است که در این مسأله مهم به کار رفته است، آن هم در برابر قوم لجوج، خود خواه و متکبری که مطلقاً حاضر نبودند در برابر حق سر فرود آورند. با توجه به این که: این سوره در «مکه» نازل شده، و پیامبر و مسلمانان اندک آن زمان در شرائطی مشابه شرائط زمان نوح(علیه السلام) و یارانش قرار داشتند، مسائل زیادی را به آنها می آموزد، و یکی از اهداف ذکر این ماجرا همین بوده است از جمله این که:

- ۱ - به آنها یاد می دهد: چگونه از طریق استدلال منطقی توأم با محبت و دلسوزی کامل، دشمنان را تبلیغ کنند، و از هر وسیله مفید و مؤثری در این راه بهره گیرند.
- ۲ - به آنها می آموزد: هرگز در طریق دعوت به سوی خدا خسته نشوند، هر چند سال ها طول بکشد، و دشمن کارشکنی کند.

- ۳ - به آنها می آموزد: در یک دست وسائل تشویق، و در دست دیگر عوامل انذار را داشته باشند، و از هر دو در طریق دعوت بهره گیرند.
- ۴ - آیات آخر این سوره، هشدار است برای مشرکان لجوج که اگر در برابر حق تسلیم نشوند و به فرمان خدا گردن نهند، عاقبت دردناکی در پیش دارند.
- ۵ - علاوه بر اینها، این سوره، سبب تسلی خاطر برای پیامبر(صلی الله علیه وآله)، مؤمنان نخستین و افراد مشابه آنها است که در برنامه های خود به لطف خدا دلگرم و در برابر مشکلات و سختی ها صابر و شکیبا باشند.
- به تعبیر دیگر: این سوره ترسیمی است از بیان مبارزه دائمی طرفداران حق و باطل، و برنامه هایی که طرفداران حق در مسیر خود باید به کار بندند.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله)، می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ نُوحٍ كَانَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ تُدْرِكُهُمْ دَعْوَةُ نُوحٍ:

«کسی که سوره «نوح» را بخواند از مؤمنانی خواهد بود که شعاع دعوت نوح پیامبر او را فرا می گیرد».(۱)

و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيَقْرَأُ كِتَابَهُ فَلَا يَدْعُ قِرَاءَةَ سُورَةِ «إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ» فَأَيُّ عَبْدٍ قَرَأَهَا مُحْتَسِبًا صَابِرًا فِي فَرِيضَةٍ أَوْ نَافِلَةٍ، أَسْكَنَهُ اللَّهُ مَسَاكِينَ الْأَبْرَارِ وَأَعْطَاهُ ثَلَاثَ جَنَّاتٍ مَعَ جَنَّتِهِ كَرَامَةً مِنَ اللَّهِ:

«کسی که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارد و کتاب او را می خواند، تلاوت سوره نوح را رها ننماید، هر کس آن را برای خدا و توأم با شکیبائی در نماز فریضه یا نافله تلاوت کند، خداوند او را در منازل نیکان جای می دهد، و سه باغ از باغ های بهشت همراه باغ خودش برای احترام به او مرحمت می کند».(۲)

ناگفته پیدا است، هدف از تلاوت آن این است که: از راه و رسم این پیامبر بزرگ، استقامت و شکیبائی یاران او در راه دعوت به سوی حق، الهام گیرد، و خود را در شعاع دعوت او قرار دهد، نه خواندن فاقد اندیشه و فکر و نه اندیشه ای خالی از عمل.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۵۹.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۵۹.

- ۱ إنا أرسلنا نوحاً إلى قومه أن أنذر قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
- ۲ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ
- ۳ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا
- ۴ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخْرِجْكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و گفتیم: «قوم خود را انداز کن پیش از آن که عذاب دردناک به سراغشان آید»!
- ۲ - گفت: «ای قوم! من برای شما بیم دهنده آشکاری هستم.
- ۳ - که خدا را پرستش کنید و از مخالفت او بپرهیزید و مرا اطاعت نمائید!
- ۴ - اگر چنین کنید، خدا گناهانتان را می آمرزد و تا زمان معینی شما را عمر می دهد؛ زیرا هنگامی که اجل الهی فرا رسد، تأخیری نخواهد داشت اگر می دانستید»!

تفسیر:

نخستین پیام نوح

گفتیم: این سوره، بیانگر آن قسمت از حالات «نوح» (علیه السلام) است که مربوط به مسأله دعوت او می باشد، و نکات جالبی را در زمینه دعوت به سوی حق، مخصوصاً در برابر اقوام لجوج، به همه رهروان راه خدا می آموزد.

نخست، از «بعثت» او شروع کرده، می فرماید: «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم، و گفتیم: قوم خود را انذار کن، پیش از آن که عذاب دردناک به سراغشان آید» (إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

این عذاب دردناک، ممکن است عذاب دنیا باشد، یا عذاب آخرت، و مناسب تر این که هر دو باشد، هر چند به قرینه آیات آخر سوره، بیشتر منظور عذاب دنیا است.

تکیه روی «انذار» (و بیم دادن) با این که پیامبران هم «بیم دهنده» بودند و هم «بشارت دهنده»، به خاطر آن است که: انذار غالباً تأثیر قوی تر دارد، همان گونه که برای ضمانت اجرائی قوانین در تمام دنیا، روی انذار و مجازات تکیه می شود.

نوح، این پیامبر «اولو العزم» که صاحب نخستین شریعت و آئین الهی بود و دعوت جهانی داشت، بعد از دریافت این فرمان، به سراغ قومش آمد، گفت: «ای قوم! من برای شما بیم دهنده آشکاری هستم» (قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ).

«هدف این است که خداوند یگانه یکتا را پرستش کنید و هر چه غیر از او

است به دور افکنید، تقوا را پیشه نموده، و از دستورات من که دستور خدا است اطاعت کنید» (أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا).

در حقیقت، نوح محتوای دعوت خود را در سه جمله خلاصه کرد: پرستش خدای یکتا، رعایت تقوا، و اطاعت از قوانین و دستوراتی که او از سوی خدا آورده، که مجموعه عقاید، اخلاق و احکام بود.

سپس، به تشویق آنها پرداخته، نتایج مهم اجابت این دعوت را در دو جمله کوتاه بیان می کند، می گوید: «اگر دعوت مرا اجابت کنید خداوند گناهان شما را می آمرزد» (يَغْفِرُ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ). (۱)

در حقیقت، قاعده معروف الإسلامُ يَجِبُ مَا قَبْلَهُ: «اسلام پیش از خود را می پوشاند و از بین می برد» قانونی است که در همه ادیان الهی و توحیدی بوده است و منحصر به اسلام نیست. و می افزاید: «و شما را تا زمان معینی به تأخیر می اندازد، عمرتان را طولانی کرده و عذاب را از شما دور می دارد» (وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى).

«زیرا هنگامی که اجل نهائی الهی فرا رسد، تأخیر پیدا نمی کند اگر می دانستید» (إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

از این آیه، به خوبی استفاده می شود «اجل» و سر رسید عمر انسان دو گونه است: «اجل مسمی» و «اجل نهائی» و یا به تعبیر دیگر: «اجل ادنی» (نزدیک تر)

۱ - «من» در این جمله زائده و برای تأکید است؛ زیرا ایمان به خدا باعث بخشودگی تمام گناهان گذشته می شود، البته آنچه حق الله است و اما آنچه مربوط به حق الناس است، از نظر گناه و حکم حرمت بخشودگی شامل آن نیز می شود.

و این که: بعضی از مفسران (مانند «فخر رازی» در تفسیر «کبیر» و «علامه طباطبائی» در «المیزان») احتمال داده اند: «من» تبعیضیه و ناظر به گناهان گذشته است نه آینده، بعید به نظر می رسد؛ زیرا در آیه گناهان آینده مطرح نیست.

و «اجل اقصی» (دورتر)، و یا «اجل معلق» (مشروط) و «اجل حتمی» (مطلق).
قسم اول، سر رسیدی است که قابل تغییر و دگرگونی است، و بر اثر اعمال نادرست انسان ممکن است بسیار جلو بیفتد، که عذاب های الهی یکی از آنها است، و به عکس، بر اثر تقوا و نیکو کاری و تدبیر ممکن است بسیار عقب بیفتد.

ولی، اجل و سر رسید نهائی به هیچ وجه قابل دگرگونی نیست، این موضوع را با یک مثال می توان مشخص کرد و آن این که: یک انسان استعداد عمر جاویدان ندارد، اگر تمام دستگاه های بدن خوب کار کند، سر انجام زمانی فرا می رسد که بر اثر فرسودگی زیاد قلب او خود به خود از کار می افتد، ولی رعایت اصول بهداشت و جلوگیری به موقع از بیماری ها می تواند عمر انسان را طولانی کند، در حالی که عدم رعایت این امور ممکن است آن را بسیار کوتاه سازد و به زودی به آن پایان دهد. (۱)

* * *

نکته:

عوامل معنوی زیادی و کوتاهی عمر
نکته دیگری که به خوبی از این آیه استفاده می شود، تأثیر گناهان در کوتاهی عمر است؛ زیرا می گوید: اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، خدا به شما عمر طولانی می دهد، و مرگ شما را به تأخیر می اندازد، با توجه به این که گناهان همواره بر جسم و یا روح انسان ضربه های هولناک وارد می کند، درک این معنی آسان است.

۱ - درباره «اجل نهائی» و «اجل معلق» بحث دیگری ذیل آیه ۲ سوره «انعام» (جلد پنجم، صفحه ۱۴۸) داشته ایم.

در روایات اسلامی نیز روی این معنی تأکید فراوان شده است، از جمله در یک حدیث پر معنی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ يَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَمُوتُ بِالْأَجَالِ، وَ مَنْ يَعِيشُ بِالْإِحْسَانِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَعِيشُ بِالْأَعْمَارِ! «آنها که بر اثر گناهان می میرند، بیش از آنها هستند که به مرگ الهی از دنیا می روند، و کسانی که بر اثر نیکوکاری، عمر طولانی پیدا می کنند بیش از کسانی هستند که بر اثر عوامل طبیعی عمرشان زیاد می شود»! (۱)

* * *

- ۵ قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا
 ۶ فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا
 ۷ وَ إِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ
 وَ اسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا
 ۸ ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا
 ۹ ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا

ترجمه:

- ۵ - (نوح) گفت: «پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم.
 ۶ - اما دعوت من چیزی جز فرار از حق بر آنان نیفزود.
 ۷ - و من هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند و) تو آنها را بیامری، انگشتان خویش را در گوش هایشان قرار داده و لباس هایشان را بر خود پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند.
 ۸ - سپس من آنها را با صدای بلند (به اطاعت و فرمان تو) دعوت کردم.
 ۹ - سپس آشکارا و نهان (حقیقت توحید و ایمان را) برای آنان بیان داشتم.

تفسیر:

از هر فرصتی برای هدایت آنها استفاده کردم، اما...
 در این آیات، در ادامه رسالت و مأموریت نوح برای دعوت قومش، سخنانی از زبان خود او، هنگامی که به پیشگاه پروردگار شکایت می برد، نقل

شده که بسیار آموزنده است.

سخنان نوح در این زمینه، سخنانی است که می تواند راهگشا برای همه مبلغان دینی باشد، می فرماید: «نوح گفت: پروردگارا! من قوم خود را شب و روز به سوی تو دعوت کردم» (قالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا).
و لحظه ای در ارشاد و تبلیغ آنها کوتاهی نکردم.

اما این دعوت و ارشاد من چیزی جز فرار از حق بر آنها نیفزود» (فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا). و این، عجیب است که: دعوت به سوی چیزی سبب فرار از آن شود، اما با توجه به این که تأثیر دعوت ها، نیاز به یک نوع آمادگی و سنخیت و جاذبه متقابل دارد، جای تعجب نیست که در دل های نا آماده اثر معکوس و منفی ببخشد، و به تعبیر دیگر، افراد لجوج و دشمن حق هنگامی که دعوت مردان خدا را می شنوند، در مقابل آن مقاومت به خرج می دهند، و همین مقاومت آنها را از خدا دورتر می کند و کفر و نفاق را راسخ تر می سازد.

این، درست همانند چیزی است که در آیه ۸۲ سوره «اسراء» آمده است: وَ نُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا.
«ما در قرآن آیاتی نازل کرده ایم که مایه شفاء و رحمت برای مؤمنان است اما ظالمان را جز خسران و زیان نمی افزاید»!

و این که در آیات قرآن می خوانیم: «این کتاب آسمانی مایه هدایت پرهیزگاران است» (هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) (۱) به خاطر همین است که باید مرحله ای از تقوا هر چند ضعیف، در وجود انسان باشد، تا آماده پذیرش حق گردد، این مرحله

همان «روح حقیقت جوئی» و آمادگی برای پذیرش گفتار حق است.

پس از آن، نوح در ادامه این سخن، می افزاید: «خداوند! من هر زمان آنها را دعوت کردم که ایمان بیاورند تا تو آنها را مشمول آمرزش خود قرار دهی، آنها انگشتان خویش را در گوش های خود قرار داده، و لباس هایشان را بر خود پیچیدند، در مخالفت و عدم ایمان اصرار ورزیدند و شدیداً استکبار کردند» (وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْصَمُوا بِثِيَابِهِمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا).

گذشتن انگشت در گوش ها، برای این بوده که صدای حق را نشنوند، و پیچیدن لباس بر خویشان یا به این معنی است که لباس بر سر می انداختند تا پشتوانه ای برای انگشتان فرو کرده در گوش باشد، و کمترین امواج صوتی به پرده صماخ آنها نرسد، و از آنجا پیامی به مغز منتقل نگردد!

و یا می خواستند صورت خود را بپوشانند، مبادا چشمانشان بر قیافه ملکوتی نوح این پیامبر بزرگ بیفتد، در واقع اصرار داشتند: هم گوش از شنیدن باز ماند و هم چشم از دیدن! راستی، حیرت انگیز است انسان به این مرحله از عداوت و دشمنی با حق برسد، که حتی اجازه دیدن، شنیدن و اندیشیدن را به خود ندهد.

در بعضی از تفاسیر اسلامی آمده است: بعضی از آن قوم منحرف دست فرزندان خویش را گرفته، نزد نوح می بردند، و به فرزند خود چنین می گفتند: از این مرد، بترس! مبادا تو را گمراه کند، این وصیتی است که پدرم به من کرده، و من الآن همان سفارش را به تو می کنم (تا حق وصیت و خیر خواهی را ادا کرده

باشم). (۱)

این آیه، نشان می دهد: نوح با عمر طولانی خود در طی چند نسل، همچنان به دعوت الهی خویش ادامه می داد و هرگز خسته نمی شد. ضمناً، نشان می دهد: یکی از عوامل مهم بدبختی آنها استکبار و غرور بود؛ زیرا خود را بالاتر از این می دیدند که در برابر انسانی مانند خود هر چند نماینده خدا باشد، و قلبش کانون علم و دانش و تقوا سر تسلیم فرود آورند، این کبر و غرور همیشه یکی از موانع مهم راه حق بوده و ثمره شوم آن را در تمام طول تاریخ بشر در زندگی افراد بی ایمان مشاهده می کنیم.

نوح، همچنان به سخنان خود، در پیشگاه پروردگار ادامه داده، می گوید: خداوندا! «سپس آنها را آشکارا به توحید و عبادت تو دعوت کردم» (ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا). در جلسات عمومی و با صدای بلند آنها را به سوی ایمان فرا خواندم.

به این، نیز قناعت نکردم «آشکارا و نهان، حقیقت توحید و ایمان را برای آنها بیان داشتم» (ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا). به گفته بعضی از مفسران، نوح برای نفوذ در این جمعیت لجوج و خودخواه، دعوت خود را از سه طریق مختلف دنبال کرد: گاه، تنها دعوت مخفیانه می نمود که مواجه با عکس العمل های چهارگانه شد (انگشت ها را در گوش گذاشته، لباس ها را به خود پیچیدند، و در کفر اصرار ورزیدند، و استکبار نمودند) و گاه، تنها دعوت علنی و آشکار داشت، و گاه نیز، از روش آمیختن

دعوت آشکار و نهان استفاده می کرد، ولی هیچ یک از اینها مؤثر نیفتاد. (۱)
 اصولاً، ساختمان انسان چنین است که اگر در مسیر باطل آن قدر پیش برود که ریشه های فساد
 در وجود او مستحکم گردد، و در اعماق وجودش نفوذ کرده به صورت طبیعت ثانوی در آید،
 نه دعوت مردان خدا در او اثر می بخشد، و نه پیام های رسای الهی فایده ای می دهد.

نکته ها:

۱ - راه و رسم تبلیغ

آنچه در آیات فوق درباره دعوت نوح آمده، در عین این که وسیله ای برای تسلی خاطر
 پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مؤمنان اندکی که در «مکه» به او پیوستند بود، یک برنامه عمومی و
 همگانی را برای همه مبلغان راه خدا ارائه می دهد.

او، هرگز انتظار نداشت مردم دعوتش را اجابت کرده، در مرکز عمومی شهر جمع شوند، سپس
 با آرامش خاطر در حالی که همگان چشم به دهان او دوخته و گوش به سخنانش دارند، پیام
 الهی را به آنان برساند، بلکه از لحن آیات استفاده می شود (و در بعضی از روایات نیز آمده):
 او گاه به سراغ مردم در خانه هایشان می رفت، یا در کوچه و بازار آنها را به طور خصوصی
 صدا می زد، و با حوصله و لحن محبت آمیزی تبلیغ می کرد، و گاه در مجالس عمومی که به
 منظوره های دیگری از قبیل جشن و عزا تشکیل شده بود می رفت، و با صدای بلند و آشکار
 فرمان خدا را بر آنها می خواند، اما همیشه با عکس العمل های نامطلوب و توهین و استهزاء،
 و گاه ضرب و جرح روبرو می شد، ولی با این حال، هرگز دست از کار خود برنداشت.

۱ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۰، صفحه ۱۳۶.

این حوصله عجیب، و آن دلسوزی عجیب تر، و پشتکار و استقامت بی نظیر، سرمایه او در راه دعوت به آئین حق بود.

و شگفت انگیزتر این که: در طول نُهصد و پنجاه سال دعوتش، تنها حدود هشتاد نفر به او ایمان آوردند که اگر این دو عدد را بر یکدیگر تقسیم کنیم، روشن می شود که برای هدایت هر یک نفر به طور متوسط حدود دوازده سال تبلیغ کرد!!

آیا اگر مبلغان اسلامی از یک چنین استقامت و پشتکاری برخوردار باشند، اسلام با این محتوای غنی و جالب عالمگیر نخواهد شد؟! *

* * *

۲ - فرار از حقیقت چرا؟

گاه، انسان تعجب می کند: مگر ممکن است در زیر این آسمان، کسانی پیدا شوند که حتی حاضر به شنیدن حرف حق نباشند، و از آن فرار کنند؟ سخن از پذیرش نیست، سخن تنها از شنیدن است.

ولی، تاریخ می گوید: این گونه افراد بسیار بوده اند.

نه تنها قوم نوح، به هنگامی که آنها را دعوت به توحید می کرد انگشت در گوش نهاده و جامه بر سر و صورت می پیچیدند، که حق را نشنوند و نبینند، بلکه در عصر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) طبق صریح قرآن گروهی بودند که وقتی صدای دل انگیز پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آیات قرآن بلند می شد، با جار و جنجال و سوت و صفیر چنان غوغائی به راه می انداختند که هیچ کس صدای او را نشنود، وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ:

«کافران گفتند: گوش به این قرآن فرا ندهید و به هنگام تلاوت آن جنجال

کنید، تا پیروز شوید».(۱)

در تاریخ خونین «کربلا» نیز آمده است: هنگامی که امام حسین(علیه السلام) سالار شهیدان می خواست دشمنان منحرف را ارشاد و بیدار کند، چنان جنجالی به راه انداختند که صدای امام در میان آنها گم شد.(۲)

امروز نیز، این برنامه ادامه دارد، منتهی در اشکال و چهره های دیگر، طرفداران باطل با انواع سرگرمی های ناسالم، موسیقی های مخرب مواد مخدر و مانند آن، چنان جوی فراهم کرده اند که مردم مخصوصاً جوانان نتوانند صدای دلنواز مردان خدا را بشنوند.

۱ - فصلت، آیه ۲۶.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۴۵، صفحه ۸.

- ۱۰ فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً
 ۱۱ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً
 ۱۲ وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً
 ۱۳ مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً
 ۱۴ وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً

ترجمه:

- ۱۰ - به آنها گفتم: «از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است.
 ۱۱ - تا باران های پر برکت آسمان را پی در پی بر شما فرستد،
 ۱۲ - و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کند و باغ های سر سبز و نهلهای جاری در
 اختیارتان قرار دهد.
 ۱۳ - چرا شما برای خدا عظمت قائل نیستید؟!
 ۱۴ - در حالی که شما را در مراحل مختلف آفرید (تا از نطفه به انسان کامل رسیدید)!

تفسیر:

پاداش دنیوی ایمان

«نوح» در ادامه بیانات مؤثر خود برای هدایت آن قوم لجوج و سرکش، این بار روی بشارت و تشویق تکیه می کند، و به آنها وعده مؤکد می دهد که اگر از شرک و گناه توبه کنند، خدا درهای رحمت خویش را از هر سو به روی آنها

می گشاید، عرض می کند: خداوندا «من به آنها گفتم: از پروردگار خویش تقاضای آمرزش کنید که او بسیار آمرزنده است» (فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا).

نه تنها شما را از گناهان پاک می سازد، که «اگر چنین کنید باران های پربرکت آسمان را پی در پی بر شما فرو می فرستد» (يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا). (۱)
خلاصه، هم باران رحمت معنوی و هم باران پر برکت مادی او شما را فرا می گیرد.
قابل توجه این که: می گوید: «آسمان را بر شما می فرستد» یعنی آن قدر باران می بارد که گوئی آسمان دارد نازل می شود! اما چون باران رحمت است، نه ویرانی می آورد، و نه آسیبی می رساند، بلکه در همه جا مایه خرمی، سرسبزی و طراوت است.

سپس، می افزاید: «و اموال و فرزندان شما را افزون می کند» (وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ).
«و برای شما باغ های خرم و سرسبز و نهروهای آب جاری قرار می دهد» (وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا).

به این ترتیب، یک نعمت بزرگ معنوی، و پنج نعمت بزرگ مادی به آنها وعده داده، نعمت بزرگ معنوی، بخشودگی گناهان و پاک شدن از آلودگی کفر و عصیان است، اما نعمت های مادی: ریزش باران های مفید، به موقع و پر برکت،

۱ - «مِدْرَار» از ماده «دَر» (بر وزن جر)، در اصل به معنی ریزش «شیر» از پستان مادر است، و سپس به معنی ریزش باران به کار رفته، و «مِدْرَار» صیغه مبالغه است.

فزونی اموال، فزونی فرزندان (سرمایه های انسانی)، باغ های پر برکت، و نه‌های آب جاری. آری، ایمان و تقوا طبق گواهی قرآن مجید، هم موجب آبادی دنیا و هم آخرت است. در بعضی از روایات آمده است: وقتی این قوم لجوج از قبول دعوت نوح سر باز زدند، خشکسالی و قحطی آنها را فرا گرفت، و بسیاری از اموال و فرزندانشان هلاک شدند، زنان عقیم گشتند و کمتر بچه می آوردند، نوح به آنها گفت: اگر ایمان بیاورید، همه این مصائب و بلاها از شما دفع خواهد شد، ولی آنها اعتنایی به او نکردند و همچنان سر سختی نشان دادند تا عذاب نهائی فرا رسید و همه را درو کرد!

* * *

سپس، بار دیگر به انداز باز می گردد، و می گوید: «چرا شما از خدا نمی ترسید و برای خدا عظمت قائل نیستید؟! (ما لَکُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً). (۱)

* * *

«در حالی که خدا شما را آفرینش های گوناگون داد» (وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً). نخست «نطفه» بی ارزشی بودید، چیزی نگذشت که شما را به صورت «علقه» و از آن پس به صورت «مضغه» در آورد، سپس شکل و اندام انسانی به شما داد، بعد لباس حیات در اندام شما پوشانید، و به شما روح و حس و حرکت داد، همین گونه مراحل مختلف جنینی را یکی پس از دیگری پشت سر نهادید، تا به صورت انسانی کامل از مادر متولد شدید، باز اطوار حیات و اشکال مختلف

۱ - «وقار» به معنی سنگینی و عظمت است، و «تَرْجُونَ» از ماده «رجاء» به معنی امید است که گاه توأم با خوف می باشد، و مجموع جمله، به این معنی است که: چرا شما در برابر عظمت خدا خاضع نیستید.

زندگی ادامه یافت، شما همیشه تحت ربوبیت او قرار دارید، و دائماً نو می شوید، و آفرینش جدیدی می یابید، چگونه در برابر آستان با عظمت خالق خود سر تعظیم فرود نمی آورید؟ نه تنها از نظر جسمانی اشکال مختلفی به خود می گیرید، که چهره روح و جان شما نیز دائماً در تغییر است، هر یک از شما استعدادی دارید، در هر سری ذوقی و در هر دلی عشقی است، و همه شما دائماً دگرگون می شوید، احساسات کودکی جان خود را به احساسات جوانی می دهد، و آن هم جای خود را به احساسات کهنوت و پیری می بخشد. و به این ترتیب، او در همه جا با شما است و در هر گام رهبری و هدایت می کند، و با این همه لطف و عنایت او، این همه کفران و بی حرمتی چرا؟

نکته:

رابطه «تقوا» و «عمران و آبادی»

از آیات مختلف قرآن، از جمله آیات فوق، این نکته به خوبی استفاده می شود که: ایمان و عدالت مایه آبادی جامعه ها، و کفر، ظلم و گناه مایه ویرانی است. در آیه ۹۶ «اعراف» می خوانیم: وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ: «اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، درهای برکات آسمان و زمین را به روی آنها می گشائیم».

و در آیه ۴۱ سوره «روم» می خوانیم: ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ:

«فساد در خشکی و دریا بر اثر اعمال مردم ظاهر شد».

و در آیه ۳۰ «شوری» آمده است: وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ:

«هر مصیبتی به شما می رسد به خاطر اعمال شما است».

و در آیه ۶۶ «مائده» آمده است: وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ:

«اگر آنها تورات و انجیل و آنچه از طرف پروردگارشان بر آنان نازل شده است بر پا دارند، از آسمان و زمین روزی می خورند» (و برکات زمین و آسمان آنها را فرا خواهد گرفت) و آیات دیگری از این قبیل.

این «رابطه» تنها یک رابطه معنوی نیست، بلکه علاوه بر رابطه معنوی که آثارش را به خوبی می بینیم رابطه مادی روشنی نیز در این زمینه وجود دارد.

کفر و بی ایمانی، سرچشمه عدم احساس مسئولیت، قانون شکنی، و فراموش کردن ارزش های اخلاقی است، و این امور، سبب از میان رفتن وحدت جامعه ها، متزلزل شدن پایه های اعتماد و اطمینان، هدر رفتن نیروهای انسانی و اقتصادی، و به هم خوردن تعادل اجتماعی است.

بدیهی است: جامعه ای که این امور بر آن حاکم گردد، به سرعت عقب نشینی می کند، و راه سقوط و نابودی را پیش خواهد گرفت.

و اگر می بینیم، جوامعی هستند که با وجود عدم ایمان و تقوا از پیشرفت نسبی وضع مادی برخوردارند، آن را نیز باید مرهون رعایت نسبی بعضی از اصول اخلاقی بدانیم، که میراث انبیای پیشین و نتیجه زحمات رهبران الهی، دانشمندان و علما در طول قرن ها است.

علاوه بر آیات فوق، در روایات اسلامی نیز روی این معنی زیاد تکیه شده

است که: استغفار و ترک گناه، سبب فزونی روزی و بهبودی زندگی می شود، از جمله:
در حدیثی از علی (علیه السلام) آمده: أَكْثَرُ الْإِسْتِغْفَارِ تَجَلُّبُ الرِّزْقِ: «زیاد استغفار کن تا روزی را به سوی خود جلب کنی».(۱)

در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) چنین نقل شده: مَنْ أُنْعِمَ اللَّهُ عَلَيْهِ نِعْمَةً فَلْيَحْمِدِ اللَّهَ تَعَالَى، وَمَنْ اسْتَبْطَأَ الرِّزْقَ فَلْيَسْتَغْفِرِ اللَّهَ، وَمَنْ حَزَنَهُ أَمْرٌ فَلْيَقُلْ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ:

«کسی که خداوند نعمتی به او بخشیده، شکر خدا را به جا آورد، و کسی که روزیش تأخیر کرده از خدا طلب آمرزش کند، و کسی که بر اثر حادثه ای غمگین گردد، بگوید: لا حول و لا قوة الا بالله».(۲)

در «نهج البلاغه» نیز می خوانیم: وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْإِسْتِغْفَارَ سَبَبًا لِدُرُورِ الرِّزْقِ وَرَحْمَةً الْخَلْقِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا...:

«خداوند سبحان، استغفار را سبب فزونی روزی و رحمت خلق قرار داده، و فرموده: از پروردگارتان طلب آمرزش کنید که او بسیار آمرزنده است، باران پر برکت آسمان را بر شما می فرستد».(۳)

حقیقت، این است: مجازات بسیاری از گناهان، محرومیت هائی در این جهان است، و هنگامی که انسان از آن توبه کند و راه پاکی و تقوا را پیش گیرد، خداوند این مجازات را از او بر طرف می سازد.(۴)

۱ و ۲ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۲۴.

۳ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۴۳.

۴ - شرح دیگری در این زمینه تحت عنوان «گناه و ویرانی جامعه ها» ذیل آیه ۵۲ سوره «هود» داشتیم (تفسیر «نمونه»، جلد ۹، صفحه ۱۳۱).

- ۱۵ أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا
 ۱۶ وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا
 ۱۷ وَ اللَّهُ أَتَّبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا
 ۱۸ ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا
 ۱۹ وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بَسَاطًا
 ۲۰ لَتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا

ترجمه:

- ۱۵ - آیا نمی دانید چگونه خداوند هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است.
 ۱۶ - و ماه را در میان آسمان ها مایه روشنائی، و خورشید را چراغ فروزانی قرار داده است؟!
 ۱۷ - و خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویانید.
 ۱۸ - سپس شما را به همان زمین باز می گرداند، و بار دیگر شما را خارج می سازد.
 ۱۹ - و خداوند زمین را برای شما فرش گسترده ای قرار داد.
 ۲۰ - تا از راه های وسیع و دره های آن بگذرید!

تفسیر:

باغبان هستی، شما را چون گلی پرورش داد
 حضرت «نوح»، در بیانات عمیق و مستدل خود در برابر مشرکان لجوج، نخست، دست آنها را
 گرفته، به اعماق وجودشان برد، تا آیات انفسی را مشاهده

کنند، (چنان که در آیات قبل گذشت)، سپس همان گونه که آیات مورد بحث می گوید، آنها را به مطالعه نشانه های خدا در عالم بزرگ آفرینش دعوت کرده و آنان را به سیر آفاقی می برد. (۱)

نخست، از آسمان شروع کرده، می گوید: «آیا نمی دانید چگونه خداوند هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است؟! (أَلَمْ تَرَ) كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا). (۲)

«طباق» مصدر باب «مفاعله» به معنی «مطابقه» است، گاه به معنی قرار گرفتن چیزی بالای چیزی می آید، و گاه به معنی هماهنگی و مطابقت دو چیز با یکدیگر است، و در اینجا هر دو معنی صدق می کند.

مطابق معنی اول، آسمان های هفتگانه یکی بالای دیگری قرار دارد، و به طوری که در تفسیر آسمان های هفتگانه در گذشته گفته ایم، یک تفسیر قابل توجه این است که: تمام آنچه را ما با چشم مسلح و غیر مسلح از ستارگان ثوابت و سیار می بینیم، همه جزء آسمان اول است، و شش عالم دیگر، یکی ما فوق دیگری بعد از آن قرار دارد که از دسترس علم و دانش انسان امروز بیرون است، و ممکن است در آینده این شایستگی را پیدا کند که آن عوالم، عجیب و گسترده را یکی بعد از دیگری کشف کند. (۳)

و بنابر احتمال دوم، قرآن به هماهنگی و مطابقت آسمان های هفتگانه در

۱ - در این که این سخنان دنباله کلام نوح است، یا جمله های مستقلی که به طور معترضه از سوی خداوند خطاب به مسلمانان صادر شده، در میان مفسران گفتگو است، ولی بسیاری از آنها ترجیح داده اند دنباله کلام نوح باشد، و ظاهر آیات نیز همین را اقتضا می کند، و اگر بعد از این آیات جمله «و قال نوح» آمده، به خاطر آن است که نوح سخنانش را با مردم تمام کرده و رو به درگاه خدا آورده و از آنها شکایت می کند.

۲ - «طِبَاقًا» ممکن است «مفعول مطلق» باشد یا «حال».

۳ - درباره تفسیرهای گوناگون آسمان های هفتگانه در ذیل آیه ۲۹ سوره «بقره» (جلد اول تفسیر نمونه) مشروحاً بحث کرده ایم.

نظم و عظمت و زیبایی اشاره می کند.

پس از آن، می افزاید: خداوند ماه را در میان آسمان های هفتگانه مایه نور و روشنائی برای شما قرار داد، و خورشید را چراغ فروزانی «وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجاً». درست است که در آسمان های هفتگانه، میلیون ها میلیون کوکب فروزنده است که از خورشید و ماه ما نیز پرفروغ تر می باشد، ولی آنچه برای ما مهم است و در زندگی ما اثر دارد، همین خورشید و ماه منظومه شمسی است که فضای زندگی ما را یکی در روزها، و دیگری در شب ها روشن می سازد. (۱)

تعبیر به «سراج» (چراغ) درباره «خورشید» و «نور» در مورد «ماه» به خاطر آن است که: نور «خورشید» از درون خودش می جوشد مانند چراغ، اما نور «ماه» از درون خودش نیست و شبیه بازتابی است که از آئینه منعکس می شود، و لذا کلمه «نور» که مفهوم اعمی دارد در مورد آن به کار رفته است.

این تفاوت تعبیر، در آیات دیگر قرآن نیز دیده می شود.

شرح بیشتری در این زمینه ذیل آیه ۵ سوره «یونس» آورده ایم. (۲)

و بار دیگر به آفرینش انسان باز می گردد، و می افزاید: «خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویانید!» (وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتاً). (۳)

۱ - از اینجا معلوم می شود: ضمیر «فِيهِنَّ» که ظاهراً به «سماوات سبع» بر می گردد، هیچ مشکلی ایجاد نمی کند؛ زیرا سخن از نور و روشنائی برای ما است، بنابراین لزومی ندارد که «فی» را به معنی «مع» یا ضمیر «هن» را به معنی «آسمان دنیا» بگیریم (دقت کنید).

۲ - جلد ۸، صفحه ۲۲۶.

۳ - در این آیه قاعدتاً باید «أَنْبَاتاً» گفته شود، ولی آیه تقدیری دارد و آن چنین است: «أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَنَبْتُمْ نَبَاتاً» (تفسیر «فخر رازی»، و «ابوالفتوح رازی»).

تعبیر به «انبات» و رویانیدن، در مورد انسان، به خاطر آن است که: اولاً: آفرینش نخستین انسان از خاک است.

ثانیاً: تمام مواد غذایی که انسان می خورد و به کمک آن رشد و نمو می کند از زمین است، یا مستقیماً مانند سبزی ها و دانه های غذایی و میوه ها، و یا به طور غیر مستقیم مانند گوشت حیوانات.

ثالثاً: شباهت زیادی در میان انسان و گیاه وجود دارد، و بسیاری از قوانینی که حاکم بر تغذیه، تولید مثل، نمو و رشد گیاهان است بر انسان نیز حکم فرما است.

این تعبیر، در مورد انسان بسیار پر معنی است و نشان می دهد: کار خداوند در مسأله هدایت فقط کار یک معلم و استاد نیست، بلکه همچون کار یک باغبان است که بذره های گیاهان را در محیط مساعد قرار می دهد، تا استعدادهای نهفته آنها شکوفا گردد.

در مورد حضرت «مریم» نیز در آیه ۳۷ «آل عمران» می خوانیم: وَ أَتَيْنَاهَا نَبَاتًا حَسَنًا: «خداوند به طرز شایسته ای گیاه وجود مریم را آفرید و پرورش داد» اینها همه اشاره به همان نکته لطیف است.

بعد از آن به سراغ مسأله معاد که یکی دیگر از مسائل پیچیده برای مشرکان بوده است رفته، می فرماید: «سپس شما را به همان زمین که از آن روئیدید باز می گرداند، و بار دیگر شما را از آن خارج می کند» (ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا).

در آغاز، خاک بودید، بار دیگر به خاک بر می گردید، و همان کسی که قدرت داشت در آغاز شما را از خاک بیافریند توانائی دارد بار دیگر بعد از خاک

شدن لباس حیات در اندامتان بیوشاند.

این انتقال از مسأله «توحید» به «معاد» که به طرز بسیار جالبی در آیات فوق منعکس شده، بیانگر رابطه نزدیک این دو مسأله است، و به این ترتیب، نوح در مقابل مخالفان از طریق نظام آفرینش، هم استدلال بر توحید می کند و هم از این طریق استدلال بر معاد.

مجدداً به آیات آفاقی و نشانه های توحید در عالم بزرگ، باز می گردد و از نعمت وجود زمین، سخن می گوید، می فرماید: «خداوند زمین را برای شما فرش گسترده ای قرار داد» (وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بَسَاطًا) (۱).

نه آن چنان خشن است که نتوانید بر آن استراحت و رفت و آمد کنید، و نه آن چنان نرم است که در آن فرو روید و قدرت حرکت نداشته باشید.

نه چنان داغ و سوزان است که از گرمایش به زحمت بیفتید، و نه چنان سرد و بی حرارت است که زندگی روی آن برای شما مشکل گردد، به علاوه بساطی است گسترده و آماده و دارای همه نیازمندی های زندگی شما.

نه تنها زمین های هموار همچون فرش گسترده ای است، بلکه کوه ها به خاطر دره و شکاف هائی که در لابلائی آن وجود دارد و قابل عبور است نیز بساط گسترده ای می باشد، «هدف این است که از راه های وسیع و دره هائی که در این زمین قرار دارد، بگذرید، و به هر نقطه ای که می خواهید بروید» (لَتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا).

۱ - «بساط» از ماده «بسط» به معنی گستردن چیزی است، و لذا واژه «بساط» به هر چیز گسترده ای گفته می شود که یک مصداق آن فرش است.

«فِجَاج» (بر وزن مزاج) جمع «فَج» (بر وزن حج) به معنی دره ای است که در میان دو کوه قرار دارد، و به جاده های وسیع نیز گفته می شود. (۱)

به این ترتیب، «نوح» در این قسمت از سخنان خود، گاه به نشانه های خدا در آسمان ها و کواکب آسمانی اشاره می کند، گاه به نعمت های گوناگون او در کره زمین، و گاه به ساختمان خود انسان و مسأله حیات و زندگی او، که هم دلیلی است برای شناخت خداوند و هم اثبات مسأله معاد.

ولی، نه آن اندازهای نخستین و نه بشارت ها و تشویق ها و نه استدلالات منطقی هیچ یک در دل سیاه این قوم لجوج اثر نگذاشت، همچنان به مخالفت و کفر ادامه دادند و از قبول حق استنکاف جستند، که در آیات بعد سر انجام این خیره سری را خواهیم دید.

۲۱ قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدَهُ إِلَّا
خَسَاراً

۲۲ وَ مَكَرُوا مَكْرًا كَبَرًا

۲۳ وَ قَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَ لَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لَا سُوَاعًا وَ لَا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ
وَ نَسْرًا

۲۴ وَ قَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا

۲۵ مِمَّا خَطَبُوا فَاغْرُقُوا فَأَدْخِلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ
أَنْصَارًا

ترجمه:

۲۱ - نوح (بعد از نومیدی از هدایت آنها) گفت: «پروردگارا! آنها نافرمانی من کردند و از
کسانی پیروی نمودند که اموال و فرزندانشان چیزی جز زیانکاری بر آنها نیفزوده است!

۲۲ - و (این رهبران گمراه) مکر عظیمی به کار بردند.

۲۳ - و گفتند: دست از خدایان و بت های خود بردارید (به خصوص) بت های «ود»،
«سواع»، «یغوث»، «یعوق» و «نسر» را رها نکنید!

۲۴ - و آنها گروه بسیاری را گمراه کردند، خداوند! ظالمان را جز ضلالت میفزاید!

۲۵ - (آری، سرانجام) همگی به خاطر گناهانشان غرق شدند و در آتش دوزخ وارد گشتند، و
جز خدا یاورانی برای خود نیافتند!

تفسیر:

لطف حق با تو مداراها کند...

هنگامی که نوح، آخرین تلاش خود را در طی صدها سال به کار زد، و آن قوم، جز گروه اندکی، همچنان بر کفر، بت پرستی، گمراهی و فساد اصرار ورزیدند، از هدایت آنها مأیوس شد، رو به درگاه خدا آورد، و ضمن مناجات مستدلی از خداوند تقاضای مجازات برای آنها کرد، چنان که در آیات مورد بحث می خوانیم:

«نوح گفت: پروردگارا! آنها نافرمانی من کردند، و از کسی پیروی نمودند که اموال و فرزندانش چیزی جز زیانکاری بر او نیفزوده است» (قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا).

اشاره به این که: رهبران این قوم، جمعیتی هستند که تنها امتیازشان اموال و فرزندان زیاد است، آن هم اموال و فرزندانی که جز در مسیر فساد به کار گرفته نمی شود، نه خدمتی به خلق می کنند، و نه خضوعی در برابر خالق دارند، و این امکانات فراوان، مایه غرور، طغیان و سرکشی آنها شده است.

اگر به تاریخ بشر نگاه کنیم، می بینیم بسیاری از رهبران اقوام مختلف از همین قماش مردم بوده اند، کسانی که تنها امتیازشان اندوختن اموال حرام، و به وجود آوردن فرزندان ناصالح، سپس سرکشی، طغیان، و سر انجام تحمیل افکار خود بر توده های مستضعف و به زنجیر کشیدن آنها بوده است.

و می افزاید: «این رهبران ضال و مضل مکر عظیمی به کار بردند» (وَمَكْرُؤًا كَبِيرًا).
«کُبار» که صیغه مبالغه از «کبر» است و در اینجا به صورت نکره ذکر شده،

نشان می دهد: آنها طرح های شیطانی عظیم و گسترده ای برای گمراه ساختن مردم، و ممانعت از قبول دعوت نوح ریخته بودند، اما این طرح ها چه بوده است؟ درست مشخص نیست. احتمال دارد: همان مسأله بت پرستی بوده باشد؛ زیرا طبق بعضی از روایات، بت پرستی قبل از نوح سابقه نداشت، بلکه قوم نوح آن را به وجود آوردند، و مسأله از اینجا سر چشمه گرفت که در فاصله زمان آدم و نوح، مردان صالحی بودند که مردم به آنها اظهار علاقه می کردند، شیطان (و انسان های شیطان صفت) از علاقه مردم سوء استفاده نمود، و آنها را تشویق به ساختن مجسمه آن بزرگان و گرامی داشت آن مجسمه ها کرد.

اما چیزی نگذشت که نسل های بعد، رابطه تاریخی این موضوع را فراموش کرده، تصور نمودند این مجسمه ها موجوداتی محترمند که باید مورد پرستش قرار گیرند، و به این ترتیب، به پرستش بتها سرگرم شدند، و مستکبران ظالم با اغفال آنها از این طریق، آنان را به بند کشیدند، و مکر بزرگ واقع شد.

آیه بعد، می تواند گواه این مطلب باشد؛ زیرا بعد از اشاره سر بسته به این مکر بزرگ می افزاید: «رؤسای آنها گفتند: دست از خدایان و بت های خود بردارید» (وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ).

و هرگز دعوت نوح را به خدای یگانه نپذیرید، خدائی که هرگز دیده نمی شود، و با دست قابل لمس نیست!

مخصوصاً روی پنج بت تأکید کردند، و گفتند: «بت های ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر را هرگز رها نکنید، و دست از دامنشان نکشید!» (وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا).

از قرائن چنین استفاده می شود که: این پنج بت امتیازات ویژه ای داشتند، و مورد توجه خاص آن قوم گمراه بودند، به همین دلیل، رهبران فرصت طلب آنان نیز روی عبادت آنها تکیه می کردند.

در این که: این پنج بت از کجا پیدا شدند؟ روایات گوناگونی وجود دارد:

۱ - بعضی گفته اند: اینها نام پنج مرد صالح است که قبل از نوح می زیستند، هنگامی که از دنیا رفتند، مجسمه های آنان را به عنوان یادگار به تحریک ابلیس ساختند و گرامی داشتند، و تدریجاً به صورت بت پرستی در آمد.

۲ - بعضی گفته اند: اینها نام های پنج فرزند آدم است که هر کدام از دنیا می رفت، مجسمه او را برای یاد بود می ساختند، ولی مدتی بعد، این مسائل فراموش شد و در عصر نوح(علیه السلام) موج پرستش آنها بالا گرفت.

۳ - بعضی دیگر معتقدند: اینها نام بت هائی است که در عصر خود نوح(علیه السلام) ساخته شد، و این به خاطر آن بود که نوح مردم را از طواف قبر آدم جلوگیری می کرد، گروهی به تحریک ابلیس به جای آن، مجسمه هائی ساختند و به پرستش آنها مشغول شدند.(۱)

اتفاقاً، این بت های پنجگانه به عرب جاهلی منتقل شد، و هر قبیله ای یکی از این بت ها را برای خود برگزیدند، البته بسیار بعید است که خود آن بت ها منتقل شده باشد، بلکه ظاهر این است: نام آنها منتقل شد و بت هائی به این نام ها ساختند.

ولی بعضی از مفسران از «ابن عباس» نقل کرده اند: این بت های پنجگانه در طوفان نوح، دفن شد و در عصر جاهلیت عرب، شیطان آنها را بیرون کشید و

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۶۴ - تفسیر «علی بن ابراهیم» - تفسیر «ابوالفتوح رازی» و تفسیرهای دیگر (ذیل آیات مورد بحث).

مردم را به پرستش آن دعوت نمود.(۱)

باز در این که این بت ها در میان قبائل عرب جاهلی چگونه تقسیم شد؟ گفتگو است: بعضی گفته اند: بت «ود» متعلق به طایفه «بنی کلب» در سر زمین «دومه الجندل» قرار داشت (شهری در نزدیکی «تبوک» که امروز آن را «جوف» می نامند).

و «سواع» متعلق به قبیله «هذیل» در سرزمین «رهاط» بود. و بت «یغوث» به طائفه «بنی قطیف» یا طائفه «بنی مذحج» تعلق داشت. و «یعوق» به طایفه «همدان».

و «نسر» به طایفه «ذی الکلاع» از قبائل «حمیر».(۲)

روی هم رفته، از این پنج بت، سه بت (یغوث و یعوق و نسر) در سرزمین «یمن» قرار داشت که با تسلط «ذو نواس» بر «یمن» از میان رفت و مردم آن سامان به آئین یهود گرویدند.۳ «واقدی» مورخ معروف می گوید: بت «ود» به شکل «مرد» بود و «سواع» به صورت «زن» و «یغوث» به صورت «شیر» و «یعوق» به صورت «اسب» و «نسر» به صورت «باز» (پرنده معروف).۴

البته، عرب جاهلی مخصوصاً اهالی «مکه» بت های دیگری نیز داشتند که از جمله بت «هبل» بود که بزرگترین بت های آنان محسوب می شد و در داخل خانه «کعبه» قرار داشت، و ۱۸ ذراع طول آن بود! و بت «اساف» در مقابل «حجر الاسود» و بت «نائله» در مقابل «رکن یمانی» (گوشه جنوبی خانه کعبه) و

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۶۷۸۷.

۲ و ۳ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۶۴ و «اعلام القرآن»، صفحه ۶۳۱.

۴ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۶۴.

همچنین بت «لات» و «عزی» بود. (۱)

سپس، نوح می افزاید: «خداوندا این رهبران گمراه و خود خواه گروه بسیاری را گمراه ساختند» (وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا). (۲)

«خداوندا! ظالمان را جز ضلالت میفزای» (وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا).

منظور از افزودن ضلالت و گمراهی ظالمان و ستمگران، همان سلب توفیق الهی از آنها است که سبب بدبختی آنها می شود، و یا مجازاتی است که آنها به خاطر ظلمشان دریافت می دارند، که خدا نور ایمان را از آنها می گیرد، و تاریکی کفر را جانشین آن می سازد. و یا این خاصیت اعمال آنهاست که به خدا نسبت داده می شود؛ زیرا هر موجودی هر تأثیری دارد به فرمان او است (دقت کنید).

هر چه باشد، هیچ منافاتی با حکمت خداوند در مورد مسأله ایمان و کفر و هدایت و ضلالت ندارد، و سبب سلب اختیار نیز نمی شود.

سرانجام، در آخرین آیه مورد بحث، خداوند سخن آخر را در این زمینه چنین می فرماید: «به خاطر گناهانشان غرق شدند، و آنها را در آتش وارد ساختند، و یاورانی جز خدا نیافتند که در برابر خشم او از آنها دفاع کند» (مِمَّا

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۶۴.

۲ - ضمیر در «أَضَلُّوا» به رؤسا و رهبران ثروتمند این گروه باز می گردد، به قرینه آیه قبل که می گوید: وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ. گفتند: بت های خود را رها نکنید.

ولی بعضی از مفسران، احتمال داده اند: ضمیر به «بت ها» باز می گردد؛ چرا که آنها مایه گمراهی بودند (و شبیه آن در آیه ۳۶ «ابراهیم» نیز آمده است، اما نه به صورت ضمیر جمع مذکر، بلکه به صورت ضمیر جمع مؤنث) اما، این احتمال در آیه مورد بحث بسیار بعید به نظر می رسد.

خَطِئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَذْخَلُوا نَاراً فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَاراً). (۱)

تعبیر آیه نشان می دهد که: آنها بعد از غرق شدن، بلافاصله وارد آتش شدند، و این عجیب است که از آب فوراً وارد آتش شوند! و این آتش همان آتش برزخی است؛ چرا که طبق گواهی آیات قرآن، گروهی بعد از مرگ، در عالم برزخ مجازات می شوند، و طبق بعضی از روایات «قبر» یا باغی از باغ های بهشت است، یا حفره ای از حفره های دوزخ!

این احتمال نیز داده شده که: منظور، آتش قیامت است، ولی از آنجا که وقوع قیامت قطعی است و فاصله زیادی ندارد، به صورت فعل ماضی ذکر شده است. (۲)

بعضی نیز احتمال دادند: منظور آتش دنیا است، می گویند: به فرمان خدا در میان همان امواج طوفان آتشی ظاهر شد و آنها را در کام خود فرو کشید! (۳)

* * *

۱ - «مِنْ» در «مِمَّا خَطِئَاتِهِمْ» به معنی باء سببیت یا لام تعلیل است و «ما» در اینجا زائده و برای تأکید می باشد.

۲ - «فخر رازی» در تفسیر خود آن را به عنوان یک قول نقل کرده است، جلد ۳۰، صفحه ۱۴۵.

۳ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۱۱، صفحه ۲۸۰.

۲۶ وَ قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً
 ۲۷ إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا
 ۲۸ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ
 وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَاراً

ترجمه:

۲۶ - نوح گفت: «پروردگارا! هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار!
 ۲۷ - چرا که اگر آنها را باقی بگذاری، بندگان را گمراه می کنند و جز نسلی فاجر و کافر به
 وجود نمی آورند.
 ۲۸ - پروردگارا! مرا، و پدر و مادرم و تمام کسانی را که با ایمان وارد خانه من شدند، و جمیع
 مردان و زنان باایمان را بیامرزد و ظالمان را جز هلاکت میفرز!

تفسیر:

این قوم فاسد و مفسد باید بروند!
 این آیات، همچنان ادامه سخنان نوح(علیه السلام) و شکایتش از قوم به درگاه خدا و نفرین
 درباره آنها است، می فرماید:
 «نوح گفت: پروردگارا! احدی از کافران را روی زمین زنده مگذار!» (وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ
 عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً).
 این سخن را هنگامی گفت که: به طور کامل از هدایت آنها مأیوس شده بود، و آخرین تلاش
 و کوشش خود را برای ایمان آوردن آنها به کار زد و نتیجه ای

نگرفت، و تنها گروهی اندک به او ایمان آوردند.

تعبیر به عَلَى الْأَرْضِ: «بر صفحه زمین» نشان می دهد: هم دعوت نوح جهانی بوده، و هم طوفان و عذابی که بعد از آن آمد.

«دِیَار» (بر وزن سیّار) از ماده «دار» به معنی کسی است که در خانه ای سکنی می گزیند، این واژه معمولاً در موارد نفی عام به کار می رود، مثلاً گفته می شود: مَا فِی الدَّارِ دِیَارٌ: «در خانه احدی ساکن نیست».(۱)

آن گاه، «نوح» برای نفرین خود استدلال می کند و می افزاید: «زیرا اگر آنها را واگذاری بندگان را گمراه می کنی، و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آورند!» (إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا).

این، نشان می دهد که: نفرین انبیاء، از جمله نوح(علیه السلام) از روی خشم، غضب، انتقامجویی و کینه توزی نبوده، بلکه روی یک حساب منطقی صورت گرفته است، و نوح مانند افراد کم حوصله ای نبود که با کوچکترین چیزی از جا در برود و دهان به نفرین بگشاید، بلکه بعد از نُهصد و پنجاه سال دعوت، صبر، شکیبائی و خون دل خوردن، و بعد از یأس کامل، زبان به نفرین گشود.

در این که نوح از کجا فهمید اینها دیگر ایمان نمی آورند، و علاوه بر آن، بندگان خدا را که در آن محیط بودند گمراه می سازند، و از این گذشته نسل آینده آنان نیز فاسد و مفسد است؟!

بعضی گفته اند: از طریق آگاهی بر غیب بود که خدا به او داده بود.

این احتمال نیز داده شده که: نوح(علیه السلام) این مطلب را از وحی الهی استفاده

۱ - بعضی گفته اند: در اصل «دِیَوَار» (بر وزن حیوان) بوده، سپس «واو» تبدیل به «یاء» شده و در آن ادغام گشته، و «دِیَار» گشته است («البیان فی غرائب القرآن»، جلد ۲، صفحه ۴۶۵، و تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیات مورد بحث).

کرد، آنجا که می فرماید: وَ أَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ: «به نوح وحی فرستاده شد که از قوم تو احدی جز آنان که ایمان آورده اند، ایمان نخواهد آورد». (۱) - (۲)

این احتمال نیز قابل قبول است که: «نوح» از مجرای طبیعی و محاسبات معمولی به این حقیقت رسیده بود؛ زیرا قومی که نه صد و پنجاه سال با مؤثرترین بیانات، تبلیغ شوند و ایمان نیاورند، امیدی به هدایتشان نیست، و چون این گروه کافر اکثریت قاطع جمعیت را تشکیل می دادند و همه امکانات در اختیار آنها بود، طبعاً برای اغوای دیگران کوشش می کردند، و نسل های آینده چنین قومی قطعاً فاسد می شدند، جمع میان این احتمالات سه گانه نیز ممکن است.

«فاجر» به معنی کسی است که گناه زشت و شنیعی مرتکب می شود، و «کفار» مبالغه در «کفر» است، بنابراین تفاوت میان این دو واژه این است که: یکی مربوط به جنبه های عملی است، و دیگری اعتقادی.

از مجموع این آیات، به خوبی استفاده می شود: عذاب های الهی بر اساس «حکمت» است، جمعیتی که فاسد و مفسد باشند و نسل های آینده آنها نیز در خط فساد و گمراهی قرار گیرند، در حکمت خداوند حق حیات ندارند، طوفان یا صاعقه یا زمین لرزه، یا بلای دیگری، نازل می شود و آنها را از صفحه زمین بر می اندازد، همان گونه که طوفان نوح، زمین را از لوث وجود آن قوم شرور شستشو داد.

با توجه به این که این قانون الهی مخصوص زمان و مکانی نیست، باید

۱ - هود، آیه ۳۶.

۲ - به این معنی در روایات متعددی نیز اشاره شده است (به تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۲۸ مراجعه شود).

توجه داشته باشیم: اگر امروز هم قومی فاسد، مفسد و فرزندانشان «فاجر» و «کفار» بودند، باید منتظر عذاب الهی باشند؛ چرا که در این امور تبعیضی وجود ندارد و این یک سنت الهی است. تعبیر به یُضِلُّوا عِبَادَکَ: «بندگان را گمراه می کنند» ممکن است اشاره به گروه اندک مؤمنانی باشد که در این مدت طولانی به نوح (علیه السلام) ایمان آوردند، و نیز ممکن است اشاره به توده های مستضعف مردم باشد که بر اثر فشار رهبران گمراه از آئین آنها پیروی می کنند.

در آخرین آیه این سوره، نوح برای خودش و کسانی که به او ایمان آورده بودند، چنین دعا می کند: «پروردگارا! مرا بیمارز، همچنین پدر و مادرم، و تمام کسانی را که با ایمان وارد خانه من شدند، و تمام مؤمنین و مؤمنات را، و ظالمان را جز هلاکت میفز» (رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا). (۱)

این طلب آمرزش، برای این است که نوح می خواهد بگوید: گرچه من صدها سال تبلیغ مستمر داشتم، و هر گونه زجر و شکنجه را در این راه تحمل کردم، اما چون ممکن است ترک اولائی در این مدت از من سر زده باشد، من از آن هم تقاضای عفو می کنم، و هرگز خود را در پیشگاه مقدست تبرئه نمی نمایم.

و چنین است حال «اولیاء الله» که بعد از آن همه زحمت و تلاش در راه خدا، باز هم خویش را مقصر می دانند، و هرگز گرفتار غرور و خود بزرگ بینی نمی شوند، نه همچون افراد کم ظرفیت که با انجام یک کار کوچک، چنان مغرور می شوند که گوئی از خداوند طلبکارند!

۱ - «تَبَارًا» به معنی «هلاکت» است و به معنی «زیان و خسارت» نیز تفسیر شده است.

نوح، در حقیقت برای چند نفر طلب آمرزش می کند:

«اول» برای خودش، مبدا قصور و ترک اولائی از او سر زده باشد.

«دوم» برای پدر و مادرش، به عنوان قدردانی و حق شناسی از زحمات آنان.

«سوم» برای تمام کسانی که به او ایمان آوردند هر چند کم بودند، و سپس همراه او سوار بر کشتی شدند که آن کشتی نیز خانه نوح بود.

«چهارم» برای مردان و زنان باایمان در تمام جهان و در تمام طول تاریخ، و از اینجا رابطه خود را با مؤمنان سراسر عالم در تمام دوران برقرار می سازد.

ولی، در پایان باز تأکید بر نابودی ظالمان می کند، اشاره به این که آنها به خاطر ظلمشان مستحق چنین عذابی بودند.

* * *

نکته ها:

نوح(علیه السلام)، نخستین پیامبر اولوالعزم

قرآن مجید، در آیات فراوانی از نوح(علیه السلام) سخن می گوید، و روی هم رفته در بیست و نه سوره از قرآن درباره این پیامبر بزرگ، سخن گفته شده، و نام او ۴۳ بار در قرآن آمده است.

قرآن مجید، قسمت های مختلفی از زندگی او را دقیقاً شرح داده، قسمت هایی که بیشتر مربوط به جنبه های تعلیم، تربیت، پند و اندرز گرفتن می شود.

مورخان و مفسران نوشته اند: اسم نوح(علیه السلام) «عبد الغفار» یا «عبد الملک» یا «عبد الاعلی» بوده، و از این نظر لقب «نوح» به او داده شده است که: سالیان دراز بر خویشتن یا بر قوم خود نوحه گری می کرد، نام پدرش «لمک» یا «لامک» بود.

در مقدار عمرش اختلاف است، بعضی ۱۴۹۰ سال، و در بعضی از روایات ۲۵۰۰ سال آمده. درباره قوم او نیز عمرهای طولانی در حدود ۳۰۰ سال نوشته اند، آنچه مسلم است این که: او عمری بسیار طولانی داشت، و طبق صریح قرآن ۹۵۰ سال در میان قومش درنگ کرد (و مشغول تبلیغ بود).

نوح سه فرزند داشت به نام های «حام»، «سام» و «یافث»، مورخان معتقدند: تمام نژادهای امروز کره زمین به آن سه فرزند باز می گردد:

گروهی از نژاد «حامی» هستند که در منطقه آفریقا ساکنند.

گروه دیگری از نژاد «سامی» هستند که در خاور میانه و خاور نزدیک سکنی دارند.

و نژاد «یافث» را ساکنان چین می دانند.

در این که نوح (علیه السلام) بعد از طوفان چند سال زندگی کرد نیز گفتگو است: بعضی ۵۰ سال، و بعضی ۶۰ سال نوشته اند.

در منابع یهود (تورات کنونی) نیز بحث مشروحی پیرامون زندگی نوح آمده که در جهات زیادی با قرآن متفاوت است، و از نشانه های تحریف تورات می باشد.

این بحث ها در فصل ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ از سفر «تکوین» تورات ذکر شده است .

«نوح» فرزند دیگری داشت به نام «کنعان» که با پدر مخالفت نمود، حتی حاضر نشد در کشتی نجات به او ملحق شود، و با بدان بنشست و ارزش خاندان نبوت را گم کرد، و طبق صریح قرآن سر انجام همچون سایر کفار در طوفان غرق شد.

در این که چند نفر در این مدت طولانی به نوح(علیه السلام) ایمان آوردند، و با او بر کشتی سوار شدند، نیز گفتگو است: بعضی ۸۰ نفر و بعضی ۷ نفر! نوشته اند. داستان نوح در ادبیات عربی و فارسی انعکاس فراوانی دارد، و بیشتر روی طوفان و کشتی نجات او تکیه شده است.(۱)

«نوح»، اسطوره ای از صبر، شکر و مقاومت بود و گفته اند: نخستین کسی است که برای هدایت انسان ها علاوه بر منطق وحی از منطق استدلال و عقل نیز کمک گرفت، (همان گونه که در آیات این سوره به خوبی منعکس است) و به همین دلیل، حق بزرگی بر همه خداپرستان جهان دارد.

شرح حال نوح(علیه السلام) را با حدیثی از امام باقر(علیه السلام) پایان می دهیم: فرمود: نوح هنگام غروب و صبح، این دعا و نیایش را می خواند: أَمْسَيْتُ أَشْهَدُ أَنَّهُ مَا أُمْسِي بِی مِنْ نِعْمَةٍ فِی دِینٍ أَوْ دُنْيَا فَإِنَّهَا مِنَ اللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْحَمْدُ بِهَا عَلَيَّ وَ الشُّكْرُ كَثِيرًا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: «إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا» فَهَذَا كَانَ شُكْرَهُ:

«شام کردم در حالی که گواهی می دهم هر نعمتی در دین و دنیا دارم از خداوند یگانه ای است که شریک ندارد، بر من است که او را بر این نعمت ها ستایش کنم و بسیار شکر گویم. به همین جهت خداوند در قرآن نازل فرموده که او بنده شکرگزاری بود و شکر نوح چنین بود».(۲)

۲ - در جمله رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا: «پروردگارا مرا ببخش، پدر و مادرم را و هر مؤمنی در خانه من وارد شود».

۱ - «اعلام القرآن»، «فرهنگ قصص قرآن»، «دائرة المعارف دهخدا» ماده «نوح» و «بحار الانوار»، جلد ۱۱.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۲۹۱، حدیث ۳.

در معنی «بیت» گفتگو است، و روی هم رفته چهار معنی برای آن ذکر شده: بعضی آن را به معنی خانه شخصی، بعضی مسجد، بعضی کشتی نوح، و بعضی آئین و شریعت او دانسته اند. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «منظور از بیت در اینجا ولایت است، هر کس وارد ولایت گردد در خانه انبیا وارد شده است» (مَنْ دَخَلَ فِي الْوَلَايَةِ دَخَلَ فِي بَيْتِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ). (۱)

* * *

خداوندا! به ما توفیق مرحمت کن که از طریق پذیرش ولایت ائمه اهلبیت (علیهم السلام) در بیت انبیاء وارد شویم! پروردگارا! به ما چنان استقامتی مرحمت کن که همچون پیامبران بزرگی مانند نوح، در راه دعوت به آئینت خسته نشویم، و هرگز از پای ننشینیم! بارالها! در آن هنگام که طوفان خشم و غضبت فرا می رسد، ما را با کشتی نجات لطف و رحمتت رهائی ببخش!

آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره نوح (۲)

۱ / محرم الحرام / ۱۴۰۷

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۲۹.

۲ - پایان تصحیح: ۷ / ۲ / ۱۳۸۳.

سوره جنّ

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۲۸ آیه است

تاریخ شروع

۲ / محرم الحرام / ۱۴۰۷

محتوای سوره جنّ

این سوره، چنان که از نامش پیدا است، عمدتاً درباره خلق ناپیدائی به نام «جنّ» سخن می گوید، سخن از ایمان آنها به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، و خضوع در برابر قرآن مجید، ایمان و اعتقاد آنها به معاد، و وجود گروهی مؤمن و کافر در میان آنان و مسائلی از این قبیل است.

این بخش از سوره، نوزده آیه از بیست و هشت آیه سوره را در بر می گیرد، و بسیاری از عقائد خرافی را در زمینه «جنّ» اصلاح می کند، و بر آنها خط بطلان می کشد. در بخش دیگری از این سوره، اشاره ای به مسأله «توحید» و «معاد» آمده است. و در آخرین بخش از این سوره، سخن از مسأله علم غیب است که هیچ کس از آن آگاهی ندارد، جز آنچه خداوند اراده کرده است.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) آمده است: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْجِنِّ أُعْطِيَ بِعَدَدِ كُلِّ جِنِّيٍّ وَ شَيْطَانٍ صَدَقَ بِمُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله) وَ كَذَّبَ بِهِ عَتَقَ رَقَبَةً: «هر کس سوره «جن» را بخواند به تعداد هر جن و شیطانی که تصدیق به محمد یا تکذیب او کرده است، ثواب آزاد کردن برده ای داده می شود».(۱)

و در حدیث دیگر از امام صادق (علیه السلام) آمده است: مَنْ أَكْثَرَ قِرَاءَةَ «قُلْ أُوْحِي» لَمْ يُصِْبْهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا شَيْءٌ مِنْ أُعْتِنِ الْجِنُّ وَ لَا نَفَثِهِمْ وَ لَا سِحْرِهِمْ، وَ لَا كَيْدِهِمْ، وَ كَانَ مَعَ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله) فَيَقُولُ يَا رَبِّ لَا أُرِيدُ مِنْهُ بَدَلًا وَ لَا أُبْغِي عَنْهُ حَوْلًا: «هر کس سوره «جن» را بسیار بخواند هرگز در زندگی دنیا چشم زخم جن، جادو، سحر و مکر آنها به او نمی رسد، او با محمد (صلی الله علیه وآله) همراه خواهد بود، و می گوید: پروردگارا! من کسی را به جای او نمی خواهم، و هرگز از او به دیگری متمایل نمی شوم».(۲)

البته، این تلاوت مقدمه ای است بر آگاهی از محتوای سوره، و سپس به کار بستن آن.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۶۵.

۲ - تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۳۹۰.

- ۱ قُلْ أَوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا
- ۲ يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا
- ۳ وَ أَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا
- ۴ وَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا
- ۵ وَ أَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
- ۶ وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - بگو: به من وحی شده است که جمعی از جنّ به سخنانم گوش فرا داده اند، سپس گفته اند: «ما قرآن عجیبی شنیده ایم».
- ۲ - که به راه راست هدایت می کند، پس ما به آن ایمان آورده ایم و هرگز کسی را شریک پروردگارمان قرار نمی دهیم!
- ۳ - و این که بلند است مقام با عظمت پروردگار ما، و همسر و فرزندی نگرفته است!
- ۴ - و این که سفیه ما (ابلیس) درباره خداوند سخنان ناروا می گفت!
- ۵ - و این که ما گمان می کردیم که انس و جن هرگز بر خدا دروغ نمی بندند!
- ۶ - و این که مردانی از بشر به مردانی از جنّ پناه می بردند، و آنها سبب افزایش گمراهی و طغیانشان می شدند!

شان نزول:

در تفسیر آیات ۲۹ تا ۳۲ سوره «احقاف» شان نزول هائی آمده بود که با مطالب سوره مورد بحث (سوره جن) کاملاً هماهنگ است، و نشان می دهد: هر دو مربوط به یک حادثه است، شان نزول ها به طور فشرده چنین است:

۱ - پیامبر(صلی الله علیه وآله) از «مکه» به سوی بازار «عکاظ» در «طائف» می رفت، تا مردم را در آن مرکز اجتماع بزرگ به سوی اسلام دعوت کند، اما کسی به دعوت او پاسخ مثبت نگفت، در بازگشت به محلی رسید که آن را وادی «جن» می گفتند، شب در آنجا ماند و آیات قرآن را تلاوت می فرمود، گروهی از جن شنیدند و ایمان آوردند، و برای تبلیغ به سوی قوم خود بازگشتند. (۱)

۲ - «ابن عباس» می گوید: «پیامبر(صلی الله علیه وآله) مشغول نماز صبح بود، و در آن تلاوت قرآن می کرد، گروهی از جن که در صدد تحقیق از علت قطع اخبار آسمان ها از خود بودند، صدای تلاوت قرآن محمد(صلی الله علیه وآله) را شنیده، گفتند: علت قطع اخبار آسمان از ما، همین است، به سوی قوم خود بازگشتند و آنها را به سوی اسلام دعوت کردند». (۲)

۳ - بعد از وفات «ابو طالب»، کار بر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) سخت شد، به سوی «طائف» عزیمت فرمود: تا یارانی پیدا کند، اشراف «طائف» شدیداً او را تکذیب کردند، و آن قدر از پشت سر سنگ به او زدند که خون از پاهای مبارکش جاری شد، خسته و ناراحت به کنار باغی آمد، و سرانجام غلام صاحبان آن باغ، که نامش «عداس» بود، به حضرت ایمان آورد. پیامبر(صلی الله علیه وآله) به سوی «مکه» باز می گشت، شبانه به نزدیکی نخلی رسید،

۱ - تفسیر «علی بن ابراهیم»، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۱۹ (با تلخیص).

۲ - «صحیح بخاری» و «مسلم» و «مسند احمد» مطابق نقل «فی ظلال»، جلد ۷، صفحه ۴۲۹ (با تلخیص).

مشغول نماز شد، و در اینجا بود که گروهی از «جنّ» از اهل «نصیبین» یا «یمن» از آنجا می گذشتند، صدای تلاوت قرآن حضرت را در نماز صبح شنیدند و ایمان آوردند. (۱)

نظیر همین شأن نزول ها را جمعی از مفسران در آغاز سوره «جنّ» نیز آورده اند.

ولی، شأن نزول دیگری در اینجا آمده که با آنها متفاوت است و آن این که: از «عبدالله بن مسعود» پرسیدند: آیا کسی از شما یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حوادث شب جنّ خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود؟.

گفت: احدی از ما نبود، ما شبی در «مکه» پیامبر (صلی الله علیه وآله) را نیافتیم، هر چه جستجو کردیم اثری از او ندیدیم، از این ترسیدیم که پیامبر (صلی الله علیه وآله) را کشته باشند، به جستجوی حضرت در دره های «مکه» رفتیم، ناگهان دیدیم از سوی کوه «حرا» می آید.

عرض کردیم: کجا بودی ای رسول خدا؟ ما سخت نگران شدیم، و دیشب بدترین شب زندگی ما بود، فرمود: دعوت کننده ای از سوی «جنّ» به سراغ من آمد، رفتم قرآن برای آنها بخوانم. (۲)

تفسیر:

ما قرآن عجیبی شنیده ایم!

اکنون، با توجه به آنچه گفته شد، به تفسیر آیات باز می گردیم:

در آیه نخست، می فرماید: «بگو به من وحی شده که جمعی از جنّ به

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۹۲ و «سیره ابن هشام»، جلد ۲، صفحات ۶۲ و ۶۳ (با تلخیص).

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۶۸.

سخنانم گوش فرا داده اند، و گفته اند: ما قرآن عجیبی شنیده ایم» (قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا). (۱)

تعبیر اُوحِيَ إِلَيَّ: «به من وحی شده» نشان می دهد که: پیامبر (صلی الله علیه وآله) در این ماجرا شخصاً افراد جن را مشاهده نکرده، بلکه از طریق وحی به استماع آنها نسبت به قرآن مجید آگاه شده است.

و در ضمن، این آیه به خوبی نشان می دهد: طایفه جن دارای عقل، شعور، فهم و درک، و تکلیف و مسئولیت، و آشنائی به لغت، و توجه به فرق بین کلام اعجاز آمیز دارند، همچنین خود را موظف به تبلیغ حق می دانند، و مخاطب خطاب های قرآن نیز هستند.

این، قسمتی از ویژگی های این موجود زنده ناپیدا است که تنها از این آیه استفاده می شود، آنها ویژگی های دیگری نیز دارند که به خواست خدا در پایان همین بحث، شرح خواهیم داد. آنها حق داشتند که قرآن را سخنی عجیب بشمرند؛ زیرا هم لحن و آهنگ آن عجیب است، هم نفوذ و جاذبه اش، هم محتوا و تأثیرش عجیب است، و هم آورنده آن که درس نخوانده بود و از امیین برخاست.

کلامی است در ظاهر و باطن عجیب و متفاوت با هر سخن دیگر، و به این ترتیب آنها اعتراف به اعجاز قرآن نمودند.

آنها، به دنبال این جمله، سخنان دیگری به قوم خود گفتند که قرآن در آیات بعد در دوازده جمله، آنها را بیان کرده که هر کدام با «أَنَّ» شروع شده که نشانه

۱ - «نفر» بنا به گفته جمعی از ارباب لغت و تفسیر به ۳ تا ۹ نفر گفته می شود.

تأکید است. (۱)

نخست می فرماید: «آنها گفتند: این قرآن همگان را به راه راست هدایت می کند، و لذا ما به آن ایمان آورده ایم. و هرگز احدی را شریک پروردگارمان قرار نمی دهیم» (يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا).

تعبیر به «رشد» تعبیر بسیار گسترده و جامعی است که هر گونه امتیازی را در بر می گیرد، راهی است صاف، بدون پیچ و خم، روشن و واضح که پویندگان را به سرمنزل سعادت و کمال می رساند.

بعد از ابراز ایمان و نفی هر گونه شرک، سخنان خود را درباره صفات خدا چنین ادامه دادند: «و بلند است مقام با عظمت پروردگارمان (از شباهت به مخلوقین، و از هر گونه عیب و نقص) و او هرگز برای خود همسر و فرزندی انتخاب نکرده است» (وَ أَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا).

«جد» در لغت معانی زیادی دارد از جمله: «عظمت»، «شدت»، «جدیت»، «بهره و نصیب»، «نو شدن» و مانند آن، ولی ریشه اصلی آن، به طوری که «راغب» در «مفردات» آورده، به معنی «قطع» است، و از آنجا که هر وجود با عظمتی از موجودات دیگر جدا می شود، این واژه به معنی عظمت آمده است.

همچنین، در مورد سایر معانی آن، همین تناسب را می توان در نظر گرفت. و اگر به پدر بزرگ جد گفته می شود، آن هم به واسطه بزرگی مقام یا سن او است.

۱ - در میان علمای نحو معروف است: «أَنَّ» در مقول قول باید با کسره خوانده شود، و در آیات فوق در مرحله اول با کسر است، اما در آیات بعد که بر آن عطف شده با فتحه می باشد، و لذا، بسیاری از مفسران ناچار شده اند در این آیات، تقدیرهایی بگیرند، و یا توجیهات دیگری کنند، اما چه مانعی دارد که بگوئیم: این قاعده نحوی استثنائی نیز دارد، و آن این که در مواردی که عطف بر مقول قول باشد، جایز است با فتحه خوانده شود، و دلیلش آیات این سوره است.

جمعی از مفسران، برای «جدّ» در اینجا معانی محدودتری ذکر کرده اند، بعضی آن را به معنی «صفات»، و بعضی به معنی «قدرت» و بعضی به معنی «ملک و حکومت» و بعضی به معنی «نعمت» و بعضی به معنی «نام» تفسیر کرده اند، که همه اینها در معنی عظمت جمع است. ولی، از آنجا که این تعبیر به هر حال معنی معروف «جدّ» که همان پدر بزرگ است تداعی می کند، در بعضی از روایات آمده است: طایفه جنّ از روی نادانی چنین تعبیر نامناسبی را برگزیدند، یعنی شما هرگز این گونه درباره خداوند تعبیر نکنید. (۱)

این حدیث، ممکن است ناظر به مواردی باشد که چنین تداعی وجود دارد. و گر نه، قرآن، سخنان جنّ را در این آیات با لحن موافق نقل می کند و بر آن صحه می گذارد، به علاوه، در بعضی از خطبه های «نهج البلاغه» نیز این تعبیر به کار رفته است: چنان که در خطبه ۱۹۱ می خوانیم: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَاشِي فِي الْخَلْقِ حَمْدُهُ وَ الْغَالِبِ جُنْدُهُ وَ الْمُتَعَالِي جَدُّهُ: «ستایش مخصوص خداوندی است، که حمد و ثنایش همه جا را فرا گرفته، لشکرش همه جا پیروز است، و مجد و عظمتش متعالی».

در بعضی از روایات نیز آمده: «انس بن مالک» می گوید: كَانَ الرَّجُلُ إِذَا قَرَأَ سُورَةَ الْبَقَرَةِ جَدًّا فِي أَغْنَيْنَا: «هنگامی که کسی سوره «بقره» را یاد می گرفت و قرائت می کرد، در نظر ما بزرگ می نمود». (۲)

به هر حال، استعمال این کلمه در معنی مجد و عظمت مطلبی است، که هم با

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۶۸ و «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۳۵ - در تفسیر «علی بن ابراهیم» به این تعبیر اشاره شده است.

۲ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۶۸۰۱.

متون لغت هماهنگ است و هم با موارد استعمال آن. قابل توجه این که: گویندگان جنّ در اینجا مخصوصاً روی این مطلب تکیه می کنند که خداوند همسر و فرزندی ندارد، و این تعبیر احتمالاً اشاره به نفی خرافه ای است که در میان عرب وجود داشت، می گفتند: ملائکه دختران خدا هستند از همسری از جنّ که خداوند برای خود برگزیده!

همین معنی، به عنوان یک احتمال در تفسیر آیه ۱۵۸ سوره «صافات» نیز آمده است: وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا: «آنها میان خداوند و جنّ خویشاوندی قائل شدند».

پس از آن، افزودند: «ما اکنون اعتراف می کنیم که سفیهان ما سخن ناروا و دور از حق درباره خدا می گفتند» (وَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا).

تعبیر به «سفیه» در اینجا ممکن است معنی جنسی و جمعی داشته باشد، یعنی سفهای ما برای خدا همسر و فرزندان قائل بودند، و شبیه و شریکی انتخاب کرده بودند، و از راه حق منحرف شده و سخنی به گزاف می گفتند.

این احتمال را نیز بسیاری از مفسران داده اند که: «سفیه» در اینجا همان مفهوم فردی را دارد و اشاره به «ابلیس» است، که بعد از مخالفت فرمان خدا نسبت های ناروائی به ساحت مقدس او داد، حتی به دستور پروردگار دائر به سجده بر آدم رسماً اعتراض کرد، و آن را دور از حکمت شمرد، و خود را برتر از آدم پنداشت.

از آنجا که «ابلیس» از جنّ بوده، مؤمنان جنّ به این وسیله از او ابراز تنفر می کنند، و سخن او را گزافه و شطط می نامند، هر چند ظاهراً عالم و عابد بود، اما عالم بی عمل، عابد خود خواه و منحرف و مغرور، از مصداق های روشن «سفیه»

است.

«شطط» (بر وزن وسط) به معنی خارج شدن از حد اعتدال و دور افتادن است، لذا، به سخنانی که دور از حق است، شطط گفته می شود، و نیز به همین دلیل حاشیه نهرهای بزرگ که از آب فاصله زیادی دارد و دیواره هایش بلند است، «شطط» نامیده می شود.

سپس افزودند: «ما گمان می کردیم: انس و جنّ هرگز، دروغ بر خدا نمی بندند» (وَ أَنَا ظَنَّنَا أَن لَّنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا).

این سخن، ممکن است اشاره به تقلید کورکورانه ای باشد که این گروه قبلاً از دیگران داشتند، و برای خدا شریک و شبیه و همسر و فرزند قائل بودند، می گویند: اگر ما این مسائل را از دیگران بدون دلیل پذیرفتیم، به خاطر خوش باوری بود، هرگز خیال نمی کردیم انس و جنّ به خود جرأت دهند چنین دروغ های بزرگی به خدا ببندند، ولی اکنون که در مقام تحقیق برآمدم و حق را دریافتیم و به آن ایمان آوردیم، پی به غلط بودن این تقلید ناروا می بریم، و به این ترتیب به اشتباه خود و انحراف مشرکان جن اعتراف می کنیم.

و سر انجام افزودند: یکی دیگر از انحرافات جنّ و انس این بود که «مردانی از انسان ها به مردانی از جن پناه می بردند، و آنها سبب افزایش گمراهی و گناه و طغیانشان می شدند» (وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا).

«رَهَق» (بر وزن شفق) در اصل به معنی پوشاندن چیزی با قهر و غلبه است، و از آنجا که «گمراهی»، «گناه»، «طغیان» و «ترس» بر قلب و روح آدمی مسلط

می شود و آن را می پوشانند، به این معانی تفسیر شده است.

جمعی از مفسران، این جمله را اشاره به خرافه دیگری دانسته اند که در عصر جاهلیت وجود داشت، و آن این که: وقتی بعضی از قافله های عرب، شب هنگام به دره ای وارد می شدند، می گفتند: *أَعُوذُ بِعَزِيزِ هَذَا الْوَادِي مِنْ شَرِّ سَفَهَاءِ قَوْمِهِ!* «به بزرگ و رئیس این سرزمین از شر سفیهان قومش پناه می بریم» و عقیده داشتند با گفتن این سخن، بزرگ جنیان آنها را از شر سفیهان جن حفظ می کند! (۱)

و از آنجا که خرافات، منشأ افزایش انحطاط فکری و ترس و گمراهی می گردد، در آخر آیه، جمله *«فَزَادُوهُمْ رَهَقًا»* آمده است.

ضمناً، از این آیه استفاده می شود: طایفه جن نیز، مرد و زن دارند؛ زیرا در آن تعبیر به *«رِجَالٌ مِنْ الْجِنِّ»* شده است. (۲)

به هر حال، مفهوم آیه، مفهوم وسیعی است که شامل هر گونه پناه بردن افرادی از انسان ها به جن را شامل می شود، و خرافه بالا یک مصداق از آن است، چه این که می دانیم در میان عرب کاهنان زیادی وجود داشتند، که معتقد بودند به وسیله طایفه «جن» بسیاری از مشکلات را حل می کنند، و از آینده خبر می دهند.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۶۹ و «روح المعانی»، جلد ۲۸، صفحه ۸۵.

۲ - در تفسیر آیه فوق بیان دیگری نیز وجود دارد که: جمعی از مفسران آن را به عنوان یک احتمال در تفسیر آیه ذکر کرده اند، و آن این که:

پناه بردن جمعی از انسان ها به جن، سبب طغیان جن گردید، و آنها خود را مبدأ و منشأ کارهای مهمی پنداشتند، ولی تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد (مطابق تفسیر اول ضمیر در «زادوا» به «جن» بر می گردد و ضمیر «هم» به «انسان ها»، به عکس تفسیر دوم).

- ۷ وَ أَتَاهُمْ ظُنُّنَا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا
 ۸ وَ أَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُهَبًا
 ۹ وَ أَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا
 ۱۰ وَ أَنَا لَا نَذَرُ أَشْرًا أُرِيدُ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا

ترجمه:

- ۷ - و این که آنها گمان کردند - همان گونه که شما گمان می کردید - که خداوند هرگز کسی را (به نبوت) مبعوث نمی کند.
 ۸ - و این که ما آسمان را جستجو کردیم و همه را پر از محافظان قوی و تیرهای شهاب یافتیم!
 ۹ - و این که ما پیش از این به استراق سمع در آسمان ها می نشستیم؛ اما اکنون هر کس بخواهد استراق سمع کند، شهابی را در کمین خود می یابد!
 ۱۰ - و این که (با این اوضاع) ما نمی دانیم آیا اراده شری درباره اهل زمین شده یا پروردگارشان خواسته است آنان را هدایت کند؟!

تفسیر:

ما قبلاً استراق سمع می کردیم اما...
 این آیات، همچنان ادامه سخنان مؤمنان جن است که به هنگام تبلیغ قوم خود بیان داشتند، و از طرق مختلف آنها را به سوی اسلام و قرآن دعوت

نمودند، نخست می گویند: «و گروهی از انسان ها مانند شما گمان می کردند خداوند هیچ انسانی را (بعد از موسی و مسیح) به نبوت مبعوث نمی کند» (وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا).

لذا، به انکار قرآن، و تکذیب نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) برخاستند، ولی ما هنگامی که با دقت به آیات این کتاب آسمانی گوش فرا دادیم، حقانیت آن را به روشنی درک کردیم، مبدا شما هم مانند مشرکان انسان ها راه کفر پیش گیرید و به سرنوشت آنها گرفتار شوید.

این تعبیر، هشدار است به مشرکان که بدانند وقتی جنّ، منطقش این است و داوریش چنین، بیدار شوند و به دامن قرآن و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنگ زنند. بعضی احتمال داده اند: جمله «أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا» اشاره به انکار معاد است، نه انکار بعثت پیامبران، و نیز بعضی گفته اند: این آیه و آیه قبل به طور کلی از کلام خدا است، نه از مؤمنان جنّ، و به صورت جمله های معترضه در وسط سخنان آنها قرار گرفته، و مخاطب در آن مشرکان عربند.

مطابق این تفسیر، مفهوم آیه چنین می شود: ای مشرکان عرب، جنّیان نیز مثل شما چنین پنداشتند که خدا نیز هیچ رسولی را مبعوث نمی کند، اما بعد از شنیدن قرآن به اشتباه خود پی بردند، وقت آن رسیده که شما نیز بیدار شوید.

ولی، این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد، بلکه ظاهر این است: این سخنان ادامه گفتار مؤمنان جنّ، و مخاطب در آن «کافران جنّ» می باشند.

پس از آن، مؤمنان جنّ، به یکی از نشانه های صدق گفتار خود که در جهان طبیعت برای همه جنّیان قابل درک است اشاره کرده، می گویند: «ما آسمان ها را جستجو کردیم و همه را پر از نگهبانان و محافظان قوی و تیرهای شهب یافتیم»

(وَ أَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَأَتْ حَرَساً شَدِيداً وَ شُهَاباً). (۱) - (۲)

«ما پیش از این به استراق سمع در آسمان ها می نشستیم، و اخباری از آن را دریافت می داشتیم و به اطلاع دوستان خود می رساندیم، ولی الان چنان است که هر کس بخواهد استراق سمع کند، شهابی را در کمین خود می یابد که او را هدف قرار می دهد!» (وَ أَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شُهَاباً رَصِداً).

آیا این وضع تازه، دلیل بر این حقیقت نیست که با ظهور این پیامبر و نزول کتاب آسمانی او دگرگونی عظیمی در جهان رخ داده است؟

چرا شما قبلاً قدرت بر استراق سمع داشتید، و الآن احدی توانائی بر این کار ندارد؟! آیا مفهوم وضع جدید این نیست که دوران شیطنت، کھانت و فریب پایان گرفته، و شب تاریک جهل به پایان رسیده، و آفتاب عالمتاب وحی و نبوت طلوع کرده است؟! «شهاب» در اصل، به معنی شعله ای است که از آتش زبانه می کشد، و به شعله های آتشی که در آسمان به صورت خط ممتد ظاهر می شود نیز «شهاب» می گویند، طبق تحقیقات دانشمندان امروز، آنها قطعه سنگ های کوچکی هستند که در فضای بیرون از کره زمین در حرکتند، هنگامی که به زمین نزدیک شوند تحت تأثیر جاذبه آن قرار گرفته، و به سرعت به طرف زمین سقوط می کنند، هنگامی که وارد جو، یعنی قشر هوای فشرده محیط به زمین شوند، به خاطر بر

۱ - «لَمَسْنَا» از ماده «لمس» می باشد که معنی آن معروف است، ولی در اینجا کنایه از طلب و جستجو است (مفردات راغب، تفسیر کبیر فخر رازی و تفسیر قرطبی).

۲ - «حَرَسَ» (بر وزن قفس) جمع «حارس» به معنی نگهبان، و بعضی آن را اسم جمع دانسته اند.

خورد شدید با آن، داغ و آتشین، و به صورت شعله سوزانی در می آیند، و سرانجام خاکستر آنها بر زمین می نشیند.

در آیات قرآن مجید، کراراً این مسأله مطرح شده که «شهاب ها» تیرهایی است که به سوی شیاطین که قصد استراق سمع در آسمان ها را دارند پرتاب می شود.

در این که: منظور از استراق سمع، چیست؟ و چگونه جنّ و شیاطین به وسیله شهاب ها از صحنه آسمان رانده می شوند؟ بحث های مشروحی داشته ایم. (۱)

به هر حال، واژه «رصد» (بر وزن حسد) به معنی آمادگی برای انتظار چیزی است، که در فارسی از آن تعبیر به «کمین» می شود، این واژه گاه به معنی اسم فاعل، یعنی کسی یا چیزی که در کمین نشسته نیز آمده است، و در آیات فوق به همین معنی به کار رفته.

سپس، افزودند: با این اوضاع و احوال، «ما نمی دانیم آیا این ممنوعیت از استراق سمع، دلیل بر این است که: اراده شری برای مردم روی زمین شده، یا خداوند می خواهد از این طریق آنها را هدایت فرماید؟! (وَ اَنَّا لَا نَدْرِي اُشْرُ اُرِيدَ بِمَنْ فِي الْاَرْضِ اَمْ اَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا).

و به تعبیر دیگر، ما نمی دانیم آیا این امر، مقدمه نزول عذاب و بلا از سوی خدا است، یا مقدمه هدایت آنها؟

ولی، مؤمنان جنّ قاعدتاً باید فهمیده باشند ممنوعیت از استراق سمع که با

۱ - ذیل آیه ۱۸ سوره «حجر»، جلد ۱۱، صفحه ۴۰ به بعد، و ذیل آیه ۱۰ سوره «صافات»، جلد ۱۹، صفحه ۱۵ به بعد.

ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) مقارن بوده، مقدمه هدایت انسان ها، و بر چیده شدن دستگاه کهنات و خرافات دیگری مانند آن است، و این چیزی جز اعلام پایان یک دوره تاریک، و آغاز دورانی نورانی نمی تواند باشد.

اما، از آنجا که «جن» به مسأله استراق سمع دلبستگی خاصی داشت، هنوز نمی توانست باور کند این محرومیت یک نوع خیر و برکت است، و گرنه، روشن است کاهنان در عصر جاهلیت، با اتکاء به همین مسأله استراق سمع، سهم بزرگی در گمراه ساختن مردم داشتند.

قابل توجه این که: آنها در این جمله هدایت را به خدا نسبت می دهند، ولی شر را به صورت فعل مجهول بدون نسبت به خدا ذکر می کنند، اشاره به این که: آنچه از سوی خدا می رسد، خیر و هدایت است، و شر و فساد از خود مردم و سوء استفاده آنها از نعمت های الهی و مواهب آفرینش ناشی می شود.

گرچه می بایست در مقابل «شر»، واژه «خیر» ذکر شود، ولی از آنجا که واژه «خیر» در اینجا به معنی «هدایت» بوده، روی همین مصداق تکیه شده است.

- ۱۱ وَ أَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قِدَادًا
 ۱۲ وَ أَنَا ظَنَنَّا أَنَّ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا
 ۱۳ وَ أَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا
 وَلَا رَهَقًا
 ۱۴ وَ أَنَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا
 رَشَدًا
 ۱۵ وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا

ترجمه:

- ۱۱ - و این که در میان ما، افرادی صالح و افرادی غیر صالحند؛ و ما گروه های متفاوتی هستیم!
 ۱۲ - و این که ما یقین داریم هرگز نمی توانیم بر اراده خداوند در زمین غالب شویم و نمی توانیم از (پنجه قدرت) او بگریزیم!
 ۱۳ - و این که ما هنگامی که هدایت قرآن را شنیدیم به آن ایمان آوردیم؛ و هر کس به پروردگارش ایمان بیاورد، نه از نقصان می ترسد و نه از ظلم!
 ۱۴ - و این که گروهی از ما مسلمان و گروهی ظالمند؛ هر کس اسلام را اختیار کند راه راست را برگزیده است.
 ۱۵ - و اما ظالمان، آتشگیره و هیزم دوزخند!

تفسیر:

ما حق را شنیدیم و تسلیم شدیم

این آیات، همچنان ادامه گفتار مؤمنان جنّ، به هنگام تبلیغ قوم گمراه خویش است، در نخستین آیه از زبان آنها می گوید: «در میان ما افراد صالح و افراد غیر صالحی وجود دارد، و ما گروه های مختلف و متفاوتی هستیم» (وَ أَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قِدْدًا).

این جمله را احتمالاً به این منظور گفتند که: مبدا وجود «ابلیس» در میان طایفه جنّ، این توهم را برای عده ای از آنها به وجود آورد که: طبیعت جنّ بر شرّ، فساد و شیطنت است، و هرگز نور هدایت به قلب آنها نمی تابد.

مؤمنان جنّ، با این سخن، روشن می سازند: اصل اختیار و آزادی اراده بر آنها نیز حاکم است. و افراد صالح و غیر صالح هر دو وجود دارند، بنابراین، زمینه های هدایت در وجود آنها فراهم می باشد، و اصولاً یکی از عوامل تأثیر تبلیغ، «شخصیت دادن» به طرف مقابل، و توجه دادن او به وجود زمینه های هدایت و کمال است.

این احتمال نیز وجود دارد که: مؤمنان جنّ، برای تبرئه آنها از موضوع سوء استفاده از مسأله «استراق سمع»، این سخن را گفته باشند، یعنی: گرچه بعضی از ما اخباری را که از طریق استراق سمع به دست می آوردند در اختیار انسان های شرور می گذاردند، تا مایه گمراهی مردم شوند، ولی همه طایفه جنّ چنین نیستند.

این آیه، در ضمن، ذهنیات ما انسان ها را درباره جنّ نیز اصلاح می کند؛ زیرا در تصور بسیاری از مردم واژه «جنّ» با نوعی «شیطنت»، فساد، گمراهی و انحراف همراه است، این آیه می گوید: آنها نیز گروه های مختلفی دارند، صالح و

غیر صالح.

واژه «قَدْ» (بر وزن پسر) جمع «قَدْ» (بر وزن ضَدّ) به معنی «بریده شده» است، و به گروه های مختلف، به خاطر این که قطعه های جدا از هم هستند، نیز اطلاق می شود.

مؤمنان جنّ، در ادامه سخنان خود به دیگران هشدار داده، می گویند: «ما یقین داریم هرگز نمی توانیم بر اراده خداوند در زمین غالب شویم، و نمی توانیم از پنجه قدرت او فرار کنیم» (وَ أَنَا ظَنُّنَا أَنَّ لَنْ تُعْجِزَ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا).

بنابراین، اگر تصور کنید می توانید از کیفر و مجازات خدا با فرار کردن به گوشه ای از زمین یا نقطه ای از آسمان ها نجات یابید، سخت در اشتباهید.

به این ترتیب، جمله اول اشاره به فرار کردن از پنجه قدرت خداوند در زمین، و جمله دوم اشاره به فرار کردن مطلق، اعم از زمین و آسمان است.

این احتمال نیز، در تفسیر آیه وجود دارد که: اولی اشاره به این است که نمی توان بر خداوند غالب شد، و دومی اشاره به این است که: نمی توان از پنجه عدالت او گریخت، بنابراین، وقتی نه راه غلبه وجود دارد و نه راه گریز، چاره ای جز تسلیم فرمان عدالت او نیست.

مؤمنان جنّ، در ادامه کلام خود می افزایند: «ما هنگامی که هدایت قرآن را شنیدیم به آن ایمان آوردیم» (وَ أَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ).

و اگر شما را به هدایت قرآن فرا می خوانیم، قبلاً خودمان به این برنامه عمل کرده ایم، ما دیگران را به چیزی دعوت نمی کنیم که خود آن را ترک گفته باشیم.

سپس، نتیجه ایمان را در یک جمله کوتاه بیان کرده، می گویند: «هر کس به پروردگارش ایمان بیاورد، نه از نقصانی می ترسد و نه از ظلم» (فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا). «بَخْس» (بر وزن شخص) به معنی «نقصان از طریق ظلم و ستم» است، و «رَهَق» (بر وزن شفق) - چنان که قبلاً هم اشاره کرده ایم - به معنی «پوشانیدن چیزی به زور» است. بعضی، فرق میان این دو تعبیر را چنین گفته اند: «بَخْس» اشاره به این است که چیزی از «حسنات» آنها کاسته نمی شود، و «رَهَق» اشاره به آن است که چیزی بر «سیئات» آنها افزوده نخواهد شد.

بعضی نیز «بَخْس» را ناظر به کمبود «حسنات»، و «رَهَق» را به «تکالیف شاق» دانسته اند. به هر حال، منظور این است: مؤمنان هر کار کوچک و بزرگی را انجام دهند، اجر و پاداش آن را بی کم و کاست دریافت می نمایند. درست است که عدالت پروردگار منحصر به مؤمنان نیست، ولی چون غیر مؤمنان عمل صالحی ندارند، سخنی از اجر آنان به میان نیامده.

و در آیه بعد، برای توضیح بیشتر پیرامون سرنوشت مؤمنان و کافران می گویند: «ما از طریق هدایت قرآن می دانیم گروهی از ما مسلم و گروهی ظالم و بیدادگرند» (وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَ الْقَاسِطُونَ). (۱)

«اما آنها که اسلام را، اختیار کنند، راه راست را برگزیده، و به سوی هدایت و

۱ - «قاسط» از ماده «قسط» به معنی تقسیم عادلانه است، این ماده هنگامی که به صورت باب «افعال» در آید (اقساط)، به معنی اجرای عدالت است، و هنگامی که به صورت ثلاثی مجرد استعمال شود (مانند آیه فوق)، به معنی ظلم و انحراف از مسیر حق است.

ثواب الهی گام بر داشته اند» (فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا). (۱)

«و اما ظالمان، آتشگیره دوزخند» (وَأَمَّا الْفَاسِقُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا).

قابل توجه این که: در این آیات، «مسلم» در مقابل «ظالم» قرار گرفته، اشاره به این که آن چه انسان را از ظلم باز می دارد، همان ایمان است، و گرنه یک فرد بی ایمان به هر حال آلوده ظلم و ستم خواهد شد، و در ضمن نشان می دهد: مؤمن واقعی کسی است که هرگز آلوده به ظلم و ستمی نشود، چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: الْمُؤْمِنُ مَنْ آمَنَهُ النَّاسُ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ. «مؤمن کسی است که مردم جان و مال خود را از ناحیه او در امان بدانند». (۲)

و در حدیث دیگری از همان حضرت (صلی الله علیه و آله) آمده است: الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ: «مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او آسوده باشند». (۳)

تعبیر به «تَحَرَّوْا رَشَدًا» نشان می دهد: مؤمنان از روی توجه، قصد و تحقیق به سراغ هدایت می روند، نه چشم بسته و کورکورانه، و بالاترین پاداش آنها نیز همان نیل به حقیقت است که: در سایه آن به همه نعمت های الهی نائل می شوند، در حالی که بدترین بدبختی ستمکاران آن است که: هیزم دوزخند، یعنی آتش از درون وجودشان زبانه می کشد!

۱ - «تَحَرَّوْا» از ماده «تَحَرَّى» به معنی قصد کردن چیزی است.

۲ - تفسیر «روح البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۱۹۵.

۳ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۳۳ (چاپ دار الکتب الاسلامیه)، باب المؤمن و علامات و صفاته.

- ۱۶ وَ أَلَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا
 ۱۷ لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَاباً صَعَدًا
 ۱۸ وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا
 ۱۹ وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا

ترجمه:

- ۱۶ - و این که اگر آنها (جنّ و انس) در راه (ایمان) استقامت ورزند، با آب فراوان سیرایشان می کنیم!
 ۱۷ - هدف این است که ما آنها را بیازمائیم؛ و هر کس از یاد پروردگارش روی گرداند، او را به عذاب شدید و فزاینده ای گرفتار می سازد!
 ۱۸ - و این که مساجد از آن خداست، پس هیچ کس را با خدا نخوانید!
 ۱۹ - و این که هنگامی که بنده خدا (محمد) به عبادت برمی خاست و او را می خواند، گروهی پیرامون او به شدت ازدحام می کردند!

تفسیر:

شما را با این نعمت های فراوان می آزمائیم
 این آیات، ظاهراً ادامه سخنان مؤمنان جنّ با قوم خویش است (هر چند جمعی از مفسران آن را کلام خداوند دانسته، که به عنوان جمله معترضه در میان کلمات جنّ قرار گرفته است)، ولی از آنجا که معترضه بودن خلاف ظاهر است، و تعبیر آیات شباهت زیادی با لحن آیات گذشته که سخنان مؤمنان جنّ بود،

دارد، بعید است از کلام جنّ نباشد. (۱)

به هر حال، در آیات گذشته، سخن از پاداش های مؤمنان در قیامت بود، و در این آیات سخن از پاداش دنیوی آنهاست، می فرماید: «اگر آنها (جنّ و انس) بر طریقه ایمان استقامت ورزند، ما آنها را با آب فراوان سیراب می کنیم» (وَأَلْوَ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِيَنَّهُمْ مَاءً غَدَقًا). باران رحمت خود را بر آنها فرو می باریم، و منابع و چشمه های آب حیات بخش را در اختیارشان می گذاریم، و آنجا که آب فراوان است همه چیز فراوان است، و به این ترتیب آنها را مشمول انواع نعمت ها قرار می دهیم.

«غَدَقَ» (بر وزن شفق) به معنی آب فراوان است.

این، برای چندمین بار است که قرآن مجید روی این مطلب تکیه می کند، که «ایمان و تقوا» نه تنها سرچشمه «برکات معنوی» است، که موجب فزونی ارزاق مادی و وفور نعمت و آبادی و عمران و «برکت مادی» نیز می باشد. (۲)

قابل توجه این که: طبق این بیان، آنچه مایه وفور نعمت می شود، استقامت بر ایمان است نه اصل ایمان؛ زیرا ایمان موقت و زودگذر نمی تواند چنین برکاتی از خود نشان دهد، مهم استقامت بر ایمان و تقوا است که پای بسیاری در آن لنگ و لرزان است.

۱ - به نظر می رسد: تنها چیزی که سبب شده این گروه از مفسران آن را کلام خدا و جمله معترضه بدانند، ضمیرهای «متکلم مع الغیر» است که در این آیات به کار رفته، در یک جا می گوید: ما به آنها آب فراوان می نوشانیم، و در جای دیگر می فرماید: هدف این است که آنها را بیازمائیم.

ولی هر گاه این تعبیرات را از قبیل نقل به معنی بدانیم، مشکلی ایجاد نمی شود، درست شبیه این است که کسی از دوستش حکایت کند و بگوید: فلان کس معتقد است که من آدم خوبی هستم (البته او کلمه «من» را به کار نبرده، بلکه کلمه «او» را به کار برده، ولی گوینده چنین تعبیری را انتخاب می کند).

۲ - بحث مشروحی در این زمینه در همین جلد در تفسیر سوره «نوح»، ذیل آیه ۱۲، تحت عنوان رابطه «ایمان و تقوا با عمران و آبادی» داشتیم.

آیه بعد، به حقیقت دیگری در همین رابطه اشاره کرده، می افزاید: «منظور این است که ما آنها را با وفور نعمت بیازمائیم» (لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ).

آیا فزونی نعمت مایه غرور و غفلت آنها می شود؟ یا سبب بیداری، شکرگزاری و توجه بیشتر به خدا؟

و از اینجا روشن می شود: یکی از اسباب مهم امتحان الهی، وفور نعمت است، و اتفاقاً آزمایش به وسیله «نعمت»، از آزمایش به وسیله «عذاب»، سخت تر و پیچیده تر است؛ زیرا طبیعت فزونی نعمت، سستی، تنبلی، غفلت و غرق شدن در لذت و شهوات است، و این درست چیزی است که انسان را از خدا دور می سازد و میدان را برای فعالیت شیطان آماده می کند، تنها کسانی می توانند از عوارض نامطلوب فزونی وفور نعمت، در امان بمانند که به طور دائم به یاد خدا باشند، ذکر او را فراموش نکنند، و با یادآوری های مداوم، خانه قلب را از نفوذ شیاطین حفظ نمایند. (۱)

لذا، به دنبال آن، می افزاید: «و هر کس از ذکر پروردگارش روی گردان شود، او را به راه عذاب شدید و روز افزونی می برد» (وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَاباً صَعَدًا).

«صَعَد» (بر وزن سفر) به معنی صعود کردن و بالا رفتن است، و گاه به معنی «گردنه» آمده است، و از آنجا که بالا رفتن از گردنه ها، مشقت بار است، این واژه به معنی «امور مشقت بار» به کار می رود، به همین جهت، بسیاری از مفسران آیه فوق را این گونه تفسیر کرده اند که: منظور «عذاب مشقت بار» است، شبیه آنچه در آیه ۱۷ سوره «مدر» آمده، که درباره بعضی از مشرکان می فرماید: سَأَرْهُقُهُ

۱ - بعضی از مفسران احتمال داده اند: منظور از «طریقه» در آیه فوق، همان مسیر کفر است، و فزونی نعمت که به دنبال استقامت در این طریقه حاصل می شود، در حقیقت مقدمه مجازات، و مصداق استدراج در نعمت است، ولی این تفسیر با لحن آیه مورد بحث و آیات بعد و قبل آن ابداً تناسب ندارد.

صَعُوداً: «من او را مجبور می‌کنم از قله زندگی (که مشقت بار است) بالا برود». ولی، این احتمال وجود دارد که تعبیر فوق، ضمن بیان مشقت بار بودن این عذاب، اشاره به روز افزون بودن آن نیز باشد.

به این ترتیب، آیات فوق، از یکسو، رابطه ایمان و تقوا را با فزونی نعمت بیان می‌کند. و از سوی دیگر، رابطه فزونی نعمت را با آزمون های الهی. و از سوی سوم، رابطه اعراض از یاد خدا را با عذاب مشقت بار و روز افزون، و اینها حقایقی است که در آیات دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده است.

چنان که در آیه ۱۲۴ سوره «طه» می‌خوانیم: وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً: «هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی تنگ و سختی خواهد داشت».

و در آیه ۴۰ سوره «نمل» از زبان «سلیمان» می‌خوانیم: هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ: «این از فضل پروردگار من است می‌خواهد مرا آزمایش کند، آیا شکر او را به جا می‌آورم یا کفران می‌کنم»؟

و در آیه ۲۸ سوره «انفال» آمده است: وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ: «بدانید اموال و فرزندان شما مایه امتحان شما است».

در آیه بعد، از زبان مؤمنان جنّ به هنگام دعوت دیگران به سوی توحید چنین می‌گوید: «مساجد از آن خدا است، در این مساجد احدی را با خدا نخوانید» (وَ أَنْ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا).

در این که منظور از «مساجد»، در اینجا چیست؟ تفسیرهای گوناگونی ذکر شده:

نخست این که: منظور، مکان هائی است که در آنجا برای خدا سجده می شود که مصداق اکمل آن، «مسجد الحرام»، و مصداق دیگرش سایر مساجد، و مصداق گسترده ترش، تمام مکان هائی است که انسان در آنجا نماز می خواند، و برای خدا سجده می کند، و به حکم حدیث معروف پیغمبر (صلی الله علیه وآله) که فرمود: جُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا: «تمام روی زمین، سجده گاه و وسیله طهور (تیمم کردن) برای من قرار داده شده» (۱) همه جا را شامل می شود.

یعنی پاسخی است به اعمال مشرکان عرب و مانند آنها که «خانه کعبه» را بتکده ساخته بودند، و به اعمال مسیحیان منحرف که به سراغ «تثلیث» رفته و در کلیساهای خود خدایان سه گانه را می پرستیدند، قرآن می گوید: تمام معابد، مخصوص خدا است و در این معابد، جز برای خدا سجده نمی توان کرد و پرستش غیر او ممنوع است.

دوم این که: منظور از مساجد، اعضای هفتگانه سجده است، این اعضاء را تنها برای خدا باید بر زمین گذاشت و برای غیر او جایز نیست، چنان که در حدیث معروفی از امام نهم محمد بن علی الجواد (علیه السلام) نقل شده است که: «معتصم عباسی» در مجلسی که فقهای اهل سنت در آن جمع بودند، سؤال کرد: دست دزد را از کدام قسمت باید برید؟

بعضی گفتند: از مچ، و به آیه تیمم استدلال کردند.

بعضی دیگر گفتند: از مرفق و به آیه وضو استدلال کردند، «معتصم» از آن حضرت (علیه السلام) در این باره توضیح خواست، امام (علیه السلام) نخست از او خواست از سؤال خود صرف نظر کند، و چون اصرار کرد، فرمود: آنچه گفتند همه خطا است، تنها باید چهار انگشت از مفصل انگشتان بریده شود، و کف دست و انگشت شست

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۲، صفحه ۹۷۰، حدیث ۳ (جلد ۳، صفحه ۳۵۰، چاپ آل البیت).

باقی بماند.

هنگامی که «معتصم» جویای دلیل شد، امام (علیه السلام) به کلام پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که سجود باید بر هفت عضو باشد: پیشانی، کف دو دست، دو سر زانوها و پاها استدلال کرد و سپس افزود: اگر از مچ یا مرفق بریده شود، دستی برای او باقی نمی ماند که سجده کند، در حالی که خداوند فرموده: **وَ أَنْ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ**: «یعنی این اعضای هفتگانه مخصوص خدا است»، و آنچه مخصوص خدا است نباید قطع کرد، این سخن اعجاب «معتصم» را برانگیخت، دستور داد بر طبق حکم آن حضرت دست دزد را از مفصل چهار انگشت ببرند». (۱)

به این مضمون، احادیث دیگری نیز نقل شده است. (۲)

ولی، احادیثی که در این زمینه نقل شده غالباً بدون سند و یا با سند ضعیف است، و از این گذشته، موارد نقضی دارد که پاسخ گوئی از آن آسان نیست، مثلاً در میان فقهای ما مسلم است اگر «سارق» برای دفعه دوم دزدی کند (بعد از آن که حدّ بر او جاری شده باشد) قسمت جلو پای او را قطع می کنند و پاشنه پا را سالم می گذارند، در حالی که انگشت بزرگ پا نیز از اعضای هفتگانه سجده است، همچنین در مورد «محارب» که یکی از مجازات هایش قطع قسمتی از دست و پا است.

سوم این که: منظور از «مساجد» همان «سجود» است، یعنی همواره سجده باید برای خدا باشد و برای غیر او نمی توان سجده کرد.

این احتمال نیز خلاف ظاهر آیه است، و شاهی بر آن نیست.

از جمع بندی آنچه گفته شد، استفاده می شود: آنچه موافق ظاهر آیه می باشد

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۸، صفحه ۴۹۰، ابواب حدّ السرقة، باب ۴، حدیث ۵ (جلد ۲۸، صفحه ۲۵۲، چاپ آل البیت).

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحات ۴۳۹ و ۴۴۰.

همان تفسیر اول است، و تناسب کاملی با آیات قبل و بعد در مورد توحید و مخصوص بودن عبادت برای خدا دارد، و تفسیر دوم ممکن است از قبیل توسعه در مفهوم آیه بوده باشد، و اما تفسیر سوم شاهی برای آن وجود ندارد.

و در ادامه این سخن، برای بیان تأثیر فوق العاده قرآن مجید و عبادت پیامبر(صلی الله علیه وآله) می افزاید: «هنگامی که بنده خدا محمد به عبادت برمی خاست و خدا را می خواند، گروهی از جنّ سخت اطراف او جمع شدند» (وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا^(۱)).

«لبد» (بر وزن پدر) به معنی چیزی است که اجزای آن روی هم متراکم شده باشد، این تعبیر، بیانگر هجوم عجیب مؤمنان جنّ برای شنیدن قرآن در اولین برخورد با آن، و همچنین بیانگر جاذبه فوق العاده نماز پیامبر(صلی الله علیه وآله) است.

برای این آیه، دو تفسیر دیگر نیز بیان شده: نخست این که: مؤمنان جنّ حال یاران پیامبر(صلی الله علیه وآله) را شرح می دهند که چگونه با همان تعداد کمی که در «مکه» داشتند، برای شنیدن سخنانش از سر و دوش هم بالا می رفتند، و منظور این بود که طایفه جنّ از آنها سرمشق گرفته، به سوی ایمان بشتابند.

دیگر این که: بیان حال مشرکان عرب است، که وقتی پیامبر(صلی الله علیه وآله) مشغول نماز و قرآن می شد، سخت اطراف او را می گرفتند، و به استهزا و آزارش می پرداختند.

ولی، تفسیر اخیر تناسب چندانی با هدف مبلغان جنّ که می خواستند دیگران را به ایمان تشویق کنند ندارد، و مناسب یکی از دو معنی قبل است.

۱ - مطابق این تفسیر، و بنابر این که این جمله از سخنان مؤمنان جنّ باشد، آوردن ضمیر «غائب» به جای «متکلم» از باب «التفات» است، یا از این نظر که جمعی از آنها بیان حال جمع دیگری را می کردند (دقت کنید).

نکته:

تحریف در تفسیر آیه «وَ أَنْ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ»

مسأله «توسل» به پیامبر (صلی الله علیه وآله) و اولیای دین (علیهم السلام) یعنی آنها را وسیله و شفیع در درگاه خدا قرار دادن، مطلبی است که نه با حقیقت توحید منافات دارد، و نه با آیات قرآن مجید، بلکه تأکیدی است بر توحید، و این که همه چیز از ناحیه خدا است، در آیات قرآن نیز کراراً به مسأله «شفاعت» و همچنین استغفار و طلب آمرزش پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای مؤمنان اشاره شده است. (۱)

با این حال، بعضی از دور افتادگان از تعلیمات اسلام و قرآن، اصرار دارند هر گونه توسل و شفاعتی را منکر شوند، و برای اثبات مقصود خود دستاویزهایی پیدا کرده اند، از جمله آیه فوق (وَ أَنْ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا) می باشد، آنها می گویند: مطابق این آیه، قرآن دستور می دهد: نام هیچ کس را همراه نام خدا نبرید، و جز او را نخوانید، و شفاعت نطلبید! ولی، انصاف این است: این آیه هیچ ارتباطی به مطلب آنها ندارد، بلکه هدف از آن نفی شرک، یعنی چیزی را هم ردیف خدا در عبادت، یا طلبیدن حاجت، قرار دادن است. به تعبیر دیگر: اگر کسی به راستی کار خدا را از غیر خدا بخواهد، و او را صاحب اختیار و مستقل در انجام آن بشمرد، مشرک است، همان گونه که واژه «مَعَ» در جمله «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ» به این معنی گواهی می دهد که: نباید کسی را «هم ردیف» خدا و «مبدأ تأثیر مستقل» دانست.

اما، اگر از انبیاء الهی شفاعتی بخواهد، یا تقاضای وساطت در درگاه

۱ - درباره مسأله «شفاعت از نظر قرآن و حدیث»، مشروحاً در جلد اول، ذیل آیه ۴۸ سوره «بقره»، و درباره حقیقت «توسل» در جلد ۴، ذیل آیه ۳۵ سوره «مائده» بحث کرده ایم.

پروردگار کند، نه تنها آن را نفی نمی کند، بلکه قرآن، گاه خود پیامبر(صلی الله علیه وآله) را به این معنی دعوت کرده، و گاه به دیگران دستور داده از پیامبر(صلی الله علیه وآله) شفاعت بخواهند.

در آیه ۱۰۳ «توبه» می خوانیم: خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ. «از اموال آنها زکات بگیر، تا به وسیله آن آنها را پاک سازی، و (هنگام گرفتن زکات) به آنها دعا کن که دعای تو مایه آرامش آنها است».

و در آیه ۹۷ سوره «یوسف» از زبان برادرانش خطاب به پدر می خوانیم: یا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ: «ای پدر! برای ما استغفار کن که ما خطا کار بودیم».

یعیقوب نیز این تقاضا را نه تنها انکار نکرد، بلکه به آنها قول مساعد داد و گفت: سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي: «به زودی برای شما از درگاه خداوند تقاضای آمرزش می کنم».(۱)

بنابراین، مسأله توسل و شفاعت طلبیدن، به مفهومی که گفته شد، از دستورهای صریح قرآن است.

- ۲۰ قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا
 ۲۱ قُلْ إِنِّي لَا أُمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا
 ۲۲ قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا
 ۲۳ إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا
 ۲۴ حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا

ترجمه:

- ۲۰ - بگو: «من تنها پروردگارم را می خوانم و هیچ کس را شریک او قرار نمی دهم»!
 ۲۱ - بگو: «من مالک زیان و هدایتی برای شما نیستم»!
 ۲۲ - بگو: «(اگر من نیز بر خلاف فرمانش رفتار کنم) هیچ کس مرا در برابر او حمایت نمی کند و پناهگاهی جز او نمی یابم».
 ۲۳ - تنها وظیفه من ابلاغ از سوی خدا و رساندن رسالات اوست؛ و هر کس نافرمانی خدا و رسولش کند، آتش دوزخ از آن اوست و جاودانه در آن می ماند»!
 ۲۴ - (این کارشکنی کفار همچنان ادامه می یابد) تا آنچه را به آنها وعده داده شده ببینند؛ آن گاه می دانند چه کسی یاورش ضعیف تر و جمعیتش کمتر است!

تفسیر:

بگو: من مالک سود و زیان کسی نیستم
 در این آیات، برای تحکیم پایه های توحید، و نفی هر گونه شرک که در

آیات قبل به آن اشاره شده بود، نخست به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور می دهد: «بگو من تنها پروردگارم را می خوانم، فقط او را عبادت می کنم، و هیچ کس را شریک او قرار نمی دهم» (قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا).

آن گاه دستور می دهد: «بگو من مالک زیان و سودی برای شما نیستم و هدایت به دست دیگری است» (قُلْ إِنِّي لَا أُمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا).

و باز اضافه می کند: «بگو اگر من نیز بر خلاف فرمان حق رفتار کنم، هیچ کس مرا در برابر او پناه نمی دهد، و ملجأ و پناهگاهی جز او نمی یابم» (قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا). (۱)

به این ترتیب، نه کسی می تواند به من پناه دهد، و نه چیزی می تواند پناهگاه واقع شود.

این سخنان از یکسو، اعتراف به عبودیت کامل در پیشگاه خداوند است.

و از سوی دیگر، هر گونه «غلو» را در مورد پیامبر(صلی الله علیه وآله) نفی می کند.

و از سوی سوم، نشان می دهد: نه تنها از بت ها کاری ساخته نیست که شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیز با آن همه عظمت، ملجأ و پناه مستقلی در برابر عذاب خدا نمی تواند باشد.

و از سوی چهارم، به بهانه جوئی ها و انتظارات بی موردی که افراد لجوج در برابر پیامبر(صلی الله علیه وآله) داشتند و از او تقاضای کارهای خدائی می کردند پایان می دهد، و ثابت می کند توسل و شفاعت نیز به اذن خدا است.

۱ - بعضی برای این آیه شأن نزولی ذکر کرده اند و آن این که: کفار قریش به پیامبر(صلی الله علیه وآله) گفتند: از دین خود برگرد تا به تو پناه دهیم، آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ داد (تفسیر ابوالفتوح رازی، جلد ۱۱، صفحه ۲۹۳).

«مُلتَحَد» به معنی پناهگاه مطمئن است، و در اصل از ماده «لحد» (بر وزن مهد) به معنی حفره ای است که در کنار قرار گرفته باشد، شبیه آنچه برای مردگان در عمق قبر کنده می شود که در یکسوی عمق قبر مقداری پیشروی به یک طرف می کنند، و جسم مرده را در آن می گذارند، تا خاک به روی او ریخته نشود، و از آسیب جانوران نیز محفوظ تر بماند، سپس به هر مکان و پناهگاه مطمئن دیگری اطلاق شده است.

همان گونه که در آیات گذشته نیز اشاره کردیم، منظور از این تعبیرات این است که: پیامبر (صلی الله علیه وآله) در برابر خداوند و به طور مستقل هیچ نقشی ندارد، در عین حال می تواند از خدا تقاضای حل مشکلات مردم را بکند، و یا تقاضای هدایت برای افراد شایسته را بنماید و این عین توحید است نه شرک.

قابل توجه این که: در این آیات در مقابل «ضر» (زیان) «رشد» (هدایت) قرار داده شده، اشاره به این که سود و نفع حقیقی، در هدایت است، همان گونه که در سخنان جنّ در آیات گذشته در برابر «شرّ»، «رشد» قرار گرفته بود، و این هر دو با یکدیگر هماهنگ است.

در آیه بعد می افزاید: «تنها وظیفه من ابلاغ از سوی خدا و رساندن رسالت های او است» (إِلَّا بَلَاغًا مِّنَ اللَّهِ وَرِسَالَانِيهِ). (۱)

این تعبیر شبیه چیزی است که در آیات قرآن کراراً به آن اشاره شده، مثلاً در آیه ۹۲ «مائده» می خوانیم: «أَنَّمَا عَلَيَّ رَسُولُنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ: «تنها چیزی که بر عهده پیامبر است ابلاغ آشکار است».

۱ - از آنجا که «بلاغ» تنها با «عَن» متعدی می شود بعضی در اینجا «مِن» را به معنی «عَن» و بعضی کلمه «كَائِنًا» را در تقدیر گرفته اند (إِلَّا بَلَاغًا كَائِنًا مِّنَ اللَّهِ).

و در آیه ۱۸۸ «اعراف» آمده است: قُلْ لَا أُمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ: «بگو من مالک سود و زیانی برای خویش نیستم، مگر آنچه خدا بخواهد، و اگر از غیب باخبر بودم، منافع فراوانی برای خود فراهم می ساختم، و هیچ بدی به من نمی رسید، من تنها بیم دهنده و بشارت دهنده ام برای گروهی که ایمان می آورند».

برای این جمله تفسیر دیگری نیز از سوی جمعی از مفسران ذکر شده، و آن این که: «من هیچگونه پناهگاهی برای نجات خود جز ابلاغ دعوت حق و ادای رسالت او ندارم».(۱) در این که میان «بلاغ» و «رسالات» چه تفاوتی است؟ بعضی گفته اند: «بلاغ» اشاره به ابلاغ اصول دین است و «رسالات» بیان فروع دین.

بعضی «بلاغ» را به معنی ابلاغ دستورات الهی و «رسالات» را به معنی اجرای آنها دانسته اند. ولی به نظر می رسد: هر دو به یک معنی باز گردد، و تأکید یکدیگر باشد، به قرینه آیات متعددی از قرآن که هر دو را به صورت یک معنی ذکر می کند، مانند آیه ۶۲ «اعراف» که می گوید: أُولَئِكَ رِيسَالَاتِ رَبِّي: «من رسالت های پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم» (و آیات متعدد دیگر).

به هر حال، در پایان آیه هشدار می دهد: «هر کس معصیت خدا و رسولش را کند آتش جهنم از آن او است، و جاودانه در آن می ماند» (وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَصْرِفْ سَخَطَهُ عَنْهُ) (نور).

۱ - مطابق این تفسیر، این جمله استثنائی است از جمله «وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا»، و مطابق تفسیر اول استثنائی است از آیه گذشته.

رَسُولُهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا).

روشن است منظور هر گنهکاری نیست، بلکه منظور مشرکان و کافران است؛ زیرا هر گنهکاری مستحق خلود در آتش دوزخ نمی باشد.

سپس می افزاید: «این وضع کفار و مشرکان که پیوسته مسلمانان را استهزا می کنند و ضعیف می شمردند، همچنان ادامه می یابد تا زمانی که آنچه را به آنها وعده داده شده، ببینند، آن گاه می دانند چه کسی یاورش ضعیف تر، و جمعیتش کمتر است» (حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا). (۱)

در این که منظور از جمله «ما يُوعَدُونَ» عذاب دنیا یا آخرت، یا هر دو است؟ تفسیرهای متعددی گفته اند، ولی مناسب این است که: معنی آن عام و گسترده باشد، به خصوص این که: فزونی و کمی عدد، ضعف و قدرت ناصر و یاور بیشتر مربوط به دنیا است.

و لذا جمعی از مفسرین آن را به مسأله جنگ «بدر» که در آن قوت و قدرت مسلمانان آشکار گشت، تفسیر کرده اند، و در روایات متعددی به ظهور مهدی (علیه السلام) تفسیر شده است، بنابراین اگر آیه را به معنی وسیعش تفسیر کنیم همه اینها را شامل می شود.

به علاوه در آیه ۷۵ سوره «مریم» نیز آمده است: حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرُّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا:

«این وضع همچنان ادامه می یابد تا زمانی که وعده الهی را با چشم خود

۱ - «حَتَّى» معمولاً برای بیان غایت و نهایت چیزی است، و در اینجا دو وجه برای آن گفته شده است:

نخست این که: غایت، جمله محذوفی است و در تقدیر چنین است: «وَلَا يَزَالُونَ يَسْتَهْزِئُونَ وَ يُسْتَضْعَفُونَ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ...».

دیگر این که غایت، برای «يَكُونُ عَلَيْهِ لَبَدًا» می باشد که در چند آیه قبل آمده، ولی احتمال اول مناسب تر است.

بینند: یا عذاب این دنیا، یا عذاب آخرت، آن روز می دانند چه کسی موقعیتش بدتر و لشکرش نا توان‌تر است».

به هر حال، لحن آیه به خوبی نشان می دهد: دشمنان اسلام پیوسته قدرت و کثرت نفرات خود را به رخ آنها می کشیدند، و آنها را ضعیف و ناتوان می شمردند قرآن به این وسیله به مؤمنان دل‌داری و نوید می دهد که: سرانجام روز پیروزی آنها و شکست و ناتوانی دشمنان فرا خواهد رسید.

نکته ها:

۱ - صداقت رهبران الهی

یکی از ویژگی های «رهبران الهی» این است که بر خلاف «رهبران شیطانی» هرگز پر مدعا، خود بزرگ بین، متکبر و مغرور نیستند.

در حالی که فرعون فریاد احمقانه اَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى: «من خدای بزرگ شما هستم»! (۱) و وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي: «این شاخه های عظیم رود نیل همه زیر نظر من جریان دارد» (۲) بلند می کرد.

رهبران الهی در نهایت تواضع و فروتنی خود را بنده کوچکی از بندگان خدا معرفی می نمودند که در برابر اراده او هیچ قدرتی از خود ندارند.

در آیه ۱۱۰ «کهف» می خوانیم: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ: «بگو من تنها بشری همچون شما هستم جز این که بر من وحی می شود».

و در جای دیگر آمده: وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ: «من نمی دانم خداوند با من و با شما چه خواهد کرد؟ تنها از چیزی پیروی می کنم که بر من وحی می شود، و جز بیم دهنده آشکاری

۱ - نازعات، آیه ۲۴.

۲ - زخرف، آیه ۵۱.

نیستم» (۱).

و در آیه دیگر می خوانیم: قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ: «بگو من نمی گویم خزائن خدا نزد من است من از غیب آگاه نیستم (جز آنچه خدا به من بیاموزد) و ادعا نمی کنم که من فرشته ام» (۲).

آنها حتی اگر به اوج قدرت مادی می رسیدند، هرگز دست و پای خود را گم نمی کردند، و همچون سلیمان می گفتند: هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي: «این قدرت و شوکت از فضل پروردگار من است» (۳).

جالب این که: در آیات متعددی از قرآن مجید، تعبیرات تنیدی دیده می شود که مخاطب در آن، شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) است، به او عتاب می کند و هشدار می دهد که دقیقاً مراقب مسئولیت های خویش باشد.

مجموعه این آیات، و آیات گذشته که تعداد آن در قرآن کم نیست، سند زنده ای بر حقانیت این پیامبر بزرگ است، و گر نه، چه مانعی داشت در برابر توده مردمی که آماده پذیرش هر گونه مقامی برای او بودند، مقامات عظیمی برای خود ادعا کند که از دسترس فکر بشر بالاتر، و دور از هر گونه چون و چرا باشد، همان گونه که تاریخ، نظیر آن را در مورد رهبران شیطانی بسیار نشان داده است.

آری، تعبیراتی همچون آیات مورد بحث و مانند آن، از شواهد زنده حقانیت دعوت رسول الله است.

۲ - ایمان جمعیت مهم است

در آیات قرآن، این مطلب زیاد به چشم می خورد که طاغوت های هر زمان

۱ - احقاف، آیه ۹.

۲ - انعام، آیه ۵۰.

۳ - نمل، آیه ۴۰.

نفرات و فزونی جمعیت خود را به رخ دیگران می کشیدند، و در برابر انبیاء به آن می بالیدند. فرعون در تحقیر هواداران موسی (علیه السلام) می گفت: إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ: «اینها گروهی اندکند».(۱)

و مشرکان عرب می گفتند: نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالاً وَ أَوْلَاداً وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ: «ما اموال و فرزندان بیشتری داریم، و هرگز مجازات نخواهیم شد».(۲)

و گاه یک فرد بی ایمان در مقابل یک فرد مؤمن، ثروت و نفراش را به رخ او کشیده، می گفت: أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالاً وَ أَعَزُّ نَفَرًا: «من ثروتی بیشتر از تو دارم و نفرازی نیرومندتر»(۳) ولی در مقابل، افراد مؤمن به پیروی انبیاء و رهبران الهی هرگز روی فزونی جمعیت و نفرات تکیه نمی کردند، منطقی آنها این بود: كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فَتْنَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ: «چه بسیار گروه اندکی بر گروه بسیاری به فرمان خدا پیروز شدند».(۴)

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ: «ای مردم در طریق هدایت هرگز از کمی نفرات وحشت نکنید».(۵)

تاریخ انبیاء مخصوصاً تاریخ زندگی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نیز نشان می دهد: چگونه جمعیت های انبوه و بی ایمان با داشتن همه گونه قدرت در برابر مؤمنان اندک یاران او گرفتار شکست و درماندگی شدند، در قرآن مجید در داستان «بنی اسرائیل» و «فرعون» و «طالوت» و «جالوت»، و آیات مربوط به جنگ «بدر» و «احزاب» نیز این معنی به خوبی منعکس شده است.

۱ - شعراء، آیه ۵۴.

۲ - سبأ، آیه ۳۵.

۳ - کهف، آیه ۳۴.

۴ - بقره، آیه ۲۴۹.

۵ - «نهج البلاغه»، خطبه ۲۰۱.

- ۲۵ قُلْ إِنْ أَدْرَىٰ أَقْرَبُ مَا تُوعِدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا
- ۲۶ عَالَمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا
- ۲۷ إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا
- ۲۸ لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا

ترجمه:

- ۲۵ - بگو: «من نمی دانم آنچه به شما وعده داده شده نزدیک است یا پروردگارم زمانی برای آن قرار می دهد؟!»
- ۲۶ - دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد،
- ۲۷ - مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار می دهد.
- ۲۸ - تا بدانند پیامبرانش رسالت های پروردگارشان را ابلاغ کرده اند؛ و او به آنچه نزد آنهاست احاطه دارد و همه چیز را احصا کرده است!»

تفسیر:

عالم الغیب خدا است

در آیات قبل، اشاره به این حقیقت شده بود که «استهزا و سرکشی این گروه همچنان ادامه می یابد تا زمانی که وعده الهی دائر بر عذاب فرا رسد» این سؤال را

برمی انگیزد که: این وعده کی تحقق می یابد؟ همان گونه که مفسران در شأن نزول آیه نیز ذکر کرده اند که بعضی از مشرکان مانند «نضر بن حارث» که بعد از نزول آیات گذشته همین سؤال را مطرح کردند.

قرآن مجید به پاسخ این سؤال پرداخته می گوید:

«بگو من نمی دانم آنچه را که به شما وعده داده شده (از عذاب دنیا و قیام رستاخیز) نزدیک است، یا پروردگارم زمانی برای آن قرار می دهد؟ (قُلْ إِنْ أَدْرِي أَوْ قَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا)».

این علم، مخصوص ذات پاک خدا است، و او خواسته از بندگان مکث بماند تا موضوع امتحان و آزمون خلق، کامل گردد؛ چرا که اگر بدانند دور است یا نزدیک در هر دو صورت امتحان کم اثر خواهد بود.

«أمد» (بر وزن صمد) به معنی زمان است، با این تفاوت که به گفته «راغب» در «مفردات»، «زمان» شامل ابتدا و انتها هر دو می شود، ولی «أمد» تنها به انتهای زمان چیزی می گویند.

و نیز گفته اند: «أمد» و «ابد» از نظر معنی به هم نزدیکند، با این تفاوت که «ابد» مدت نامحدود را شامل می شود، در حالی که «أمد» مدت محدودی را، هر چند طولانی باشد.

به هر حال، بارها در آیات قرآن مجید، به این معنی برخورد می کنیم که: هر وقت از زمان قیامت سؤال می شد، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) اظهار بی اطلاعی فرموده، می گفت: علم آن مخصوص خدا است.

در حدیثی آمده است: روزی «جبرئیل» به صورت یک عرب بیابانی در برابر پیامبر (صلی الله علیه وآله) ظاهر شد، و از جمله سؤالاتی که از آن حضرت نمود این بود: أَخْبِرْنِي عَنِ السَّاعَةِ: «به من بگو کی قیامت برپا می شود»؟!!

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ: «کسی که از او سؤال می کنی (در این مسأله) آگاه تر از سؤال کننده نیست!»
 بار دیگر آن مرد عرب با صدای بلند گفت: یا محمد! (صلی الله علیه وآله) مَتَى السَّاعَةُ: «ای محمد! قیامت کی خواهد آمد»؟

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: وَيَحْكُ إِنَّهَا كَأَنَّهُ فَمَا أُعِدَّتْ لَهَا؟! «وای بر تو، قیامت می آید، بگو ببینم چه چیز برای آن فراهم کرده ای»!
 اعرابی گفت: من نماز و روزه بسیاری فراهم نکرده ام، ولی خدا و رسولش را دوست دارم.
 پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: فَأَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَّيْتَ: «پس تو با کسی خواهی بود که دوستش داری»!

«انس» یکی از یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) می گوید: فَمَا فَرِحَ الْمُسْلِمُونَ بِشَيْءٍ فَرَحَهُمْ بِهَذَا الْحَدِيثِ: «مسلمانان از هیچ سخنی مانند این سخن خوشحال نشدند». (۱)

در ادامه این بحث، یک قاعده کلی را در مورد علم غیب بیان می دارد و می فرماید: «عالم الغیب خدا است او هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد» (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا). (۲)

آن گاه به عنوان یک استثناء از این مسأله کلی می افزاید: «مگر رسولی که او را برگزیده، و از آنان راضی شده» (إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ).
 به او آنچه را بخواهد از علم غیب می آموزد، و از طریق وحی به او ابلاغ

۱ - تفسیر «مراغی»، جلد ۲۹، صفحه ۱۰۵.

۲ - «عَالِمُ الْغَيْبِ» خبر برای مبتدای محذوفی است، و در تقدیر «هُوَ الْعَالِمُ الْغَيْبِ» می باشد، و بعضی آن را صفت، یا بدل، برای «رَبِّي» در آیه قبل دانسته اند.

می کند.

«سپس مراقبین و نگهبانانی از پیش رو و پشت سر همراه او می فرستد» (فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا).

«رصد» در اصل، معنی «مصدری» دارد و به معنی آمادگی برای مراقبت از چیزی است، و بر اسم «فاعل» و «مفعول» نیز اطلاق شده است، و در مفرد و جمع هر دو به کار می رود، یعنی به یک فرد مراقب و نگهبان یا جمعیت مراقبین و نگهبانان هر دو اطلاق می شود.

و منظور از آن در اینجا فرشتگانی است که خداوند بعد از نزول وحی به آنها دستور می دهد پیامبرش را از هر سو احاطه کنند، و از شر شیاطین جنّ و انس و وسوسه های آنها و آنچه اصالت وحی را خدشه دار می کند، محافظت و پاسداری نمایند، تا پیام الهی بی کم و زیاد و بدون کمترین خدشه ای به بندگان ابلاغ گردد.

و این، خود یکی از دلائل معصوم بودن پیامبران است که با نیروهای غیبی، امدادهای الهی، و مراقبت فرشتگان او، از لغزش ها و خطاها مصون و محفوظند.

در آخرین آیه مورد بحث، که آخرین آیه سوره است دلیل وجود این نگهبانان و مراقبین را چنین بیان می کند: مقصود این است که خدا بداند پیامبرانش رسالت های پروردگارشان را بی کم و کاست ابلاغ کرده اند، و خداوند به آنچه نزد آنها است احاطه دارد، و هر چیزی را دقیقاً احصا نموده است» (لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا). (۱)

۱ - جمعی از مفسران ضمیر «لِيَعْلَمَ» را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) باز گردانده اند و گفته اند: منظور این است: خداوند حافظان و نگهبانانی برای اسرار وحی و رسالت قرار می دهد، تا پیامبر بداند آنها دقیقاً وحی الهی را به او ابلاغ کرده اند، و هیچگونه شک و تردیدی در اصالت وحی نکند.

ولی این تفسیر، با توجه به این که رسالت کار پیامبر (صلی الله علیه وآله) است نه کار فرشتگان، و تعبیر به «رسول» در آیه قبل، و «رسالات» در چند آیه گذشته در مورد شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) می باشد، بعید به نظر می رسد، ۲ و حق همان تفسیر اول است.

منظور از «علم» در اینجا علم فعلی است، و به تعبیر دیگر معنی آیه این نیست که خداوند چیزی را درباره پیامبرانش نمی دانسته و بعداً دانسته است، چه این که علم خدا ازلی، ابدی و بی پایان است، بلکه منظور این است: این علم الهی در خارج تحقق یابد، و صورت عینی به خود بگیرد، یعنی پیامبران رسالت او را عملاً ابلاغ کنند و اتمام حجت نمایند.

نکته ها:

۱ - تحقیق گسترده ای پیرامون علم غیب

با دقت در آیات مختلف قرآن، به خوبی روشن می شود: دو دسته آیه در زمینه علم غیب وجود دارد، نخست آیاتی که علم غیب را مخصوص خدا معرفی کرده و از غیر او نفی می نماید، مانند آیه ۵۹ «انعام»: وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ: «کلیدهای غیب نزد خدا است که جز او کسی آنها را نمی داند».

و آیه ۶۵ «نمل»: قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ: «بگو هیچ یک از کسانی که در آسمان ها و زمین هستند غیب را نمی دانند، جز خدا».

و مانند آنچه درباره پیامبر (صلی الله علیه وآله) در آیه ۵۰ سوره «انعام» آمده است: قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ:

«بگو من به شما نمی گویم خزائن خداوند نزد من است، و من غیب را نمی دانم».

و در آیه ۱۸۸ «اعراف» می خوانیم: وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ: «اگر من غیب را می دانستم خیر فراوانی برای خود فراهم می نمودم» و

بالاخره در آیه ۲۰ «یونس» می خوانیم: فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ: «بگو غیب مخصوص خدا است». و امثال این آیات.

گروه دوم آیاتی است که به روشنی نشان می دهد: اولیای الهی «اجمالاً» از غیب آگاهی داشتند، چنان که در آیه ۱۷۹ «آل عمران» می خوانیم: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ.

«چنان نبود که خدا شما را از علم غیب آگاه کند ولی خداوند از میان رسولان خود هر کس را بخواهد برمی گزیند» (و قسمتی از اسرار غیب را در اختیار او می گذارد).

و در معجزات حضرت مسیح می خوانیم: وَ أَنبَأَكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ: «من شما را از آنچه می خورید، یا در خانه های خود ذخیره می کنید خبر می دهم». (۱)

آیه مورد بحث نیز، با توجه به استثنائی که در آن آمده نشان می دهد: خداوند قسمتی از علم غیب را در اختیار رسولان برگزیده اش قرار می دهد (زیرا استثناء از نفی، همیشه اثبات است).

از سوی دیگر، آیاتی از قرآن که مشتمل بر خبرهای غیبی است نیز کم نیست، مانند آیات دوم تا چهارم سوره «روم»: غُلِبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ * فِي بَضْعِ سِنِينَ: «رومیان مغلوب شدند * و این شکست در سرزمین نزدیک واقع شد، اما آنها بعد از این مغلوبیت به زودی غالب خواهند شد * در عرض چند سال».

و آیه ۸۵ سوره «قصص» که می گوید: إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ: «آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد تو را به جایگاهت (مکّه)

باز می گرداند».

و آیه ۲۷ «فتح» که می گوید: لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ: «شما به خواست خدا مسلماً وارد مسجد الحرام می شوید در نهایت امنیت». و مانند این آیات. اصولاً وحی آسمانی که بر پیامبران نازل می شود، نوعی غیب است که در اختیار آنان قرار می گیرد، چگونه می توان گفت، آنها آگاهی از غیب ندارند در حالی که وحی بر آنان نازل می شود.

از همه اینها گذشته، روایات زیادی داریم که نشان می دهد: پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امامان معصوم (علیهم السلام) اجمالاً از غیب آگاهی داشتند، و گاه از آن خبر می دادند. مثلاً در داستان فتح «مکه» و ماجرای «حاطب بن ابی بلتعه» که نامه ای به مردم «مکه» نوشت و به دست زنی به نام ساره داد، تا به مشرکان «مکه» برساند، و آنها را از حمله قریب الوقوع لشکر اسلام آگاه سازد، و آن زن نامه را در میان گیسوان خود پنهان کرد، و به سوی «مکه» حرکت نمود، پیامبر (صلی الله علیه وآله) علی (علیه السلام) و بعضی دیگر از مسلمانان را به سراغ او فرستاده، فرمود:

در منزلگاهی که نامش روضه «خاخ» است به چنین زنی برخورد می کنید که نامه ای از «حاطب» به مشرکان «مکه» دارد، نامه را از او بگیرید، و آنها رفتند و او را یافتند، او در آغاز شدیداً انکار کرد، ولی سرانجام اعتراف نمود و نامه را از او گرفتند. (۱)
و مانند خبر دادن از ماجرای جنگ «موت» و شهادت «جعفر»، و بعضی دیگر از فرماندهان اسلام که در همان لحظه وقوع، پیامبر (صلی الله علیه وآله) در «مدینه»

۱ - شرح این ماجرا و مدرک آن در همین جلد در تفسیر سوره «ممتحنه» آمده است.

مسلمانان را آگاه کرد (۱) و مانند آن در زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله) کم نیست. در «نهج البلاغه» نیز پیشگوئی های بسیاری از حوادث آینده به چشم می خورد که نشان می دهد، علی (علیه السلام) این اسرار غیب را می دانست، مانند آنچه در خطبه ۱۳ در مذمت اهل «بصره» آمده است که می فرماید: کَأَنِّي بِمَسْجِدِكُمْ كَجَوْجُؤِ سَفِينَةٍ قَدْ بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهَا الْعَذَابَ مِنْ فَوْقِهَا وَمِنْ تَحْتِهَا وَغَرِقَ مَنْ فِي ضِمْنِهَا: «گویا می بینم عذاب خدا از آسمان و زمین بر شما فرود آمده و همه غرق شده اید، تنها قله بلند مسجدتان، همچون سینه کشتی در روی آب نمایان است!». در روایات دیگری که در کتب علمای اهل سنت و شیعه نقل شده، پیشگوئی های متعددی از آن حضرت (علیه السلام) نسبت به حوادث آینده آمده است، مانند آنچه به «حجر بن قیس» فرمود که تو را بعد از من مجبور به لعن می کنند. (۲)

و آنچه درباره «مروان» فرمود که او پرچم ضلالت را بعد از پیری به دوش خواهد کشید. (۳)

و آنچه «کمیل بن زیاد» به «حجاج» گفت که: «امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به من خبر داده تو قاتل منی». (۴)

و آنچه درباره خوارج «نهروان» فرمود که در جنگ با آنها از گروه ما، ده نفر کشته نمی شود، و از آنها ده نفر نجات نمی یابد و مطلب عیناً چنین شد. (۵)

و آنچه درباره محل قبر امام حسین (علیه السلام) به هنگام عبور از کنار سرزمین کربلا به «اصبغ بن نباته» فرمود. (۶)

۱ - «کامل ابن اثیر»، جلد ۲، صفحه ۲۳۷ (ماجرای غزوه موته).

۲ - «مستدرک الصحیحین»، جلد ۲، صفحه ۳۵۸.

۳ - «طبقات ابن سعد»، جلد ۵، صفحه ۳۰.

۴ - «الاصابة ابن حجر»، جلد ۵، قسم ۳، صفحه ۳۲۵.

۵ - «هیثمی» در «مجمع»، جلد ۶، صفحه ۲۴۱.

۶ - «الریاض النظره»، جلد ۲، صفحه ۲۲۲.

در کتاب «فضائل الخمسه» روایات فراوانی از کتب اهل سنت درباره وسعت فوق العاده علم علی (علیه السلام) نقل شده که ذکر همه آنها در اینجا به طول می انجامد. (۱)

در روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز در احادیث متعددی اشاره به علم غیب برای امامان معصوم شده است از جمله در کتاب «کافی»، جلد اول در ابواب متعدد تصریح یا اشاراتی در این زمینه دیده می شود.

و مرحوم «علامه مجلسی» در «بحار الانوار»، جلد ۲۶ احادیث زیادی که بالغ بر ۲۲ حدیث می شود در این زمینه آورده است.

روی هم رفته روایات در زمینه آگاهی پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امامان معصوم (علیهم السلام) بر اسرار غیب در حدّ تواتر است.

اکنون سخن در این است که چگونه بین این آیات و روایات که بعضی علم غیب را از غیر خدا نفی، و بعضی اثبات می کنند جمع کنیم؟

در اینجا طرق مختلفی برای جمع وجود دارد.

۱ - از معروفترین راه های جمع این است که: منظور از اختصاص علم غیب به خدا علم ذاتی و استقلالی است، بنابراین، غیر او مستقلاً هیچگونه آگاهی از غیب ندارند، و هر چه دارند از ناحیه خدا است، با الطاف و عنایت او است، و جنبه تبعی دارد.

شاهد این جمع همان آیه مورد بحث است، که می گوید:

«خداوند هیچ کس را از اسرار غیب آگاه نمی کند، مگر رسولانی را که مورد رضایت او هستند».

در «نهج البلاغه» نیز به همین معنی اشاره شده است که: وقتی علی (علیه السلام) از

۱ - «فضائل الخمسه»، جلد ۲، صفحات ۲۳۱ تا ۲۵۳.

حوادث آینده خبر می داد (و حمله مغول را به کشورهای اسلامی پیش بینی می فرمود) یکی از یارانش عرض کرد: ای امیر مؤمنان آیا دارای علم غیب هستی؟ حضرت خندیده، فرمود: لَيْسَ هُوَ بِعِلْمٍ غَيْبٍ وَإِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِي عِلْمٍ! «این علم غیب نیست، این علمی است که از صاحب علمی (پیامبر) آموخته ام»! (۱)

این جمع را بسیاری از دانشمندان و محققان پذیرفته اند.

۲ - اسرار غیب دو گونه است: قسمتی مخصوص به خدا است و هیچ کس جز او نمی داند، مانند قیام قیامت، و اموری از قبیل آن، و قسمتی از آن را به انبیاء و اولیاء می آموزد، چنان که در «نهج البلاغه» در ذیل همان خطبه ای که در بالا اشاره کردیم می فرماید: وَإِنَّمَا عِلْمُ الْغَيْبِ عِلْمُ السَّاعَةِ، وَ مَا عَدَدَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِقَوْلِهِ: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ، وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ، وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ؛

«علم غیب تنها علم قیامت و آنچه خداوند در این آیه برشمرده است می باشد آنجا که می فرماید: آگاهی از زمان قیامت مخصوص خدا است و او است که باران را نازل می کند، و آنچه در رحم مادران است می داند، و هیچ کس نمی داند فردا چه می کند یا در چه سرزمین می میرد».

سپس امام (علیه السلام) در شرح این معنی افزود: «خداوند سبحان از آنچه در رحم ها قرار دارد آگاه است، پسر است یا دختر؟ زشت است یا زیبا؟ سخاوتمند است یا بخیل؟ سعادتمند است یا شقی؟ اهل دوزخ است یا بهشت؟... اینها علوم غیبی است که غیر از خدا کسی نمی داند، و غیر از آن علومی است که خدا به پیامبرانش تعلیم کرده و او به من آموخته است» ۲.

ممکن است بعضی از انسان ها علم اجمالی به وضع جنین، یا نزول باران و مانند آن پیدا کنند، اما علم تفصیلی و آگاهی بر جزئیات این امور، مخصوص ذات پاک خدا است، همان گونه که در مورد قیامت، ما نیز علم اجمالی داریم، اما از جزئیات و خصوصیات قیامت بی خبریم، و اگر در روایاتی آمده است که پیامبر یا امامان از بعضی از نوزادان، یا از پایان عمر بعضی از افراد خبر دادند، مربوط به همان علم اجمالی است.

۳ - راه دیگر برای جمع میان این دو گروه از آیات و روایات این که: اسرار غیب در دو جا ثبت است: در لوح محفوظ: «خزانه مخصوص علم خداوند» که هیچگونه دگرگونی در آن رخ نمی دهد و هیچ کس از آن آگاه نیست و «لوح محو و اثبات» که علم به مقتضیات است نه علت تامه، و به همین دلیل قابل دگرگونی است و آنچه دیگران نمی دانند مربوط به همین قسمت است.

لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: إِنَّ لِلَّهِ عِلْمًا لَمْ يَعْلَمْهُ إِلَّا هُوَ، وَ عِلْمًا أَغْلَمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَ رُسُلُهُ، فَمَا أَغْلَمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَ أَنْبِيَائُهُ وَ رُسُلُهُ فَتَحَنُّ نَعْلَمُهُ:

«خداوند علمی دارد که جز خودش نمی داند و علمی دارد که فرشتگان و پیامبران را از آن آگاه ساخته، آنچه را به فرشتگان و پیامبران و رسولانش داده ما می دانیم» (۱).

از امام علی بن الحسین (علیه السلام) نیز نقل شده است که فرمود: لَوْ لَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَحَدَّثْتُكُمْ بِمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ! فَقُلْتُ لَهُ أَيُّ آيَةٍ؟ قَالَ: قَوْلُ اللَّهِ: يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ:

«اگر آیه ای در قرآن مجید نبود من از آنچه در گذشته اتفاق افتاده، و حوادثی

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲۶، صفحه ۱۶۰، حدیث ۵، در این زمینه روایات متعدد دیگری در همین منبع نقل شده است.

که تا روز قیامت اتفاق می افتد، خبر می دادم.

کسی عرض کرد: کدام آیه؟

فرمود: خداوند می فرماید *يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ*: «خدا هر چیزی را بخواهد محو می کند، و هر چیزی را بخواهد ثابت می دارد و ام الكتاب (لوح محفوظ) نزد او است».

تقسیم بندی علوم، مطابق این جمع، بر اساس حتمی بودن و نبودن آن است و در جمع سابق بر اساس مقدار معلومات است (دقت کنید)

۴ - راه دیگر این که خداوند بالفعل از همه اسرار غیب آگاه است، ولی انبیاء و اولیاء ممکن است بالفعل بسیاری از اسرار غیب را ندانند، اما هنگامی که اراده کنند، خداوند به آنها تعلیم می دهد، و البته این اراده نیز با اذن و رضای خدا انجام می گیرد.

بنابراین جمع آیات و روایاتی که می گوید: «آنها نمی دانند» اشاره به ندانستن فعلی است.

و آنها که می گوید: «می دانند» اشاره به امکان دانستن آن است.

این، درست به آن می ماند که کسی نامه ای را به انسان بدهد که به دیگری برساند، در اینجا می توان گفت: او از محتوای نامه اطلاعی ندارد، و در عین حال، می تواند نامه را باز کند و باخبر شود، گاه صاحب نامه اجازه مطالعه را به او داده، در این صورت می توان او را از یک نظر عالم به محتوای نامه دانست، و گاه به او اجازه نداده است.

شاهد این جمع روایاتی است که در کتاب «کافی» در بابی تحت عنوان: *إِنَّ الْأُمَمَةَ إِذَا شَاءُوا أَنْ يَعْلَمُوا عُلِّمُوا*: «امامان هر گاه بخواهند چیزی را بدانند به آنها تعلیم داده می شود».

از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: إِذَا أَرَادَ الْإِمَامُ أَنْ يَعْلَمَ شَيْئًا أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِكَ: «هنگامی که امام اراده می کند چیزی را بداند خدا به او تعلیم می دهد».(۱)
این وجه جمع، بسیاری از مشکلات را در زمینه علم پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امام (علیه السلام) حل می کند، از جمله این که: چگونه آنها، آب یا غذایی را که مثلاً مسموم بود می خوردند، در حالی که جایز نیست انسان به کاری که موجب خطر برای او است اقدام کند. باید گفت: در این گونه موارد پیامبر (صلی الله علیه وآله) یا امام (علیه السلام) اجازه نداشته اند اراده کنند تا اسرار غیب بر آنها آشکار گردد.

همچنین گاه مصلحت ایجاب می کند، پیامبر (صلی الله علیه وآله) یا امام (علیه السلام) مطلبی را نداند، یا آزمایشی برای او صورت گیرد که موجب تکامل او گردد، همان گونه که در داستان «لیلة المبيت» آمده است که علی (علیه السلام) در بستر پیغمبر خوابید، در حالی که از خود آن حضرت نقل شده است: نمی دانست صبحگاهان که مشرکان قریش به آن بستر حمله می کنند شهید خواهد شد، یا جان به سلامت می برد؟

در اینجا مصلحت این بوده: امام (علیه السلام) از سرانجام این کار آگاه نگردد، تا آزمون الهی تحقق یابد، و اگر امام (علیه السلام) می دانست در بستر پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوابد و صبح سالم برمی خیزد چندان افتخاری محسوب نمی شد، و آنچه در آیات قرآن و روایات در اهمیت این ایثارگری وارد شده است چندان موجه به نظر نمی رسید.
آری، مسأله علم ارادی پاسخی است برای تمام این گونه اشکالات.

۱ - کتاب «کافی»، جلد ۱، صفحه ۲۵۸ (دار الکتب الاسلامیه)، باب ان الائمه اذا شاءوا ان يعلموا علموا، حدیث ۳، روایات دیگری در همین باب نیز به این مضمون نقل شده است.

۵ - راه جمع دیگری نیز برای روایات مختلف در علم غیب وجود دارد (هر چند این راه فقط در مورد قسمتی از این روایات صادق است) و آن این که مخاطبین در این روایات مختلف بودند، آنها که استعداد و آمادگی پذیرش مسأله علم غیب را درباره امامان داشتند، حق مطلب به آنها گفته می شد، ولی در برابر افراد مخالف یا ضعیف و کم استعداد، سخن به اندازه فهم شنونده مطرح می گشت.

مثلاً در حدیثی می خوانیم: «ابو بصیر» و چند تن از یاران بزرگ امام صادق (علیه السلام) در مجلسی بودند، امام غضبناک وارد مجلس شد، هنگامی که نشست، در حضور جمع فرمود: یا عَجَباً لَاقُوا یَزْعُمُونَ أَنَّا نَعْلَمُ الْغَیْبَ! مَا یَعْلَمُ الْغَیْبَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، لَقَدْ هَمَمْتُ بِضَرْبِ جَارِیْتِی فُلَانَهٗ، فَهَرَبَتْ مِنِّی فَمَا عَلِمْتُ فِی أَى بُیُوتِ الدَّارِ هِیَ.

«عجیب است که عده ای گمان می کنند ما علم غیب داریم، هیچ کس جز خداوند متعال از غیب آگاه نیست، من الآن می خواستم کنیزم را تأدیب کنم از دست من گریخت، ندانستم در کدام یک از اطاق های خانه است»!! (۱)

راوی حدیث می گوید: هنگامی که امام (علیه السلام) از مجلس برخاست من و بعضی دیگر از یاران حضرت، وارد اندرون منزل شدیم و گفتیم: فدایت شویم شما درباره کنیزتان چنین گفتی، در حالی که ما می دانیم شما علوم زیادی دارید و ما نامی از علم غیب نمی بریم؟ امام (علیه السلام) سپس شرحی در این زمینه داد که مفهومش آگاهی او بر اسرار غیب بود. واضح است در آن مجلس افرادی بوده اند که آمادگی و استعداد لازم برای

۱ - «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۲۵۷ (دار الکتب الاسلامیه)، باب نادر فیه ذکر الغیب، حدیث

درک این معانی و معرفت مقام امام نداشته اند. باید توجه داشت: این طرق پنجگانه منافاتی با هم ندارند و همه آنها می تواند صادق باشد (دقت کنید).

۲- راه دیگری برای اثبات علم غیب پیشوایان در اینجا دو راه دیگر برای اثبات این واقعیت که پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امامان معصوم (علیهم السلام) اجمالاً از اسرار غیب آگاه بودند وجود دارد. نخست این که: می دانیم دایره مأموریت آنها محدود به مکان و زمان خاصی نبوده، بلکه رسالت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امامت امامان (علیهم السلام) جهانی و جاودانی است، چگونه ممکن است کسی چنین مأموریت گسترده ای داشته باشد؟ در حالی که هیچگونه آگاهی جز بر زمان و محیط محدود خود نداشته باشد؟ آیا کسی را - که مثلاً مأمور امارت و استانداری بخش عظیمی از کشوری می کند - می تواند از آن منطقه آگاهی نداشته باشد و در عین حال مأموریت خود را به خوبی انجام دهد؟! به تعبیر دیگر: پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امام (علیه السلام) در مدت حیات خود باید آن چنان احکام الهی را بیان و اجرا کند که جوابگوی نیازمندی های همه انسان ها در هر زمان و مکان باشد، و این ممکن نیست مگر این که لااقل بخشی از اسرار غیب را بداند. دیگر این که: سه آیه در قرآن مجید است که اگر آنها را در کنار هم بچنین مسئله علم غیب پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امامان (علیهم السلام) از آن روشن می شود. نخست این که: قرآن در مورد کسی که تخت ملکه «سبا» را در یک چشم بر هم زدن نزد «سلیمان» آورد (یعنی آصف بن برخیا) می گوید: قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ

قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي:

«کسی که دانشی از کتاب داشت گفت: من آن را پیش از آن که چشم بر هم زنی نزد تو خواهم آورد، و هنگامی که (سلیمان) آن را نزد خود مستقر دید گفت: این از فضل پروردگار من است». (۱)

در آیه دیگر می خوانیم: قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ: «بگو کافی است برای گواه میان من و شما، خداوند، و کسی که علم کتاب نزد او است». (۲)

از سوی دیگر، در احادیث متعددی که در کتب اهل سنت و شیعه نقل شده چنین می خوانیم: «ابو سعید خدری» می گوید: از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) معنی «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» را سؤال کردم.

فرمود: «او وصی برادرم سلیمان بن داود بود».

گفتم: «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» کیست؟

فرمود: ذَاكَ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ! «او برادرم علی بن ابیطالب است». (۳)

با توجه به این که «عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» که در مورد «أَصَف» آمده «علم جزئی» را می گوید، و «علم الكتاب» که درباره علی (علیه السلام) آمده «علم کلی» را می گوید، تفاوت میان مقام علمی «أَصَف» و «علی» (علیه السلام) روشن می گردد.

از سوی سوم، در آیه ۸۹ سوره «نحل» می خوانیم: وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ: «ما قرآن را بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی است».

روشن است کسی که عالم به اسرار چنین کتابی باشد، باید اسرار غیب را بداند، و این دلیلی است آشکار بر این که ممکن است انسانی از اولیاء الله، از

۱ - نمل، آیه ۴۰.

۲ - رعد، آیه ۴۳.

۳ - به جلد ۳ «احقاق الحق»، صفحات ۲۸۰ و ۲۸۱ و «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۵۲۳ مراجعه شود.

اسرار غیب به فرمان خدا آگاه گردد. (۱)

۳ - تحقیقی پیرامون آفرینش «جن»

«جن» چنان که از مفهوم لغوی این کلمه به دست می آید، موجودی است نا پیدا که مشخصات زیادی در قرآن برای او ذکر شده، از جمله این که:

- ۱ - موجودی است که از شعله آتش آفریده شده، بر خلاف انسان که از خاک آفریده شده است، (وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ). (۲)
- ۲ - دارای علم و ادراک و تشخیص حق از باطل و قدرت منطق و استدلال است (آیات مختلف سوره جن).

۳ - دارای تکلیف و مسئولیت است (آیات سوره جن و سوره الرحمن).

۴ - گروهی از آنها مؤمن صالح و گروهی کافرند (وَ أَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا ذُونَ ذَلِكُمْ). (۳)

۵ - آنها دارای حشر و نشر و معادند (وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا). (۴)

۶ - آنها قدرت نفوذ در آسمان ها و خبرگیری و استراق سمع داشتند، و بعداً ممنوع شدند (وَ أَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمَعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا). (۵)

۷ - آنها با بعضی انسان ها ارتباط برقرار می کردند و با آگاهی محدودی که نسبت به بعضی از اسرار نهانی داشتند، به اغوای انسان ها می پرداختند (وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا). (۶)

۱ - در زمینه علم غیب ذیل آیات ۵۰ و ۵۹ سوره «انعام»، جلد ۵، صفحات ۲۴۵ و ۲۶۸، و آیه

۱۸۸ سوره «اعراف»، جلد ۷، صفحه ۴۶، بحث های دیگری داشته ایم.

۲ - رحمان، آیه ۱۵.

۳ - جن، آیه ۱۱.

۴ - جن، آیه ۱۵.

۵ - جن، آیه ۹.

۶ - جن، آیه ۶.

۸ - در میان آنها افرادی یافت می شوند که از قدرت زیادی برخوردارند، همان گونه که در میان انسان ها نیز چنین است: قَالَ عَفْرِتٌ مِّنَ الْجِنَّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَّقَامِكَ: «یکی از گردنکشان جنّ به سلیمان گفت من تخت ملکه سبا را پیش از آن که از جای برخیزی از سرزمین او به اینجا می آورم»! (۱)

۹ - آنها قدرت بر انجام بعضی کارهای مورد نیاز انسان دارند وَ مِنَ الْجِنَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ... * يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَائِيلٍ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ: «گروهی از جن پیش روی سلیمان به اذن پروردگار کار می کردند، * و برای او معبدها، تمثال ها، و ظروف بزرگ غذا تهیه می کردند» (۲).

۱۰ - خلقت آنها در روی زمین قبل از خلقت انسان ها بوده است (وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ) (۳) و ویژگی های دیگر.

به علاوه از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود: بر خلاف آنچه در افواه مردم عوام مشهور است و آنها را «از ما بهتران» می دانند، انسان نوعی است برتر از آنها، به دلیل این که تمام پیامبران الهی از انسان ها برگزیده شدند، آنها به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) که از نوع بشر بود، ایمان آوردند، و از او تبعیت کردند.

اصولاً واجب شدن سجده در برابر آدم بر شیطان که بنا به تصریح قرآن آن روز از (بزرگان) طایفه جنّ بود (۴) دلیل بر فضیلت نوع انسان بر جنّ می باشد.

تا اینجا سخن از مطالبی بود که از قرآن مجید درباره این موجود نا پیدا استفاده می شود که خالی از هر گونه خرافه و مسائل غیر علمی است، ولی می دانیم مردم عوام و نا آگاه، خرافات زیادی درباره این موجود ساخته اند که با عقل و منطق جور نمی آید، و به همین جهت، یک چهره خرافی و غیر منطقی به

۱ - نمل، آیه ۳۹.

۲ - سبا، آیات ۱۲ و ۱۳.

۳ - حجر، آیه ۲۷.

۴ - کهف، آیه ۵۰.

این موجود داده که وقتی کلمه جنّ گفته می شود، مشتی خرافات نیز با آن تداعی می شود. از جمله این که: آنها را با اشکال غریب و عجیب و وحشتناک، و موجوداتی دم دار و سم دارا، موزی و پر آزار، کینه توز و بد رفتار که ممکن است از ریختن یک ظرف آب داغ در یک نقطه خالی، خانه هائی را به آتش کشند! و موهومات دیگری از این قبیل.

در حالی که اگر موضوع وجود جن از این خرافات پیراسته شود، اصل مطلب کاملاً قابل قبول است؛ چرا که هیچ دلیلی بر انحصار موجودات زنده به آنچه ما می بینیم، نداریم، بلکه علماء و دانشمندان علوم طبیعی می گویند:

موجوداتی را که انسان با حواس خود می تواند درک کند، در برابر موجوداتی که با حواس قابل درک نیستند ناچیز است.

تا این اواخر که موجودات زنده ذره بینی کشف نشده بود، کسی باور نمی کرد: در یک قطره آب، یا یک قطره خون، هزاران هزار موجود زنده باشد که انسان قدرت دید آنها را نداشته باشد.

و نیز دانشمندان می گویند: چشم ما رنگ های محدودی را می بیند، و گوش ما امواج صوتی محدودی را می شنود، رنگ ها و صداهائی که با چشم و گوش ما قابل درک نیست، بسیار بیش از آن است که قابل درک است.

وقتی وضع جهان، چنین باشد چه جای تعجب که انواع موجودات زنده ای در این عالم وجود داشته باشند که ما نتوانیم با حواس خود آنها را درک کنیم، و وقتی مخبر صادقی مانند پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) از آن خبر دهد چرا نپذیریم؟

به هر حال از یکسو، قرآن کلام ناطق صادق، خبر از وجود جنّ با ویژگی هائی که در بالا ذکر شد داده است، و از سوی دیگر، هیچ دلیل عقلی بر

نفی آن وجود ندارد، بنابراین باید آن را پذیرفت، و از توجیهات غلط و ناروا باید برحذر بود همان گونه که از خرافات عوام در این قسمت باید اجتناب کرد.

این نکته نیز قابل توجه است که: جنّ گاهی بر یک مفهوم وسیع تر اطلاق می شود که انواع موجودات نا پیدا را شامل می گردد، اعم از آنها که دارای عقل و درکند و آنها که عقل و درک ندارند، و حتی گروهی از حیواناتی که با چشم دیده می شوند و معمولاً در لانه ها پنهانند، نیز در این معنی وسیع وارد است.

شاهد این سخن روایتی است که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که: خَلَقَ اللَّهُ الْجِنَّ خَمْسَةَ أَصْنَافٍ: صِنْفٌ كَالرِّيحِ فِي الْهَوَاءِ، وَ صِنْفٌ حَيَاتٍ وَ صِنْفٌ عَقَارِبٌ، وَ صِنْفٌ حَشَرَاتِ الْأَرْضِ، وَ صِنْفٌ كَبَبِيٍّ أَدَمَ عَلَيْهِمُ الْحِسَابُ وَالْعِقَابُ:

«خداوند جنّ را پنج صنف آفریده است: صنفی مانند باد در هوا (نا پیدا هستند) و صنفی به صورت مارها، و صنفی به صورت عقربها و صنفی حشرات زمین اند، و صنفی از آنها مانند انسانند که بر آنها حساب و عقاب است» (۱).

با توجه به این روایت و مفهوم گسترده آن، بسیاری از مشکلاتی که در روایات و داستان ها در مورد جنّ گفته می شود، حل خواهد شد.

مثلاً در بعضی از روایات از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: لَا تَشْرَبُوا الْمَاءَ مِنْ ثُلْمَةِ الْإِنَاءِ وَلَا مِنْ غُرُوتِهِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَقْعُدُ عَلَى الْغُرُوتِ وَ الثُّلْمَةِ:

«از قسمت شکسته ظرف و طرف دستگیره آن آب نخورید؛ زیرا شیطان، روی دستگیره، و قسمت شکسته می نشیند» (۲).

با توجه به این که «شیطان» از «جنّ» است، و با توجه به این که جای

۱ - «سفینه البحار»، جلد ۱، صفحه ۱۸۶ (ماده جنّ).

۲ - کتاب «کافی»، جلد ۶، صفحه ۳۸۵ (دار الکتب الاسلامیه)، کتاب الاشربة باب الاوانی، حدیث ۵.

شکسته ظرف ، و همچنین دسته آن محل اجتماع انواع میکرب ها است، بعید به نظر نمی رسد که «جنّ و شیطان» به «مفهوم عام» این گونه موجودات را نیز شامل شود هر چند معنی خاصی دارد که به معنی موجودی است که دارای فهم و شعور و مسئولیت و تکلیف است. و روایات در این زمینه فراوان است.(۱)

* * *

پروردگارا! در آن روز که جنّ و انس در دادگاه عدل تو حاضر می شوند و بدکاران همگی از کرده خود پشیمانند ما را در سایه لطف قرار ده!
خداوندا! دامنه ملک تو وسیع و گسترده است و معلومات و معرفت ما محدود، ما را از لغزش ها و خطاها و داوری به غیر حق مصون و محفوظ دار!
بار الها! مقام پیامبرت آن قدر والا است که دعوت او را علاوه بر انسان ها پریان نیز اجابت کردند ما را در زمره مؤمنان به دعوت او قرار ده!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره جنّ(۲)

۲۱ / محرم الحرام / ۱۴۰۷

۴ / ۷ / ۱۳۶۵

-
- ۱ - در جلد اول کتاب «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر» حدود بیست و سه روایت در این زمینه جمع آوری شده است.
- ۲ - پایان تصحیح: ۱۳ / ۲ / ۱۳۸۳.

سوره مزمل

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۲۰ آیه است

تاریخ شروع

۲۲ / محرم الحرام / ۱۴۰۷

۵ / ۷ / ۱۳۶۵

محتوای سوره مزمل

لحن آیات سوره، به خوبی نشان می دهد: با سوره های «مکی» هماهنگ است، و به این ترتیب، احتمال نزول آن در «مدینه»، چنان که بعضی گفته اند، بعید به نظر می رسد، ولی تفاوت لحن آغاز و انجام آیه، نشان می دهد: در میان این آیات، فاصله زمانی قابل ملاحظه ای بوده است که بعضی از مفسران آن را «هشت ماه»، بعضی «یک سال» و بعضی حتی «ده سال» نوشته اند. (۱)

بسیاری از آیات این سوره، نشان می دهد: هنگامی نازل شده که پیامبر (صلی الله علیه وآله) دعوت علنی خود را شروع کرده بود، مخالفان در برابر او به مخالفت و تکذیب برخاسته بودند، و پیامبر (صلی الله علیه وآله) دستور پیدا کرده در این مرحله با آنها مدارا نماید. لذا این احتمال که تمام سوره در آغاز دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) نازل شده باشد، بسیار بعید به نظر می رسد، ممکن است آیات نخستین آن چنین باشد، ولی مسلماً همه آیات آن چنین نیست؛ چرا که تعبیراتش نشانه گسترش اسلام، لااقل در سطح مکه، و قیام مخالفین به مخالفت و مبارزه است، و می دانیم چنین چیزی در سه سال آغاز دعوت وجود نداشت. شأن نزولی که برای سوره یا قسمتی از آیات آن در روایات آمده نیز متفاوت است. در بعضی از روایات آمده است: وقتی پیامبر (صلی الله علیه وآله) اولین پیام الهی و وحی را دریافت کرد، وحشت زده نزد «خدیجه» آمد (احساس ناراحتی جسمانی داشت و به استراحت پرداخت) فرمود: «مرا در جامه ای بپوشید» اینجا بود که «جبرئیل»

۱ - به تفسیر «در المنثور»، جلد ۶، صفحه ۲۷۶ و «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۷۷ مراجعه شود.

نازل شد، و «یا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ» را برای پیامبر (صلی الله علیه وآله) آورد. (۱)

در حالی که در روایات دیگری آمده است: این ماجرا زمانی بود که پیامبر (صلی الله علیه وآله) دعوت خود را آشکار کرده بود، و قریش در «دار الندوة» جمع شدند، تا در کار پیامبر (صلی الله علیه وآله) بیندیشند، و برای مقابله با او نام و شعاری انتخاب کنند.

بعضی گفتند: او «کاهن» است، ولی گروهی با این پیشنهاد مخالفت کردند.

بعضی دیگر گفتند: او «مجنون» است، اما باز گروهی مخالفت کردند.

بعضی عنوان «ساحر» را ترجیح دادند، آن را نیز نپذیرفتند.

سرانجام گفتند: هر چه هست «او میان دوستان جدائی می اندازد» (بنابراین ساحر است) سپس مشرکان پراکنده شدند.

این سخن به پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسید، خود را در لباس هایش پیچید (و به استراحت پرداخت) در این هنگام جبرئیل آمد و «یا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ» و «یا أَيُّهَا الْمُدَيِّرُ» را بر آن حضرت خواند. (۲)

نتیجه این که همانطور که قبلاً اشاره کردیم ظاهراً این سوره در «مکه» نازل شده، و قطعاً قسمتی از آن، بعد از ظهور علنی اسلام، و نفوذ نسبی آن در «مکه» بوده است، هر چند احتمال دارد، آیاتی از آغاز سوره، در اول بعثت نازل شده باشد.

به هر حال محتوای سوره را می توان در پنج بخش خلاصه کرد:

بخش اول: آیات آغاز سوره است که پیامبر را به قیام شبانه برای عبادت، تلاوت قرآن، و برای آمادگی برای پذیرش یک برنامه سنگین آماده می سازد.

بخش دوم سوره: او را به صبر، شکیبائی، مقاومت و مدارا با مخالفان در این

۱ - «روح المعانی»، جلد ۲۸، صفحه ۱۰۱ و «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۴۶.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۶، صفحه ۲۷۶.

مقطع خاص دعوت می کند.

در بخش سوم: بحث هائی پیرامون معاد، و ارسال موسی بن عمران، به سوی فرعون، سرکشی و سپس عذاب دردناک او را بیان می دارد.

در بخش چهارم: دستورات شدیدی را که در آغاز سوره پیرامون قیام شبانه آمده است، به خاطر گرفتاری های مسلمانان تخفیف می دهد.

و در بخش پنجم: یعنی آخرین بخش سوره، بار دیگر دعوت به تلاوت قرآن، و خواندن نماز، دادن زکات و انفاق فی سبیل الله و استغفار می نماید.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) آمده است: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْمُزْمَلِ رُفِعَ عَنْهُ الْعُسْرُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: «هر کس سوره «مزمّل» را بخواند سختی ها در دنیا و آخرت از او برداشته می شود».(۱)

و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْمُزْمَلِ فِي الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ، أَوْ فِي آخِرِ اللَّيْلِ كَانَ لَهُ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ شَاهِدَيْنِ مَعَ السُّورَةِ، وَ أَحْيَاهُ اللَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ أَمَاتَهُ مِيتَةً طَيِّبَةً: «هر کس سوره مزمّل را در نماز عشاء دوم (منظور همان نماز عشاء است زیرا گاه به مغرب، عشاء اول گفته می شود) یا در آخر شب بخواند، شب و روز، و همچنین خود این سوره، گواه او در روز قیامت خواهد بود، و خداوند او را حیات پاکیزه و مرگ پاکیزه ای خواهد داد».(۲)

مسلماً این فضائل بزرگ در صورتی است که محتوای سوره دائر به قیام شبانه، تلاوت قرآن، صبر، استقامت، ایثار و انفاق عملی گردد، نه تلاوتی خالی از عمل.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۷۵.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۷۵.

- ۱ یا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ
- ۲ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا
- ۳ نَصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا
- ۴ أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا
- ۵ إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - ای جامه به خود پیچیده!
- ۲ - شب را، جز کمی، به پا خیز!
- ۳ - نیمی از شب را، یا کمی از آن کم کن.
- ۴ - یا بر نصف آن بیفز، و قرآن را با دقت و تأمل بخوان!
- ۵ - چرا که ما به زودی سخنی سنگین به تو القا خواهیم کرد!

تفسیر:

ای جامه به خود پیچیده به پا خیز!

همان گونه که از لحن آغاز این سوره بر می آید، دعوتی است آسمانی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای استقامت، و آمادگی جهت پذیرش یک وظیفه بزرگ و سنگین،

که بدون خودسازی قبلی، انجام آن ممکن نیست، می فرماید:

«ای جامه به خود پیچیده!» (یا أُيُّهَا الْمُزَّمِّلُ). (۱)

«شب را جز کمی بپا خیز!» (قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا).

«نیمی از شب را یا کمی از آن کم کن» (نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا).

«یا بر نصف بیفزا» (أَوْ زِدْ عَلَيْهِ).

«و قرآن را با تأمل و دقت و در نهایت روشنی و فصاحت تلاوت کن» (وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا).
جالب این که: مخاطب در این آیات، پیامبر (صلی الله علیه وآله) است ولی نه به عنوان «یا أُيُّهَا الرَّسُولُ» و «یا أُيُّهَا النَّبِيُّ» بلکه به عنوان «یا أُيُّهَا الْمُزَّمِّلُ»، اشاره به این که دوران «جامه به خود پیچیدن» و در گوشه انزوا نشستن نیست، دوران قیام و خودسازی و آمادگی برای انجام رسالتی عظیم است.

انتخاب شب برای این کار، به خاطر این است که:

اولاً - چشم و گوش دشمنان در خواب است.

ثانیاً - کارهای زندگی تعطیل می باشد و به همین دلیل، انسان آمادگی بیشتری برای اندیشه و تفکر و تربیت نفس دارد.

همچنین انتخاب «قرآن» به عنوان متن اصلی این برنامه، به خاطر آن است که تمام درس های لازم را در این زمینه در بر دارد، و بهترین وسیله تقویت ایمان،

۱ - «مُزَّمِّلٌ» در اصل «مُتَزَمِّلٌ» بوده از ماده «تَزَمَّلَ» به معنی پیچیدن پارچه ای بر خویش و «زَمِلَ» که به معنی هم ردیف (کسی که همراه انسان بر مرکبی سوار می شود) و سپس به معنی «رفیق» آمده، به خاطر این است که ارتباط و پیوند نزدیکی دارد.

استقامت، تقوا و پرورش نفوس است.

تعبیر به «ترتیل» که در اصل به معنی «تنظیم» و «ترتیب موزون» است، در اینجا به معنی خواندن آیات قرآن با تانی و نظم لازم، و اداء صحیح حروف، و تبیین کلمات، و دقت و تأمل در مفاهیم آیات، و اندیشه در نتایج آن است.

بدیهی است چنین قرآن خواندنی می تواند به سرعت به انسان رشد و نمو معنوی، شهامت اخلاقی، و تقوا و پرهیزگاری ببخشد، و اگر بعضی از مفسران آن را به معنی نماز خواندن تفسیر کرده اند به خاطر آن است که یکی از بخش های مهم نماز «تلاوت قرآن» است. تعبیر به «قیام» در جمله «قُمِ اللَّیْلَ» به معنی برخاستن در مقابل خوابیدن است، نه فقط روی پا ایستادن است.

و اما تعبیرات مختلفی که درباره مقدار «شب زنده داری» در این آیات آمده، در حقیقت برای بیان «تخیر» است، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را مخیر می کند که نیمی از شب، یا چیزی کمتر، یا چیزی بیشتر را بیدار بماند، و تلاوت قرآن کند، در مرحله اول «تمام شب» را جز مقدار کمی ذکر می کند، و بعد تخفیف داده و آن را به نیمی از شب می رساند و سپس کمتر از نیم.

بعضی گفته اند: منظور تخیر در میان «دو سوم»، «نصف» و «یک سوم» شب است، به قرینه آیه ای که در آخر همین سوره خواهد آمد که می فرماید: «إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثَيِّ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ».

ضمناً از همین آیه آخر سوره، به خوبی استفاده می شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این قیام شبانه، تنها نبود، بلکه گروهی از مؤمنان نیز در این برنامه خودسازی، تربیتی و آمادگی، همگام و همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودند، و او را به عنوان اسوه و الگویی در این راه پذیرفته بودند.

بعضی از مفسران گفته اند: منظور از جمله «ثُمَّ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا» این است که تمام شب ها را جز بعضی از شب ها به پا خیز، و به این ترتیب استثناء در اجزاء شب نیست، بلکه در افراد شبها است، ولی این تفسیر با توجه به مفرد بودن «لیل» و تعبیر به نصف و کمتر از آن، درست به نظر نمی رسد.

آن گاه «هدف نهائی» این دستور سخت و مهم را چنین بیان می کند: «ما به زودی سخنی سنگین را به تو القا خواهیم کرد» (إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا).
گرچه مفسران در تفسیر «قول ثقیل» هر کدام بیانی دارند که ناظر به یکی از ابعاد مسأله است، ولی چنین به نظر می رسد: سنگین بودن این قول که منظور از آن، بدون شک قرآن مجید است، از جهات و ابعاد مختلف است.

سنگین از نظر محتوا، و مفهوم آیات!

سنگین از نظر تحمل آن بر قلوب و دل ها، تا آنجا که خود قرآن می گوید: لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ: «اگر این قرآن را بر کوه ها نازل می کردیم آن را خاشع و از هم شکافته می دیدی!» (۱)

سنگین از نظر وعده ها، و وعیدها، و بیان مسئولیت ها.

سنگین از نظر تبلیغ، و مشکلات راه دعوت.

سنگین در ترازوی عمل و در عرصه قیامت.

و بالاخره سنگین، از نظر برنامه ریزی و اجرای کامل آن.

آری، خواندن قرآن گرچه سهل، آسان، زیبا و دلنشین است، ولی تحقق بخشیدن به مفاد آن، به همان نسبت سنگین و مشکل می باشد، مخصوصاً در آغاز دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، و قیام او در «مکه» که محیط را ابرهای تیره و تار جهل،

بت پرستی و خرافات فرا گرفته بود، و دشمنان متعصب، لجوج و بی رحم در برابر او دست به دست هم داده بودند، ولی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و یاران اندکش با استمداد از تربیت قرآن مجید، و استعانت به نماز شب و استفاده از تقرب به ذات پاک پروردگار، توانستند بر تمام این مشکلات فایق آیند، و بار این «قول ثقیل» را بر دوش کشند و به منزل مقصود برسانند!

نکته ها:

۱ - قیام شبانه برای تلاوت قرآن و نیایش

گفتیم: گرچه مخاطب در این آیات، شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) است، ولی ذیل سوره نشان می دهد که مؤمنان هم در این برنامه با شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) همگام بودند، اکنون سخن در این است: آیا این قیام و شب زنده داری در اوایل دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر همگان واجب بوده است، یا نه؟

بعضی از مفسران معتقدند: این امر واجب بوده، بعداً آیه آخر سوره، این حکم را نسخ کرده، و فاصله آن حدود یک سال بوده است.

حتی بعضی معتقدند: این حکم قبل از تشریع نمازهای پنجگانه بوده، و پس از آن که نمازهای پنجگانه تشریع شد، این حکم نسخ گردید.

ولی همان طور که مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» نیز آورده، در ظاهر آیات این سوره چیزی که دلیل بر «نسخ» باشد به چشم نمی خورد، و بهتر آن است که گفته شود: این قیام و عبادت، مستحب و سنت مؤکد بوده، و هرگز جنبه وجوب نداشته است، جز در مورد شخص پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) که طبق بعضی از آیات دیگر قرآن، نماز شب بر او واجب بوده است، و مانعی ندارد که این مسأله برای پیامبر (صلی الله علیه وآله) واجب باشد، و بر مسلمین مستحب.

از این گذشته، آنچه در آیات فوق آمده، منحصر به «نماز شب» نیست؛ چرا که نماز شب نمی‌باشد از شب، یا دو ثلث از شب و یا حتی یک ثلث از شب را اشغال نمی‌کند آنچه در آیه مطرح است قیام برای ترتیل قرآن است.

بنابراین در اوائل کار، این حکم به صورت مستحب مؤکدی بوده، و بعد تخفیف داده شده است، و با توجه به این که در آغاز هر کار، مخصوصاً در اوائل یک انقلاب بزرگ، همیشه توان و نیروی بیشتری لازم است، جای تعجب نیست که یک چنین دستور فوق العاده به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان داده شده باشد، که قسمت زیادی از شب را بیدار بمانند، و به محتوای این برنامه جدید و تعلیمات انقلابی آن آشنا گردند، و علاوه بر آگاهی، خود را برای پیاده کردن آن از نظر روحیه بسازند.

۲ - معنی ترتیل

آنچه در آیات فوق روی آن تکیه شده، مسأله قرائت قرآن نیست، بلکه مسأله «ترتیل» است. در تفسیر «ترتیل» روایاتی از معصومین (علیهم السلام) نقل شده که هر کدام به یکی از ابعاد وسیع آن اشاره می‌کند.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم: بَيَّنُّهُ بَيَانًا وَلَا تَهْدُهُ هَذَا الشَّعْرُ، وَلَا تَنْثَرُهُ نَثْرَ الرَّمْلِ، وَلَكِنْ أَقْرِعْ بِهِ الْقُلُوبَ الْقَاسِيَةَ، وَلَا يَكُونَنَّ هُمْ أَحَدِكُمْ آخِرَ السُّورَةِ:

«آن را به طور روشن بیان کن، نه مانند اشعار، سریع و پشت سر هم بخوان، و نه مانند دانه های شن، آن را پراکنده ساز، لکن چنان بخوان که دل های سنگین را با آن بکوبی و بیدار کنی، هرگز هدف شما این نباشد که حتماً به آخر سوره

برسید» (مهم آن است که محتوای آیات را درک کنید). (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر «ترتیل» می خوانیم: إِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ الْجَنَّةِ فَاسْأَلِ اللَّهَ الْجَنَّةَ، وَإِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ فَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ:

«وقتی از کنار آیه ای می گذاری که در آن نامی از بهشت است توقف کن و از خدا بهشت را بطلب (و خود را برای آن بساز) و هنگامی که از آیه ای می گذاری که در آن نام دوزخ است از آن به خدا پناه بر» (و خویشتن را از آن دور دار). ۲.

و در روایت دیگری از همان امام (علیه السلام) آمده که در تفسیر «ترتیل» فرمود: هُوَ أَنْ تَتَمَكَّثَ فِيهِ وَ تُحَسِّنَ بِهِ صَوْتَكَ: «ترتیل آن است که در آیات مکث کنی، و با صدای خوب آن را بخوانی». ۳.

و نیز در حدیث دیگری از همان حضرت چنین نقل شده: إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يُقْرَأُ هَذْرَمَةً، وَلَكِنْ يُرْتَلُ تَرْتِيلاً، فَإِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ وَقَفْتَ عِنْدَهَا وَ تَعَوَّذْتَ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ:

«قرآن را سریع و تند نباید خواند، بلکه باید با ترتیل خوانده شود، هر گاه از آیه ای می گذاری که در آن سخنی از دوزخ است می ایستی، و از آتش دوزخ به خدا پناه میبری». ۴.
و بالاخره در حالات پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که آن حضرت آیات را از یکدیگر جدا می کرد، و صدای خود را می کشید. ۵.

این روایات و روایات دیگری که به همین معنی در «اصول کافی»، «نور

۱ و ۲ و ۳ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۷۸ - این حدیث در «اصول کافی»، جلد ۲، باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن، و کتب دیگر با مختصر تفاوتی نیز آمده است.

۴ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۴۷.

۵ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۷۸، ذیل آیات مورد بحث.

الثقلین» و «در المنثور» و سایر کتب «حدیث» و «تفسیر» نقل شده همگی گواه بر این حقیقت است که: نباید آیات قرآن را به عنوان الفاظی خالی از محتوا و پیام، تلاوت کرد، بلکه باید به تمام اموری که تأثیر آن را در خواننده و شنونده عمیق می سازد، توجه داشت، و فراموش نکرد که: این پیام، الهی، و هدف تحقق بخشیدن به محتوای آن است.

ولی متأسفانه امروز، بسیاری از مسلمانان از این واقعیت فاصله گرفته، از قرآن تنها به الفاظی اکتفا نموده اند، و همشان فقط ختم سوره و ختم قرآن است، بی آن که بدانند این آیات برای چه نازل شده؟ و چه پیامی را ابلاغ می کند؟ درست است که الفاظ قرآن نیز محترم، و خواندن آن دارای فضیلت است، ولی نباید فراموش کرد که این الفاظ و تلاوت، مقدمه بیان محتوا است.

۳ - فضیلت نماز شب

این آیات بار دیگر اهمیت شب زنده داری، و نماز شب، و تلاوت قرآن را در آن هنگام که غافلان در خوابند گوشزد می کند، و چنان که قبلاً نیز اشاره کرده ایم، عبادت در شب، مخصوصاً در سحرگاهان و نزدیک طلوع فجر، اثر فوق العاده ای در صفای روح، تهذیب نفوس، تربیت معنوی انسان، پاکی قلب و بیداری دل و تقویت ایمان و اراده، و تحکیم پایه های تقوا در دل و جان انسان دارد که حتی با یک مرتبه آزمایش، انسان آثار آن را به روشنی در خود احساس می کند.

و به همین دلیل، علاوه بر آیات قرآن در روایات اسلامی نیز تأکید فراوان روی آن شده است.

از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: إِنَّ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ تَعَالَى

ثَلَاثَةً: التَّهَجُّدُ بِاللَّيْلِ وَافْطَارُ الصَّائِمِ، وَلِقَاءُ الْإِخْوَانِ: «سه چیز از عنایات مخصوص الهی است: عبادت شبانه (نماز شب) و افطار دادن به روزه داران، و ملاقات برادران مسلمان». (۱)

و در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که در تفسیر آیه: إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ: «کارهای نیک اثر کارهای بد را از بین می برد» فرمود: صَلَاةُ اللَّيْلِ تَذْهَبُ بِذُنُوبِ النَّهَارِ: «نماز شب گناهان روز را از بین می برد». ۲.

در ذیل آیه ۷۹ سوره «اسراء» نیز بحث مشروحی در این زمینه داشتیم، و ده روایت جالب درباره اهمیت نماز شب در آنجا نقل کردیم. ۳.

* * *

۱ و ۲ - «بحار الانوار»، جلد ۸۷، صفحه ۱۴۳.

۳ - جلد ۱۲، صفحه ۲۲۷.

- ۶ إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلاً
 ۷ إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا
 ۸ وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً
 ۹ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا
 ۱۰ وَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا

ترجمه:

- ۶ - مسلماً نماز و عبادت شبانه پابرجاتر و با استقامت تر است!
 ۷ - و تو در روز تلاش مستمر و طولانی خواهی داشت!
 ۸ - و نام پروردگارت را یاد کن و تنها به او دل بند!
 ۹ - همان پروردگار شرق و غرب که معبودی جز او نیست، او را نگاهبان و وکیل خود انتخاب کن.
 ۱۰ - و در برابر آنچه (دشمنان) می گویند شکیباً باش و به طرزی شایسته از آنان دوری گزین!

تفسیر:

تأثیر نیایش در دل شب

این آیات، همچنان به بحث پیرامون عبادت شبانه، و آموزش های معنوی در پرتو تلاوت قرآن در دل شب، ادامه می دهد، و در حقیقت به منزله بیان دلیلی است برای آنچه در آیات قبل آمده است، می فرماید: «این دستور عبادت و

تلاوت شبانه به خاطر آن است که برنامه (عبادت و تعلیم) شب پابرجاتر و با استقامت تر است» (إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلاً). (۱)

«ناشیئه» از ماده «نشیء» (بر وزن نثر) به معنی «حادثه» است و در این که منظور از آن در اینجا چیست سه تفسیر برای آن ذکر شده:

نخست این که: منظور ساعات شب است که یکی بعد از دیگری حادث می گردد، یا خصوص ساعات آخر شب و سحرگاه.

دیگر این که: منظور برنامه قیام برای نماز و عبادت و تلاوت قرآن است همان گونه که در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمودند: هِيَ الْقِيَامُ فِي آخِرِ اللَّيْلِ إِلَى صَلَاةِ اللَّيْلِ: «منظور قیام در آخر شب برای نماز شب است». (۲)

و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه آمده: قِيَامُهُ عَنْ فِرَاشِهِ لَا يُرِيدُ إِلَّا اللَّهَ: «منظور برخاستن از بستر است که هدفی جز خدا نداشته باشد». (۳)

سوم این که منظور «حالات معنوی و روحانی» و «نشاط و جذبۀ ملکوتی» است که در دل و جان انسان در این ساعات مخصوص شب به وجود می آید که آثارش در روح انسان عمیق تر و دوامش بیشتر است.

البته این تفسیر، و تفسیر قبل از آن، لازم و ملزوم یکدیگرند و مناسب است هر دو در معنی آیه جمع باشد.

«وَطْئًا» در اصل به معنی گام نهادن، و همچنین به معنی توافق کردن است.

تعبیر به «أَشَدُّ وَطْئًا» یا به معنی مشقت و زحمتی است که قیام و عبادت

۱ - «ناشیئه» اسم فاعل است ولی این احتمال نیز داده شده که مصدر باشد مانند «عافیة».

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۷۸.

۳ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۴۸، حدیث ۱۶.

شبانۀ دارد، و یا به معنی تأثیرات ثابت و راسخی است که در پرتو این عبادات در روح و جان انسان پیدا می شود (البته معنی دوم مناسب تر است). این احتمال، نیز وجود دارد که به معنی توافق بیشتری است که در این لحظات در میان قلب، چشم و گوش انسان و بسیج همه آنها در مسیر عبادت پیدا می شود. «أَقْوَمَ» از ماده «قیام» به معنی پابرجاتر و صاف تر است، و «قِيلَ» به معنی «سخن گفتن» است که در اینجا اشاره به ذکر خدا و تلاوت قرآن است.

روی هم رفته این آیه، از آیاتی است که با تعبیرات پرمحتوایش، رساترین سخن را درباره «عبادت شبانه»، نیایش سحرگاهان، و راز و نیاز با محبوب، در ساعاتی که اسباب فراغت خاطر از هر زمان فراهم تر است، و همچنین تأثیر آن در تهذیب نفس، و پرورش روح و جان انسانی، بیان کرده است، و نشان می دهد: روح آدمی در آن ساعات آمادگی خاصی برای نیایش، مناجات و ذکر و فکر دارد.

در آیه بعد می افزاید: این به خاطر آن است که در روز تلاش و کوشش مستمر و فراوانی خواهی داشت» (إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا). دائماً مشغول هدایت خلق، ابلاغ رسالت پروردگار، و حل مشکلات زندگی جمعی و فردی هستی، و مجال کافی برای عبادت و نیایش حاصل نمی شود، بنابراین عبادت شبانه را جانشین آن کن.

احتمال دیگری که در تفسیر آیه وجود دارد و از جهاتی جالب تر، و با آیات قبل و بعد، هماهنگ تر است این است که می فرماید: «چون در طول روز وظائف سنگین، تلاش و کوشش فراوان بر دوش داری، باید با عبادت شبانه خود را تقویت کنی، و آمادگی لازم برای این فعالیت های بزرگ و گسترده را از آن قیام

شب به دست آوری».

«سَبَّح» (بر وزن مدح) در اصل به معنی حرکت و رفت و آمد است و گاه به شنا کردن نیز اطلاق می گردد؛ چرا که حرکات مداومی دارد. گوئی جامعه انسانی را به اقیانوس بی کرانی تشبیه می کند که گروه کثیری در آن در حال غرق شدن می باشند، امواج خروشان به هر سو حرکت می کند کشتی های سرگردان در آن پناهگاهی می جویند، و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) تنها منجی غریق در این دریا، و قرآنش تنها کشتی نجات در این اقیانوس است. این شناگر بزرگ، باید با عبادات شبانه خود را برای این مأموریت و رسالت عظیم روزانه آماده سازد.

بعد از دستور قیام به عبادت شبانه و اشاره اجمالی به آثار عمیق آن، به ذکر پنج دستور که مکمل آن است پرداخته می فرماید: «نام پروردگارت را یاد کن» (وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ). مسلم است منظور تنها ذکر نام نیست، بلکه توجه به معنی است؛ چرا که یاد لفظی مقدمه یاد قلبی است، و ذکر قلبی روح و جان را صفا می بخشد، و نهال معرفت و تقوا را در دل آبیاری می کند.

تعبیر به «رب» اشاره به این است که: هر گاه نام مقدس او را می بری توجه به نعمت های بی پایان و تربیت مستمر او نسبت به خویش داشته باش. یکی از مفسران برای ذکر پروردگار مراحل بیان کرده: مرحله اول، ذکر نام او است که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده. در مرحله بعد، نوبت به یادآوری ذات پاک او در قلب می رسد، که در آیه ۲۰۵ سوره «اعراف» ذکر شده است: وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً.

«پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خوف یاد کن».

سرانجام مرحله سوم، فرا می رسد، در این مرحله از مقام ربوبیت خداوند فراتر می رود، و به مقام مجموعه صفات جمال و جلال خدا که در الله جمع است می رسد، چنان که در آیه ۴۱ سوره «احزاب» می فرماید: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا: «ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را بسیار یاد کنید».

و به این ترتیب، این ذکر همچنان ادامه می یابد و مرحله به مرحله، تکامل پیدا می کند و صاحب آن را با خود به اوج کمال می برد. (۱)

در دستور دوم، می فرماید: «دل به خدا ببند و از غیر او قطع امید کن و خالصانه به عبادتش برخیز» (وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا). (۲)

«تَبَتَّلْ» از ماده «بَتَّل» (بر وزن حتم) در اصل به معنی «انقطاع» است، و لذا به مریم «بتول» گفته شده؛ چرا که هیچ همسری برای خود انتخاب نکرده بود، و اگر به بانوی اسلام، فاطمه زهرا (علیها السلام) نیز «بتول» گفته می شود، به خاطر آن است که او از زنان عصر خود از نظر اعمال، رفتار و معرفت جدا و برتر، و به حالت انقطاع الی الله رسیده بود.

به هر حال «تَبَتَّلْ» آن است که انسان با تمام قلبش متوجه خدا گردد، از ما سوی الله منقطع شود، و اعمالش را فقط به خاطر او به جا آورد و غرق در اخلاص گردد.

و اگر در روایتی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده: لَا رَهْبَانِيَّةَ، وَلَا تَبَتَّلْ

۱ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۰، صفحه ۱۷۷ (با اقتباس).

۲ - طبق قاعده، «مفعول مطلق» در اینجا باید «تَبَتَّلْ» که مصدر باب «تَفَعَّل» است ذکر شود، ولی به جای آن مصدر باب «تَفَعَّل» آمده، این امر، علاوه بر این که هماهنگی آخر آیات را حفظ می کند، ممکن است اشاره به نکته لطیفی باشد، و آن این که «انقطاع الی الله» نه تمامش اکتسابی است، و نه تمامش موهبتی است، از یکسو تلاش و کوشش بنده پرهیزگار شرط است، و از سوی دیگر لطف پروردگار.

فِي الْإِسْلَامِ: «در اسلام نه رهبانیت است و نه بتل».(۱)

اشاره به این است که ترک دنیا به آن معنی که در میان راهبان مسیحی معمول است، در اسلام وجود ندارد، آنها برای ترک دنیا هم ازدواج را ترک می کنند، و هم هر گونه فعالیت اجتماعی را، اما یک مسلمان واقعی در عین این که در قلب اجتماع زندگی می کند تمام توجهش به خدا است.

در بعضی از روایات، از ائمه معصومین (علیهم السلام) نقل شده که «تَبَتَّلُ» به معنی بلند کردن دست در نماز است (۲) ولی روشن است این در حقیقت بیان یکی از مظاهر اخلاص و انقطاع الی الله می باشد.

به هر حال آن یاد پروردگار و این اخلاص، سرمایه عظیم مردان خدا در برنامه سنگین هدایت خلق است.

سپس به سومین دستور پرداخته می افزاید: «همان پروردگار مشرق و مغرب که معبودی جز او نیست، او را وکیل، حافظ و یاور خود انتخاب کن» (رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا).

در اینجا بعد از مرحله «ذکر الله» و «اخلاص» مرحله توکل و واگذاری همه کارها به خدا فرا می رسد، خداوندی که مشرق و مغرب عالم، یعنی مجموعه جهان هستی در زیر سیطره حکومت و ربوبیت او قرار دارد، و تنها معبود شایسته پرستش او است، این تعبیر، در حقیقت به منزله دلیلی است برای موضوع توکل بر خدا، چگونه انسان بر او توکل نکند، و کار خویش را به او نسپارد، در حالی که در پهنه جهان هستی غیر از او حاکم و فرمانروا، منعم، مربی و معبود نیست.

۱ - «مفردات» و «مجمع البحرین»، ماده «بتل».

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۵۰، حدیث ۲۷.

و بالاخره در چهارمین و پنجمین دستور می فرماید: «در برابر آنچه دشمنان می گویند صابر و شکیا باش، و از آنها دوری کن، اما دوری شایسته و جمیل» (وَ اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا).

و به این ترتیب، در اینجا مقام «صبر» و «هجرت» فرا می رسد؛ چرا که در مسیر دعوت به سوی حق، بدگوئی دشمنان، و ایذاء و آزار آنان، فراوان است، و اگر باغبان بخواهد گلی را بچیند باید در برابر زبان خار صبر و تحمل داشته باشد.

به علاوه گاهی در اینجا بی اعتنائی و دوری لازم است، تا هم از شرشان در امان بماند، و هم درسی از این طریق به آنان بدهد، ولی این هجرت و دوری نباید به معنی قطع برنامه های تربیتی، تبلیغ و دعوت به سوی خدا باشد.

به این ترتیب، آیات فوق نسخه جامع و کاملی به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و تمام کسانی که در خط او گام بر می دارند می دهد که از عبادات شبانه و نیایش پروردگار در سحرگاهان، مدد بگیرند، و سپس این نهال را با آب یاد خدا، اخلاص، توکل، صبر و هجرت جمیل، آبیاری کنند، چه نسخه جامع و جالبی؟!.

تعبیر به رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ: «خداوند مشرق و مغرب» اشاره به حاکمیت و ربوبیت او بر تمام جهان هستی است، همان گونه که در تعبیرات روزمره می گوئیم: فلان کس شرق و غرب زمین را در سیطره خود قرار داد، یعنی تمام روی زمین را، نه فقط نقطه مشرق و مغرب.

هجر جمیل: «دوری و جدائی شایسته» همان گونه که اشاره کردیم به معنی هجرت توأم با دلسوزی، دعوت و تبلیغ به سوی حق است، که یکی از روش های تربیتی در مقطع های خاصی محسوب می شود، و هرگز منافات با مسأله «جهاد» در مقطع های دیگر ندارد که هر کدام جائی و هر نکته مقامی دارد، و به تعبیر دیگر، این دوری، بی اعتنائی نیست، بلکه خود نوعی اعتنا است و به هر حال این

که بعضی حکم آیه فوق را منسوخ به آیات جهاد دانسته اند، صحیح نیست.

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» در ذیل آیه می گوید: وَ فِي هَذَا دَلَالَةٌ عَلَى وَجُوبِ الصَّبْرِ عَلَى الْأَذَى، لِمَنْ يَدْعُو إِلَى الدِّينِ وَالْمُعَاشِرَةِ بِأَحْسَنِ الْأَخْلَاقِ وَاسْتِعْمَالِ الرَّفْقِ لِيَكُونُوا أَقْرَبَ إِلَى الْإِجَابَةِ:

«این آیه، دلالت می کند که مبلغین اسلام، و دعوت کنندگان به سوی قرآن، باید در مقابل نا ملائمتات شکیبائی پیشه کنند، و با حسن خلق، و مدارا، با مردم معاشرت نمایند، تا سخنان آنها زودتر پذیرفته شود».(۱)

- ۱۱ وَ ذَرْنِي وَ الْمُكَذِّبِينَ أُولَى النَّعْمَةِ وَ مَهْلُهمْ قَلِيلًا
 ۱۲ إِنْ لَدَيْنَا أَنْكَالٌ وَ جَحِيمًا
 ۱۳ وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَابًا أَلِيمًا
 ۱۴ يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ وَ كَانَتْ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَهِيلًا
 ۱۵ إِنْ أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا
 ۱۶ فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا
 ۱۷ فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا
 ۱۸ السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا
 ۱۹ إِنْ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا

ترجمه:

- ۱۱ - و مرا با تکذیب کنندگان صاحب نعمت واگذار، و آنها را کمی مهلت ده.
 ۱۲ - که نزد ما غل و زنجیرها و (آتش) دوزخ است.
 ۱۳ - و غذائی گلوگیر، و عذابى دردناک.
 ۱۴ - در آن روز که زمین و کوه ها سخت به لرزه در می آید، و کوه ها (چنان درهم کوبیده می شود که) به شکل توده هائی از شن نرم درمی آید!
 ۱۵ - ما پیامبرى به سوى شما فرستادیم که گواه بر شماست، همان گونه که به سوى فرعون رسولی فرستادیم!

۱۶ - (ولی) فرعون به مخالفت و نافرمانی آن رسول برخاست، و ما او را سخت مجازات کردیم!

۱۷ - شما (نیز) اگر کافر شوید، چگونه خود را (از عذاب الهی) برکنار می دارید؟! در آن روز که کودکان را پیر می کند.

۱۸ - و آسمان از هم شکافته می شود، و وعده او شدنی و حتمی است.

۱۹ - این هشدار و تذکری است، پس هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش بر می گزیند!

تفسیر:

حساب این گنهکاران مستکبر را با من واگذار!

در آخرین آیه، از آیات پیشین اشاره ای به کارشکنی ها، سخنان ناروا و اذیت و آزار دشمنان اسلام بود، آیات مورد بحث آنها را زیر رگباری از تهدیدات شدید، دائر به عذاب های دنیا و آخرت از سوی خداوند، قرار داده، دعوت به تجدید نظر در برنامه های شوم خود می کند، و هم به مسلمانان صدر اول در برابر هجوم سخت این دشمنان، دلداری می دهد، و پایمردی می بخشد.

نخست می فرماید: «مرا با این تکذیب کنندگان ثروتمند و صاحب نعمت واگذار، و آنها را کمی مهلت ده!» (وَ ذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولَى النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا).

یعنی طرف آنها تو نیستی، منم، مجازات و کیفر آنها را به خود من واگذار، و کمی به آنها مهلت ده، تا هم اتمام حجت گردد، و هم ماهیت خود را آشکار سازند، و پشت خود را از بار گناه سنگین کنند، آن گاه عذاب من گلوی آنها را خواهد فشرد!

و می دانیم مدت کمی گذشت که مسلمانان، نیرومند شدند، ضربات سنگین و شکننده خود را در جنگ های «بدر»، «حنین»، «احزاب» و مانند آن بر پیکر دشمن وارد آوردند، و نیز مدت کمی بیشتر نگذشت که این گردنکشان از دنیا رفتند، و گرفتار عذاب الهی در برزخ شدند و عذاب قیامت نیز از آنها چندان دور نیست.

ضمناً تعبیر به اُولَى النَّعْمَةِ: «صاحبان نعمت» اشاره به غرور و غفلت ناشی از فزونی مال، ثروت و امکانات مادی است که غالباً دامنگیر صاحبان آنها می شود و به همین دلیل، در طول تاریخ انبیاء چنان که قرآن شاهد و گواه است این دسته همیشه در صف اول مخالفان قرار داشتند. در حقیقت این آیه، شبیه آیه ۳۴ سوره «سباء» است که می گوید: وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ: «ما در هیچ شهر و دیاری انذار کننده ای نفرستادیم، مگر این که مترفین آنها (کسانی که مست ناز و نعمت بودند) گفتند: ما به آنچه شما به آن فرستاده شده اید کافریم».

در حالی که این گونه افراد باید قبل از دیگران دعوت منادیان حق را لبیک گویند، تا شکر این همه نعمت الهی را از این طریق به جا آورند.

و در ادامه همین تهدید به صورت صریح تر می گوید: «نزد ما غل و زنجیرها و آتش دوزخ است!» (إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَ زَجْجِيمًا).

«انکال» جمع «نکل» (بر وزن فکر) به معنی زنجیرهای سنگین است، و در اصل از ماده «نکول»، به معنی ضعف و ناتوانی گرفته شده؛ زیرا زنجیرهایی که بر دست و پا و گردن می نهند، انسان را از حرکت باز می دارد و ناتوان می سازد، این واژه، در معنی «زنجیر» به کار رفته است، آری، در برابر آزادی بی قید و شرط و

تنعمی که در این دنیا داشتند، بهره آنها در آنجا اسارت است و آتش!

و باز می افزاید: «و غذائی گلوگیر و عذابی دردناک» (و طَعَاماً ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَاباً أَلِيماً). غذائی بر عکس غذاهای چرب و شیرین دنیای آنها، که به راحتی از گلو فرو می رفت و گوارا بود، و زندگی دردناک در برابر آسایش بی حساب این مغروران خود خواه و مستکبر در این جهان.

با این که غذای خشن و گلوگیر خود عذابی است اَلِیم، بعد از آن عذاب اَلِیم را جداگانه ذکر می کند، و این نشان می دهد: ابعاد عذاب الیم آخرت از نظر شدت و عظمت بر هیچ کس جز خدا معلوم نیست، لذا در حدیثی می خوانیم: روزی یکی از مسلمانان این آیه را تلاوت می کرد، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) استماع می فرمود: ناگهان شخص مزبور صیحه ای زد و مدهوش شد. (۱)

و در حدیث دیگری آمده است: خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) این آیه را تلاوت می فرمود و چنین حالی به او دست داد. (۲)

چگونه این غذا گلوگیر نباشد؟ در حالی که در آیه ۶ سوره «غاشیه» می خوانیم: لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ: «آنها غذائی جز از خارهای جانگداز ندارند». و نیز در آیات ۴۳ و ۴۴ سوره «دخان» می خوانیم: إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ * طَعَامُ الْأَثِيمِ: «درخت زقوم (همان گیاه تلخ، بد بو، بد طعم، تلخ و کشنده) * غذای گنهکاران است!».

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۸۰.

۲ - «روح المعانی»، جلد ۲۹، صفحه ۱۰۷.

پس از آن به شرح روزی می پردازد که این عذاب ها در آن ظاهر می شوند، می فرماید: «این در روزی خواهد بود که زمین و کوه ها سخت به لرزه در می آید و چنان کوه ها در هم کوبیده می شوند که به شکل توده هائی از رمل و شن نرم در می آید» (يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيْبًا مَّهِيْلًا).

«کَثِيْب» به معنی شن های متراکم است، و «مَهِيْل» از ماده «هیل» (بر وزن کیل) به معنی ریختن شیء نرمی مانند رمل و آرد، بر چیزی است، و در اینجا منظور شن های نرمی است که هرگز استقرار و ثبات ندارد.

بنابر این معنی، کوه ها در قیامت آن چنان از هم متلاشی می شوند که به صورت شن های نرمی در می آیند که اگر پا روی آن بگذارند فرو می رود. درباره سرنوشت کوه ها در آستانه قیامت، قرآن تعبیرات مختلفی دارد که همگی حکایت از نابودی و تبدیل آنها به خاک های نرم می کند. (۱)

آن گاه به مقایسه ای در میان بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مخالفت زورمندان عرب، و قیام موسی بن عمران در مقابل فرعونیان پرداخته، می فرماید: «ما پیامبری به سوی شما فرستادیم که گواه بر شما است، همان گونه که به سوی فرعون رسولی فرستادیم» (إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا).

هدف او، هدایت شما و نظارت بر اعمال شما است، همان گونه که هدف موسی بن عمران، هدایت فرعون، فرعونیان و نظارت بر اعمال آنها بود.

ولی، فرعون به مخالفت با آن رسول، برخاست، ما هم او را به مجازات

۱ - شرح بیشتر درباره مراحل مختلف نابودی کوه ها، و تعبیرات متفاوت قرآن در این زمینه در ذیل آیه ۱۰۵ سوره «طه» آمده است. (تفسیر نمونه، جلد ۱۳، صفحه ۳۰۲).

شدیدی گرفتار ساختیم» (فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا).

نه لشکر عظیم او مانع از عذاب الهی شد، و نه وسعت مملکت، قدرت حکومت و اموال و ثروتمندانشان جلو این کار را گرفت و سرانجام همگی در امواج خروشان نیل که به آن مباحثات می کردند، غرق شدند، شما که در سطحی بسیار پائین تر از آنها قرار دارید، و از نظر عده و عده به مراتب از فرعون و فرعونیان ضعیف ترید درباره خود چه می اندیشید؟ و چگونه به این مختصر اموال و نفراستان مغرور می شوید؟!

«وَبِيلٍ» از ماده «وبل» در اصل به معنی باران شدید و سنگین است، سپس به هر چیز شدید و سنگین اطلاق شده، مخصوصاً در مورد مجازات، و در آیه مورد بحث، نیز اشاره به شدت عذاب است که گوئی اشخاص را مانند یک باران شدید زیر رگبار خود قرار می دهد.

سپس، روی سخن را به کفار زمان پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) کرده، به آنها چنین هشدار می دهد: «اگر شما کافر شوید، چگونه خود را از عذاب شدید الهی برکنار می دارید، در آن روز که کودکان را پیر می کند!» (فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا). (۱) - (۲) آری، عذاب آن روز، آن قدر زیاد، سنگین، شدید، هولناک و کمر شکن است که کودکان را پیر می کند، و این کنایه از شدت آن است.

عذاب آخرت که سهل است، بعضی نقل می کنند: در همین دنیا گاه که انسان

۱ - «يَوْمًا» مفعول «تَتَّقُونَ» است و پرهیز از آن روز، به معنی پرهیز از عذاب آن روز است، بعضی احتمال داده اند: ظرف برای «تَتَّقُونَ» یا مفعول «كَفَرْتُمْ» بوده باشد که هر دو بعید به نظر می رسد.

۲ - «شِيبٍ» (بر وزن سيب) جمع «اشيب» به معنی «پیر» است، و در اصل از ماده «شيب» (بر وزن عيب) و «مشيب» به معنی سفید شدن مو گرفته شده.

در تنگناهای فوق العاده شدید قرار می گیرد، محسوس است که در یک لحظه زودگذر موهایی او رو به سفیدی می رود!

به هر حال، آیه فوق اشاره به این است به فرض این که: شما در این جهان همچون فرعونیان گرفتار عذاب نابود کننده نشوید، قیامت و عذاب قیامت را چه خواهید کرد؟! *

در آیه بعد، توصیف بیشتری درباره آن روز وحشتناک بیان کرده، می افزاید: «در آن روز، کرات آسمانی از هم شکافته می شود، و وعده الهی تحقق می یابد» (السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا).

بسیاری از آیات قیامت و «اشراط الساعه» (حوادثی که در آستانه پایان جهان و آغاز رستاخیز صورت می گیرد) حکایت از انفجارهای عظیم، زلزله های شدید، و دگرگونی های سریع می کند که آیه مورد بحث، تنها به گوش های از آن اشاره نموده است.

وقتی آسمان و کرات آسمانی با آن همه عظمت، نتوانند در برابر حوادث عظیم آن روز مقاومت کنند از این انسان ضعیف و ناتوان و آسیب پذیر چه کاری ساخته است؟! (۱)

در پایان این بحث، اشاره ای به تمام هشدارها و اندازهای گذشته کرده، می فرماید: «آنچه گفته شد تذکر و یادآوری است» (إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ).

شما در انتخاب راه آزاد هستید، و هر کس بخواهد هدایت شود و طالب سعادت ابدی باشد، راهی به سوی پروردگارش بر می گزیند» (فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ

۱ - «مُنْفَطِرٌ» از ماده «انفطار» به معنی «انشقاق» و شکافتن است و ضمیر در «بِهِ» به «یوم» باز می گردد، یعنی آسمان به واسطه آن روز از هم شکافته می شود (توجه داشته باشید «سما» هم به صورت مذکر و هم مؤنث مجازی، استعمال می شود).

إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا).

اگر پیمودن این راه، از طریق اجبار و اکراه صورت گیرد، نه افتخاری است، نه فضیلتی، فضیلت آن است که: انسان با اراده و اختیار خود، این راه را انتخاب کرده، و بیوید. خلاصه این که: خداوند راه و چاه را نشان داده، و دیده بینا، و آفتاب روشنی بخش را در اختیار گذاشته، و مردم را مخیر ساخته تا در اطاعت فرمانش با اراده و تصمیم وارد عمل شوند. در این که جمله إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ: «اینها تذکر و یادآوری است» اشاره به چیست؟ احتمالات متعددی از سوی مفسران داده شده است: گاه گفته اند: اشاره به مواعظی است که در آیات قبل آمد، و گاه گفته شده: اشاره به تمام سوره است، و یا اشاره به تمام قرآن مجید. بعضی نیز گفته اند: ممکن است اشاره به دستور نماز و عبادت شبانه باشد که در آیات نخستین سوره، آمده بود و مخاطب در آن پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، این جمله می خواهد آن را تعمیم و گسترش به سایر مسلمانان دهد.

بنابراین منظور از سبیل: «راه» در جمله بعد، نیز نماز شب است که از جمله راه های مهم به سوی پروردگار است همان گونه که در آیه ۲۶ سوره «دھر» بعد از دستور عبادت شبانه (وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا) با فاصله مختصری می فرماید: (إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا) که عیناً همان آیه مورد بحث است. (۱)

البته این تفسیر مناسبی است ولی مناسب تر این است که مفهوم آیه گسترده باشد و تمام برنامه های انسان ساز این سوره، در بر گیرد چنان که در بالا اشاره

کردیم.

نکته:

مراحل چهار گانه عذاب الهی
در آیات فوق، تکذیب کنندگان مغرور و مست نعمت را به چهار عذاب دردناک تهدید
می کند: غل و زنجیرها (اُنْکَال).
آتش سوزان جهنم (جَحِیم).
غذاهای خشن و گلوگیر و مرگبار (وَ طَعَاماً ذَا غُصَّةٍ).
و انواع مجازات های دردناک دیگر که به فکر انسان نمی گنجد (وَ عَذَاباً أَلِیْماً).
این مجازات ها در حقیقت نقطه مقابل وضع آنها در این زندگی دنیا است.
از یکسو داشتن آزادی بی حد و مرز.
و از سوی دیگر زندگی مرفه.
و از سوی سوم غذاهای گوارا.
و از سوی چهارم انواع آسایش ها.
و چون همه اینها را به قیمت ظلم و تجاوز به حقوق دیگران و کبر و غرور و غفلت از خدا
پیدا کرده اند در قیامت به چنان سرنوشتی گرفتار خواهند شد.

۲۰ - إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ
وَ طَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ
لَنْ تُحِصُوا فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ
سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ
فَضْلِ اللَّهِ وَ آخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ
وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا
وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَ أَكْثَرُ
أُجْرًا وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

ترجمه:

۲۰ - پروردگارت می داند که تو و گروهی از آنها که با تو هستند نزدیک دو سوم از شب یا نصف یا ثلث آن را به پا می خیزند؛ و خداوند شب و روز را اندازه گیری می کند؛ او می داند که شما نمی توانید مقدار آن را اندازه گیری کنید، پس شما را بخشید؛ اکنون آنچه برای شما میسر است قرآن بخوانید. او می داند به زودی گروهی از شما بیمار می شوند، و گروهی دیگر برای به دست آوردن فضل الهی (و کسب روزی) به سفر می روند، و گروهی دیگر در راه خدا جهاد می کنند (و از تلاوت قرآن باز می مانند)، پس به اندازه ای که برای شما ممکن است از آن تلاوت کنید و نماز را بر پا دارید و زکات بپردازید و به خدا «قرض الحسنه» دهید (در راه او انفاق نمائید) و (بدانید) آنچه را از کارهای نیک برای خود از پیش می فرستید نزد خدا به بهترین وجه و بزرگ ترین پاداش خواهید یافت؛ و از خدا آموزش بطلبید که خداوند آمرزنده و مهربان است!

تفسیر:

هر چه برای شما امکان دارد قرآن بخوانید

این آیه که طولانی ترین آیات این سوره است، مشتمل بر مسائل بسیاری است که محتوای آیات گذشته را تکمیل می کند.

در این که این آیه، ناسخ دستور آیات آغاز این سوره است، یا توضیح و تفسیری برای آن؟ و همچنین در این که آیا این آیه در «مکه» نازل شده یا در «مدینه»؟ در میان مفسران سخت گفتگو است.

پاسخ این سؤال ها بعد از تفسیر آیه روشن خواهد شد.

نخست می فرماید: «پروردگارت می داند که تو و گروهی از کسانی که با تو هستند، نزدیک دو سوم از شب، یا نصف، یا ثلث آن به پا می خیزند، چگونه خداوند از آن آگاه نباشد، در حالی که اندازه گیری شب و روز به وسیله او است» (إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ مِنْ طَائِفَةٍ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَ اللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ). (۱)

اشاره به همان دستوری است که در آغاز سوره به پیامبر داده شده، تنها چیزی که در اینجا اضافه دارد، این است که: گروهی از مؤمنان نیز در این عبادت شبانه، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را همراهی می کردند (به عنوان یک حکم استحبابی و یا احتمالاً یک حکم وجوبی؛ زیرا شرائط آغاز اسلام ایجاب می کرد: آنها با تلاوت قرآن که مشتمل بر انواع درس های عقیدتی، عملی و اخلاقی است و همچنین عبادات شبانه، خود را بسازند و آماده تبلیغ اسلام و دفاع از آن گردند).

۱ - باید توجه داشت «نِصْفَهُ» و «ثُلُثَهُ» عطف بر «أَدْنَى» است، نه بر «ثُلُثِي اللَّيْلِ»، بنابراین مفهوم جمله چنین می شود: حدود دو ثلث از شب، یا درست به اندازه نیم، یا یک ثلث شب. ضمناً باید توجه داشت «أَدْنَى» معمولاً برای مکان نزدیک گفته می شود و در اینجا اشاره به زمان تقریبی است.

ولی به گونه ای که از بعضی روایات استفاده می شود، جمعی از مسلمانان در نگه داشتن حساب «ثلث»، «نصف» و «دو ثلث» گرفتار اشکال و دردسر می شدند (چرا که وسیله سنجش زمان در آن عصر وجود نداشت) و به همین جهت، ناچار احتیاط می کردند، و این امر سبب می شد: گاه تمام شب را بیدار بمانند، و مشغول عبادت باشند، تا آنجا که پاهای آنها به خاطر قیام شبانه، ورم کرد!

لذا خداوند این حکم را بر آنها تخفیف داده، فرمود: «او می داند که شما نمی توانید مقدار مزبور را دقیقاً اندازه گیری کنید، به همین جهت شما را بخشید، اکنون آن مقداری که از قرآن برای شما میسر است تلاوت کنید» (عِلِّمْ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَؤْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ). «لَنْ تُحْصُوهُ» از ماده «احصاء» به معنی شماره کردن است، یعنی شما نمی توانید دقیقاً وقت شب را از نظر مقدار دو ثلث و نصف و یک ثلث تعیین کنید، و به زحمت می افتید. بعضی نیز گفته اند: منظور این است: شما نمی توانید بر این کار در تمام ایام سال مداومت کنید.

حتی امروز هم که با وسائلی می توان به موقع از خواب بیدار شد تعیین دقیق این مقادیر، در تمام طول سال، مخصوصاً با تفاوت مستمر شب و روز، کار آسانی نیست. جمله «تَابَ عَلَيْكُمْ» را غالب مفسران به معنی «تخفیف این تکلیف» ذکر کرده اند، نه به معنی «توبه از گناه».

این احتمال نیز وجود دارد که وقتی حکم وجوب برداشته شود، گناهی صورت نمی پذیرد، و در نتیجه همچون آمرزش الهی خواهد بود.

در این که منظور از جمله *فَاقْرَؤْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ*: «آنچه از قرآن برای شما میسر است بخوانید» چیست؟ گفتگو بسیار است:

جمعی آن را به نماز شب تفسیر کرده اند که در لابلای آن، حتماً آیات قرآن خوانده می شود. بعضی گفته اند: منظور همان تلاوت قرآن است، هر چند در اثناء نماز نباشد. سپس بعضی، مقدار آن را به پنجاه آیه، بعضی به یک صد آیه، و بعضی دویست آیه، تفسیر کرده اند، ولی هیچ یک از این اعداد، دلیل خاصی ندارد، بلکه مفهوم آیه این است: هر مقداری که انسان به زحمت نمی افتد از قرآن بخواند. بدیهی است منظور از «تلاوت قرآن» در اینجا تلاوتی است به عنوان درس و فراگیری برای خودسازی و پرورش ایمان و تقوا.

سپس، به بیان دلیل دیگری برای این تخفیف پرداخته، می افزاید: «خداوند می داند: گروهی از شما بیمار می شوند، گروهی دیگر برای تحصیل معاش و ابتغاء فضل الهی، راهی سفر می کردند، و گروه دیگری در راه خدا جهاد می کنند، و این امور مانع از آن خواهد شد که عبادات شبانه را در نصابی که قبلاً تعیین شده، به طور مداوم انجام دهند» (*عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ آخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ*).

و همین سبب دیگری برای تخفیف این برنامه است، لذا بار دیگر تکرار می کند: «حال که چنین است آن مقدار که برای شما ممکن است و توانائی دارید در شب از قرآن تلاوت کنید» (*فَاقْرَؤْا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ*).

روشن است ذکر بیماری، مسافرت های ضروری، و جهاد فی سبیل الله، به عنوان سه مثال برای عذرهای موجه است، ولی منحصر به اینها نیست، منظور این است: چون خداوند می داند شما گرفتار مشکلات مختلف زندگی در روز

خواهید شد، و این مانع تداوم آن برنامه سنگین است، به شما تخفیف داده است. اکنون این سؤال مطرح می شود: آیا این حکم آنچه را که در آغاز سوره آمده است، نسخ می کند؟

یا به صورت استثنائی برای آن است؟

ظاهر آیات نسخ حکم سابق می باشد، در حقیقت لازم بود این برنامه مدتی اجرا بشود و اجرا شد، و منظور از این حکم که جنبه موقت و فوق العاده داشت، حاصل گردید، و بعد از پایان این مدت به صورت خفیف تری باقی ماند؛ زیرا ظاهر آیه این است که به خاطر وجود معذورین، این حکم درباره همه تخفیف داده شده، نه فقط درباره گروه معذوران، و به این ترتیب، نمی تواند استثناء باشد بلکه باید نسخ باشد (دقت کنید).

در اینجا سؤال دیگری پیش می آید که: آیا تلاوت مقدار ممکن از قرآن که در این آیه دو بار به آن امر شده، واجب است؟ یا جنبه مستحب دارد؟

بعضی گفته اند: مسلماً مستحب است، و بعضی احتمال وجوب داده اند؛ چرا که تلاوت قرآن، موجب آگاهی بر دلائل توحید، ارسال رسل، و اعجاز این کتاب آسمانی، و فراگیری سایر واجبات دین می گردد، بنابراین تلاوت قرآن مقدمه واجب است و واجب می باشد.

ولی باید توجه داشت: در این صورت لازم نیست قرآن را شبانه بخوانند، و یا در اثناء نماز شب، بلکه بر هر مکلفی واجب است: به مقدار لازم برای تعلیم و تربیت، آگاهی بر اصول و فروع اسلام، و همچنین حفظ قرآن و رساندن آن به نسل های آینده، تلاوت کند بدون این که وقت و زمان خاصی در آن مطرح باشد.

اما حق این است که ظاهر امر در جمله «فَأَقْرَأْ...» وجوب است (چنان که در اصول فقه بیان شده) مگر این که گفته شود: این «امر» به قرینه «اجماع فقهاء

بر عدم وجوب» یک امر استحبابی است، و نتیجه این می شود که: در آغاز اسلام، به خاطر وجود شرائطی این تلاوت و عبادت شبانه واجب بوده، و بعد، هم از نظر مقدار، و هم از نظر حکم، تخفیف داده شده، و به صورت یک حکم استحبابی آن هم به مقدار میسور در آمده است، ولی به هر حال، وجوب نماز شب بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) تا آخر عمر ثابت ماند (به قرینه سایر آیات قرآن و روایات).

در روایتی از امام باقر (علیه السلام) نیز می خوانیم: حکم مربوط به دو ثلث از شب، یا نیمی از آن، و یا ثلث آن، منسوخ شده، و به جای آن «فَاقْرَؤْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» قرار گرفته است. (۱) قابل توجه این که: سه نوع عذر در آیه مورد بحث ذکر شده: یکی جنبه جسمانی دارد (بیماری)، دیگری جنبه مالی (مسافرت برای کسب و کار) و سومی جنبه دینی (جهاد فی سبیل الله) و لذا بعضی گفته اند: از این آیه استفاده می شود: تلاش برای معاش، هم ردیف جهاد فی سبیل الله است!

و نیز این جمله را دلیلی دانسته اند بر این که خصوص این آیه در «مدینه» نازل شده؛ چرا که وجوب جهاد در «مکه» نبود، ولی با توجه به این که می فرماید: سَيَكُونُ: «به زودی خواهد بود» ممکن است این جمله خبر از تشریع جهاد در آینده باشد، یعنی چون عذرهایی در حال دارید و عذرهایی در آینده برای شما پیدا می شود، این حکم به صورت دائمی در نیامد، و به این صورت با مکی بودن آیه منافات ندارد.

آن گاه به چهار دستور دیگر، در پایان این آیه اشاره کرده، و برنامه خودسازی ارائه شده را به این وسیله تکمیل می کند، می فرماید:

«نماز را بر پا دارید، زکات را ادا کنید، و از طریق انفاق های مستحبی به خداوند قرض الحسنه دهید، و بدانید آنچه را از کارهای خیر برای خود از پیش می فرستید آن را نزد خداوند به بهترین وجه، بزرگترین، پاداش خواهید یافت» (وَ أَقِمُْوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَ مَا تَقْدِمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَ أَعْظَمَ أَجْرًا).
 «و استغفار کنید، و از خداوند آمرزش بطلبید که خداوند غفور و رحیم است» (وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

این چهار دستور (نماز، زکات، انفاق های مستحبی، و استغفار) به ضمیمه دستور تلاوت و تدبیر در قرآن که در جمله های قبل آمده بود، مجموعاً یک برنامه کامل خودسازی را تشکیل می دهد که در هر عصر و زمان به خصوص در آغاز اسلام تأثیر انکارناپذیری داشته و دارد.
 منظور از «نماز» در اینجا نمازهای واجب پنجگانه و منظور از «زکات»، زکات واجب است، منظور از دادن «قرض الحسنه» به خداوند همان انفاق های مستحبی است، و این بزرگوارانه ترین تعبیری است که در این زمینه تصور می شود؛ چرا که مالک تمام ملک ها، از کسی که مطلقاً چیزی از خود ندارد قرض می طلبد، تا از این طریق او را تشویق به انفاق، ایثار و کسب فضیلت این عمل خیر کند، و از این طریق تربیت شود و تکامل یابد.
 ذکر استغفار، در پایان این دستورات، ممکن است اشاره به این باشد که: مبدا با انجام این طاعات خود را انسان کاملی بدانید، و به اصطلاح طلبکار تصور کنید، بلکه همواره باید خود را مقصر بشمرید، و عذر به درگاه خدا آورید، «ور نه سزاوار خداوندیش کس نتواند که به جا آورد».

بعضی از مفسران، معتقدند: تکیه روی این دستورات به خاطر آن است که

تصور نشود اگر تخفیفی درباره قیام شبانه و تلاوت قرآن قائل شده، به سایر برنامه ها و دستورات دینی نیز سرایت می کند بلکه آنها همچنان به قوت خود باقی است. (۱)

ضمناً، ذکر زکات واجب را در اینجا دلیل دیگری بر مدنی بودن این آیه گرفته اند؛ زیرا حکم زکات در «مدینه» نازل شد نه در «مکه»، ولی بعضی گفته اند: اصل زکات در «مکه» نازل شد، اما نصاب و مقداری برای آن بیان نگردیده بود، آنچه در «مدینه» تشریع شد، مسأله نصاب و مقدار زکات بود.

نکته ها:

۱ - ضرورت آمادگی عقیدتی و فرهنگی

برای انجام کارهای مهم اجتماعی، مخصوصاً ایجاد یک انقلاب وسیع و گسترده در تمام شئون زندگی، قبل از هر چیزی یک نیروی مصمم انسانی لازم است که با اعتقاد راسخ، و آگاهی کامل، و تعلیمات لازم فکری و فرهنگی، و پرورش های اخلاقی، برای این کار ساخته شده باشد.

و این دقیقاً کاری بود که: پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در «مکه» در سال های نخستین بعثت، بلکه در تمام دوران عمرش انجام داد، و به همین دلیل و به خاطر وجود همین زیر بنای محکم، نهال اسلام به سرعت نمو کرد، و جوانه زد، و شاخ و برگ آورد.

آنچه در این سوره آمده است، نمونه زنده و بسیار گویائی از این برنامه حساب شده است: دستور به عبادت دو سوم، یا حداقل یک سوم از شب، آن هم توأم با تلاوت و دقت در آیات قرآن مجید، تأثیر عجیبی در روح مسلمانان

گذارد، و آنها را برای قبول «قول ثقیل» و «سبح طویل» آماده ساخت، این حرکت ها و ناشئه های شبانه که به تعبیر قرآن «أَشَدُّ وَطْئًا» و «أَقْوَمُ قِيَالًا» بود، سرانجام کار خود را کرد، و گروهی اندک از توده های محروم و قشرهای مستضعف و در بند، چنان ساخته شدند که شایستگی برای حکومت بر بخش عظیمی از جهان را پیدا کردند.

امروز هم اگر ما مسلمانان بخواهیم عظمت و قدرت دیرین را باز یابیم، راه همین راه، و برنامه، همین برنامه است، هرگز نباید انتظار داشته باشیم با افرادی ضعیف و ناتوان از نظر تفکر و ایمان، افرادی که پرورش های لازم فرهنگی و اخلاقی را نیافته اند، سیطره «یهود» را از قلب کشورهای اسلامی بر اندازیم، و دست زورگویان و ابر جنایتکاران را از ممالک اسلامی کوتاه کنیم، این سخنی است دامنه دار، اما آنجا که کس است یک حرف بس است! * * *

۲ - تلاوت قرآن همراه با تفکر

از روایات اسلامی به خوبی استفاده می شود: فضیلت تلاوت قرآن در زیاد خواندن آن نیست، بلکه در خوب خواندن و تدبّر و اندیشه در آن است.

جالب این که: در ذیل آیه فوق که دستور می دهد: «آنچه از قرآن برای شما میسر است بخوانید» (فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ) روایتی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) آمده است که از جدش چنین نقل می فرماید: مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ لَكُمْ فِيهِ خُشُوعُ الْقَلْبِ وَ صَفَاءُ السَّرِّ! «آن مقدار بخوانید که در آن خشوع قلب و صفای باطن و نشاط روحانی و معنوی باشد!» (۱)

چرا چنین نباشد در حالی که هدف اصلی تلاوت، تعلیم و تربیت است.

و روایات در این زمینه بسیار است.

۳ - تلاش برای معاش هم ردیف جهاد

در آیه فوق - چنان که دیدیم - تلاش برای زندگی را در کنار «جهاد فی سبیل الله» قرار داده، و این نشان می دهد: اسلام برای این موضوع اهمیت زیادی قائل است؛ چرا چنین نباشد در حالی که یک ملت فقیر، گرسنه و محتاج به بیگانه، هرگز استقلال، عظمت و سربلندی نخواهد یافت، و اصولاً «جهاد اقتصادی» بخشی از «جهاد با دشمن» است.

در این زمینه جمله ای از «عبدالله بن مسعود» صحابی معروف نقل شده است که می گوید: *أَيُّمَا رَجُلٍ جَلَبَ شَيْئًا إِلَى مَدِينَةٍ مِنَ مَدَائِنِ الْمُسْلِمِينَ، صَابِرًا مُحْتَسِبًا، فَبَاعَهُ بِسِعْرِ يَوْمِهِ، كَانَ عِنْدَ اللَّهِ بِمَنْزِلَةِ الشُّهَدَاءِ، ثُمَّ قَرَأَ: وَ آخِرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ...: «هر کس متاعی را به یکی از شهرهای مسلمانان ببرد، و زحمات خود را در این راه برای خدا محسوب دارد، سپس آن را به قیمت عادلانه آن روز بفروشد، چنین کسی در پیشگاه خدا به منزله شهیدان است، سپس این جمله از آیه آخر سوره «مزمّل» را به عنوان شاهد تلاوت کرد: وَ آخِرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ» (۱).*

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۸۲ و تفسیر «ابوالفتوح رازی» و تفسیر «قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث، ضمناً از حدیث دیگری که مشابه این حدیث است و در تفسیر «قرطبی»، از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده، استفاده می شود: «عبدالله بن مسعود»، این سخن را از خود نگفته، بلکه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) استفاده کرده است.

خداوند! به ما توفیق جهاد در تمام ابعادش را مرحمت فرما!
 بار الها! توفیق قیام شبانه، تلاوت قرآن کریم و ساختن خویشتن در پرتو این نور آسمانی را به
 همه ما لطف کن!
 پروردگارا! جامعه اسلامی ما را با الهام از این سوره پر محتوا به مقام شایسته و عظمت دیرین
 برسان!

آمِنْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره مزمل (۱)

۱ / صفر الحرام / ۱۴۰۷

۱۴ / ۷ / ۱۳۶۵

سوره مدثر

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۵۶ آیه است

تاریخ شروع

۲ / صفر الحرام / ۱۴۰۷

۱۵ / ۷ / ۱۳۶۵

محتوای سوره مدثر

شکی نیست: این سوره از سورهائی است که در «مکه» نازل شده، اما در این مسأله گفتگو است که: آیا اولین سوره ای است که بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نازل شد؟ و یا بعد از سوره «اقرأ» نازل گردیده است؟

دقت در محتوای سوره «اقرأ» و سوره «مدثر» نشان می دهد: «اقرأ» در آغاز دعوت بوده، و سوره «مدثر» مربوط به زمانی است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) مأمور به دعوت آشکار شد، و دوران دعوت پنهانی پایان گرفت.

لذا بعضی گفته اند: سوره «اقرأ» اولین سوره ای است که در آغاز بعثت نازل شده، و سوره «مدثر» نخستین سوره بعد از دعوت آشکار است، و این جمع خوبی به نظر می رسد. به هر حال، طبیعت سوره های مکی که دعوت به مبدأ، معاد و مبارزه با شرک، و انذار و تهدید مخالفان به عذاب الهی است در این سوره، کاملاً منعکس است.

بحث های این سوره روی هم رفته بر هفت محور دور می زند:

۱ - دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) به قیام، انذار، ابلاغ آشکار، صبر و استقامت در این طریق، و تحصیل آمادگی های لازم برای این کار.

۲ - اشاره به رستاخیز، و صفات دوزخیان، همانها که به مقابله با قرآن برخاسته، و به استهزای حق پرداختند.

۳ - قسمتی از ویژگی های دوزخ توأم با انذار کافران.

۴ - تأکید بر امر رستاخیز از طریق سوگندهای مکرر.

۵ - ارتباط سرنوشت هر انسانی با اعمال او، و نفی هر گونه افکار غیر

منطقی در این زمینه.

۶ - قسمتی از ویژگی های بهشتیان و دوزخیان و سرنوشت هر کدام از آنها.

۷ - چگونگی فرار افراد جاهل، بی خبر، مغرور و خودخواه از حق.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) آمده است: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْمُدَّثِّرِ أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ عَشْرَ حَسَنَاتٍ بَعْدَ مَنْ صَدَّقَ بِمُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله) وَ كَذَّبَ بِهِ بِمَكَّةَ: «هر کس سوره «مدثر» را بخواند به تعداد هر یک از کسانی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را در مکه تصدیق یا تکذیب کردند به او ده حسنه داده می شود». (۱)

و در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) آمده است: مَنْ قَرَأَ فِي الْفَرِيضَةِ سُورَةَ الْمُدَّثِّرِ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَجْعَلَهُ مَعَ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله) فِي دَرَجَتِهِ، وَ لَا يُدْرِكُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا شَقَاءٌ أَبَدًا:

«کسی که سوره «مدثر» را در نماز فریضه بخواند بر خداوند حق است که او را همراه پیامبر (صلی الله علیه وآله) و در جوار، و درجه او قرار دهد، و در زندگی دنیا بدبختی و رنج دامنش را هرگز نگیرد». ۲.

بدیهی است چنین نتایج عظیمی تنها بر خواندن الفاظ سوره، مترتب نخواهد شد، بلکه باید محتوای سوره را نیز در نظر گرفت و مو به مو اجرا کرد.

- ۱ یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ
- ۲ قُمْ فَأَنْذِرْ
- ۳ وَرَبِّكَ فَكْبِرْ
- ۴ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ
- ۵ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ
- ۶ وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرْ
- ۷ وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ
- ۸ فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ
- ۹ فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ
- ۱۰ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایگر

۱ - ای جامه خواب به خود پیچیده (و در بستر آرمیده)!

۲ - برخیز و انذار کن.

۳ - و پروردگارت را بزرگ بشمار.

۴ - و لباست را پاک کن.

- ۵ - و از پلیدی دوری کن.
- ۶ - و منت مگذار و فزونی مطلب.
- ۷ - و به خاطر پروردگارت شکیبائی کن!
- ۸ - هنگامی که در «صور» دمیده شود.
- ۹ - آن روز، روز سختی است.
- ۱۰ - و برای کافران آسان نیست!

تفسیر:

برخیز و جهانیان را انذار کن!

بدون شک، مخاطب در این آیات، شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) است، هر چند در آن تصریحی به این عنوان نشده، ولی، قرائن موجود در این آیات، بیانگر این واقعیت است. نخست، می فرماید: «ای در بستر خواب آرمیده، و جامه خواب به سر کشیده!» (یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ).

«برخیز و انذار کن، و عالمیان را بیم ده» (قُمْ فَأَنْذِرْ).

که وقت خواب و استراحت گذشته، و زمان قیام و تبلیغ فرا رسیده است. تکیه بر خصوص «انذار» با این که پیامبر(صلی الله علیه وآله) هم «بشیر» است و هم «نذیر» به خاطر آن است که: «انذار» مخصوصاً در آغاز کار، تأثیر عمیق تری در بیدار کردن ارواح خفته دارد.

در این که: چرا پیامبر(صلی الله علیه وآله) در بستر آرمیده بود که این خطاب او را به قیام دعوت کرد؟ مفسران احتمالات زیادی داده اند:

۱ - مشرکان عرب در آستانه موسم حج، جمع شدند، و سران آنها مانند «ابوجهل»، «ابو سفیان»، «ولید بن مغیره»، «نضر بن حارث»، و... به مشورت پرداختند که در برابر سؤالات مردمی که از خارج به «مکه» می آیند، و جسته گریخته مطالبی درباره ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) شنیده اند، چه بگویند؟

اگر هر کدام بخواهند جواب جداگانه ای بدهند، یکی کاهنش خواند، دیگری مجنون، و دیگری ساحر، این تشتت آراء، اثر منفی خواهد گذاشت، باید با وحدت کلمه، به مبارزه تبلیغاتی بر ضد پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر خیزند! بعد از گفتگو به اینجا رسیدند، بهتر از همه این است که: بگویند «ساحر» است؛ زیرا یکی از آثار پدیده «سحر» جدائی افکندن میان دو همسر، و پدر و فرزند است، و پیامبر با عرضه آئین اسلام، چنین کاری را انجام داده بود! این سخن به گوش پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسیده، سخت ناراحت شده، بیمار گونه، غمگین به خانه آمد و در بستر آرمید که آیات فوق نازل شده و او را دعوت به قیام و مبارزه کرد.

۲ - این آیات، از نخستین آیاتی بود که بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نازل شد؛ زیرا از «جابر بن عبدالله» از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده فرمود: من بر کوه حرا بودم که صدائی برخاست گفت: ای محمد! «تو رسول خدائی!» به راست و چپ نگاه کردم، چیزی ندیدم، به بالای سر نگاه کردم، فرشته ای را بر عرش در میان آسمان و زمین دیدم، ترسیدم، به سوی «خدیجه» بازگشتم، و گفتم: مرا بپوشانید! مرا بپوشانید! و آب سرد، بر من بریزید، در این هنگام بود که: جبرئیل نازل شد و «یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ» را آورد.

ولی با توجه به این که: آیات سوره بیانگر دعوت آشکار است، مسلّم می شود: این آیات، حداقل بعد از سه سال دعوت پنهانی نازل شده، و این با آنچه

در روایت فوق آمده است، سازگار نیست، مگر این که گفته شود: چند آیه آغاز این سوره، در آغاز دعوت نازل شده، و آیات بعد مربوط به چند سال بعد است!

۳ - پیامبر(صلی الله علیه وآله) در حال خواب بود، و جامه بر خود افکنده بود، جبرئیل نازل شده، او را بیدار کرد و این آیات را بر او خواند که بر خیز و بستر و خواب را کنار بگذار و به انجام رسالت پرداز.

۴ - منظور از پوشیدن جامه، جامه ظاهری نیست بلکه لباس نبوت و رسالت است، همانطور که درباره پرهیزگاری «لباس تقوا» گفته شده است.

۵ - منظور از «مدثر» کسی است که در گوشه عزلت قرار گرفته، و در انزوا و تنهایی به سر می برند، بنابراین، آیه می گوید: از انزوا و عزلت به در آی، و به انذار خلق و هدایت بندگان خدا پرداز.(۱)

تفسیر اول از همه این تفسیرهای پنجگانه مناسب تر به نظر می رسد.

قابل توجه این که: جمله فَأَنْذِرْ: «انذار کن» بیان نمی کند، درباره چه چیز؟ و چه موضوع انذار کند؟ و این در حقیقت برای بیان عمومیت است، یعنی درباره بت پرستی، شرک، کفر، ظلم، بیدارگری و فساد، درباره عذاب الهی و حساب محشر و... به مردم هشدار ده (و به اصطلاح حذف متعلق دلالت بر عموم دارد) در ضمن، هم شامل عذاب دنیا می شود، هم عذاب آخرت و هم نتایج سوء اعمال انسان که دامنگیر او خواهد شد.

و به دنبال دعوت به قیام و انذار، پنج دستور مهم به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) می دهد که سرمشقی است برای دیگران، نخستین دستور درباره توحید است، می فرماید:

۱ - «فخر رازی»، این تفسیرهای پنجگانه را به اضافه بعضی از احتمالات دیگر در تفسیر «کبیر» خود آورده است.

و بعضی دیگر از مفسران از او اقتباس کرده اند (تفسیر فخر رازی، جلد ۳۰، صفحات ۱۸۹ و ۱۹۰).

«تنها پروردگارت را بزرگ بشمار» (وَرَبِّكَ فَكَبِّرُ). (۱)

همان خدائی که مالک و مربی تو است، و هر چه داری از او داری.

غیر او را در بوته فراموشی بیفکن، خط سرخ بر تمام معبودهای دروغین درکش، و هرگونه آثار شرک و بت پرستی را محو کن.

تکیه روی کلمه «رب» و مقدم داشتن آن بر «کَبِّر» که دلیل بر انحصار است، مسأله توحید را با ذکر دلیل در این عبارت کوتاه مطرح می کند، چه جالب و پر محتوا است، تعبیرات قرآن که در یک عبارت کوتاه این همه معنی بیان شده است.

منظور از جمله «فَكَبِّرُ» تنها گفتن «اللَّهِ اکبر» نیست، هر چند گفتن «اللَّهِ اکبر» یکی از مصداق های آن است که در روایات نیز به آن اشاره شده، بلکه منظور این است: خدای خود را بزرگ بشمار، هم از نظر اعتقاد، هم عمل، و هم در سخن، و او را متصف به اوصاف جمال و منزله از هر گونه نقص و عیب بدان، بلکه او را از این که در توصیف بگنجد برتر بدان، همان گونه که در روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده است که معنی «اللَّهِ اکبر» این است که خدا برتر از آن است که توصیف شود، و در فکر انسان بگنجد، بنابراین «تکبیر» مفهومی گسترده تر از «تسبیح» دارد که فقط تنزیه از هر گونه عیب و نقص را شامل می شود.

و به دنبال مسأله توحید، دومین دستور را درباره پاکیزگی از آلودگی ها داده، می افزاید: «و لباس را پاک کن» (وَثِيَابَكَ فَطَهِّرُ).

تعبیر به «لباس» ممکن است کنایه از عمل انسان باشد؛ چرا که اعمال هر کس به منزله لباس او است، و ظاهر او بیانگر باطن او است.

۱ - «فاء» در «فَكَبِّرُ» به عقیده بعضی «زائده» و برای تأکید است، و به عقیده جمعی برای افاده معنی «شرط» است، و معنی جمله چنین است: هر جریان و حادثه ای واقع شود، بزرگداشت خدا را فراموش مکن (درباره آیات بعد نیز همین گفتگو است).

بعضی نیز گفته اند: منظور از لباس در اینجا قلب و روح و جان است، یعنی قلبت را از هر گونه آلودگی پاک کن، جایی که باید لباس تطهیر شود، صاحب لباس اولویت دارد. بعضی نیز آن را به همان لباس ظاهر تفسیر کرده اند؛ چرا که پاکیزگی لباس ظاهر از مهمترین نشانه های شخصیت، تربیت و فرهنگ انسان است، مخصوصاً در عصر جاهلیت، کمتر از آلودگی ها اجتناب می نمودند و لباس هائی بسیار آلوده داشتند، به خصوص معمول بود (همان گونه که در میان گرفتاران جاهلیت عصر اخیر نیز معمول است) دامن لباس را بسیار بلند می کردند، به گونه ای که روی زمین کشیده، و آلوده می شد، و این که در بعضی از روایات از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: معنی آیه این است: ثِيَابَكَ فَقَصِّرْ: «لباست را کوتاه کن» (۱) نیز ناظر به همین معنی است.

بعضی نیز آن را به همسران تفسیر کرده اند؛ چرا که قرآن می گوید: «شما لباس همسران خود هستید، و آنها را نیز لباس شما» (چرا که حفظ آبروی یکدیگر می کنید، و زینت یکدیگرید) (هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ). (۲) جمع میان این معانی نیز ممکن است.

در حقیقت، آیه، اشاره به این نکته نیز دارد که رهبران الهی هنگامی می توانند نفوذ کلمه داشته باشند که: دامانشان از هر گونه آلودگی پاک باشد و تقوا و پرهیزکاریشان از هر نظر مسلم گردد، و لذا به دنبال فرمان قیام و انذار، فرمان پاکدامنی می دهد.

در سومین دستور می فرماید: «از پلیدی ها و آنچه موجب عذاب الهی است

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۸۵.

۲ - بقره، آیه ۱۸۷.

بپرهیز» (وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ).

گسترش مفهوم «رجز» (پلیدی) سبب شده است تفسیرهای گوناگونی برای آن ذکر کنند. گاه، آن را به بت ها، گاه، به هر گونه معصیت، گاه، به اخلاق زشت و ناپسند، گاه، به حب دنیا که سرآغاز هر خطیئه و گناه است، گاه، به عذاب الهی که نتیجه شرک و معصیت است و گاه، به معنی هر چیزی که انسان را از خدا غافل می کند.

نکته اصلی این است که: «رجز» در اصل به معنی اضطراب و تزلزل است (۱) سپس به هر گونه گناه شرک، بت پرستی، وسوسه های شیطانی، اخلاق ذمیمه و عذاب الهی که مایه اضطراب انسان می گردد و او را از مسیر صحیح منحرف می کند، اطلاق شده است.

در حالی که بعضی معنی این لغت را «عذاب» می دانند، (۲) و از آنجا که شرک، گناه، اخلاق سوء و حب دنیا جلب عذاب الهی می کند به آنها نیز «رجز» اطلاق شده است. این، نیز لازم به یاد آوری است که: در قرآن مجید واژه «رجز» (بر وزن شرک) غالباً به معنی عذاب آمده است. (۳)

بعضی نیز معتقدند: «رجز» و «رجس» که به معنی «پلیدی» است مترادفند. (۴) این معانی سه گانه گرچه با هم متفاوتند، ولی در عین حال، ارتباط نزدیکی با یکدیگر دارند، به هر حال، آیه مفهوم جامعی دارد که هر گونه انحراف، عمل زشت و پلید، و هر کاری را که موجب خشم و عذاب الهی در دنیا و آخرت

۱ - «مفردات راغب».

۲ - «المیزان» و «فی ظلال القرآن»، ذیل آیات مورد بحث.

۳ - به آیات ۱۳۴ و ۱۳۵ «اعراف»، ۵ «سبأ»، ۱۱ «جاثیه»، ۵۹ «بقره»، ۱۶۲ «اعراف» و ۳۴ «عنکبوت» مراجعه شود.

۴ - در تفسیر «فخر رازی» این معنی به صورت یک احتمال ذکر شده (جلد ۳۰، صفحه ۱۹۳).

می گردد، شامل می شود.

مسلم است پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) حتی قبل از نبوت از این امور، پرهیز و هجران داشت، و تاریخ زندگی او که دوست و دشمن به آن معترفند نیز گواه بر این معنی است، ولی در اینجا به عنوان یک اصل اساسی در مسیر دعوت الی الله، و نیز به عنوان یک الگو و اسوه برای همگان، روی آن تکیه شده است.

و در چهارمین دستور می فرماید: «منت مگذار و فزونی مطلب» (وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ) (۱). در این که نهی از منت و فزونی طلبیدن در چه مواردی است باز در اینجا مفهوم آیه کلی و گسترده است، و هر گونه منت گذاردن بر خالق و خلق را شامل می شود، نه بر پروردگارت منت بگذار که برای او جهاد و تلاش می کنی؛ چرا که او بر تو منت گذارده که این مقام منیع را به تو ارزانی داشته است.

همچنین عبادت و اطاعت و اعمال صالحت را بسیار مشمر، بلکه همیشه خود را در سرحد «قصور» و «تقصیر» بدان، و عبادت را یک نوع توفیق بزرگ الهی برای خودت بشمار. به تعبیر دیگر، نباید قیام و انذار تو، و نشر توحید و بیان عظمت پروردگار، و تطهیر ثیاب، و پرهیز از هر گونه گناه را مایه منت بر خداوند بشمری، یا آنها را بزرگ بدانی، بلکه باید اینها را هدایای گران بهائی از سوی پروردگارت بدانی و به خاطر آن ممنون باشی، و آن چنان در عشق و محبت او غرق شوی که این کارهای مهم را بسیار ناچیز حساب کنی.

۱ - توجه داشته باشید: «تَسْتَكْثِرُ» در اینجا حال است نه جواب نهی (زیرا به صورت مرفوع آمده است) بنابراین، مفهوم آیه چنین می شود: «منت مگذار در حالی که فزونی می طلبی و یا عملت را بزرگ می شمری».

و نیز اگر خدمتی به خلق می کنی، چه در جهات معنوی باشد مانند تبلیغ و هدایت، و چه در جهات مادی، مانند انفاق و بخشش، هیچکدام را نباید با منت یا انتظار جبران، آن هم جبرانی فرونتر توأم نمائی چرا که منت، اعمال نیک را باطل و بی اثر می کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى» (۱)

«لَا تَمْنُنْ» از ماده «مَنَنْتَ» در این گونه موارد به معنی سخن و گفتاری است که بیانگر اهمیت نعمتی است که انسان به دیگری داده است، و از اینجا رابطه آن با مسأله «استکثار» (طلب فزونی) روشن می شود؛ چرا که اگر انسان خدمتش را ناچیز بشمرد انتظار پاداشی ندارد، چه رسد به این که فزونی بطلبد، و به این ترتیب، منت گذاردن همیشه سرچشمه «استکثار» است، عملی که ارزش نعمت را به کلی از بین می برد.

و این که: در بعضی از روایات آمده است: معنی آیه این است: لَا تُعْطِ تَلْتَمِسُ أَكْثَرَ مِنْهَا: «چیزی را به دیگری عطا مکن که انتظار بیشتر از آن را داشته باشی» (۲) در حقیقت بیان یکی از شاخه های مفهوم کلی آیه شریفه است.

همان گونه که در حدیث دیگری آمده است: امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرمود: لَا تَسْتَكْثِرُ مَا عَمِلْتَ مِنْ خَيْرٍ لِلَّهِ: «کار نیکی را که برای خدا انجام می دهی هرگز زیاد مشمر» (۳) این هم شاخه دیگری از آن مفهوم کلی است.

در آیه بعد، به آخرین دستور در این زمینه اشاره کرده، می گوید: «و به خاطر پروردگارت، صبر و شکیبائی پیشه کن» (وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ).

باز در اینجا با مفهوم گسترده ای از صبر و استقامت و شکیبائی برخورد

۱ - بقره، آیه ۲۶۴.

۲ و ۳ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۵۴ و تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۴۰۰.

می کنیم که همه چیز را شامل می شود.

یعنی در طریق ادای این رسالت بزرگ، شکیبائی کن، و در برابر آزار مشرکان و دشمنان جاهل و نادان، صابر باش! در طریق عبودیت اطاعت فرمان خدا استقامت نما، و در جهاد با نفس و در میدان جهاد با دشمن شکیبا باش!

مسلم است صبر و شکیبائی، اساس و ضامن اجرای همه برنامه های گذشته است، اصولاً مهمترین سرمایه راه تبلیغ و هدایت، همین صبر و شکیبائی است، و لذا بارها در قرآن مجید، روی آن تکیه شده است، و به همین دلیل، در گفتار امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ: «صبر و استقامت در برابر ایمان، همچون سر است در برابر تن»! (۱)

و نیز، به همین دلیل، یکی از مهمترین برنامه های انبیاء و مردان خدا همین برنامه صبر و استقامت بوده است، هر قدر حوادث سخت تر و سنگین تر بر آنها فرو می ریخت شکیبائی آنها بیشتر می شد.

در حدیثی از پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: در مورد اجر صابران می گوید: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِذَا وَجَّهْتُ إِلَى عَبْدٍ مِنْ عِبْدِي مُصِيبَةً فِي بَدَنِهِ أَوْ مَالِهِ أَوْ وَلَدِهِ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَ ذَلِكَ بِصَبْرٍ جَمِيلٍ، اسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ أَنْصِبَ لَهُ مِيزَانًا أَوْ أَنْشُرَ لَهُ دِيوَانًا:

«خداوند می فرماید: هنگامی که مصیبتی متوجه یکی از بندگانم در بدن، یا مال، یا فرزندش می کنم، و او با صبر جمیل از آن استقبال می کند، حیا می کنم که در قیامت میزان سنجش اعمال برای او نصب کنم، و یا نامه عمل او را بگشایم»! (۲)

در تعقیب دستوری که در زمینه قیام و انذار در آیات قبل آمده، در آیات

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، کلمه ۸۲.

۲ - تفسیر «روح المعانی»، جلد ۲۹، صفحه ۱۲۰.

مورد بحث، انذار را با بیانی بسیار مؤکد و رسا شروع می کند، و می فرماید: «هنگامی که در صور دمیده می شود» (فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ).

«آن روز روز سختی است» (فَذَلِكَ يَوْمٌ عَسِيرٌ). (۱)

«روزی است بسیار پرمشقت که برای کافران آسان نیست» (عَلَى الْكَافِرِينَ عَیْرٌ یَسِیر). قابل توجه این که: «ناقور» در اصل، از ماده «نقر» به معنی کوبیدنی است که منتهی به سوراخ کردن شود، و «منقار» پرندگان که وسیله کوبیدن و سوراخ کردن اشیاء است، نیز از همین معنی گرفته شده، به همین جهت به شیپوری که صدای آن گوئی گوش انسان را سوراخ می کند، و در مغز فرو می رود «ناقور» گفته می شود.

از آیات قرآن، به خوبی استفاده می شود که: در پایان دنیا و آغاز رستاخیز دو بار در صور دمیده می شود، یعنی دو صدای فوق العاده وحشت انگیز و تکان دهنده که اولی صدای مرگ است، و دومی صدای بیداری و حیات است، سراسر جهان را فرا می گیرد، که از آن تعبیر به «نفخه صور اول» و «نفخه صور دوم» می شود، و آیه مورد بحث، اشاره به «نفخه دوم» است که رستاخیز با آن بر پا می گردد، و روز سخت و سنگینی بر کافران است. (۲)

به هر حال، آیات فوق بیانگر این واقعیت است که در نفخه رستاخیز

۱ - در ترکیب این جمله احتمالات متعددی داده شده، از همه بهتر چیزی است که در کتاب «البیان فی غریب اعراب القرآن» آمده که می گوید: «ذلک» مبتدا و «یومئذ» بدل و «یوم عسیر» خبر آن است.

۲ - درباره «صور» و «نفخه صور» بحث مشروحی ذیل آیه ۶۸ سوره «زمر»، جلد ۹، صفحات ۵۳۴ تا ۵۴۲ داشته ایم.

مشکلات کافران یکی بعد از دیگری نمایان می گردد، روزی است بسیار دردناک، مصیبت بار و طاقت فرسا که نیرومندترین انسان ها را به زانو در می آورد.

- ۱۱ ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً
 ۱۲ وَجَعَلْتُ لَهُ مَالاً مَمْدُوداً
 ۱۳ وَبَيْنَ شُهُوداً
 ۱۴ وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيداً
 ۱۵ ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ
 ۱۶ كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيداً
 ۱۷ سَأَرْهُقَهُ صَعُوداً

ترجمه:

- ۱۱ - مرا با کسی که او را خود به تنهایی آفریده ام واگذار!
 ۱۲ - همان کس که برای او مال گسترده ای قرار دادم.
 ۱۳ - و فرزندانی که همواره نزد او (و در خدمت او) هستند.
 ۱۴ - و وسائل زندگی را برایش فراهم ساختم!
 ۱۵ - باز طمع دارد که بیفزایم!
 ۱۶ - هرگز! چرا که او به آیات ما دشمنی می‌ورزد!
 ۱۷ - و به زودی او را مجبور می‌کنم که از قلّه زندگی بالا رود!

شأن نزول:

برای این آیات دو شأن نزول ذکر شده است:

- ۱ - قریش در «دار الندوة» (مرکزی در نزدیکی مسجد الحرام که برای شور

در مسائل مهم، در آن جمع می شدند) اجتماع کردند، «ولید» (مرد معروف و سرشناس مکه که مشرکان، به عقل و درایت او معتقد بودند و در مسائل مهم با او به مشورت می پرداختند) رو به آنها کرده گفت: شما مردمی هستید دارای نسب والا، و عقل و خرد، و عرب از هر سو به سراغ شما می آیند (برای زیارت خانه کعبه و غیر آن) و پاسخ های مختلفی از شما می شنوند حرف خود را یکی کنید.

پس از آن رو به آنها کرده گفت: شما درباره این مرد (اشاره به پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله)) چه می گوئید؟

گفتند: می گوئیم «شاعر» است!

ولید چهره درهم کشیده، گفت: ما شعر بسیار شنیده ایم، اما سخن او شباهتی به شعر ندارد.

گفتند: می گوئیم «کاهن» است.

گفت: هنگامی که نزد او می روید سخنانی را که کاهنان (به شکل اخبار غیبی) می گویند در او نمی یابید.

گفتند: می گوئیم «دیوانه» است.

گفت: وقتی به سراغ او می روید هیچ اثری از جنون در او نخواهید یافت.

گفتند: می گوئیم «ساحر» است.

گفت: ساحر، به چه معنی؟

گفتند: کسی که میان دشمنان و میان دوستان ایجاد دشمنی می کند.

گفت: بلی او «ساحر» است و چنین می کند! (زیرا بعضی از آنها مسلمان می شوند و راه خود را از دیگران جدا می سازند).

سپس از «دار الندوه» خارج شدند، در حالی که هر کدام پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را ملاقات می کرد، می گفت: ای ساحر! ای ساحر!

این مطلب بر پیامبر گران آمد، خداوند آیات آغاز این سوره و آیات فوق را (تا آیه ۲۵) نازل فرمود (و پیامبرش را دلداری داد).

۲ - بعضی نیز گفته اند: هنگامی که آیات سوره «الم سجده» (سوره غافر) نازل شد، پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مسجد الحرام (به نماز) ایستاده بود و «ولید بن مغیره» نزدیک حضرت بود و تلاوت او را می شنید، هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) متوجه این معنی شد، تلاوت این آیات را تکرار کرد.

«ولید» به مجلس قومش - طائفه بنی مخزوم - آمده، گفت: به خدا سوگند هم اکنون از محمد(صلی الله علیه وآله) کلامی شنیدم که نه شبیه سخن انسان هاست، و نه سخن جن، و إِنَّ لَهُ لَحَلَاوَةً وَّ إِنَّ عَلَيْهِ لَطَلَاوَةً وَّ إِنَّ أَعْلَاهُ لَمُتَمِرٌ، وَّ إِنَّ أَسْفَلَهُ لَمُعْدِقٌ، وَّ إِنَّهُ لَيَعْلُو وَ مَا يُعْلَى! «گفتار او شیرینی خاصی دارد، و زیبایی و طراوت مخصوصی، شاخه هایش پرمیوه، و ریشه هایش قوی و نیرومند، سخنی است که از هر سخن دیگر برتر می رود و هیچ سخنی بر آن برتری نمی یابد»!

این را گفت و به منزلش بازگشت، قریش به یکدیگر گفتند: به خدا سوگند او دلباخته آئین محمد(صلی الله علیه وآله) شده، و از آئین ما بیرون رفته، و تمام قریش را منحرف خواهد کرد، زیرا به ولید «ریحانه قریش» (گل سرسبد قبیله قریش) می گفتند.

«ابو جهل» گفت: من چاره این کار را می کنم، حرکت کرده، آمد و با چهره ای غمگین کنار «ولید» نشست.

«ولید» گفت: فرزند برادر چرا غمگینی؟!

گفت: قریش بر تو با این سن و سال عیب می نهند، و گمان می کنند تو سخن محمد را زینت بخشیدی.

او برخاست و همراه ابو جهل به مجلس قوم در آمد.

گفت: شما گمان می کنید محمد دیوانه است؟ آیا هرگز آثار جنون بر او دیده اید؟ گفتند: نه.

گفت: فکر می کنید او کاهن است؟ آیا هرگز آثار کهنات بر او دیده اید؟ گفتند: نه.

گفت: تصور می کنید: او شاعر است؟ آیا هرگز دیده اید لب به شعر بگشاید؟ گفتند: نه.

گفت: پس فکر می کنید او دروغگو است؟ آیا هرگز سابقه دروغی درباره او دارید؟ گفتند: نه، او نزد ما همیشه به عنوان «صادق امین» قبل از ادعای نبوتش شناخته شده.

در اینجا قریش به «ولید» گفتند: پس به عقیده تو درباره او چه بگوئیم؟ «ولید» فکر کرد و نگاهی نمود، و چهره درهم کشیده، گفت: او فقط مرد ساحری است، مگر ندیده اید میان مرد و خانواده و فرزندان و دوستانش جدائی می اندازد؟ (گروهی به او ایمان می آوردند و از خانواده خود جدا می شوند).

بنابراین او ساحر است و آنچه می گوید، سحری است جالب! (۱)

تفسیر:

«ولید» آن ثروتمند مغرور حق شناس!

در تعقیب آیات گذشته، که کافران را به طور جمعی مورد انذار قرار می داد،

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۸۶ - این شأن نزول را بسیاری از مفسران مانند «قرطبی»، «مراغی» و «فخر رازی» و «فی ظلال القرآن» و «المیزان» و غیر آنها (با تفاوت هائی) نقل کرده اند.

آیات مورد بحث، بالخصوص روی بعضی از افراد آنها که مؤثرتر بودند انگشت گذارده، و با تعبیراتی گویا، رسا و کوبنده او را زیر رگبار شدیدترین اندازها می گیرد. نخست می گوید: «مرا با کسی که تنها آفریدم واگذار» (ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا). این آیه و آیات بعد، چنان که در شأن نزول گفتیم در مورد «ولید بن مغیره مخزومی» از سران معروف قریش نازل شده است.

تعبیر به «وَحِيدًا» (تنها) ممکن است توصیفی برای خالق باشد، و یا برای مخلوق، در صورت اول نیز دو احتمال وجود دارد: نخست این که مرا با او تنها بگذار که خودم او را کیفر شدید دهم، یا این که: من تنها خودم او را آفریدم و این همه نعمت ها به او بخشیدم، اما او نمک شناسی کرد.

و در صورت دوم نیز دو احتمال وجود دارد: ممکن است اشاره به این باشد که او در شکم مادر، و به هنگام تولد، تک و تنها بود، نه اموالی داشت و نه فرزندان، و اینها را همه بعداً به او بخشیدم.

یا اشاره به این که او خودش را «وحید» (شخص منحصر به فرد در میان عرب) می نامید، و مشهور است که می گفت: أَنَا الْوَحِيدُ ابْنُ الْوَحِيدِ، لَيْسَ لِي فِي الْعَرَبِ نَظِيرٌ، وَلَا لِي بِي نَظِيرٌ! «من منحصر به فرد و فرزند منحصر به فردم! در عرب نه نظیری برای من وجود دارد و نه برای پدرم!» (۱) این مطلب به عنوان استهزا در آیه ذکر شده است.

ولی از میان همه این تفسیرهای چهار گانه، تفسیر اول از همه مناسب تر

۱ - تفسیر «فخر رازی»، «کشاف»، «مراغی» و «قرطبی»، ذیل آیات مورد بحث. از بعضی از روایات استفاده می شود «وحید» به معنی بی پدر و فرزند نامشروع است، ولی در این روایت قرینه ای وجود ندارد که تفسیر آیه فوق باشد، به علاوه با دقت روشن می شود: این معنی متناسب با آیه فوق نیست.

است.

آن گاه می افزاید: «من برای او مال گسترده و فراوانی قرار دادم» (وَجَعَلْتُ لَهُ مَالاً مَمْدُوداً). «مَمْدُود» در اصل به معنی «کشیده» است که در اینجا ناظر به گستردگی، حجم اموال او یا کشش از نظر زمان و یا از نظر مکان است. بعضی گفته اند: اموال او به قدری گسترده بود که در فاصله مکه و طائف شتران بسیار و اسب های فراوان و مستغلات زیاد داشت. و بعضی گفته اند: باغ ها و مزارعی داشت که غلات یکی تمام نشده دیگری می رسید، به علاوه دارای صدهزار دینار طلا بود، و همه این معانی در کلمه «مَمْدُود» جمع است.

پس از آن به فزونی نیروی انسانی او اشاره کرده، می افزاید: «و فرزندانی برای او قرار دادم که همواره نزد او و در خدمت او حاضرند» (وَبَنِينَ شُهُوداً). دائماً آماده کمک و خدمت بودند، و حضورشان مایه انس و راحت او بود، و هرگز به خاطر تنگی معیشت، مجبور نبودند هر کدام به نقطه دور دستی سفر کنند، و پدر را در رنج دوری، هجران و تنهایی بگذارند، در بعضی از روایات آمده او ده فرزند داشت.

بعد از آن به سایر مواهبی که به او ارزانی داشته بود به طور کلی اشاره کرده می فرماید: «وسائل زندگی او را از هر نظر فراهم ساختم» (وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمَهِّدًا). نه فقط مال و فرزندان برومند، که در جهات اجتماعی و جنبه های جسمانی

از هر نظر غرق در نعمت بود.

«تمهید» از ماده «مهد» در اصل به معنی محلی است که برای کودک آماده می کنند (گاهواره و مانند آن) سپس به هر گونه وسائل استراحت، پیشرفت، موقعیت و مقام برجسته اجتماعی اطلاق شده است، و روی هم رفته معنی وسیعی دارد که انواع مواهب حیات، وسائل پیشرفت و موفقیت را شامل می شود.

اما او به جای این که: در برابر بخشنده این همه نعمت ها سر تعظیم فرود آورد، و پیشانی به آستانش بساید، در مقام کفران و افزون طلبی بر آمد «و با این همه مال و نعمت، باز هم طمع دارد که بر نعمت های او بیفزایم» (ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ).

این منحصر به «ولید بن مغیره» نبود، که همه دنیاپرستان چنینند، هرگز عطش آنها فرو نمی نشیند، و اگر هفت اقلیم را زیر نگین آنها قرار دهند باز هم دربند اقلیمی دیگرند.

آیه بعد با شدت تمام دست رد به سینه این نامحرم می گذارد، و می گوید: «هرگز چنین نخواهد شد که بر نعمتش بیفزایم؛ چرا که او نسبت به آیات ما دشمنی می ورزید» (كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا).

و با این که به خوبی می دانست: این قرآن نه کلام جنّ است و نه کلام بشر، ریشه هائی نیرومند، و شاخه هائی پرثمر، و جاذبه ای بی مانند دارد، باز آن را «سحر» می نامید، و آورنده آن را «ساحر»!

«عَنِید» از ماده «عناد» به گفته بعضی، به آن نوع مخالفت و دشمنی گفته

می شود که آگاهانه صورت می گیرد، یعنی انسان حقانیت چیزی را درک کند و با آن به مخالفت برخیزد، و «ولید» مصداق روشن این معنی بود. تعبیر به «کان» نشان می دهد: عناد او با حق یک امر مستمر و همیشگی بود، نه مقطعی و زود گذر.

و بالاخره در آخرین آیه مورد بحث، به سرنوشت دردناک او با عبارتی کوتاه و پرمعنی اشاره کرده، می فرماید: «ما به زودی او را مجبور می کنیم که از قلّه صعب العبور زندگی بالا رود» (و سپس از فراز آن قلّه او را به زیر می افکنیم) (سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا). «سَأُرْهِقُهُ» از ماده «ارهاق» در اصل به معنی «پوشاندن چیزی با علف» است و به معنی تحمیل کارهای سخت، و مبتلا ساختن به انواع عذاب نیز آمده. «صَعُود» (بر وزن کبود) به معنی مکانی است که از آن بالا می روند و «صُعُود» (بر وزن قعود) به معنی «بالا رفتن» است.

و از آنجا که بالا رفتن از قلّه های مرتفع کار بسیار شاق و مشکلی است این تعبیر در مورد هر کار مشکل و پرزحمت به کار می رود، و لذا: بعضی آن را به عذاب الهی تفسیر کرده اند.

بعضی گفته اند: «صعود» کوهی است از آتش در جهنم، که او را مجبور می کنند از آن بالا رود، یا این که: کوهی است صعب العبور، با شیب تند و زیاد که وقتی از آن بالا می رود سقوط می کند. و به زیر می افتد، و این موضوع پیوسته تکرار می شود.

این احتمال نیز وجود دارد که آیه اشاره به عذاب دنیوی «ولید» در این جهان باشد؛ زیرا همان طور که در تاریخ آمده است او بعد از رسیدن به اوج قلّه

پیروزی در زندگی فردی و اجتماعی، چنان سقوط کرد که تا آخر عمر مرتباً اموال و فرزندان خود را از دست می داد و بیچاره شد. (۱)

* * *

۱۸ إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ

۱۹ فَقَتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ

۲۰ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ

۲۱ ثُمَّ نَظَرَ

۲۲ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ

۲۳ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ

۲۴ فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ

۲۵ إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ

ترجمه:

۱۸ - او اندیشه کرد و چاره ساخت!

۱۹ - مرگ بر او! چگونه چاره کرد؟!

۲۰ - باز هم مرگ بر او! چگونه چاره نمود؟!

۲۱ - پس نگاهی کرد.

۲۲ - و چهره در هم کشید و عجلولانه دست به کار شد.

۲۳ - سپس پشت کرد و تکبر ورزید.

۲۴ - و سرانجام گفت: «این (قرآن) چیزی جز سحری همچون سحرهای پیشینیان نیست!

۲۵ - این فقط سخن انسان است».

تفسیر:

مرگ بر او چه نقشه شومی کشید!

در این آیات، توضیحات بیشتری پیرامون مردی که خداوند مال و فرزندان فراوان به او داده بود، و او در مقام مخالفت با پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بر آمد - یعنی «ولید بن مغیره مخزومی» - آمده است.

می فرماید: «او اندیشه کرد که پیامبر و قرآن را به چه چیز متهم کند؟ و مطلب را در ذهن خود آماده ساخت» (إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ).

بدیهی است فکر کردن ذاتاً کار خوبی است اما به شرط این که در مسیر حق باشد که گاه یک ساعت آن فضیلت عبادت یک سال، و حتی یک عمر را دارد؛ چرا که همان یک ساعت می تواند سرنوشت انسان را به کلی دگرگون سازد، ولی اگر فکر در مسیر کفر، فساد و شیطنت به کار گرفته شود مذموم و نکوهیده است، و فکر کردن «ولید» از همین نوع بود. «قَدَّرَ» از ماده «تقدیر» در اینجا به معنی آماده ساختن مطلب در ذهن و تصمیم گرفتن برای اجرای آن نقشه شوم است.

آن گاه در مذمت او می افزاید: «مرگ بر او باد! چگونه نقشه برای مبارزه با حق کشید» (فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ).

پس از آن به عنوان تأکید، اضافه می کند: «باز هم مرگ بر او باد! چگونه مطلب را برای مبارزه با حق آماده کرد» (ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ).

و این اشاره به همان چیزی است که در شأن نزول آمد که او می خواست افکار مشرکان را متحد سازد، و به آنها جهت واحدی دهد، تا یک زبان، مطلبی را

بر ضد پیامبر (صلی الله علیه وآله) تبلیغ کنند و هنگامی که پیشنهاد کردند: به حضرت لقب «شاعر» دهد، نپذیرفت، سپس عنوان «کاهن» را پیشنهاد کردند او موافقت نکرد، بعد عنوان «مجنون» پیشنهاد شد آن را نیز نپسندید، و سرانجام پیشنهاد کردند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) را «ساحر» بخوانند، و او با آن موافقت کرد؛ چرا که به پندارش، اثر سحر که جدائی افکندن میان دو دوست و ایجاد دوستی میان دو فرد مخالف بود، با ظهور اسلام و قرآن پیدا شده بود.

و چون این طرح و نقشه بعد از مطالعه و اندیشه آماده شد، قرآن از آن تعبیر «فَكَرَّ وَ قَدَّرَ» که بسیار کوتاه و پر معنی است می کند، و به این ترتیب اگر پیشنهاد هم از ناحیه دیگران بود ولی فکر و انتخاب از ناحیه «ولید» صورت گرفت. این جمله، مخصوصاً با توجه به تکرار آن، دلیل بر این است که او در افکار شیطانی مهارت داشت، آن چنان که فکر و اندیشه اش مایه تعجب بود.

و بعد می گوید: «او بار دیگر نظر کرد» (ثُمَّ نَظَرَ). و ساخته و پرداخته فکر خود را مورد بررسی مجدد قرار داد، تا از استحکام و انسجام لازم و جنبه های مختلف آن آگاه و مطمئن گردد.

«بعد از آن، چهره در هم کشید، و عجلولانه دست به کار شد» (ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ).

«سپس پشت به حق نمود و تکبر ورزید» (ثُمَّ أَذْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ).

«و سرانجام گفت: این چیزی جز یک سحر جالب همانند آنچه از پیشینیان

نقل شده، نیست» (فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ).

«این فقط قول بشر است» و هیچ ارتباطی با وحی آسمانی ندارد! (إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ). و به این ترتیب، آخرین سخن خود را بعد از مطالعه مکرر و تفکر شیطانی، برای مبارزه با قرآن اظهار داشت، اما با تمام شیطنتی که این مغز متفکر عصر جاهلیت و شرک، به خرج داد، با این سخنش مدح و تمجید فوق العاده ای از قرآن کرد، بی آن که خودش بداند، او نشان داد: قرآن جاذبه فوق العاده ای دارد که قلب هر انسانی را تسخیر می کند، و به گفته او تأثیر سحرانگیزی در آن است که دل ها را مسحور می سازد.

و از آنجا که قرآن هیچ شباهتی به سحر ساحران نداشت، بلکه سخنانی بود منطقی، موزون و حساب شده، این خود دلیل بر آن بود که قول بشر نیست و از یک وحی آسمانی، از جهان ماوراء طبیعت، از علم بی پایان خداوند، سرچشمه گرفته، که همه زیبایی ها را توأم با انسجام و استحکام در خود جمع کرده است.

«عَبَسَ» از ماده «عَبَسَ» (بر وزن جُلُوس) به معنی در هم کشیدن چهره است، و «عَبُوسَ» (بر وزن مجوس) به معنی کسی است که دارای این صفت است.

«بَسَرَ» از ماده «بَسَرَ» و «بَسَرَ» (بر وزن نصر) گاه، به معنی عجله کردن در انجام کاری قبل از فرارسیدن وقت آن است، و گاه، به معنی درهم کشیدن صورت و دگرگون ساختن چهره.

در آیه مورد بحث، اگر معنی دوم مراد باشد هماهنگ با جمله «عَبَسَ» می شود و اگر به معنی اول بوده باشد اشاره به دستپاچگی و تصمیم گیری

عجولانه برای انتخاب یک «برچسب» نادرست برای قرآن است. جمله «یُوْثِر» از ماده «اثر» به معنی روایتی است که از پیشینیان نقل شده و آثاری است که از آنها باقی مانده و بعضی آن را از ماده «ایثار» به معنی برگزیدن و مقدم داشتن دانسته اند. مطابق معنی اول، «ولید» می گوید: این سحری است همانند سحرهایی که از پیشینیان نقل شده، و مطابق معنی دوم می گوید: سحری است که به خاطر حلاوت و جاذبه اش در دل ها اثر می کند، و مردم آن را بر همه چیز مقدم می دارند.

به هر حال، این یک اعتراف ضمنی به اعجاز قرآن است؛ چرا که قرآن هیچگونه شباهتی به کارهای خارق العاده ساحران ندارد، کلامی است متین و استوار، مملو از معنویت، و دارای جاذبه و نفوذ بی مانند که اگر طبق گفته «ولید» قول بشر بود، دیگران هم باید بتوانند همانند آن را بیاورند، در حالی که می دانیم قرآن بارها دعوت به مقابله کرد، و احدی از دشمنان سرسخت که در زبان عرب مهارت فوق العاده داشتند، نتوانستند چیزی همسان آن بیاورند و نه حتی کمتر از آن، و این است معنی معجزه.

۲۶ سَأُصْلِيهِ سَقَرَ

۲۷ وَمَا أَذْرَاكَ مَا سَقَرُ

۲۸ لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ

۲۹ لَوَاحِئُهُ لِّلْبَشَرِ

۳۰ عَلَيْهَا تِسْعَةُ عَشْرَ

ترجمه:

۲۶ - (اما) به زودی او را وارد سَقَر (دوزخ) می کنم!

۲۷ - و تو چه می دانی «سَقَر» چیست!

۲۸ - نه چیزی را باقی می گذارد و نه رها می سازد.

۲۹ - پوست را دگرگون می کند.

۳۰ - نوزده (نگهبان) بر آن گمارده شده اند!

تفسیر:

و این هم سرنوشت شوم او

در ادامه آیات گذشته، که وضع بعضی از سران شرک و سخن او را در نفی و انکار قرآن مجید و رسالت پیامبر (صلی الله علیه وآله)، بازگو می کرد، در این آیات، به مجازات وحشتناک او در قیامت اشاره می کند.

می فرماید: «به زودی او را وارد دوزخ می کنم و به آتش دوزخ می سوزانم!» (سَأُصْلِيهِ سَقَرَ).

«سَقَر» در اصل، از ماده «سَقَر» (بر وزن فقر) به معنی دگرگون شدن و ذوب شدن بر اثر تابش آفتاب است، سپس به عنوان یکی از نام های جهنم انتخاب شده است، و کراراً در آیات قرآن آمده، و انتخاب این نام، اشاره به عذاب های هولناک دوزخ است که دامن اهل خود را می گیرد، بعضی نیز آن را نام یکی از طبقات و درکات هول انگیز دوزخ دانسته اند.

آن گاه برای بیان عظمت و شدت عذاب دوزخ، می گوید: «تو چه می دانی که سقر چیست؟» (وَمَا أَذْرَاكَ مَا سَقَرُ).

یعنی به قدری عذاب آن شدید است که از دایره تصور بیرون می باشد، و به فکر هیچ کس نمی گنجد، همان گونه که اهمیت نعمت های بهشتی و عظمت آن به فکر کسی خطور نمی کند.

«نه چیزی را باقی می گذارد، و نه رها می سازد!» (لَا تَبْقَىٰ وَلَا تَذَرُ).

این جمله، ممکن است اشاره به آن باشد که: آتش دوزخ، بر خلاف آتش دنیا که گاه در نقطه ای از بدن اثر می کند، و نقطه دیگر سالم می ماند، و گاه در جسم اثر می گذارد، و روح از آن در امان می باشد، آتشی است فراگیر که تمامی وجود انسان را در بر می گیرد، و هیچ چیز را رها نمی کند.

بعضی نیز گفته اند: منظور این است که نه دوزخیان را می میراند، و نه زنده نگه می دارد، و بلکه پیوسته در میان مرگ و حیات گرفتارند، همان گونه که در آیه ۱۳ سوره «اعلی» آمده: لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى: «نه در آن می میرد نه زنده می ماند»!

یا این که نه پوست و گوشتی بر تن می گذارد، و نه استخوان را سالم

می گذارد، بنابراین مفهوم آیه این نیست که به کلی می سوزاند و نابود می کند؛ چرا که این معنی با آنچه در آیه ۵۶ سوره «نساء» آمده سازگار نیست، آنجا که می فرماید: کُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ: «هر زمان که پوست های تن آنها می سوزد پوست های دیگری بر آن می رویانیم تا مجازات الهی را بچشند»!

* * *

سپس به بیان وصف دیگری از این آتش سوزان قهر الهی، پرداخته می افزاید: «پوست تن را کاملاً دگرگون می سازد که از فاصله بسیار دوری برای انسان ها نمایان است» (لَوَاحِئُ اللَّيْثِ). (۱)

آن چنان چهره را سیاه و تاریک می کند که سیاه تر از شب تاریک است. «بَشَرٌ» در اینجا جمع «بشره» به معنی ظاهر پوست تن است و نیز ممکن است به معنی انسان ها بوده باشد، و «لَوَاحِئُ» از ماده «لَوَح» گاه به معنی ظاهر و آشکار شدن آمده، و گاه به معنی تغییر دادن و دگرگون ساختن.

بنابر معنی اول، تفسیر آیه چنین می شود: دوزخ از فاصله دوری برای انسان ها نمایان می گردد، همان گونه که در آیه ۳۶ سوره «نازعات» آمده است: وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى: «دوزخ برای بینندگان آشکار می گردد».

و بنابر معنی دوم، تفسیر آیه چنین است: «دوزخ رنگ پوست تن را به کلی دگرگون می سازد».

* * *

و در آخرین آیه مورد بحث، می فرماید: «نوزده نفر از فرشتگان عذاب بر

۱ - «لَوَاحِئُ» خبر مبتدای محذوفی است و در تقدیر «هِيَ لَوَاحِئُ» می باشد.

دوزخ گمارده شده اند» (عَلَيْهَا تِسْعَةُ عَشْرَ). (۱)

فرشتگانی که قطعاً مأمور به ترحم، شفقت و مهربانی نیستند، بلکه مأمور به کیفر و عذاب و خشونتند.

گرچه در آیه فوق تنها عدد نوزده ذکر شده، و تصریح به ملائکه مأمور عذاب نشده است، ولی از آیه بعد به خوبی استفاده می شود که: این عدد اشاره به عدد مأموران عذاب از فرشتگان است.

بعضی نیز گفته اند: اشاره به نوزده گروه از فرشتگان می باشد، نه نوزده نفر، و جمله وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ: «لشکریان پروردگارت را جز او کسی نمی داند» که در آیه بعد آمده، قرینه ای بر این معنی می دانند.

اما چرا از میان اعداد، تنها عدد نوزده برای مأموران عذاب الهی انتخاب شده؟ کسی دقیقاً به درستی نمی داند، ولی جمعی احتمال داده اند: این به خاطر آن است که در عدد نوزده بزرگترین عدد آحاد (عدد نه) و کوچکترین عدد عشرات (عدد ده) جمع است.

بعضی نیز گفته اند: به خاطر آن است که ریشه های اخلاق رذیله، به نوزده خلق ظاهر و باطن باز می گردد، و از آنجا که اخلاق رذیله هر کدام یکی از عوامل عذاب الهی است. طبقات دوزخ، نوزده طبقه، به تعداد آنها، و در هر طبقه فرشته یا گروهی از فرشتگان مأمور عذابند.

اصولاً مسائل مربوط به قیامت، بهشت، دوزخ، جزئیات و خصوصیات آنها برای ما که در محیط محدود دنیا اسیریم دقیقاً روشن نیست، آنچه ما می دانیم کلیات آن است، و لذا در روایات آمده: هر یک از این نوزده فرشته، قدرت

۱ - در این جمله، «عَلَيْهَا» خبر مقدم و «تِسْعَةُ عَشْرَ» مبتدای مؤخر است، و می دانیم این کلمه مبنی بر فتح است، و لذا در ظاهر رفع به خود نمی گیرد و علتش را این گفته اند: متضمن معنی واو عاطفه می باشد.

عظیمی دارند که می توانند قبیله بزرگی را به آسانی در دوزخ بیفکنند! و از اینجا ضعف و ناتوانی افکار کسانی که مانند «ابو جهل» فکر می کنند روشن می شود، او وقتی این آیه را شنید از روی استهزاء به طایفه قریش گفت مادرانتان به عزایتان بنشینند آیا نمی شنوید «ابن ابی کبشه» (اشاره به پیغمبر اکرم است) (۱) چه می گوید؟ می گوید: خازنان دوزخ نوزده نفرند! اما شما گروه عظیمی از شجاعانید، آیا هر ده نفر از شما نمی تواند یکی از آنها را مغلوب کند؟! «ابو الاسد جمحی» (یکی از افراد زورمند قریش) گفت: من از عهده هفده نفر از آنها بر می آیم، شما هم حساب دو نفر دیگر را برسید! (۲) این سبکمغزان می خواستند با این سخریه ها جلو نور حق را بگیرند و خود را از نابودی حتمی نجات دهند.

نکته:

عدد نوزده، عدد فرشتگان عذاب است. در آیات فوق به روشنی عدد خازنان دوزخ را نوزده نفر، یا نوزده گروه و لشکر معرفی می کند، و در آیات بعد نیز روی همین مطلب تکیه شده است، ولی عجب این است که: بعضی از فرق انحرافی، اصرار بر مقدس بودن این عدد

۱ - در این که چرا قریش، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به این عنوان می نامیدند، بعضی گفته اند:

به خاطر آن است که مردی از طایفه «خزاعه» به نام «ابو کبشه» بود که در زمان جاهلیت دست از عبادت بت ها کشید، و از آنجا که پیامبر (صلی الله علیه و آله) شدیداً مخالف با بت پرستی بود، او را به عنوان فرزند «ابو کبشه» نامیدند.

و بعضی گفته اند: «ابو کبشه» یکی از اجداد مادری پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، ولی به هر حال شک نیست که مقصود آنها از انتخاب این نام، سخریه بوده؛ زیرا «کبش» در لغت عرب به معنی «قوچ» است، هر چند این عنوان در زبان مدح نیز آمده و به فرماندهان و شجاعان لشکر می گویند.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۸۸ و تفاسیر دیگر.

دارند، و حتی سعی دارند عدد ماه های سال، و عدد روزهای ماه را بر خلاف تمام موازین طبیعی و فلکی بر همین محور نوزده تنظیم کنند! و احکام عملی خود را نیز بر طبق آن قرار داده اند.

و عجب تر این که: نویسندہ ای که شاید بی ارتباط با تشکیلات آنها نباشد، اصرار عجیب و مضحکی دارد که همه چیز قرآن را بر همین اساس نوزده توجیه کند، و در بسیاری از موارد که این عدد دلخواه او با واقعیات موجود آیات قرآن، هماهنگ نیست به میل خود چیزی کم یا اضافه می کند تا بر عدد نوزده، و یا مضرب های عدد نوزده، هماهنگ گردد که صرف وقت به ذکر مطالب آنها و پاسخگویی از آن شاید از قبیل اتلاف وقت باشد.

آری یک «مذهب دوزخی» باید بر محور «عدد دوزخی» دور زند، و یک جمعیت دوزخی باید خود را هماهنگ با عدد فرشتگان عذاب کنند!

۳۱ وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً
 لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ يَزِدَّ الَّذِينَ آمَنُوا
 إِيمَانًا وَ لَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ
 فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ
 اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ مَا يَعْلَمُ خُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَ مَا
 هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ

ترجمه:

۳۱ - مأموران دوزخ را فقط فرشتگان (عذاب) قرار دادیم، و تعداد آنها را جز برای آزمایش
 کافران معین نکردیم تا اهل کتاب (یهود و نصاری) یقین پیدا کنند و بر ایمان مؤمنان بیفزایند، و
 اهل کتاب و مؤمنان (در حقانیت این کتاب آسمانی) تردید به خود راه ندهند، و بیمار دلان و
 کافران بگویند: «خدا از این توصیف چه منظوری دارد؟! (آری) این گونه خداوند هر کس را
 بخواهد گمراه می سازد و هر کس را بخواهد هدایت می کند. و لشکریان پروردگارت را جز
 او کسی نمی داند، و این جز هشدار برای انسان ها نیست!

تفسیر:

این عدد مأموران دوزخ برای چیست؟

همان گونه که در آیات قبل خواندیم، خداوند عدد خازنان و مأموران دوزخ را نوزده نفر (یا
 نوزده گروه) ذکر می کند، و نیز خواندیم که ذکر این عدد، سبب گفتگو در میان مشرکان و
 کفار شد، و گروهی آن را به باد سخریه گرفتند، و تعداد

کمی آنها را دلیل بر این پنداشتند که غلبه بر آنها کار مشکلی نیست! آیه مورد بحث، که طولانی ترین آیه این سوره است به آنها پاسخ می گوید و حقایق بیشتری را در این زمینه روشن می سازد.

نخست می فرماید: «ما اصحاب آتش (مأموران عذاب) را جز فرشتگان قرار ندادیم» (وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً). (۱)

فرشتگانی نیرومند، پر قدرت و به تعبیر قرآن «غلاظ» و «شداد» خشن و سخت گیر، که تمام گنهکاران در برابر آنها ضعیف و ناتوانند.

سپس می افزاید: «ما تعداد آنها را جز برای آزمایش کافران قرار ندادیم» (وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا).

این آزمایش از دو جهت بود: نخست این که: آنها استهزا می کردند که چرا از میان تمام اعداد، عدد ۱۹ انتخاب شده، در حالی که هر عدد دیگری انتخاب شده بود، جای همین سؤال وجود داشت.

از سوی دیگر این تعداد را کم می شمردند، و از روی سخریه می گفتند: ما در مقابل هر یک از آنها ده نفر قرار می دهیم، تا آنها را در هم بشکنیم!

در حالی که فرشتگان خدا چنان هستند که به گفته قرآن چند نفر از آنها مأمور هلاکت قوم لوط می شوند و شهرهای آباد آنها را از زمین برداشته زیر و رو می کنند، و از این گذشته، انتخاب عدد نوزده برای خازنان دوزخ نکته هائی دارد که در ضمن آیات قبل بیان شد.

و باز می افزاید: «هدف این بود که اهل کتاب (یهود و نصاری) یقین پیدا

۱ - تعبیر به «أَصْحَابَ النَّارِ» در آیات قرآن مجید بسیار ذکر شده، و همه جا به معنی «دوزخیان» است، جز در اینجا که به معنی «خازنان دوزخ» است.

ضمناً، ذکر این تعبیر درباره آنها نشان می دهد که «سَقَر» در آیات گذشته به معنی تمام دوزخ است، نه بخش خاصی از آن.

کنند» (لَيْسَتَيْنِ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ).

در روایتی آمده است: گروهی از یهود از بعضی از یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) از عدد خازنان جهنم سؤال کردند، او گفت خدا و رسولش آگاهترند، «جبرئیل» در همان ساعت نازل شد، و به پیامبر (صلی الله علیه وآله) خبر داد: عَلَيْهَا تِسْعَةُ عَشَرَ: «نوزده نفر (یا نوزده گروه) بر آن گمارده شده اند». (۱)

و از آنجا که آنها ایرادی به این موضوع نکردند، معلوم می شود آن را هماهنگ با کتب خود یافتند، و بر یقین آنها به نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) افزوده شد، و همین امر، سبب گردید که مؤمنان نیز در عقیده و ایمان خود راسخ تر شوند.

لذا در جمله بعد می افزاید: «و هدف این بود که ایمان مؤمنان افزوده شود» (وَزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا).

و بلافاصله بعد از ذکر این جمله، روی همان اهداف سه گانه به عنوان تأکید باز می گردد، و مجدداً روی ایمان اهل کتاب، سپس مؤمنان و بعد به آزمون کفار و مشرکان، تکیه کرده، می گوید: «و هدف این بود که: اهل کتاب، و مؤمنان، در حقانیت قرآن تردید به خود راه ندهند، و آنها که در قلوبشان بیماری است و کافران بگویند: خدا از این توصیف چه اراده کرده است و چه منظوری دارد؟! (و لَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا). (۲)

در این که منظور از الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ: «آنها که در دل هایشان بیماری

۱ - این حدیث را «بیهقی» و «ابن ابی حاتم» و «ابن مردویه» از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند (تفسیر مراغی، جلد ۲۹، صفحه ۱۳۴).

۲ - باید توجه داشت: «لام» در «لَيْسَتَيْنِ» «لام علت» است، و در «لِيَقُولَ» «لام عاقبت»، و شاید به همین دلیل تکرار شده، در حالی که اگر به یک معنی بود تکرار آن ضرورتی نداشت، و به تعبیر دیگر یقین پیدا کردن مؤمنان به خواست خدا و فرمان او است، ولی سخنان کفرآمیز کافران، خواست خدا و فرمان او نیست، بلکه عاقبت این کار بود.

است» چه اشخاصی هستند؟

جمعی گفته اند: منظور «منافقان» است؛ چرا که در آیات قرآن، این تعبیر درباره آنها آمده است، چنان که در آیه ۱۰ سوره «بقره» که به قرینه آیات قبل و بعد در مورد منافقان سخن می گوید، می خوانیم: *فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا*: «در دل های آنها یک نوع بیماری است و خداوند بر بیماری آنها می افزاید».

و این را دلیل بر مدنی بودن آیه فوق گرفته اند؛ زیرا گروه منافقان به هنگام قدرت اسلام در «مدینه» پیدا شدند نه در «مکه».

ولی بررسی موارد این تعبیر، در آیات قرآن، نشان می دهد: این تعبیر منحصر به منافقان نیست، بلکه به تمام کفاری که حالت عناد، لجاج و دشمنی نسبت به آیات حق داشتند اطلاق شده است، حتی گاهی عطف بر منافقان شده که ممکن است دلیل بر دوگانگی آنها باشد، مثلاً در آیه ۴۹ سوره «انفال» می خوانیم: *إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ*: «هنگامی که منافقان و آنها که در دل هایشان بیماری بود می گفتند: این گروه (مسلمانان) را دینشان مغرور ساخته»، و همچنین آیات دیگر.

بنابراین دلیلی بر نفی مکی بودن این آیه وجود ندارد، به خصوص این که: هماهنگی و ارتباط کاملی با آیات قبل دارد که نشانه های مکی بودن در آنها کاملاً نمایان است (دقت کنید). سپس به دنبال این گفتگوها که درباره چگونگی بهره گیری مؤمنان و کافران بیمار دل از سخنان الهی بود، می افزاید: «این گونه خداوند هر کس را بخواهد گمراه می سازد، و هر کس را بخواهد هدایت می کند» (*كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ*).

جمله های گذشته به خوبی نشان می دهد: این مشیت و اراده الهی درباره هدایت بعضی، و گمراهی بعضی دیگر، بی حساب نیست، آنها که معاند، لجوج و بیمار دلند استحقاقی جز این ندارند، و آنها که در برابر فرمان خدا تسلیم و مؤمنند، مستحق چنین هدایتی هستند. و در پایان آیه می فرماید: «به هر حال، لشکریان پروردگارت را جز او نمی داند، و این جز هشدار و تذکری برای انسان ها نیست!» (وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَ مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ).

بر این اساس اگر سخن از نوزده نفر از خازنان دوزخ به میان آمده مفهومی این نیست که لشکریان خداوند محدود به اینها هستند، بلکه لشکریان پروردگار آن قدر زیادند که به تعبیر بعضی از روایات، تمام زمین و آسمان را پر کرده اند، حتی «جای پائی در تمام عالم هستی نیست مگر این که در آنجا فرشته ای به تسبیح خدا مشغول است»!

در این که ضمیر «هی» در جمله وَ مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ: «و این جز تذکری برای انسان ها نیست» به چه چیز برمی گردد؟ مفسران احتمالات متعددی داده اند:

گاه، گفته اند: «به جنود و لشکریان خدا» برمی گردد که گروهی از آنان خازنان دوزخند.

گاه گفته اند: به «سَقَر» یعنی خود دوزخ باز می گردد.

و گاه گفته شده: اشاره به آیات قرآن مجید است.

گر چه هر یک از اینها مایه تذکر و بیداری و آگاهی است، ولی تفسیر اول با توجه به لحن آیات مناسب تر به نظر می رسد؛ زیرا هدف، بیان این حقیقت است که اگر خداوند جنود و لشکریانی برای خود برگزیده، نه به خاطر آن است که

خود نمی تواند همه معاندان و گنهکاران را کیفر دهد، بلکه اینها برای تذکر، بیداری و توجه به جدی بودن مسأله عذاب الهی است.

نکته:

عدد لشکریان پروردگار!

حضور خداوند در همه جا، و گسترش قدرتش در تمام عالم هستی، ذات پاک او را از هر گونه یار، یاور و لشکر بی نیاز می کند، ولی با این حال برای نشان دادن عظمتش به خلاق، و برای تذکر و یادآوری آنها، جنود و لشکر فراوانی برای خود برگزیده که مجری فرمان او در سراسر عالمند.

در روایات اسلامی درباره کثرت، عظمت و قدرت جنود پروردگار تعبیرات عجیبی وارد شده است که چون با مقیاس هائی که ما با آن سر و کار داریم سازگار نیست، شنیدن آن برای ما بسیار تعجب آور است.

در اینجا به کلام پر عظمتی که از علی (علیه السلام) در نخستین خطبه «نهج البلاغه» در این زمینه نقل شده است قناعت می کنیم، و چون عبارت طولانی است تنها ترجمه آن را می آوریم:

«... آن گاه آسمان های بالا را از هم باز کرد، و آنها را مملو از اصناف مختلف فرشتگان ساخت:

گروهی از آنان همیشه در سجودند و به رکوع نمی پردازند.

گروهی دائماً در رکوعند و سر از رکوع بر نمی دارند.

گروهی دائماً ایستاده اند، به عبادت مشغولند و تغییر موضع نمی دهند.

گروهی همواره تسبیح می گویند و خسته نمی شوند.

هیچ گاه خواب چشمان آنها را نمی پوشاند، و سهو و نسیان بر عقل آنان

غالب نمی گردد.

اندام آنها به سستی نمی گراید، و غفلت و فراموشی عارض آنها نمی شود. و گروهی دیگر امنای وحی اویند، و زبان او به سوی پیامبران که پیوسته برای ابلاغ فرمان و امر او در رفت و آمدند.

و جمعی دیگر، حافظان بندگان او هستند و دربانان بهشت برین. بعضی از آنها پاهایشان در طبقات پائین زمین ثابت، و گردن هایشان از آسمان برین گذشته! و ارکان وجودشان از ابعاد جهان بیرون رفته؟ و شانه هایشان برای حفظ پایه های عرش خدا آماده است» (۱).

چنان که قبلاً نیز گفته ایم «ملک» مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که هم فرشتگانی را شامل می شود که دارای عقل و شعور و اطاعت و تسلیمند، و هم بسیاری از نیروها و قوای عالم هستی را.

شرح بیشتری درباره این موضوع در تفسیر آیات آغاز سوره «فاطر» (جلد ۱۸، صفحه ۱۶۵ به بعد) ذکر کرده ایم.

- ۳۲ کَلَّا وَالْقَمَرَ
 ۳۳ وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ
 ۳۴ وَالصُّبْحِ إِذَا أَصْفَرَ
 ۳۵ إِنَّهَا لَاحِدَى الْكُبَرِ
 ۳۶ نَذِيرًا لِلْبَشَرِ
 ۳۷ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ

ترجمه:

- ۳۲ - این چنین نیست، سوگند به ماه.
 ۳۳ - و به شب، هنگامی که پشت کند.
 ۳۴ - و به صبح، هنگامی که چهره بگشاید.
 ۳۵ - که آن (حوادث قیامت) از مسائل مهم است!
 ۳۶ - هشدار است برای همه انسان ها.
 ۳۷ - برای کسانی از شما که می خواهند پیش افتند یا عقب بمانند.

تفسیر:

در ادامه بحث با منکران نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، و انکار رستاخیز، در این آیات، سوگندهای متعددی یاد کرده و بر مسأله قیامت و رستاخیز و دوزخ و عذاب آن، تأکید می نماید.

می فرماید: «چنین نیست که آنها تصور می کنند، سوگند به ماه» (کَلَّا وَ

الْقَمَرِ).

«کَلَّا» حرف ردع است، و معمولاً برای نفی سخنانی که طرف قبلاً ذکر کرده می باشد، و گاهی نیز برای نفی سخنان بعد است، و در اینجا به قرینه آیات گذشته پندار مشرکان را که منکر دوزخ و عذاب آن بودند، و عدد فرشتگان خازن جهنم را به باد سخریه می گرفتند، نفی می کند.

ذکر سوگند به «ماه» به خاطر آن است که: یکی از آیات بزرگ الهی است، هم از نظر خلقت، هم گردش منظم، هم نور و زیبایی، و هم تغییرات تدریجی که خود، تقویم زنده ای برای مشخص ساختن روزها است.

آن گاه می افزاید: «و سوگند به شب، هنگامی که پشت کند و دامن برچیند» (وَاللَّيْلِ إِذَا اُدْبَرَ).

«و قسم به صبح، هنگامی که نقاب از چهره برگیرد» (وَالصُّبْحِ إِذَا اُفْجَر). (۱)
در واقع این سه سوگند، به یکدیگر مربوط، و مکمل یکدیگرند؛ زیرا می دانیم: جلوه گری ماه در شب ها است، و نور ماه به هنگام روز، تحت الشعاع نور خورشید است و مطلقاً جلوه ای ندارد.

شب نیز، گرچه آرام بخش است و خاموش، و هنگام راز و نیاز عاشقان حق، اما این شب تاریک، آن زمان جالب است که پشت کند و رو به صبح روشنی پیش رود و آخر سحرگاه باشد، و طلوع صبح که پایانگر شب تاریک است از همه زیباتر و دل انگیزتر است که هر انسانی را به وجد و نشاط می آورد و غرق در نور

۱ - «اُسْفَرَ» از ماده «سفر» (بر وزن فقر) به معنی باز کردن پوشش و کشف حجاب است، و لذا به زنان بی حجاب «سافرات» گفته می شود، و این تعبیر در مورد طلوع صبح، مشتمل بر یک نوع تشبیه زیبا و جالب است.

و صفا می کند.

این سوگندهای سه گانه، در ضمن تناسبی با نور هدایت «قرآن» و پشت کردن ظلمات «شرک» و بت پرستی و دمیدن سپیده صبحگاهان «توحید» دارد.

بعد از بیان این سوگندها، به چیزی می پردازد که سوگند به خاطر آن یاد شده، می فرماید: «مسلماً حوادث هولناک قیامت و دوزخ و فرشتگان عذاب از مسائل مهم است» (إِنَّهَا لِأَحَدَى الْكُبَرِ). (۱)

ضمیر در «إِنَّهَا» یا به «سَقَر» (دوزخ) برمی گردد، یا «جنود» و لشکریان پروردگار، و یا مجموعه حوادث قیامت، و هر کدام باشد عظمت آن روشن است.

سپس اضافه می کند: «هدف از آفرینش دوزخ هرگز انتقامجویی نیست، بلکه وسیله ای است برای انداز انسان ها» (نَذِيرًا لِلْبَشَرِ). (۲)

تا همگان را بیم دهد، و از عذاب وحشتناکی که در انتظار کافران، گنهکاران و دشمنان حق است برحذر دارد.

و سرانجام برای تأکید بیشتر می افزاید: این انداز مخصوص گروه معینی نیست بلکه «برای همه افراد بشر است برای کسانی از شما که می خواهند تقدم جویند، و به سوی خیرات و اطاعت فرمان خدا پیش روند، و برای آنها که مایلند

۱ - «كُبَر» جمع «كُبْرَى» به معنی بزرگ است، بعضی گفته اند: منظور این است: «سَقَر» یکی از طبقات بزرگ دوزخ می باشد، ولی این تفسیر، با آنچه قبلاً به آن اشاره کردیم و از آیات استفاده می شود، سازگار نیست.

۲ - «نَذِيرًا» حال است برای ضمیر در «إِنَّهَا» که به «سَقَر» باز می گردد، و بعضی آن را «تمیز» گرفته اند، و این در صورتی است که «نذیر» معنی مصدری داشته باشد و به معنی «انذار» بیاید، ولی احتمال اول صحیح تر به نظر می رسد.

از این قافله عقب بمانند» (لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ).
هر کس راه «تقدم» را پیش گیرد خوشا به حال او، و هر کس راه «تأخر» و عقب گرد را
پیماید، بدا به حال او.
بعضی نیز احتمال داده اند: منظور از تقدم و تاخر در اینجا تقدم به سوی آتش دوزخ و تاخر از
آن است.
و بعضی نیز گفته اند: منظور تقدم نفس انسانی و تکامل او و یا انحطاط و تأخر او می باشد.
معنی اول و سوم مناسب تر است و تفسیر دوم چندان تناسبی ندارد.

* * *

- ۳۸ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ
 ۳۹ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ
 ۴۰ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ
 ۴۱ عَنِ الْمُجْرِمِينَ
 ۴۲ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ
 ۴۳ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ
 ۴۴ وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ
 ۴۵ وَ كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ
 ۴۶ وَ كُنَّا نُكَذِّبُ بَيُّومَ الدِّينِ
 ۴۷ حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ
 ۴۸ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ

ترجمه:

- ۳۸ - (آری) هر کس در گرو اعمال خویش است.
 ۳۹ - مگر «اصحاب یمین» (که نامه اعمالشان را به دست راستشان می دهند)!
 ۴۰ - آنها در باغ های بهشتند، و سؤال می کنند.
 ۴۱ - از مجرمان:
 ۴۲ - «چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت»؟!
 ۴۳ - می گویند: «ما از نمازگزاران نبودیم.

- ۴۴ - و اطعام مستمند نمی کردیم.
- ۴۵ - و پیوسته با اهل باطل همنشین و هم صدا بودیم.
- ۴۶ - و همواره روز جزا را انکار می کردیم.
- ۴۷ - تا زمانی که مرگ ما فرا رسید!
- ۴۸ - از این رو شفاعت کنندگان به حال آنها سودی نمی بخشد.

تفسیر:

شما چرا اهل دوزخ شدید؟

در ادامه بحثی که درباره دوزخ و دوزخیان در آیات قبل آمد، در این آیات، می افزاید: «هر کس در گرو اعمال خویش است» (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ). «رَهِيْنَةٌ» از ماده «رهن» به معنی «گروگان» است، و آن وثیقه ای است که معمولاً در مقابل «وام» می دهند، گوئی تمام وجود انسان در گرو انجام وظائف و تکالیف او است، هنگامی که آن را انجام می دهد آزاد می گردد و گرنه در قید اسارت باقی خواهد ماند. از بعضی از کلمات اهل لغت چنین بر می آید: یکی از معانی «رهن» ملازمت و همراهی است (۱) طبق این معنی، مفهوم آیه چنین می شود: همه همراه اعمال خویشند، خواه نیکوکاران، و خواه بدکاران.

ولی به قرینه آیات بعد، تفسیر اول مناسب تر است.

لذا بلافاصله می فرماید: «مگر اصحاب الیمین که از قید این اسارت آزادند» (إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ).

۱ - «لسان العرب»، ماده «رهن».

آنها در پرتو ایمان و عمل صالح، غل و زنجیرهای اسارت را شکسته اند، و بی حساب وارد بهشت می شوند. (۱)

در این که منظور از «اصحاب الیمین» در اینجا چه کسانی هستند؟ در میان مفسران گفتگو است:

بعضی آن را به کسانی تفسیر کرده اند که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می شود. و بعضی آنها را مؤمنانی می دانند که مطلقاً گناه ندارند، و بعضی آن را اشاره به فرشتگان دانسته اند، و احتمالات دیگر.

ولی آنچه از آیات مختلف قرآن بر می آید، و شواهد قرآنی دارد، همان معنی اول است، آنها کسانی هستند که دارای ایمان و عمل صالحند، و اگر گناهان مختصری داشته باشند تحت الشعاع حسنات آنهاست، و به حکم: (إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ). (۲) اعمال نیکشان اعمال بد را می پوشانند، یا بدون حساب وارد بهشت می شوند و یا اگر حسابی داشته باشند سهل و ساده و آسان است، همان گونه که در آیات ۷ و ۸ سوره «انشقاق» آمده است: فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ * فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا: «اما کسی که نامه اعمالش به دست راست او داده شده * حساب او آسان خواهد بود».

«قرطبی» مفسر معروف اهل سنت، از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر این آیه نقل کرده است که: نَحْنُ وَ شِيعَتُنَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ، وَ كُلُّ مَنْ أَبْغَضَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَهُمْ الْمُرْتَهُونَ: «ما و شیعیانمان «اصحاب الیمین» هستیم، و هر کس ما اهل بیت را

۱ - در این که «استثناء» در اینجا «متصل» است یا «منقطع»، بعضی مانند مرحوم «شیخ طوسی» در «تبیان» آن را «منقطع» گرفته اند، و بعضی مانند «روح البیان» آن را «متصل» می دانند، این تفاوت مربوط به تفسیرهای مختلفی است که در مورد مفهوم «رهینه» ذکر کردیم، مطابق تفسیری که برگزیده ایم استثناء «منقطع» است، و طبق تفسیر دیگر استثناء «متصل» خواهد بود (دقت کنید).

۲ - هود، آیه ۱۱۴.

دشمن دارد در اسارت اعمال خویش است» (۱).

این حدیث را مفسران دیگر از جمله در «مجمع البیان» و نویسندگان تفسیر «نور الثقلین» و بعضی دیگر ذیل آیات مورد بحث آورده اند.

پس از آن به گوشه ای از شرح حال «اصحاب الیمین» و گروه مقابل آنها پرداخته می افزاید: «آنها در باغ های پر نعمت و با عظمت بهشتند در حالی که سؤال می کنند...» (فِی جَنَّاتِ یَتَسَاءَلُونَ) (۲).

«از گنهکاران» (عَنِ الْمُجْرِمِينَ).

می گویند: «چه چیز شما را به دوزخ فرستاد؟! (ما سَلَكُكُمْ فِی سَقَرٍ).

از این آیات به خوبی استفاده می شود که رابطه میان بهشتیان و دوزخیان به کلی قطع نمی گردد، بهشتیان می توانند از عالم خود وضع دوزخیان را مشاهده کنند، و با آنها به گفتگو پردازند.

اکنون ببینیم مجرمان در پاسخ سؤال «اصحاب الیمین»، چه می گویند؟ آنها به چهار گناه بزرگ خویش در این رابطه اعتراف می کنند:

نخست این که: «می گویند: ما از نمازگزاران نبودیم» (قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ).

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۶۸۷۸.

۲ - «یَتَسَاءَلُونَ» گر چه از باب «تفاعل» است که معمولاً برای کارهائی میان دو نفر یا چند نفر می آید، ولی در اینجا مانند بعضی موارد دیگر این معنی را از دست داده، و به معنی «یَسْأَلُونَ» می باشد.

ضمناً، نکره بودن «جَنَّات» برای بیان عظمت آن است و به هر حال «فِی جَنَّات» خبر برای مبتدا محذوفی است و در تقدیر «هُمْ فِی جَنَّات» است.

اگر نماز می خواندیم نماز ما را به یاد خدا می انداخت، و نهی از فحشاء و منکر می کرد، و ما را به صراط مستقیم الهی دعوت می نمود.

دیگر این که: «ما اطعام مسکین نمی کردیم» (وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ). اطعام مسکین گرچه به معنی غذا دادن به بینوایان است، ولی ظاهراً منظور از آن، هر گونه کمک به نیازمندی های ضروری نیازمندان می باشد، اعم از خوراک و پوشاک و مسکن و غیر اینها.

و همان گونه که مفسران تصریح کرده اند، منظور از آن «زکات واجب» است؛ چرا که ترک انفاق های مستحبی سبب ورود در دوزخ نمی شود، و این آیه بار دیگر این مطلب را تأکید می کند که: زکات به طور اجمال در «مکه» نیز نازل شده بود، هر چند تشریع جزئیات و تعیین خصوصیات حدود و مخصوصاً تمرکز آن در بیت المال در «مدینه» بوده است.

دیگر این که: «ما پیوسته با اهل باطل همنشین و هم صدا می شدیم» (وَ كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ).

هر صدائی از هر گوشه ای بر ضد حق بلند می شد، و هر مجلسی برای ترویج باطل تشکیل می گردید و ما با خبر می شدیم، با آنها همراهی می کردیم و هم رنگ جماعت می شدیم، سخنان آنها را تصدیق می کردیم، و بر تکذیب و انکار آنها صحنه می گذاردیم، و از استهزا و سخریه آنها نسبت به حق لذت می بردیم.

«نَخُوضُ» از ماده «خوض» (بر وزن حوض) در اصل به معنی ورود و حرکت در آب است، و سپس به ورود و آلوده شدن به سایر امور نیز گفته شده،

ولی در قرآن مجید، غالباً در مورد ورود در مطالب باطل و بی اساس استعمال می شود. «خوض در باطل» معنی وسیع و گسترده ای دارد که هم شامل ورود در مجالس کسانی می شود که آیات خدا را به باد استهزا می گیرند، تبلیغات ضد اسلامی می کنند، یا ترویج بدعت می نمایند، و یا شوخی های رکیک دارند، یا گناہانی را که انجام داده اند به عنوان افتخار یا تلذذ نقل می کنند، و همچنین شرکت در مجالس غیبت، تهمت، لهو، لعب و مانند آنها، ولی در آیه مورد بحث بیشتر نظر بر مجالسی است که برای تضعیف دین خدا و استهزای مقدسات، و ترویج کفر و شرک و بی دینی تشکیل می شود.

* * *

سپس می افزایند: «و این که ما همواره روز جزا را انکار می کردیم» (وَ كُنَّا نُكَذِّبُ بَيَوْمِ الدِّينِ).

* * *

«تا زمانی که مرگ ما فرا رسید» (حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ).

روشن است انکار معاد و روز حساب و جزا، تمام ارزش های الهی و اخلاقی را متزلزل می سازد، انسان را برای ارتکاب گناه تشجیع می کند، و موانع را از این راه بر می دارد، مخصوصاً اگر این مسأله به صورت یک امر مداوم تا پایان عمر در آید.

به هر حال از این آیات، به خوبی استفاده می شود: اولاً کفار همان گونه که مکلف به اصول دین هستند به فروع دین نیز مکلفند، و ثانیاً نشان می دهد: این امور چهار گانه، یعنی «نماز»، «زکات»، «ترک مجالس اهل باطل» و «ایمان به قیامت» اهمیت و نقش فوق العاده ای در هدایت و تربیت انسان دارد، و به این

ترتیب، جهنم جای نمازگزاران واقعی، و زکات دهندگان، و تارکان باطل، و مؤمنان به قیامت نیست.

البته، نماز از آنجا که عبادت خدا است، بدون ایمان به او میسر نیست، بنابراین ذکر آن رمزی است برای ایمان و اعتقاد به خداوند، و تسلیم در برابر فرمان او و می توان گفت: این امور چهارگانه از توحید شروع می شود و به معاد، پایان می پذیرد، و ارتباط انسان را با «خالق»، «خلق» و «خویشتن» در بر می گیرد.

معروف در میان مفسران این است که: منظور از «یقین» در اینجا مرگ است؛ چرا که یک امر یقینی برای مؤمن و کافر محسوب می شود، و انسان در هر چیز شک کند، در مرگ نمی تواند شک کند، در آیه ۹۹ سوره «حجر» نیز می خوانیم: وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ: «خدای خود را عبادت کن تا یقین (و مرگ تو) فرا رسد».

ولی بعضی یقین را در اینجا به معنی آگاهی حاصل بعد از مرگ انسان نسبت به مسائل برزخ و قیامت تفسیر کرده اند که، با تفسیر اول از جهتی هماهنگ است.

و در آخرین آیه مورد بحث، به عاقبت شوم این گروه اشاره کرده، می گوید: «لذا شفاعت هیچ یک از شفاعت کنندگان به حال آنها سودی ندارد» و باید در عذاب الهی برای همیشه بمانند (فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ).

نه شفاعت انبیا و رسولان پروردگار و امامان، و نه شفاعت فرشتگان و صدیقین و شهداء و صالحین؛ چرا که شفاعت، نیاز به وجود زمینه مساعد دارد، و اینها زمینه ها را به کلی از میان برده اند، شفاعت همچون آب زلالی است که بر پای نهال ضعیفی ریخته می شود، و بدیهی است اگر نهال به کلی مرده باشد این

آب زلال، آن را زنده نمی کند، و به تعبیر دیگر همان گونه که در بحث شفاعت گفته ایم، «شفاعت» از ماده «شفع» به معنی «ضمیمه کردن چیزی به چیز دیگر» است، و مفهوم این سخن آن است که: شخص شفاعت شونده قسمتی از راه را با پای خود پیموده، و در فراز و نشیب های سخت وامانده، شخص شفاعت کننده به او ضمیمه می شود و او را یاری می کند تا بقیه راه را بپیماید. (۱)

ضمناً، این آیه، بار دیگر بر مسأله شفاعت و تنوع و تعدد شفیعان درگاه خدا تأکید می کند، و پاسخ دندان شکنی است برای آنها که منکر اصل شفاعتند.

همچنین تأکیدی است بر این که شفاعت، بی قید و شرط نیست، و به معنی چراغ سبز برای گناه محسوب نمی شود، بلکه عاملی است برای تربیت انسان که حداقل او را به مرحله ای که قابلیت شفاعت داشته باشد برساند، و رابطه او با خدا و اولیای او به کلی قطع نشود.

این نکته نیز قابل ذکر است که مفهوم آیه فوق این نیست که: شافعان به شفاعت چنین کسانی برمی خیزند، بلکه مفهومش آن است که چون شفاعت به حال آنها سودی ندارد آنها شفاعت نمی کنند؛ زیرا اولیاء الله مرتکب کار لغو و بیهوده نمی شوند.

نکته:

شفیعان روز جزا

از آیات مورد بحث، همچنین، بعضی دیگر از آیات قرآن مجید، استفاده می شود: شفیعان در روز قیامت متعدّدند، (و دایره شفاعت آنها متفاوت است) از مجموع روایاتی که از منابع شیعه و اهل سنت، نقل شده - و این روایات بسیار

۱ - تفسیر «نمونه»، جلد ۱، ذیل آیه ۴۸ سوره «بقره».

زیاد است - استفاده می شود: این شیعیان در قیامت برای گنهکارانی که زمینه های شفاعت در آنها موجود است، شفاعت می کنند:

۱ - نخستین شفیع شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است، چنان که در حدیثی می خوانیم رسول الله فرمود: «أَنَا أَوَّلُ شَافِعٍ فِي الْجَنَّةِ» (۱).

۲ - تمام انبیاء از شفعا روز قیامتند، چنان که در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: يَشْفَعُ الْأَنْبِيَاءُ فِي كُلِّ مَنْ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا فَيُخْرِجُونَهُمْ مِنْهَا: «پیامبران درباره تمام کسانی که از روی اخلاص به وحدانیت خداوند گواهی می دهند، شفاعت می کنند، و آنها را از دوزخ خارج می سازند» (۲).

۳ - فرشتگان از شیعیان روز محشرند، همان گونه که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل شده: يُؤْذَنُ لِلْمَلَائِكَةِ وَالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ أَنْ يَشْفَعُوا: «در آن روز به فرشتگان و انبیاء و شهداء اجازه داده می شود که شفاعت کنند» (۳).

۴ و ۵ - ائمه معصومین و شیعیان آنها نیز شفاعت می کنند چنان که علی (علیه السلام) می فرماید: لَنَا شَفَاعَةٌ وَلَا أَهْلَ مَوَدَّتِنَا شَفَاعَةٌ: «برای ما شفاعت است و برای دوستان ما نیز مقام شفاعت است» (۴).

۶ و ۷ - علماء و دانشمندان و همچنین شهیدان راه خدا از شفیعانند چنان که در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: يَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ الشُّهَدَاءُ: «روز قیامت نخست انبیاء شفاعت می کنند سپس علماء، و بعد از آنها شهداء» (۵).

حتی در حدیثی از همان حضرت (صلی الله علیه وآله) آمده است: يَشْفَعُ الشَّهِيدُ فِي سَعِيْنِ إِنْسَانًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ: «شفاعت شهید درباره هفتاد نفر از خانواده اش پذیرفته

۱ - «صحیح مسلم»، جلد ۲، صفحه ۱۳۰.

۲ - «مسند احمد»، جلد ۳، صفحه ۱۲.

۳ - «مسند احمد»، جلد ۵، صفحه ۴۳.

۴ - «خصال صدوق»، جلد ۲، صفحه ۶۲۴.

۵ - «سنن ابی ماجه»، جلد ۲، صفحه ۱۴۴۳.

می شود». (۱)

و در حدیث دیگری که مرحوم «علامه مجلسی» در «بحار الانوار» آورده: «شفاعت آنها درباره هفتاد هزار نفر پذیرفته می شود!». (۲)

و با توجه به این که: عدد هفتاد، و هفتاد هزار، هر دو از اعداد تکثیر است منافاتی بین این دو روایت نیست.

۸ - قرآن، نیز در روز قیامت شفاعت می کند چنان که علی (علیه السلام) فرمود: وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ (الْقُرْآنُ) شَافِعٌ مُشَفَّعٌ: «بدانید قرآن شفاعت کننده ای است که شفاعتش پذیرفته می شود». (۳)

۹ - کسانی که عمری در اسلام صرف کرده اند، چنان که در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: إِذَا بَلَغَ الرَّجُلُ التَّسْعِينَ غَفَرَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ شُفِّعَ فِي أَهْلِهِ: «هنگامی که انسان به نودسالگی برسد (و در مسیر ایمان سیر کند) خداوند گناهان گذشته و آینده او را می بخشد، و شفاعت او در خانواده اش پذیرفته می شود». (۴)

۱۰ - عبادات نیز شفاعت می کنند، چنان که در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمده است: الصَّيَّامُ وَ الْقُرْآنُ يَشْفَعَانِ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: «روزه و قرآن برای بندگان در قیامت شفاعت می کنند». (۵)

۱۱ - از بعضی از روایات استفاده می شود: اعمال نیک مانند امانتی که انسان در حفظ آن کوشیده است، نیز در قیامت از انسان شفاعت می کند. (۶)

۱۲ - جالب این که: از بعضی روایات استفاده می شود: خود خداوند هم گنهکاران را شفاعت می کند، چنان که در حدیث دیگری از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده

۱ - «سنن ابی داود»، جلد ۲، صفحه ۱۵.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۰، صفحه ۱۴.

۳ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۷۶.

۴ - «مسند احمد»، جلد ۲، صفحه ۸۹.

۵ - «مسند احمد»، جلد ۲، صفحه ۱۷۴.

۶ - «مناقب ابن شهر آشوب»، جلد ۲، صفحه ۱۴.

است: يَشْفَعُ النَّبِيُّ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ الْمُؤْمِنُونَ فَيَقُولُ الْجَبَّارُ بَقِيَتْ شَفَاعَتِي: «در قیامت پیامبران و فرشتگان و مؤمنان شفاعت می کنند، و خداوند می گوید شفاعت من باقی مانده است». (۱)

روایات در این زمینه، بسیار فراوان است و آنچه ذکر کردیم گوشه ای از آن می باشد. (۲)

باز تکرار می کنیم: شفاعت شرائط و قیودی دارد که بدون آن، امکان پذیر نیست، چنان که در آیات مورد بحث، صریحاً این معنی آمده که درباره گروهی از مجرمان، شفاعت تمام شفیعیان بی اثر است، مهم آن است که قابلیت قابل نیز موجود باشد؛ زیرا فاعلیت فاعل به تنهایی کافی نیست. (شرح بیشتر در این زمینه را در جلد اول در بحث شفاعت آورده ایم).

* * *

۱ - «صحیح بخاری»، جلد ۹، صفحه ۱۴۹.

۲ - برای توضیح بیشتر می توانید به کتاب «مفاهیم القرآن»، جلد ۴، صفحات ۲۸۸ تا ۳۱۱ مراجعه فرمائید.

- ۴۹ فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُغْرِضِينَ
 ۵۰ كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ
 ۵۱ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ
 ۵۲ بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنشَرَةً
 ۵۳ كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ
 ۵۴ كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرٌ
 ۵۵ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ
 ۵۶ وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ

ترجمه:

- ۴۹ - چرا آنها از تذکر روی گردانند؟!
 ۵۰ - گوئی گورخرانی رمیده اند.
 ۵۱ - که از (مقابل) شیری فرار کرده اند!
 ۵۲ - بلکه هر کدام از آنها انتظار دارد نامه جداگانه ای برای او فرستاده شود!
 ۵۳ - چنین نیست بلکه آنها از آخرت نمی ترسند.
 ۵۴ - چنین نیست آن (قرآن) یک یادآوری است!
 ۵۵ - هر کس بخواهد از آن پند می گیرد.
 ۵۶ - و هیچ کس پند نمی گیرد مگر این که خدا بخواهد؛ او اهل تقوا و اهل آمرزش است!

تفسیر:

چنان از حق می گریزند که گورخران از شیر!
در ادامه بحثی که پیرامون سرنوشت مجرمان و دوزخیان در آیات قبل آمده بود، در آیات مورد بحث وحشت این گروه معاند و لجوج را از شنیدن سخن حق و هر گونه اندرز و نصیحت به روشترین وجهی منعکس می کند.

نخست می گوید: «چرا آنها این همه از تذکر و یادآوری روی گردانند؟» (فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُغْرِضِينَ). (۱)

چرا از داروی شفا بخش قرآن فرار می کنند؟ چرا دست رد بر سینه طبیب دلسوز می زنند؟ راستی جای تعجب است.

«گوئی آنها گورخرانی هستند رمیده و فراری» (كَانَهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ).

«که از شیر (یا صیاد) فرار کرده اند» (فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ).

«حُمُر» جمع «حمار» به معنی الاغ است، متنها در اینجا به قرینه فرار کردن از چنگال شیر یا صیاد، منظور خر وحشی یا گورخر است (۲) و به تعبیر دیگر این کلمه، مفهوم وسیعی دارد که وحشی و اهلی آن را شامل می شود.

«قَسْوَرَةٍ» از ماده «قسر» (به معنی قهر و غلبه) گرفته شده، و یکی از نام های

۱ - در این جمله «ما» «مبتدا» است و «لَهُمْ» «خبر» و «مُغْرِضِينَ» «حال» برای ضمیر «لَهُمْ» و «عَنِ التَّذْكِرَةِ» «جار و مجرور» متعلق به «مُغْرِضِينَ» است.

بعضی معتقدند: مقدم داشتن «عَنِ التَّذْكِرَةِ» بر «مُغْرِضِينَ» دلالت بر حصر دارد یعنی آنها تنها از یادآوری های مفید روی گردانند، به هر حال منظور از «تذکره» در اینجا هر گونه یادآوری مفید و سودمند است که در رأس آنها قرآن مجید قرار دارد.

۲ - «گورخر» مرکب از «گور» به معنی «صحرا» و «خر» است، و لذا به آن خر وحشی و «خر صحرائی» نیز می گویند.

«شیر» است، و بعضی آن را به معنی تیرانداز و یا صیاد نیز تفسیر کرده اند، ولی معنی اول در اینجا مناسب تر به نظر می رسد.

معروف است: «گورخر» وحشت عجیبی از «شیر» دارد، حتی موقعی که صدای شیر را می شنود، چنان وحشتی بر او مستولی می شود که دیوانهوار به هر سو می دود، مخصوصاً هنگامی که شیر به گروهی از آنها برسد چنان پراکنده می شوند و به هر سو می دوند که هر بیننده ای را غرق تعجب می کند، اصولاً این حیوان به حکم وحشی بودن، از همه چیز وحشت دارد، چه رسد به دشمن خونخوارش، شیر.

به هر حال، این آیه تعبیری است بسیار رسا و گویا از وحشت و فرار مشرکان از آیات روح پرور قرآن، آنها را به گورخر تشبیه کرده که هم فاقد عقل و شعور است، و هم به علت وحشی بودن گریزان از همه چیز، در حالی که در برابر آنها چیزی جز تذکره (وسیله یادآوری و بیداری و هوشیاری) قرار ندارد.

ولی با این همه نادانی و بی خبری آن چنان پر ادعا و متکبرند که: «هر کدام از آنها انتظار دارد نامه های جداگانه ای از سوی خداوند به او داده شود!» (بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ اَنْ يُوتَى صُحُفًا مُنشَرَّةً). (۱)

این شبیه چیزی است که در آیه ۹۳ سوره «اسراء» آمده است: وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنْزَلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ: «اگر به آسمان نیز بروی ما به تو ایمان نمی آوریم مگر آن که نامه ای (از سوی خدا) بر ما نازل کنی!»

و یا آیه ۱۲۴ سوره «انعام» که می گوید: قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى تُؤْتِيَ مِثْلَ مَا

۱ - «صُحُف» جمع «صحیفه» به معنی ورقه ای است که آن را این طرف و آن طرف می کنند (چون اصل ماده «صحف» و «صحیفه» به معنی چیز گسترده، مانند صورت است) سپس به نامه و کتاب اطلاق شده.

أَوْتِيَ رَسُولُ اللَّهِ: «آنها می گویند ما ایمان نمی آوریم تا زمانی که همان چیزی که به رسولان الهی نازل شده به ما نیز داده شود»!

و به این ترتیب، هر کدام انتظار داشتند پیامبری اولو العزم باشند! و نامه مخصوصی به نامشان از سوی خدا از آسمان نازل شود، و تازه اگر چنین چیزی نازل می شد، معلوم نبود ایمان بیاورند.

در بعضی از روایات آمده است: «ابو جهل» و جماعتی از قریش گفتند: ای محمد ما به تو ایمان نمی آوریم تا زمانی که نامه ای از آسمان بیاوری که عنوانش این باشد: «از خداوند ربّ العالمین به فلان، فرزند فلان، و در آن رسماً دستور داده شود که ما به تو ایمان بیاوریم»! (۱)

و لذا در آیه بعد می افزاید: «چنان نیست که آنها می گویند» (کَلَّا).

نازل شدن کتاب آسمانی بر آنها و مطالب دیگری از این قبیل همه بهانه است.

«آنها در حقیقت از آخرت نمی ترسند» (بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ).

اگر آنها از عذاب آخرت بیم داشتند، این همه بهانه جوئی نمی کردند، تکذیب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نمی نمودند، آیات الهی را به باد سخریه نمی گرفتند، تعداد فرشتگان مأمور عذاب را وسیله استهزاء قرار نمی دادند.

و از اینجا اثر ایمان به معاد در تقوا، پرهیز از گناه و پاک شدن از انواع معاصی بزرگ روشن می شود.

به حق باید گفت: ایمان به جهان رستاخیز، پاداش و کیفر قیامت، شخصیت تازه ای به انسان می بخشد، و می تواند افراد بی بند و بار، متکبر و خودخواه و

۱ - تفسیر «قرطبی»، و تفسیر «مراغی»، و تفاسیر دیگر.

ظالم را به انسانی متعهد و متقی و متواضع و عدالت پیشه تبدیل کند.

آن گاه بار دیگر تأکید می کند: «آن گونه که آنها درباره قرآن می اندیشند، نیست» (کَلَّا).
«مسلماً قرآن تذکر و یادآوری است» (إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ).

«و هر کس بخواهد از آن پند می گیرد» (فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ).
قرآن هم راه را نشان داده، هم دیده بینا در اختیار گذاشته، و هم نور آفتاب را، «تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش»!

در عین حال، پند گرفتن از آن، جز به مشیت و توفیق الهی ممکن نیست «و آنها اندرز نمی گیرند جز این که خدا بخواهد» (وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ).
این جمله دارای چند تفسیر است: یکی همان که در بالا گفتیم، یعنی انسان نمی تواند راه هدایت را ببوید، جز این که به ذیل عنایت پروردگار توسل جوید، و از او توفیق و امداد طلبد.
تا که از جانب معشوق نباشد کشتی کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد
و البته این امداد الهی در زمینه های مساعد نازل می گردد.

دیگر این که: جمله «فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ» که در آیه قبل آمده، ممکن است این توهّم را ایجاد کند که همه چیز بسته به اراده خود انسان است، و اراده او از هر نظر استقلال دارد، این آیه برای رفع این اشتباه، می گوید: انسان در عین مختار و آزاد بودن، وابسته به مشیت الهی است،
مشیتی که بر سراسر عالم هستی و جهان

آفرینش حاکم است، و به تعبیر دیگر: همین اختیار و آزادی انسان نیز با مشیت او است، و هر لحظه بخواهد می تواند آن را بگیرد.

سوم این که: می گوید آنها به هیچ قیمتی ایمان نمی آورند مگر این که خداوند بخواهد و آنها را مجبور سازد، و می دانیم: خدا کسی را اجبار به ایمان یا کفر نمی کند.

البته تفسیر اول و دوم بهتر و مناسب تر است.

و در پایان آیه، می فرماید: «و اهل تقوا و آمرزش است» (هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ).

شایسته است از عقاب او بترسند، و از این که چیزی را شریک او قرار دهند بپرهیزند و نیز شایسته است: به آمرزش او امیدوار باشند.

در حقیقت این جمله اشاره ای به مقام «خوف»، «رجاء»، «عذاب» و مغفرت الهی است، و تعلیلی است برای آیه قبل.

لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: در تفسیر این آیه فرمود: خداوند می گوید: اَنَا أَهْلٌ أَنْ أُتَّقَى، وَلَا يُشْرِكُ بِي عَبْدِي شَيْئاً وَ اَنَا أَهْلٌ أَنْ لَمْ يُشْرِكْ بِي شَيْئاً أَنْ أُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ:

«من شایسته این هستم که از من پرهیز شود، و بنده ام چیزی را شریک من قرار ندهد، و من شایسته ام که اگر بنده ام چیزی را شریک من قرار ندهد، او را داخل بهشت کنم».(۱)

گرچه تمام مفسران تا آنجا که ما دیده ایم، «تقوا» را در اینجا به معنی «مفعولی» تفسیر کرده اند و گفته اند: خدا شایسته این است که از او (از شرک و معصیت او) بپرهیزند، ولی، این احتمال

نیز هست که به معنی «فاعلی» نیز تفسیر

شود یعنی خدا، اهل تقوا است، از هر گونه ظلم و قبیح و هر گونه کاری که بر خلاف حکمت است می پرهیزد، و در حقیقت بالاترین مقام تقوا از آن خدا است و آنچه در بندگان است، شعله ضعیفی از آن تقوای بی انتها است، هر چند تعبیر به «تقوا» به معنی اسم فاعلی در مورد خداوند کمتر گفته می شود.

به هر حال، این سوره، با امر به «انذار» و «تکلیف» شروع شد، و با دعوت به «تقوا» و «وعدۀ مغفرت» پایان می پذیرد، و اینجا است که با نهایت خضوع و تضرع به پیشگاه مقدسش عرضه می داریم:

پروردگارا! ما را از اهل تقوا و مغفرت خود قرار ده!
خداوند! تا توفیق و الطاف تو دست ما را نگیرد به جائی نمی رسیم، ما را مشمول این عنایت فرما!

بار الها! دام سخت است، و راه پر پیچ و خم، و شیطان آماده اغواگری، پیمودن این راه، جز به امداد تو میسر نیست، ما را امداد کن!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره مدثر (۱)

۱۹ / صفر الحرام / ۱۴۰۷

سوره قیامت

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۴۰ آیه است

تاریخ شروع

۱۹ / صفر الحرام / ۱۴۰۷

محتوای سوره قیامت

همان گونه که از نام سوره پیدا است مباحث آن بر محور مسائل مربوط به معاد و روز قیامت دور می زند، جز چند آیه که درباره «قرآن مجید» و مکذبین به آن، سخن می گوید، و اما بحث هایی که در مورد قیامت در این سوره آمده روی هم رفته در چهار محور است:

۱ - مسائل مربوط به اشراف الساعه (حوادث عجیب و بسیار هول انگیزی که در پایان این جهان و آغاز قیامت روی می دهد).

۲ - مسائل مربوط به وضع حال نیکوکاران و بدکاران در آن روز.

۳ - مسائل مربوط به لحظات پر اضطراب مرگ و انتقال از این جهان به جهان دیگر.

۴ - بحث های مربوط به هدف آفرینش انسان، و رابطه آن با مسأله معاد.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْقِيَامَةِ شَهِدْتُ أَنَا وَ جِبْرِيلُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَّهُ كَانَ مُؤْمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ جَاءَ وَ وَجْهُهُ مُسْفِرٌ عَلَى وَجْهِهِ الْخَلَائِقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ:

«کسی که سوره قیامت را بخواند، من و جبرئیل برای او در روز قیامت گواهی می دهیم که او ایمان به آن روز داشته، و در آن روز صورتش از صورت سایر مردم درخشنده تر است». (۱)

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ أَدْمَنَ قِرَاءَتَهُ «لا اُقْسِمُ» وَ كَانَ يَعْمَلُ بِهَا، بَعَثَهَا اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَهُ فِي قَبْرِهِ، فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ تُبَشِّرُهُ وَ تَضْحَكُ فِي وَجْهِهِ، حَتَّى يَجُوزَ الصَّرَاطَ وَ الْمِيزَانَ:

«کسی که تداوم بر سوره «لا اقسام» (سوره قیامت) کند، و به آن عمل نماید، خداوند این سوره را در قیامت همراه او از قبرش با بهترین چهره برمی انگیزد، و پیوسته به او بشارت می دهد و در صورتش می خندد تا از صراط و میزان بگذرد».(۱)

قابل توجه این که آنچه را از قرائن در فضیلت تلاوت سوره های قرآن، در موارد دیگر استفاده می کردیم در اینجا صریحاً در متن روایت آمده است؛ زیرا می فرماید: هر کسی بر آن مداومت کند «و به آن عمل نماید» بنابراین همه اینها مقدمه عمل کردن و به کار بستن مضمون آن است.

- ۱ لا أَقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ
- ۲ وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ
- ۳ أَوْ یَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ
- ۴ بَلَىٰ قَادِرِینَ عَلَیٰ أَنْ نُسَوِّیَ بَنَانَهُ
- ۵ بَلْ یُرِیدُ الْإِنْسَانُ لِیَفْجُرَ أَمَامَهُ
- ۶ یَسْئَلُ أَیَّانَ یَوْمُ الْقِیَامَةِ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایگر

- ۱ - سوگند به روز قیامت.
- ۲ - و سوگند به (نفس لوامه و) وجدان بیدار و ملامت گر (که رستاخیز حق است)!
- ۳ - آیا انسان می پندارد که هرگز استخوان های او را جمع نخواهیم کرد؟!
- ۴ - آری قادریم که انگشتان او را موزون و مرتب کنیم!
- ۵ - (انسان شک در معاد ندارد) بلکه او می خواهد در تمام عمر گناه کند.
- ۶ - (از این رو) می پرسد: «قیامت کی خواهد بود»؟!

تفسیر:

سوگند به روز قیامت و وجدان ملامت گر؟

این سوره با دو سوگند پر معنی، آغاز شده، می فرماید: «سوگند به روز قیامت» (لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ).

«و سوگند به وجدان بیدار انسان ها و نفس ملامت کننده» (وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ). در این که «لا» در این دو آیه «زائده» و برای تأکید است (بنابراین سوگند را نفی نمی کند، بلکه آن را مؤکدتر می کند) و یا این که «لا» نافی است، و هدف آن است که بگوید: این موضوع به قدری مهم است که به آن سوگند یاد نمی کنم (مثل این که گاهی مردم به یکدیگر می گویند به جان تو قسم یاد نمی کنم که برتر از سوگند است) در میان مفسران گفتگو است. غالب مفسران احتمال اول را برگزیده اند، در حالی که بعضی طرفدار تفسیر دوم هستند و معتقدند: «لا» زائده در آغاز کلام نمی آید، بلکه باید در وسط کلام باشد. تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد؛ زیرا قرآن به اموری مهمتر از قیامت، مانند ذات پاک خدا، سوگند یاد کرده، بنابراین دلیلی ندارد که به روز قیامت در اینجا قسم یاد نشود، و قرار گرفتن «لا» زائده در آغاز کلام نیز نمونه دارد چنان که از اشعار «امراً القیس» نقل کرده اند که در آغاز بعضی از قصائدش «لا» زائده را به کار برده است. (۱)

۱ - لَا وَ أُبَیِّکَ ابْنَةُ الْعَامِرِ لَا یَدْعِی الْقَوْمُ اُنِّی اُفِرُّ

«سوگند به پدرت ای دختر «عامر» * قوم هرگز نمی تواند ادعا کند که من فرار می کنم».

ولی به عقیده ما، بحث پیرامون زائده بودن، یا نافیه بودن «لا» چندان مهم نیست؛ چرا که نتیجه نهائی هر دو یکی است، و آن اهمیت موضوعی است که سوگند به خاطر آن یاد شده. مهم این است که: ببینیم در میان این دو سوگند (سوگند به روز قیامت و سوگند به وجدان بیدار) چه رابطه ای وجود دارد؟

حقیقت این است که یکی از دلایل وجود «معاد» وجود «محکمه وجدان» در درون جان انسان است که به هنگام انجام کار نیک، روح آدمی را مملو از شادی و نشاط می کند، و از این طریق به او پاداش می دهد، و به هنگام انجام کار زشت، یا ارتکاب جنایت، روح او را سخت در فشار قرار داده و مجازات و شکنجه می کند، به حدی که گاه، برای نجات از عذاب وجدان اقدام به خودکشی می کند.

یعنی، در واقع وجدان، حکم اعدام او را صادر کرده، و به دست خودش اجرا می کند! بازتاب «نفس لوّامه» در وجود انسان ها بسیار وسیع و گسترده، و از هر نظر قابل دقت و مطالعه است، و در بحث نکات، اشاره بیشتری به آن خواهیم کرد.

وقتی «عالم صغیر» یعنی وجود انسان، در دل خود محکمه و دادگاه کوچکی دارد، چگونه «عالم کبیر» با آن عظمتش، محکمه عدل عظیمی نخواهد داشت؟!

و از اینجا است که ما از وجود «وجدان اخلاقی»، به وجود «رستاخیز و قیامت» پی می بریم و نیز از همین جا رابطه جالب این دو سوگند روشن می شود، و به تعبیر دیگر سوگند دوم دلیلی است، بر سوگند اول.

در این که مراد از «نفس لوّامه» (۱) چیست؟ مفسران تفسیرهای مختلفی برای آن ذکر کرده اند. یک تفسیر معروف همان است که در بالا گفتیم، یعنی «وجدان اخلاقی» که انسان را به هنگام اعمال خلاف در این دنیا ملامت می کند، و به جبران و تجدید نظر و می دارد. تفسیر دیگر این که: منظور ملامت کردن همه انسان ها در قیامت نسبت به خویشان است، مؤمنان به این جهت خود را ملامت می کنند که: چرا اعمال صالح کم به جا آورده اند؟ و کافران از این جهت که، چرا راه کفر و شرک و گناه پیموده اند؟ سوم این که: منظور تنها نفس کافران است که در قیامت آنها را به خاطر اعمال سوءشان بسیار ملامت و سرزنش می کند.

ولی مناسب با آیه قبل و بعد، همان تفسیر اول است. آری؟ این دادگاه وجدان آن قدر عظمت و احترام دارد که خداوند به آن سوگند یاد می کند، و آن را بزرگ می شمرد، و به راستی بزرگ است؛ چرا که یکی از عوامل مهم نجات انسان، محسوب می شود، به شرط آن که وجدان بیدار باشد، و بر اثر کثرت گناه، ضعیف و ناتوان نگردد.

این نکته نیز قابل توجه است که: به دنبال این دو سوگند پر اهمیت و پر معنی بیان نشده است که: برای چه چیز سوگند یاد شده؟ و به اصطلاح «مُقَسَّمٌ لَهُ» محذوف است. این به خاطر آن است که: از سیاق آیات بعد، مطلب روشن است، بنابراین، آیات فوق، چنین معنی می دهد: «سوگند به روز قیامت، و نفس لوّامه که همه شما

۱ - «لوّامه» صیغه مبالغه است و به معنی «بسیار ملامت کننده» می باشد.

در قیامت برانگیخته می شوید و به سزای اعمالتان می رسید» (۱).
جالب این که: به روز قیامت، سوگند یاد شده که قیامت و رستاخیزی هست، این به خاطر آن است که: مسأله رستاخیز آن چنان مسلّم شمرده شده که حتی در برابر منکران می توان به آن سوگند یاد کرد.

در آیه بعد به عنوان یک استفهام انکاری، می افزاید: «آیا انسان می پندارد که ما استخوان های او را جمع نخواهیم کرد؟» (أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ).

«آری، ما قادریم حتی انگشتان (خطوط سر انگشتان) او را دوباره به صورت اول موزون و مرتب کنیم» (بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسُوِّيَ بَنَانَهُ).

در روایتی آمده است: یکی از مشرکان که در همسایگی پیامبر (صلی الله علیه وآله) زندگی می کرد، به نام «علی بن ابی ربیع» خدمت حضرت (صلی الله علیه وآله) آمد و از روز قیامت سؤال کرد که: چگونه است؟ و کی خواهد بود؟ سپس افزود: اگر آن روز را من با چشم خودم ببینم باز تصدیق تو نمی کنم، و به تو ایمان نمی آورم! آیا ممکن است خداوند این استخوان ها را جمع آوری کند؟ این باور کردنی نیست!

اینجا بود که آیات فوق نازل شد و به او پاسخ گفت، و لذا پیغمبر (صلی الله علیه وآله) درباره این مرد لجوج معاند، می فرمود: اَللّٰهُمَّ اكْفِنِيْ شَرَّ جَارِي السُّوْءِ: «خداوندا شرّ این همسایه بد را از من دور کن» (۲).

نظیر این معنی در آیات دیگر قرآن نیز به چشم می خورد، از جمله در آیه ۷۸

۱ - در تقدیر «لَتُبْعَثُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» یا «إِنَّكُمْ تُبْعَثُونَ» می باشد.

۲ - این روایت را «مراغی»، همچنین «روح المعانی» و تفسیر «صافی» با مختصر تفاوتی نقل کرده اند.

سوره «یس» می خوانیم: یکی از منکران معاد قطعه استخوان پوسیده ای را به دست گرفته بود، و به پیغمبر می گفت: مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ: «چه کسی این استخوان ها را زنده می کند، در حالی که پوسیده است»؟ (۱)

ضمناً، تعبیر به «يَحْسَبُ» (از ماده «حسبان» به معنی گمان) اشاره به این است که این منکران هرگز به گفته خود ایمان نداشتند، بلکه تنها بر پندار و گمان های واهی و بی اساس تکیه می کردند.

اما بینیم چرا مخصوصاً روی استخوان ها تکیه شده است؟ این به خاطر آن است که: اولاً، دوام استخوان بیش از سایر اعضا می باشد، و لذا هنگامی که بپوسد و خاک شود، و ذرات غبارش پراکنده گردد، امید بازگشت آن در نظر افراد سطحی کمتر است.

ثانیاً، استخوان مهمترین رکن بدن انسان می باشد؛ چرا که ستون های بدن را استخوان ها تشکیل می دهند، و تمام حرکات، جابه جایی و فعالیت های مهم بدن به وسیله استخوان ها انجام می گیرد، کثرت، تنوع، اشکال و اندازه های مختلف استخوان ها در بدن انسان، از عجایب خلقت خداوند محسوب می شود، و ارزش یک مهره کوچک پشت انسان، هنگامی ظاهر می شود که از کار بیفتد و می بینیم که تمام بدن را فلج می کند.

«بَنَان» در لغت هم به معنی «انگشتان» آمده، و هم به معنی «سر انگشتان» و در هر دو صورت اشاره به این نکته است که نه تنها خداوند استخوان ها را جمع آوری می کند، و به حال اول باز می گرداند، بلکه استخوان های کوچک و ظریف و دقیق انگشتان را همه در سر جای خود قرار می دهد، و از آن بالاتر

خداوند حتی سر انگشتان او را به طور موزون به صورت نخست باز می گرداند. این تعبیر، می تواند اشاره لطیفی به خطوط سر انگشت انسان ها باشد که می گویند: کمتر انسانی در روی زمین پیدا می شود که: خطوط سر انگشت او با دیگری یکسان باشد، یا به تعبیر دیگر، خطوط ظریف و پیچیده ای که بر سر انگشتان هر انسانی نقش است معرف شخص او است، و لذا در عصر ما مسأله «انگشت نگاری» به صورت علمی در آمده، و به وسیله آن بسیاری از مجرمان شناخته شده، و جرم ها کشف گردیده است، همین قدر کافی است که مثلاً یک سارق، هنگامی که وارد اتاق یا منزلی می شود، دست خود را بر دستگیره در، یا شیشه اطاق، یا قفل و صندوق بگذارد و اثر خطوط انگشتانش روی آن بماند، فوراً از آن نمونه برداری کرده، با سوابقی که از سارقان و مجرمان دارند مطابقه نموده و مجرم را پیدا می کنند.

* * *

آن گاه به یکی از علل حقیقی انکار معاد، اشاره کرده، می فرماید: چنین نیست که انسان در قدرت خداوند بر جمع استخوان ها و زنده کردن مردگان تردید داشته باشد، «بلکه هدفش از انکار این است که: مادام العمر گناه کند» (بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ). او می خواهد از طریق انکار معاد، کسب آزادی برای هر گونه هوسرانی، ظلم، بیدارگری و گناه بنماید، هم وجدان خود را از این طریق اشباع کاذب کند، و هم در برابر خلق خدا مسئولیتی برای خود قائل نباشد؛ چرا که ایمان به معاد و رستاخیز، و دادگاه عدل خدا سدّ عظیمی است در مقابل هر گونه عصیان و گناه. او می خواهد این لجام را بر گیرد و این سد را در هم بشکند و آزادانه هر عملی را خواست انجام دهد.

این منحصر به زمان های گذشته نبوده است، امروز هم یکی از علل گرایش به مادیگری و انکار مبدأ و معاد، کسب آزادی برای «فجور»، گریز از مسئولیت ها، و شکستن هر گونه قانون الهی است، و گرنه دلائل مبدأ و معاد آشکار است.

در تفسیر «علی بن ابراهیم» آمده است: که در توضیح معنی این آیه فرمود: يُقَدِّمُ الذَّنْبَ وَ يُؤَخِّرُ التَّوْبَةَ وَ يَقُولُ سَوْفَ أَتُوبُ: آیه اشاره به کسی است که «گناه را مقدم می دارد و توبه را به تأخیر می اندازد و می گوید: بعداً توبه خواهم کرد». (۱)

بعضی نیز گفته اند: منظور از «فجور» در آیه، «تکذیب» است، بنابراین معنی آیه چنین می شود: انسان می خواهد قیامت و رستاخیز را که در پیش روی او قرار دارد تکذیب کند، ولی تفسیر اول مناسب تر است.

و به دنبال آن، می افزاید: لذا «می پرسد قیامت کی خواهد بود؟»! (يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ). آری، او برای گریز از مسئولیت ها استفهام انکاری درباره وقت قیامت می کند، تا راه را برای فجور خود بگشاید.

این نکته لازم به یادآوری است که: سؤال آنها از وقت بر پا شدن قیامت نه به این معنی است که: اصل آن را قبول داشتند و از وقت آن سؤال می کردند، بلکه این سؤال مقدمه ای بوده برای انکار اصل قیامت، درست مثل این که کسی می گوید: «فلان شخص از سفر می آید» و هنگامی که طول کشید و نیامد دیگری که منکر آمدن آن مسافر است می گوید: پس این مسافر کی خواهد آمد؟

* * *

نکته ها:

۱ - «محکمه وجدان» یا «قیامت صغری»

از قرآن مجید، به خوبی استفاده می شود که: روح و نفس انسانی دارای سه مرحله است:

۱ - «نفس اماره» یعنی روح سرکش، که پیوسته انسان را به زشتی ها و بدی ها دعوت می کند، شهوات و فجور را در برابر او زینت می بخشد، این همان چیزی است که همسر عزیز مصر، آن زن هوسباز، هنگامی که پایان شوم کار خود را مشاهده کرد به آن اشاره نمود و گفت: وَ مَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ:

«من هرگز نفس خود را تبرئه نمی کنم، چرا که نفس سرکش همواره به بدی ها فرمان می دهد».(۱)

۲ - «نفس لوّامه» که در آیات مورد بحث به آن اشاره شده، روحی است بیدار و نسبتاً آگاه، هر چند هنوز در برابر گناه مصونیت نیافته، گاه لغزش پیدا می کند و در دامان گناه می افتد اما کمی بعد بیدار می شود، توبه می کند و به مسیر سعادت باز می گردد، انحراف درباره او کاملاً ممکن است، ولی موقتی است نه دائم، گناه از او سر می زند، اما چیزی نمی گذرد که جای خود را به ملامت و سرزنش و توبه می دهد.

این همان چیزی است که از آن به عنوان «وجدان اخلاقی» یاد می کنند، در بعضی از انسان ها بسیار قوی و نیرومند است و بعضی بسیار ضعیف و ناتوان، ولی به هر حال، در هر انسانی وجود دارد، مگر این که با کثرت گناه آن را به کلی

از کار بیندازد.

۳ - «نفس مطمئنه» یعنی روح تکامل یافته ای که به مرحله اطمینان رسیده، نفس سرکش را رام کرده، و به مقام تقوای کامل و احساس مسئولیت رسیده که دیگر به آسانی لغزش برای او امکان پذیر نیست.

این همان است که در سوره «فجر» آیات ۲۷ و ۲۸ می فرماید: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً:**

«ای نفس مطمئنه! * به سوی پروردگارت باز گرد، در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو».

این «نفس لواامه» چنان که گفتیم، رستاخیز کوچکی است در درون جان هر انسان که بعد از انجام یک کار نیک، یا بد، بلا فاصله محکمه آن در درون جان تشکیل می گردد و به حساب و کتاب او می رسد.

لذا گاه، در برابر یک کار نیک و مهم چنان احساس آرامش درونی می کند، و روح او لبریز از شادی و نشاط می شود، که لذت و شکوه و زیبایی آن با هیچ بیان و قلمی قابل توصیف نیست.

و به عکس، گاهی به دنبال یک خلاف و جنایت بزرگ، چنان گرفتار کابوس وحشتناک، و طوفانی از غم و اندوه می گردد، و از درون می سوزد، که از زندگی به کلی سیر می شود، و حتی گاه، برای رهائی از چنگال این ناراحتی خود را آگاهانه به مقامات قضائی معرفی و به چوبه دار تسلیم می کند.

این دادگاه عجیب درونی، شباهت عجیبی به دادگاه رستاخیز دارد:

۱ - قاضی، شاهد و مجری حکم در حقیقت در اینجا یکی است همانطور که در قیامت چنین است: **عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ:** «خداوندا تو از اسرار پنهان و آشکار آگاهی و تو در میان بندگان قضاوت

خواهی کرد».(۱)

۲ - این دادگاه وجدان، توصیه، رشوه، پارتی و پرونده سازی رائج بشری را نمی پذیرد، همانطور که درباره دادگاه قیامت نیز می خوانیم: وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ: «از آن روز بترسید که هیچ کس به جای دیگری مجازات نمی شود، و نه شفاعتی پذیرفته می گردد، و نه فدیة و رشوه ای، و نه یاری می شوند».(۲)

۳ - محکمه وجدان مهمترین و قطورترین پرونده ها را در کوتاه ترین مدت رسیدگی کرده، حکم نهائی خود را به سرعت صادر می کند، نه استیناف در آن هست، نه تجدید نظر، و نه ماه ها و سال ها سرگردانی، همانطور که در دادگاه رستاخیز نیز می خوانیم: وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ: «خداوند حکم می کند و حکم او رد و نقض نمی شود و حساب او سریع است».(۳)

۴ - مجازات و کیفرش بر خلاف مجازات های دادگاه های رسمی این جهان، نخستین جرقه هایش در اعماق دل و جان افروخته می شود، و از آنجا به بیرون سرایت می کند، نخست روح انسان را می آزارد، سپس آثارش در جسم، و چهره و دگرگون شدن خواب و خوراک او آشکار می شود، همانطور که درباره دادگاه قیامت نیز می خوانیم: نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ: «آتش بر افروخته الهی * که از قلب ها زبانه می کشد».(۴)

۵ - این دادگاه وجدان، چندان نیاز به ناظر و شهود ندارد، بلکه معلومات و آگاهی های خود انسان متهم را به عنوان «شهود» به نفع یا بر ضد او می پذیرد! همانطور که در دادگاه رستاخیز نیز، ذرات وجود انسان حتی دست و پا و پوست

۱ - زمر، آیه ۴۶.

۲ - بقره، آیه ۴۸.

۳ - رعد، آیه ۴۱.

۴ - همزه، آیات ۶ و ۷.

تن او گواهان بر اعمال او هستند چنان که می فرماید:

حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ: «چون به کنار آتش دوزخ برسند گوش و چشم و پوست تن آنها بر ضد آنها گواهی می دهد».(۱)

این شباهت عجیب در میان این دو دادگاه، نشانه دیگری بر فطری بودن مسأله معاد است؛ زیرا چگونه می توان باور کرد در وجود یک انسان که قطره کوچکی از این اقیانوس عظیم هستی است، چنان حساب، کتاب و دادگاه مرموز و اسرار آمیزی وجود داشته باشد، اما در درون این عالم بزرگ مطلقاً حساب و کتاب و دادگاه و محکمه ای وجود نداشته باشد؟ این باور کردنی نیست.(۲)

* * *

۲ - نام های قیامت در قرآن مجید

می دانیم قسمت مهمی از معارف قرآن، و مسائل اعتقادی آن، بر محور مسائل مربوط به قیامت و رستاخیز دور می زند؛ چرا که مهمترین تأثیر را در تربیت انسان و روند تکامل او دارد. نام هایی که در قرآن برای این روز بزرگ انتخاب شده، نیز بسیار است و هر کدام بیانگر بعدی از ابعاد آن روز می باشد، و به تنهایی می تواند مسائل بسیاری را در این رابطه بازگو کند. به گفته مرحوم «فیض کاشانی» در «محجّه البیضاء» در زیر هر یک از این نام ها سرّی نهفته شده، و در هر توصیفی معنای مهمی بیان گشته، باید کوشید تا این معانی را درک کرد، و این اسرار را یافت.

۱ - فصلت، آیه ۲۰.

۲ - برای توضیح بیشتر پیرامون «محکمه وجدان» به کتاب «رهبران بزرگ» (بحث وجدان) و کتاب «معاد و عالم پس از مرگ» (بحث دلایل معاد) مراجعه فرمائید.

او بیش از یک صد نام برای قیامت ذکر کرده که همه، یا اکثر آن را می توان از قرآن مجید استفاده کرد. مانند «يوم الحسرة»، «يوم الندامة»، «يوم المحاسبة»، «يوم المسألة»، «يوم الواقعة»، «يوم القارعة»، «يوم الراجفة»، «يوم الرادفة»، «يوم الطلاق»، «يوم الفراق»، «يوم الحساب»، «يوم التناد»، «يوم العذاب»، «يوم الفرار»، «يوم الحق»، «يوم الحكم»، «يوم الفصل»، «يوم الجمع»، «يوم الدين»، «يوم تبلى السرائر»، «يوم لا يغنى مولى عن مولى شيئا»، «يوم يفر المرء من اخيه»، «يوم لا ينفع مال ولا بنون» و «يوم التغابن» و....(۱)

ولی معروف ترین نام آن همان «يوم القيامة» است که هفتاد بار در قرآن مجید ذکر شده، و حکایت از قیام عمومی بندگان و رستاخیز عظیم انسان ها دارد و توجه به آن نیز، انسان را به قیام در این دنیا برای انجام وظیفه دعوت می نماید.

به عقیده ما برای بیدار شدن از خواب غفلت و غرور، و مهار کردن نفس سرکش، و تعلیم و تربیت انسان، کافی است که در این نام ها بیندیشیم و وضع خود را در آن روز عظیم، روزی که همگی در پیشگاه خداوند بزرگ حاضر می شویم، و پرده ها کنار می رود و اسرار درون ظاهر می شود، بهشت تزیین می گردد و جهنم بر افروخته می شود، و همگان در پای میزان عدل الهی حاضر می شویم در نظر بگیریم (خداوندا ما را در آن روز در پناه خودت جای ده).

۱ - «المحجۃ البيضاء»، جلد ۸، صفحه ۳۳۱. (با اختصار). و برای آگاهی بیشتر می توانید به جلد پنجم «پیام قرآن» مراجعه فرمائید.

- ۷ فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ
 ۸ وَ خَسَفَ الْقَمَرُ
 ۹ وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ
 ۱۰ يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُ
 ۱۱ كَلَّا لَا وَزَرَ
 ۱۲ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ
 ۱۳ يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ
 ۱۴ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ
 ۱۵ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ

ترجمه:

- ۷ - (بگو:) در آن هنگام که چشم ها خیره گردد.
 ۸ - و ماه بی نور گردد.
 ۹ - و خورشید و ماه یک جا جمع شوند.
 ۱۰ - آن روز انسان می گوید: «راه فرار کجاست»!
 ۱۱ - حاشا پناهگاهی نیست!
 ۱۲ - آن روز قرارگاه نهائی به سوی خدای تو است.
 ۱۳ - و در آن روز انسان را از آنچه که از پیش یا پس فرستاده آگاه می کنند!
 ۱۴ - بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است.
 ۱۵ - هر چند (در ظاهر) برای خود عذرهایی بتراشد!

تفسیر:

انسان بهترین داور خویش است

در آیات گذشته، سخن به سؤالی که منکران رستاخیز درباره قیامت داشتند منتهی شد، آنها می گفتند: اگر قیامت راست است کی خواهد آمد؟!

آیات مورد بحث، پاسخ گویائی است به این سؤال.

نخست به حوادث قبل از رستاخیز، یعنی تحول عظیمی که در دنیا پیدا می شود، و نظام آن متلاشی می گردد اشاره کرده، می فرماید: «هنگامی که چشم ها از شدت هول و وحشت به گردش درآید و مضطرب شود» (فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ). (۱)

«و زمانی که ماه بی نور و منخسف گردد» (وَ خَسَفَ الْقَمَرُ).

«و زمانی که خورشید و ماه در یک جا جمع شوند» (وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ).

در این که منظور از «جمع ماه و خورشید» چیست؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده اند:

گاه گفته اند: هر دو در کنار هم قرار می گیرند، و یا هر دو با هم از مشرق طلوع کرده در مغرب غروب می کنند.

و گاه گفته اند: هر دو در این صفت که نور خود را از دست می دهند جمع

۱ - «بَرِقَ» از ماده «برق» (بر وزن فرق) در اصل، به معنی روشنائی و برقی است که در میان ابرها ظاهر می شود، سپس به هر نوع روشنائی اطلاق شده، برق زدن چشم ها که در این آیه به آن اشاره شده، به معنی حرکت شدید و اضطراب آمیز آن از شدت هول و ترس است. بعضی نیز آن را به معنی ساکن شدن حدقه چشم و خیره نگاه کردن به یک نقطه که آن هم غالباً نشانه وحشت است، تفسیر کرده اند، و شواهدی از اشعار عرب بر این معنی که برق زدن چشم، به معنی تحیر است آورده اند، ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

خواهند بود. (۱)

این احتمال نیز وجود دارد که: ماه تدریجاً تحت تأثیر جاذبه خورشید به آن نزدیک و سرانجام به سوی آن جذب و جمع می شود و هر دو بی فروغ می گردند. به هر حال، در اینجا به دو قسمت از مهمترین پدیده های انقلابی آخر جهان، یعنی بی نور شدن ماه، و جمع شدن خورشید و ماه با یکدیگر، اشاره شده، که در آیات دیگر قرآن نیز کم و بیش اشاراتی به آن دیده می شود، مثلاً در آیه ۱ سوره «تکویر» می فرماید: إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ: «هنگامی که خورشید تاریک گردد» و می دانیم: نور ماه از خورشید است، هنگامی که خورشید تاریک شود، ماه نیز تاریک می گردد، در نتیجه کره زمین در ظلمت و تاریکی وحشتناکی فرو می رود.

به این ترتیب، با یک انقلاب و تحول عظیم، جهان پایان می یابد سپس با تحول عظیم دیگری (با نفخه صور دوم که نفخه حیات است) رستاخیز انسان ها آغاز می گردد، «و در آن روز انسان می گوید: راه فرار کجاست!» (يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ). (۲) آری، انسان های کافر و گنهگار که روز قیامت را تکذیب می کردند آن روز از شدت خجالت و شرم، پناهگاهی می جویند، و از سنگینی بار گناه و ترس از عذاب راه فرار می طلبند، درست همانند این دنیا که وقتی مواجه با حادثه

۱ - مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» می گوید: جمع، سه گونه است: جمع در مکان، جمع در زمان، و جمع اوصاف در شیء واحد (مانند جمع علم و عدالت در یک انسان) ولی جمع به معنی «اشتراک دو چیز در صفت» مثل بی نور شدن ماه و خورشید با هم، یک نوع تعبیر مجازی است (که باید از قرینه استفاده شود) (مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۳۹۵).

۲ - «مَفَرٌّ» اسم مکان است از «فرار» و بعضی احتمال داده اند: مصدر بوده باشد، ولی، این احتمال در اینجا بعید به نظر می رسد.

خطرناکی می شدند، دنبال راه فرار می گشتند آنجا را نیز به اینجا قیاس می کنند!

ولی به زودی به آنها گفته می شود: «هرگز چنین نیست، راه فرار و پناهگاهی در اینجا وجود ندارد» (کَلَّا لَا وَزَرَ). (۱)

«بلکه قرارگاه نهائی همگان به سوی پروردگار است» و جز او پناهگاهی وجود ندارد (إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ).

برای این آیه، غیر از تفسیر فوق، تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده اند از جمله این که: در آن روز حکم نهائی به دست خدا است.

یا این که قرارگاه نهائی از بهشت و دوزخ به فرمان او است.

یا این که استقرار برای محاکمه و حساب در پیشگاه او است.

ولی با توجه به آیه بعد، تفسیری را که انتخاب کردیم از همه مناسب تر است.

بعضی معتقدند: این آیه، از جمله آیاتی است که خط سیر تکامل ابدی انسان را بیان می کند، و در زمره آیاتی است که می گوید: «وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ»: «بازگشت همه به سوی او است» (۲) و یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ:

«ای انسان تو با سعی و زحمت به سوی پروردگارت پیش می روی، و او را ملاقات خواهی کرد» (۳) و وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَى: «و این که همه به سوی پروردگارت باز می گردند». (۴) - (۵)

۱ - «وَزَرَ» (بر وزن قمر) در اصل، به معنی پناهگاه های کوهستانی و مانند آن است، و «وزیر» را از این جهت «وزیر» می گویند که در کارها به او پناه می برند، در آیه مورد بحث به معنی هر گونه پناهگاه است.

۲ - تغابن، آیه ۳.

۳ - انشقاق، آیه ۶.

۴ - نجم، آیه ۴۲.

۵ - البته در تفسیر این آیات نظرات دیگری نیز هست که در ذیل آنها بیان کرده ایم.

به تعبیر روشن تر، انسان ها رهروانی هستند که از سر حدّ عدم حرکت کرده و تا به اقلیم وجود این همه راه را آمده اند، و در این اقلیم، نیز رو به سوی وجود مطلق و هستی بی پایان خداوند در حرکتند، و هر گاه از مسیر اصلی و صراط مستقیم منحرف نشوند این حرکت تکاملی تا ابد ادامه خواهد یافت و هر روز وارد مرحله تازه ای از قرب خدا می شوند، اما اگر از مسیر خود منحرف شوند، سقوط کرده و نابود خواهند شد.

سپس در ادامه همین سخن، می افزاید: «در آن روز انسان را از تمام کارهائی که «مقدم» داشته یا «مؤخر» نموده است آگاه می سازند» (يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ).

در این که: منظور از این دو تعبیر، چیست؟ تفسیرهای زیادی ذکر شده است:

نخست این که: منظور اعمالی است که در حیات خود از پیش فرستاده، یا آثاری که بعد از مرگ از او باقی مانده، اعم از سنت نیک و بد، که در میان مردم گذاشته و به آن عمل می کنند، و حسنات و سیئاتش به او می رسد، و یا کتاب و نوشته ها، و بناهای خیر و شر، و فرزندان صالح و ناصالح، که آثارش به او می رسد.

دیگر این که: منظور اولین اعمالی است که به جا آورده، و آخرین اعمالی که در عمرش انجام داده است، و به تعبیر دیگر از تمام اعمالش با خبر می شود.

سوم این که: اموالی را که پیش از خود فرستاده، و اموالی را که برای وارثان گذاشته است.

بعضی نیز گفته اند: منظور گناهانی است که مقدم داشته، و اطاعتی است که

مؤخر داشته است، یا بالعکس.

اما از همه مناسب تر تفسیر اول است، به خصوص این که در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر این آیه آمده است: (يُنَبِّئُ) بِمَا قَدَّمَ مِنْ خَيْرٍ وَ شَرٍّ، وَ مَا آخَرَ مِنْ سُئِهِ لَيْسَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ، فَإِنْ كَانَ شَرًّا كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرِهِمْ، وَ لَا يَنْقُصُ مِنْ وَزْرِهِمْ شَيْئًا، وَ إِنْ كَانَ خَيْرًا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْوَرِهِمْ، وَ لَا يَنْقُصُ مِنْ أَجْوَرِهِمْ شَيْئًا:

«در آن روز به انسان خبر می دهند آنچه از خیر و شر را مقدم داشته، و آنچه مؤخر نموده است، از سنت هائی که از خود به یادگار گذارده، تا کسانی که بعد از او می آیند به آن عمل کنند، اگر سنت بدی بوده به اندازه گناه عمل کنندگان بر او خواهد بود، بی آن که چیزی از گناه آنان بکاهد، و اگر سنت خیری بوده همانند پاداش های آنها برای او خواهد بود بی آن که چیزی از اجر آنها کاسته شود».(۱)

در آیه بعد می افزاید: گرچه خداوند و فرشتگان او انسان را از تمام اعمالش آگاه می کنند، ولی نیازی به این اعلام نیست، «بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است» و خود و اعضایش در آن روز بزرگ شاهد و گواه او هستند (بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ).

«هر چند در ظاهر برای خود عذرهای بتراشد» (وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ). این آیات، در حقیقت همان چیزی را می گوید که در آیات دیگر قرآن درباره گواهی اعضای انسان بر اعمال او آمده است، مانند آیه ۲۰ سوره «فصلت» که

۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۴۰۶، نظیر همین حدیث در تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۶۸۹۱ نیز آمده است.

می گوید: شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: «گوش ها، چشم ها و پوست های تنشان به آنچه انجام می دادند گواهی می دهند» و آیه ۶۵ «یس» که می فرماید: وَ تَكَلَّمْنَا أُيْدِيَهُمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ: «دست های آنها با ما سخن می گویند، و پاهایشان به اعمالی که انجام داده اند گواهی می دهند»!

بنابراین، در آن دادگاه بزرگ قیامت، بهترین گواه بر اعمال انسان، خود اوست؛ چرا که او از همه بهتر از وضع خویشتن آگاه است، هر چند خداوند برای اتمام حجت گواهان زیاد دیگری نیز برای او قرار داده است.

«بَصِيرَةٌ» هم معنای مصدری دارد (بینائی و آگاهی) و هم معنی وصفی (شخص آگاه) و لذا بعضی آن را به معنی «حجت و دلیل و برهان» که آگاهی بخش است تفسیر کرده اند. (۱)
«مَعَاذِير» جمع «مَعْذِرَت»، در اصل به معنی پیدا کردن چیزی است که آثار گناه را از بین ببرد که گاهی عذر واقعی است، و گاه صوری و ظاهری.

بعضی نیز گفته اند: «مَعَاذِير» جمع «مَعْذِر» به معنی پرده و پوشش است، طبق این تفسیر معنی آیه چنین می شود: انسان بر خویشتن آگاهی دارد هر چند پرده ها بر اعمال خود بیفکند، و کارهای خویش را مستور دارد، ولی تفسیر اول مناسب تر است.

به هر حال، حاکم بر حساب و جزا در آن روز بزرگ، کسی است که هم از اسرار درون و برون آگاه است، و هم خود انسان را حسابگر اعمال خویش قرار می دهد، همان گونه که در آیه ۱۴ سوره «اسراء» آمده: اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ

۱ - بنابر احتمال اول، «تاء» آن مصدری است، و بنابر احتمال دوم «تاء» تأنیث است، به خاطر این که انسان در اینجا به معنی «جوارح» یا به معنی «نفس» است که تأنیث مجازی دارد، و بعضی نیز آن را «تاء مبالغه» می دانند که خبر از شدت آگاهی انسان بر خویشتن می دهد.

الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا: «نامه اعمال را بخوان، کافی است که امروز خود حسابگر خویش باشی!»
 گرچه آیات مورد بحث، همگی درباره معاد و قیامت سخن می گوید، ولی مفهوم آن گسترده
 است، عالم دنیا را نیز شامل می شود، در اینجا نیز مردم از حال خود آگاهند، هر چند گروهی
 با دروغ، پشت هم اندازی، ظاهرسازی و ریاکاری چهره واقعی خویش را مکتوم می دارند.

لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که: مَا يَصْنَعُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَظْهَرَ حُسْنًا، وَ
 يُسِرُّ سَيِّئًا أَلَيْسَ إِذَا رَجَعَ إِلَى نَفْسِهِ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ كَذَلِكَ، وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى
 نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ، إِنْ السَّرِيرَةَ إِذَا صَلَحَتْ قَوِيَتْ الْعَلَانِيَةُ: «هر گاه یکی از شما ظاهر خود را بیاراید
 اما در پنهانی بد کار باشد چه می تواند انجام دهد؟ آیا هنگامی که به خویشتن مراجعه کند،
 نمی داند که این گونه نیست؟ همان گونه که خداوند سبحان می فرماید: بلکه انسان به
 خویشتن آگاه است، هنگامی که باطن انسان صالح گردد ظاهر او نیز تقویت می شود». (۱)

و در احادیث روزه مریض نیز آمده است: یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد: مَا
 حَدُّ الْمَرَضِ الَّذِي يُفْطَرُ صَاحِبُهُ؟ «میزان آن بیماری که مجوز افطار است چیست؟» امام (علیه
 السلام) در جواب فرمود: بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ، هُوَ أَغْلَمُ بِمَا يُطِيقُ: «انسان از وضع خود
 آگاه تر است و بهتر می داند چه اندازه توانائی دارد». (۲)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۹۶.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۹۶ (این حدیث را مرحوم «صدوق» در «من لا یحضر»
 در کتاب صیام نیز آورده است - جلد ۲، صفحه ۱۳۲، باب حَدِّ الْمَرَضِ الَّذِي يَفْطَرُ صَاحِبَهُ،
 حدیث ۱۹۴۱).

۱۶ لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ

۱۷ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ

۱۸ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ

۱۹ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ

ترجمه:

۱۶ - زبانت را به خاطر عجله برای خواندن آن (قرآن) حرکت مده.

۱۷ - چرا که جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست!

۱۸ - پس هر گاه ما آن را خواندیم، از خواندن آن پیروی کن!

۱۹ - سپس بیان (و توضیح) آن (نیز) بر عهده ماست!

تفسیر:

جمع و حفظ قرآن بر عهده ماست!

این آیات، در حقیقت به منزله جمله معترضه ای است که گاه گوینده در لابلای سخن خویش می آورد، مثلاً شخصی مشغول خطابه است و می بیند آخر مجلس مملو از جمعیت شده در حالی که جلو مجلس خالی است موقتاً سخنان خویش را قطع می کند، و حاضران را دعوت به جلو آمدن می کند، تا جا برای آیندگان باز شود و آن گاه به سخنان خویش ادامه می دهد و یا استادی به هنگام تدریس غفلتی از شاگرد خود می بیند سخن خویش را قطع کرده و به او هشدار می دهد سپس درس را ادامه می دهد.

اگر شخصی ناآگاه، آن سخنرانی یا این تدریس را از نوار بشنود ممکن است گرفتار اشتباه شود، و از عدم ارتباط این جمله ها با جمله های قبل و بعد تعجب کند، ولی با دقت در شرایط خاص مجلس، فلسفه این جمله های معترضه روشن می شود. با توجه به این مقدمه ساده به تفسیر آیات مورد بحث می پردازیم. خداوند موقتاً رشته سخن درباره قیامت و احوال مؤمنان و کافران را رها کرده، و تذکر فشرده ای به پیامبرش درباره قرآن می دهد، می فرماید: «زبان را به خاطر عجله برای خواندن آن، حرکت مده» (لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ). در تفسیر این آیه، مفسران گفتگو بسیار دارند، و روی هم رفته سه تفسیر برای آن ذکر شده است:

نخست تفسیر معروفی است که از «ابن عباس» در کتب حدیث و تفسیر نقل شده است، و آن این که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خاطر عشق و علاقه شدیدی که به دریافت و حفظ قرآن داشت، هنگامی که پیک وحی آیات را بر او می خواند، همراه او زبان خود را حرکت می داد و عجله می کرد، خداوند او را نهی فرمود که این کار را مکن، ما خود آن را برای تو جمع می کنیم.

دیگر این که: می دانیم قرآن دارای دو نزول است: «نزول دفعی» یعنی همه آن یک جا در «شب قدر» بر قلب پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد، و «نزول تدریجی» که طی ۲۳ سال صورت گرفته، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خاطر عجله ای که در ابلاغ دعوت داشت، گاه قبل از نزول تدریجی، و یا همراه آن، آیات را تلاوت می کرد، به او دستور داده شد: از این کار خود داری کند، و بگذارد هر آیه ای در موقع خود تلاوت و ابلاغ گردد. و به این ترتیب، مضمون این آیه همانند آیه ۱۱۴ سوره «طه» است وَ

لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ: «درباره قرآن عجله مکن پیش از آن که وحی آن تمام شود».

این دو تفسیر تفاوت زیادی با هم ندارند، و در مجموع به این معنی باز می گردد که پیامبر (صلی الله علیه وآله) حتی در گرفتن وحی هم، نباید عجله کند.

تفسیر سوم می که طرفدار بسیار کمی دارد این است که: مخاطب این آیات گنهکاران در قیامتند که به آنها دستور داده می شود، نامه اعمال خود را بخوانند و حسابگر خویش باشند، و به آنها گفته می شود: در خواندن آن عجله نکنید، طبیعی است آنها به هنگام خواندن نامه عمل خود، وقتی به «سینات» می رسند ناراحت می شوند، و می خواهند با عجله از آن بگذرند، این دستور به آنها داده می شود و آنها را از عجله باز می دارد، و موظف می شوند هنگامی که فرشتگان الهی نامه اعمال آنها را می خوانند آنها نیز از آنها پیروی کنند.

مطابق این تفسیر، این آیات شکل جمله معترضه ندارد، و با آیات گذشته و آینده مربوط است، و همگی با هم پیوند دارند؛ چرا که همه مربوط به احوال قیامت و معاد است، ولی طبق تفسیر اول و دوم - همان گونه که گفتیم - این آیات جنبه معترضه دارد.

به هر حال تفسیر سوم، مخصوصاً با توجه به ذکر نام قرآن در آیات بعد، بسیار بعید به نظر می رسد، و اصولاً لحن آیات، به خوبی نشان می دهد که مراد یکی از دو تفسیر قبل است، و جمع میان آن دو نیز مانعی ندارد، هر چند لحن آیات بعد، موافق تفسیر اول یعنی تفسیر مشهور است (دقت کنید).

سپس می افزاید: «بر ما است که آن را جمع کنیم و بر تو بخوانیم» (إِنَّ عَلَيْنَا

جَمْعُهُ وَ قُرْآنَهُ). (۱)

خلاصه از ناحیه جمع آوری قرآن نگران نباش، ما آیات آن را جمع می کنیم باز هم به وسیله پیک وحی بر تو می خوانیم.

«و هنگامی که ما بر تو خواندیم از آن پیروی کن و بخوان» (فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ).

«سپس بر ما است که آن را تبیین کنیم» (ثُمَّ إِنَّا عَلَيْنَا بَيَانَهُ).

بنابراین، جمع قرآن، هم تلاوت آن بر تو، و هم تبیین و تفصیل معانی آن، هر سه بر عهده ما است، به هیچ وجه نگران مباش، آن کس که این وحی را نازل کرده، در تمام مراحل حافظ آن است، تنها وظیفه تو از یکسو، پیروی از تلاوت پیک وحی، و از سوی دیگر، ابلاغ این رسالت به عامه مردم است.

بعضی نیز گفته اند: منظور از جمع کردن، جمع در لسان وحی نیست، بلکه جمع در سینه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و تلاوت آن در لسان آن حضرت (صلی الله علیه وآله) است، یعنی عجله مکن ما تمام این آیات را در سینه تو جمع می کنیم، و سپس قرائت آن را بر زبانت جاری می سازیم.

به هر حال، این تعبیرات همگی تفسیر اول را تایید می کند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) به هنگام نزول وحی به وسیله جبرئیل، پیوسته عجله داشت آیات را به سرعت تکرار کند، مبادا از حافظه او برود، و اینجا بود که از سوی خداوند به او اعلام شد: خونسردی خود را حفظ کند، و نیز اطمینان داده شد که نه تنها جمع آیات و تلاوت آن، که تبیین آن نیز از سوی خداوند تضمین شده است.

۱ - توجه داشته باشید «قرآن» در این آیه و آیه بعد، معنی مصدری دارد و به معنی «قرائت» است.

این آیات در ضمن، بیانگر اصالت قرآن، و حفظ آن از هر گونه تحریف و دگرگونی است؛ چرا که خداوند وعده جمع، تلاوت و تبیین آن را داده است. در حدیث آمده است: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بعد از نزول این آیات هنگامی که «جبرئیل» بر او نازل می شد کاملاً سکوت می کرد، و هنگامی که «جبرئیل» می رفت شروع به تلاوت آیات می نمود. (۱)

* * *

۲۰ كَلَّا بَلْ تُجِیُّونَ الْعَاجِلَةَ

۲۱ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ

۲۲ وَجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ

۲۳ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ

۲۴ وَجُوهٌ یَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ

۲۵ تَظُنُّ أَنْ یُفْعَلَٰ بِهَا فَاكِرَةٌ

ترجمه:

۲۰ - چنین نیست بلکه شما دنیای زودگذر را دوست دارید!

۲۱ - و آخرت را رها می کنید!

۲۲ - در آن روز صورت هائی شاداب است.

۲۳ - و به پروردگارش می نگرند!

۲۴ - و در آن روز صورت هائی عبوس است.

۲۵ - زیرا می داند عذابی در پیش دارد که پشت را در هم می شکند!

تفسیر:

چهره های خندان و چهره های عبوس در صحنه قیامت

در این آیات، بار دیگر به ادامه بحث های مربوط به معاد باز می گردد، ویژگی های دیگری را از قیامت، و همچنین علل انکار معاد را بیان می کند، می فرماید: «چنان نیست که دلائل معاد مخفی باشد و نتوانید به حقانیت آن پی

ببرید، بلکه در حقیقت شما این دنیای زود گذر را دوست دارید» (كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ).

«و به همین دلیل آخرت را رها می کنید» (و تَذَرُونَ الْآخِرَةَ).

دلیل اصلی انکار معاد، شک در قدرت خداوند و جمع آوری «عظام رمیم» و خاک های پراکنده نیست، بلکه علاقه شدید شما به دنیا است، شهوات و هوس های سرکش سبب می شود که هر گونه مانع و رادعی را از سر راه خود بر دارید.

و از آنجا که پذیرش معاد و امر و نهی الهی، موانع و محدودیت های فراوانی بر سر این راه ایجاد می کند، به انکار اصل مطلب برمی خیزید، و آخرت را به کلی رها می سازید.

همان گونه که قبلاً نیز گفتیم یکی از علل مهم گرایش به مادیگری و انکار مبدأ و معاد، کسب آزادی بی قید و شرط در برابر شهوات و لذات، و هر گونه گناه، می باشد، نه تنها در گذشته که در دنیای امروز نیز این معنی به صورت آشکارتری صادق است.

این دو آیه، در حقیقت تأکیدی است بر آنچه در آیات قبل گذشت که می فرمود: «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ * يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ» (۱)

آن گاه به بیان حال مؤمنان نیکو کار، و کافران بد کار، در آن روز پرداخته، چنین می گوید: «صورت هائی در آن روز شاداب و خندان و نورانی و زیبا است»

۱ - بعضی «كَلَّا» را در آیات فوق اشاره به نفی تدبر آنها در قرآن مجید دانسته اند، ولی این تفسیر صحیح نیست؛ زیرا همان گونه که گفتیم در آیات مربوط به قرآن، مخاطب پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و جنبه معترضه دارد، اما آیات مورد بحث ادامه ای است بر آیات گذشته پیرامون قیامت.

(وَجُودُهُ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ).

«ناضِرَةٌ» از ماده «نَضَرَ» به معنی شادابی خاصی است که بر اثر وفور نعمت و رفاه به انسان دست می دهد که توأم با سرور و زیبائی و نورانیت است، یعنی رنگ رخساره آنها از وضع حالشان خبر می دهد که چگونه غرق نعمت های الهی شده اند، در حقیقت، این شبیه چیزی است که در آیه ۲۴ سوره «مطففین» آمده: تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ: «در صورت های آنها (بهشتیان) شادابی نعمت را مشاهده می کنی».

این از نظر پاداشهای مادی، و اما در مورد پاداشهای روحانی آنها می فرماید: «آنها فقط به ذات پاک پروردگارشان می نگرند!» (إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ).

نگاهی با چشم دل و از طریق شهود باطن، نگاهی که آنها را مجذوب آن ذات بی مثال، و آن کمال و جمال مطلق می کند، و لذتی روحانی و توصیف ناپذیر به آنها دست می دهد که یک لحظه آن از تمام دنیا و آنچه در دنیا است برتر و بالاتر است!

توجه داشته باشید: مقدم شدن «إِلَى رَبِّهَا» بر «نَاظِرَةٌ» افاده حصر می کند، یعنی تنها به او می نگرند، و نه به غیر او.

و اگر گفته شود: بهشتیان مسلماً به غیر او نیز نگاه می کنند، می گوئیم: اگر به غیر او نگاه می کنند، همه را آثار او می بینند، که نگاه کردن به اثر، نگاه به مؤثر است.

و به تعبیر دیگر در همه جا او را می بینند، و در همه چیز قدرت و جلال و جمال او را تماشا می کنند، لذا توجه به نعمت های بهشتی آنها را از نظر به ذات خداوند غافل نمی کند.

به همین دلیل، در بعضی از روایات که در تفسیر این آیه آمده است می‌خوانیم: «آنها نظر به رحمت خداوند و نعمت او و ثواب او می‌کنند» (۱) چرا که نگاه به اینها نیز، نگاه به ذات مقدس او است.

جمعی از بی‌خبران، آیه فوق را اشاره به مشاهده حسی خداوند در قیامت گرفته‌اند و می‌گویند: در آن روز، خدا را با همین چشم ظاهر مشاهده خواهند کرد!

در حالی که چنین مشاهده‌ای لازمه اش جسمانی بودن خداوند، و وجود در مکان و کیفیت و حالت خاص جسمانی است، و می‌دانیم ذات پاکش از این آلودگی‌ها برکنار است، همان گونه که در آیات مختلف قرآن، کراراً روی آن تکیه شده است از جمله در آیه ۱۰۳ سوره «انعام» می‌خوانیم: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ:

«چشم‌ها او را نمی‌بینند، و او چشم‌ها را می‌بیند» این آیه مطلق است، و هیچ اختصاص به دنیا ندارد.

عدم مشاهده حسی خداوند، واضح‌تر از آن است که بخواهیم بیش از این روی آن بحث کنیم، و هر کس کمترین آشنائی با قرآن و معارف اسلامی داشته باشد به این حقیقت اعتراف می‌کند.

بعضی برای «ناظره» تفسیر دیگری ذکر کرده، و گفته‌اند: از ماده «انتظار» است، یعنی مؤمنان در آن روز انتظارشان تنها از ذات پاک خدا است، و حتی بر اعمال نیک خود نیز تکیه نمی‌کنند، و پیوسته منتظر رحمت و نعمت اویند.

و اگر گفته شود: این انتظار آمیخته با نوعی ناراحتی خواهد بود، در حالی که در آنجا برای مؤمنان ناراحتی وجود ندارد.

در پاسخ می گویند: آن انتظاری آمیخته با ناراحتی است که اطمینانی به سرانجامش نباشد، ولی با وجود اطمینان، چنین انتظاری آمیخته با آرامش است. (۱)

جمع میان معنی «نظر کردن» و «انتظار داشتن» نیز بعید به نظر نمی رسد؛ زیرا استعمال لفظ واحد در معانی متعدد جائز است، اما اگر بنا شود یکی از این دو معنی منظور باشد، ترجیح با معنی اول است.

این سخن را با حدیث پر معنایی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پایان می دهیم، فرمود: إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: تُرِيدُونَ شَيْئًا أَزِيدُكُمْ؟ فَيَقُولُونَ أَلَمْ تَبَيِّضْ وَجُوهَنَا؟ أَلَمْ تُدْخِلْنَا الْجَنَّةَ وَتُنْجِنَا مِنَ النَّارِ؟ قَالَ: فَيَكْشِفُ اللَّهُ تَعَالَى الْحِجَابَ فَمَا أُعْطُوا شَيْئًا أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنَ النَّظَرِ إِلَى رَبِّهِمْ!

«هنگامی که اهل بهشت وارد بهشت می شوند خداوند می فرماید: چیزی دیگری می خواهید بر شما بیفزایم؟

آنها می گویند: (پروردگارا همه چیز به ما داده ای) آیا روی ما را سفید نکردی؟ آیا ما را وارد بهشت نمودی؟ و رهائی از آتش نبخشیدی؟

در این هنگام حجاب ها کنار می رود (و خداوند را با چشم دل مشاهده می کنند) و در آن حال چیزی محبوب تر نزد آنان از نگاه به پروردگارشان نیست». (۲)

جالب توجه این که: در حدیثی از «انس بن مالک» از آن حضرت (صلی الله علیه وآله) آمده است که: يَنْظُرُونَ إِلَى رَبِّهِمْ بِلاَ كَيْفِيَّةٍ وَلاَ حَدٍّ مَحْدُودٍ وَلاَ صِفَةٍ مَعْلُومَةٍ: «آنها به پروردگارشان می نگرند بدون کیفیت و حد محدود و صفت مشخصی!». (۳)

۱ - بعضی معتقدند: «نظر» به معنی «انتظار» با «الی» متعدی نمی شود، بلکه بدون حرف جرّ متعدی خواهد شد، ولی شواهدی از اشعار عرب در دست است که نشان می دهد: «نظر» به معنی «انتظار» نیز با «الی» متعدی می شود (به مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۳۹۸ و تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۶۹۰۰ مراجعه شود).

۲ - «روح المعانی»، جلد ۲۹، صفحه ۱۴۵.

۳ - تفسیر «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۲۰۴.

و این حدیث تأکیدی است بر شهود باطنی نه مشاهده با چشم.

و در نقطه مقابل این گروه مؤمنان، «گروهی هستند که صورت هایشان، عبوس و در هم کشیده است» (وَجُوءٌ يَوْمَئِذٍ بِاسِرَةٍ).

«باسِرَة» از ماده «بَسَرَ» (بر وزن نصر) به معنی چیز نارس و کار قبل از موعد است، و لذا به میوه کال نخل، «بُسْر» (بر وزن عُسْر) گفته می شود، و سپس به در هم کشیدن صورت و عبوس بودن اطلاق شده است، از این جهت که عکس العملی است که انسان قبل از فرا رسیدن رنج، عذاب و ناراحتی اظهار می دارد.

به هر حال، آنها وقتی نشانه های عذاب را می نگرند، و نامه های اعمال خویش را خالی از حسنات، و مملو از سیئات، مشاهده می کنند، سخت پریشان، محزون و اندوهگین می شوند، و چهره در هم می کشند.

«آنها می دانند عذابی سخت که پشت آنها را در هم می شکند درباره آنها انجام خواهد شد» (تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ).

بسیاری از مفسران معتقدند: «ظن» در اینجا به معنی علم است، یعنی آنها یقین به چنین عذابی پیدا می کنند، در حالی که بعضی گفته اند: «ظن» در اینجا به همان معنی اصلی، یعنی گمان می باشد، البته آنها اجمالاً یقین دارند عذاب می شوند اما نسبت به چنین عذاب کمرشکن گمان دارند. (۱)

«فاقِرَةٌ» از ماده «فقر» (بر وزن ضربه) و جمع آن «فقار» به معنی مهره های پشت است، بنابراین «فاقِرَةٌ» به حادثه سنگینی می گویند که مهره های پشت را در

۱ - از جمله شواهدی که برای این موضوع آورده اند این است که: اگر «ظن» به معنی «علم» باشد، «أَنْ» بعد از آن باید «مخففه از مثقله» باشد، در حالی که «أَنْ» در آیه مورد بحث مصدریه است به قرینه این که نصب داده است.

هم می شکنند، و «فقیر» را از این رو فقیر گفته اند که: گوئی پشتش شکسته است. (۱)
 در هر صورت، این تعبیر، کنایه از انواع مجازات های سنگینی است که در دوزخ در انتظار این
 گروه است، این گروه انتظار عذاب های کمرشکن را می کشند در حالی که گروه سابق در
 انتظار رحمت پروردگار، و آماده لقای محبوبند اینها بدترین عذاب را دارند، و آنها برترین
 نعمت جسمانی و موهبت و لذت روحانی را.

۱ - «فاقره» صفت برای موصوف محذوفی است، و در تقدیر «داهیة فاقرة» می باشد، و «تَطْنُ»
 فعل است که فاعل آن «وَجْوه» است، و در تقدیر «ارباب الوجوه» یا «ذوات الوجوه» می باشد.

۲۶ كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ

۲۷ وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ

۲۸ وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ

۲۹ وَ التَّفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ

۳۰ إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ

ترجمه:

۲۶ - چنین نیست تا موقعی که جان به گلوگاهش رسد.

۲۷ - و گفته شود: «کسی هست که نجات دهد؟!»

۲۸ - و به جدائی از دنیا یقین پیدا کند.

۲۹ - و ساق پاها (از سختی جان دادن) به هم بیچد!

۳۰ - در آن روز مسیر همه به سوی پروردگارت خواهد بود.

تفسیر:

در ادامه بحث های مربوط به جهان دیگر و سرنوشت مؤمنان و کافران، در این آیات، سخن از لحظه دردناک مرگ است که دریچه ای است به سوی جهان دیگر.

می فرماید: «چنین نیست، او هرگز ایمان نمی آورد تا زمانی که جان به گلوگاهش برسد» (كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ). (۱)

۱ - «اذا» در اینجا شرطیه است و جزاء آن محذوف، و در تقدیر چنین است: «إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ انْكَشَفَ لَهُ حَقِيقَةُ الْأَمْرِ، وَ وَجَدَ مَا عَمِلَهُ» ضمناً فاعل «بَلَغَتِ» «نفس» است که محذوف می باشد و از قرینه کلام، معلوم می شود.

آن روز است که چشم برزخی او باز می شود، حجاب ها کنار می رود، نشانه های عذاب و کیفر را می بیند، و به اعمال خود واقف می شود، و در آن لحظه ایمان می آورد، ولی ایمانی که هرگز مفید به حال او نخواهد بود.

«ترَاقی» جمع «ترقوه» به معنی استخوان هائی است که گرداگرد گلو را گرفته است، و رسیدن جان به گلوگاه، کنایه از آخرین لحظات عمر است؛ زیرا هنگامی که روح از بدن بیرون می رود، اعضائی که فاصله بیشتری از قلب دارند (مانند دست و پاها) زودتر از کار می افتند، گوئی روح تدریجاً خود را از بدن بر می چیند تا به گلوگاه برسد.

* * *

در این هنگام، اطرافیان سراسیمه و دستپاچه به دنبال راه نجاتی می گردند «و گفته می شود: آیا کسی هست که بیاید و این بیمار را از مرگ نجات دهد» (وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ). این سخن را از روی عجز، یأس و بیچارگی می گویند، در حالی که می دانند کار از کار گذشته است، و از دست طبیب نیز کاری ساخته نیست.

«راق» از ماده «رقی» (بر وزن نهی) و «رقیه» (بر وزن لقمه) به معنی «بالا رفتن» است، این واژه (رقیه) به اوراد و دعاهائی که موجب نجات مریض می شود اطلاق گردیده، به خود طبیب از آنجا که بیمار را رهائی می بخشد و نجات می دهد نیز «راقی» گفته اند، بنابراین مفهوم آیه چنین است: اطرافیان مریض، و گاه خود او، از شدت ناراحتی صدا می زنند آیا طبیبی پیدا می شود؟ آیا کسی هست که دعائی بخواند و این بیمار رهائی یابد؟!

بعضی نیز گفته اند: معنای آیه این است: چه کسی از فرشتگان روح او را قبض می کند و بالا می برد؟ آیا فرشتگان عذاب، یا فرشتگان رحمت؟! و بعضی افزوده اند: از آنجا که فرشتگان الهی از گرفتن و بالا بردن روح چنین انسان بی ایمانی کراهت دارند، ملک الموت می گوید: کیست که روح او را بگیرد و بالا برد؟ ولی تفسیر اول از همه صحیح تر و مناسب تر است.

* * *

در آیه بعد، به یأس کامل «محتضر» اشاره کرده، می گوید: «در این حال او از زندگی به طور مطلق مأیوس شده، و یقین به فراق و جدائی از دنیا پیدا می کند» (وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ).

* * *

«و ساق پاها به هم پیچیده می شود» و لحظه مرگ فرا می رسد (وَ التَّقَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ). این به هم پیچیدگی، یا به خاطر شدت ناراحتی جان دادن است، یا در نتیجه از کار افتادن دست و پا و بر چیده شدن روح، از آنها. برای این آیه تفسیرهای دیگری نیز نقل شده است، از جمله در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: التَّقَّتِ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ: «دنیا به آخرت پیچیده می شود». (۱) در تفسیر «علی بن ابراهیم» نیز همین معنی آمده است. ۲. از «ابن عباس» نیز نقل شده: منظور «به هم پیچیدن شدت امر آخرت به امر دنیا» است. بعضی نیز گفته اند: منظور به هم پیچیدن شدائد مرگ با شدائد قیامت است.

ظاهر این است که همه اینها به همان معنی که از امام باقر(علیه السلام) نقل شده باز می گردد. این تفسیر از اینجا گرفته شده که: یکی از معانی «ساق» در لغت عرب، حادثه شدید و مصیبت و بلای عظیم است.

و بعضی نیز گفته اند: منظور به هم پیچیدن ساق پاها در کفن است. البته این تفسیرها تضادی با هم ندارند، و می تواند همه آنها در معنی آیه جمع باشد.

و در آخرین آیه مورد بحث، می فرماید: «مسیر همه خلائق در آن روز به سوی دادگاه پروردگار تو است» (إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ). آری، همه به سوی او بازمی گردند و در دادگاه عدل او حاضر می شوند و تمام خطوط به او منتهی خواهد گشت.

این آیه، هم تأکیدی بر مسأله معاد و رستاخیز عمومی بندگان است، و هم می تواند اشاره ای به جهت گیری حرکت تکاملی خلائق به سوی ذات پاک او که ذاتی است بی نهایت از هر جهت، بوده باشد.

نکته:

لحظه دردناک مرگ

چنان که می دانیم، قرآن بارها روی مسأله مرگ و مخصوصاً لحظه جان دادن، تکیه می کند، و به انسان ها هشدار می دهد: همگی چنین لحظه ای را در پیش دارند، گاه، از آن به سَكْرَةً الْمَوْتِ: «مستی و گیجی حال مرگ» تعبیر کرده

است. (۱)

گاه، تعبیر به «غَمَرَاتُ الْمَوْتِ» یعنی «شدائد مرگ». (۲)

گاه، تعبیر به «رسیدن روح به حلقوم». (۳)

و گاه، تعبیر به «رسیدن روح به تراقی»، یعنی استخوان های اطراف گلوگاه نموده است (آیات مورد بحث).

از مجموع اینها به خوبی استفاده می شود: آن لحظه - بر خلاف آنچه بعضی از مادیین می گویند - لحظه سخت و دردناکی است، چرا چنین نباشد در حالی که لحظه انتقال از این جهان، به جهان دیگر می باشد، یعنی همان گونه که انتقال انسان از عالم جنین، به جهان دنیا توأم با درد و رنج فراوان است، انتقال به جهان دیگر نیز طبعاً چنین خواهد بود.

ولی از روایات اسلامی استفاده می شود: این لحظه بر مؤمنان آسان می گذرد، در حالی که برای افراد بی ایمان سخت دردناک است، این به خاطر آن است که: شوق لقای پروردگار و رحمت و نعمت های بی پایان او، چنان گروه اول را از خود بی خود می کند که دردهای لحظه انتقال را احساس نمی کنند.

در حالی که گروه دوم، وحشت مجازات از یکسو، و مصیبت فراق از دنیائی که به آن دل بسته بودند از سوی دیگر، دردهای لحظه انتقال از دنیا را برای آنها مضاعف می کند.

در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیه السلام) می خوانیم: هنگامی که درباره مرگ از آن حضرت سؤال شد، فرمود: «مرگ برای مؤمن مانند کندن یک لباس چرکین پر حشره، و گشودن غل و زنجیرهای سنگین، و تبدیل آن به بهترین لباس ها،

۱ - «وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ» (سوره ق، آیه ۱۹).

۲ - انعام، آیه ۹۳.

۳ - «فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْخُلُقُومَ» (سوره واقعه، آیه ۸۳).

خوشبوترین عطرها، و راهوارترین مرکب ها، و مرفه ترین منزل ها است و نسبت به کافر مانند کندن یک لباس فاخر، و نقل مکان از منزل های مرفه، و تبدیل آن به کثیف ترین و خشن ترین لباس ها، و وحشتناک ترین منزل ها و عظیم ترین عذاب ها است».(۱)

در حدیث دیگری از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم که: شخصی از حضرتش توصیف مرگ را خواست، امام فرمود: لِلْمُؤْمِنِ كَأَطْيَبِ رِيحٍ يَشْمُهُ فَيَنْعَسُ لِطَيِّبِهِ وَ يَنْقَطِعُ النَّعْبُ وَالْأَلَمُ كُلُّهُ عَنْهُ، وَلِلْكَافِرِ كَلْسَعُ الْأَفَاعِي وَلَذَغُ الْعُقَارِ أَوْ أَشَدَّ!:

«نسبت به مؤمن، همچون عطر بسیار خوشبوئی است که آن را می بوید و حالتی شبیه خواب به او دست می دهد، و درد و رنج به کلی از او قطع می شود! و نسبت به کافر، مانند گزیدن افعی ها و عقرب ها و یا شدیدتر از آن است».(۲)

به طور خلاصه مرگ، دریچه عالم بقا است، چنان که در حدیثی از علی(علیه السلام) آمده که: لِكُلِّ دَارٍ بَابٌ وَ بَابُ دَارِ الْآخِرَةِ الْمَوْتُ: «هر خانه ای دری دارد و در خانه آخرت، مرگ است».(۳)

آری، توجه به آن اثر عمیقی در شکستن شهوات، و پایان دادن به آرزوهای دور و دراز، و زدودن زنگار غفلت از آئینه دل دارد، لذا در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: ذِكْرُ الْمَوْتِ يُمِيتُ الشَّهَوَاتِ فِي النَّفْسِ وَ يَقْلَعُ مَنَابِتَ الْغَفْلَةِ، وَ يَقْوِي الْقَلْبَ بِمَوَاعِدِ اللَّهِ وَ يَرْقُ الطَّيِّعَ، وَ يَكْسِرُ أَغْلَامَ الْهَوَى، وَ يُطْفِئُ نَارَ الْجَرِّصِ، وَ يُحَقِّقُ الدُّنْيَا، وَ هُوَ مَعْنَى مَا قَالَ النَّبِيُّ(صلى الله عليه وآله) فِكْرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَنَةٍ:

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۶، صفحه ۱۵۵.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۶، صفحه ۱۵۲.

۳ - «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد»، جلد ۲۰، صفحه ۳۴۵.

«یاد مرگ شهوت های سرکش را در درون آدمی می میراند، ریشه های غفلت را از دل بر می کند، قلب را به وعده های الهی نیرو می بخشد، به طبع آدمی نرمی و لطافت می دهد، نشانه های هوا پرستی را در هم می شکند، آتش حرص را خاموش می کند. و دنیا را در نظر انسان کوچک می کند، و این است معنی سخنی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرموده: یک ساعت فکر کردن از یک سال عبادت بهتر است»! (۱)

البته منظور، بیان یکی از مصداق های روشن تفکر است نه این که موضوع تفکر منحصر به آن بوده باشد.

در این باره، بحث دیگری در جلد ۲۲، صفحه ۲۵۳ (ذیل آیه ۱۹ سوره ق) گذشت.

- ۳۱ فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى
 ۳۲ وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى
 ۳۳ ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى
 ۳۴ أَوْلَى لَكَ فَأُولَى
 ۳۵ ثُمَّ أَوْلَى لَكَ فَأُولَى
 ۳۶ أَوْ يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى
 ۳۷ أَلَمْ يَكُنْ نَظْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى
 ۳۸ ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى
 ۳۹ فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى
 ۴۰ أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى

ترجمه:

- ۳۱ - او هرگز ایمان نیاورد و نماز نخواند.
 ۳۲ - بلکه تکذیب کرد و روی گردان شد.
 ۳۳ - سپس متکبرانه به سوی خانواده خود بازگشت!
 ۳۴ - وای بر تو، باز هم وای بر تو!
 ۳۵ - پس وای بر تو، باز هم وای بر تو.
 ۳۶ - آیا انسان گمان می کند بی هدف رها می شود؟!
 ۳۷ - آیا او نطفه ای از منی که در رحم ریخته می شود نبود؟!

۳۸ - سپس به صورت خون بسته در آمد، و خداوند او را آفرید و موزون ساخت.

۳۹ - و از او دو زوج مرد و زن آفرید!

۴۰ - آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟!

تفسیر:

خدائی که انسان را از نطفه بی ارزش آفرید...

در ادامه بحث های مربوط به «مرگ» که نخستین گام در سفر آخرت است و در آیات گذشته آمده، در آیات مورد بحث، از خالی بودن دست کافران از توشه این مسافرت سخن می گوید. نخست می فرماید: «این انسان منکر معاد، هرگز ایمان نیاورد و آیات خدا را تصدیق نکرد و برای او نماز نگذارد» (فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى). (۱)

«بلکه راه تکذیب را پیش گرفت و به فرمان خدا پشت کرد» (وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى). منظور از جمله «فَلَا صَدَقَ» عدم تصدیق قیامت و حساب و جزا و آیات الهی و توحید و نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است، ولی بعضی آن را اشاره به ترک انفاق و «صدقه» از ناحیه کافران دانسته اند، به قرینه ذکر آن در کنار نماز. ولی آیه دوم به خوبی گواهی می دهد که: نقطه مقابل این تصدیق، تکذیب است، بنابراین تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد.

۱ - ضمیر در جمله های «صَدَقَ وَ صَلَّى» به «انسان منکر معاد» باز می گردد که از لحن کلام استفاده می شود، و در آغاز سوره نیز به آن اشاره شده است.

در آیه بعد می افزاید: «سپس او به سوی خانواده خود بازگشت، در حالی که متکبرانه راه می رفت» (ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى).

او به گمان این که با بی اعتنائی و تکذیب پیامبر (صلی الله علیه وآله) و آیات الهی، پیروزی مهمی به دست آورده، از باده غرور سرمست بود، و به سراغ خانواده خود می آمد، تا طبق معمول مسائل افتخار آمیز را که در خارج خانه رخ داده برای آنها بازگو کند، حتی راه رفتنش و حرکت اعضاء پیکرش همگی بیانگر این کبر و غرور بوده.

«يَتَمَطَّى» از ماده «مطأ» در اصل به معنی پشت است و «تَمَطَّى» به معنی کشیدن پشت از روی بی اعتنائی و غرور، و یا کسالت و بی حالی است، و در اینجا منظور همان معنی اول است. بعضی نیز آن را از ماده «مطأ» (بر وزن خط) به معنی کشیدن پا یا سایر اعضای بدن به هنگام اظهار بی اعتنائی یا کسالت می دانند، ولی اشتقاق آن از «مطأ» با ظاهر لفظ مناسب تر است. (۱) به هر حال این معنی شبیه چیزی است که در آیه ۳۱ سوره «مطففین» آمده است: وَإِذَا انْقَلَبُوا أَهْلَهُمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ: «هنگامی که آنها به سوی خانواده های خود بازمی گردند از روی استهزا درباره مؤمنان سخن می گویند».

سپس این گونه افراد بی ایمان را مخاطب ساخته، و به عنوان تهدید می گوید: «عذاب الهی برای تو شایسته تر است، شایسته تر!» (أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ).

۱ - زیرا اگر از ماده «مطأ» باشد، تغییری در ظاهر لفظ حاصل نشده، در حالی که اگر از ماده «مط» باشد، «يَتَمَطَّى» در اصل «يَتَمَطَّطُ» بوده که «طاء» آخر آن تبدیل به «ياء» شده است.

«باز هم عذاب الهی برای تو شایسته تر است، شایسته تر!» (ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ).
 تفسیرهای متعدد دیگری برای این آیه نیز ذکر کرده اند از جمله این که:
 تهدیدی است به آنها که: عذاب بر تو باد باز هم عذاب بر تو باد.
 یا این حالتی را که داری: برای تو سزاوارتر است، سزاوارتر.
 یا سرزنش و مذمت برای تو بهتر است، باز هم بهتر.
 یا وای بر تو، باز هم وای بر تو.
 یا خیرات دنیا از تو دور باد، و خیرات آخرت نیز دور باد.
 یا شرّ و عذاب، دامنگیر تو باد، باز هم شرّ و عذاب دامنگیرت باد.
 یا عذابی که در میدان بدر مشاهده می کنی برای تو در این دنیا شایسته تر است، و عذاب قبر و قیامت نیز برای تو شایسته تر. (۱)

ولی ناگفته پیدا است غالب این معانی به یک معنی کلی و جامع بر می گردد که تهدید به عذاب و مذمت و شرّ و عقاب را در بر می گیرد اعم از عذاب دنیا، برزخ، و قیامت.

در روایات آمده است: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دست «ابو جهل» را گرفت (و طبق بعضی از روایات گریبان او را گرفت) و فرمود: «أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ»، «ابو جهل» گفت: «مرا به چه چیز تهدید می کنی، نه تو می توانی و نه پروردگارت می تواند به من زبانی برساند، من قدرتمندترین افراد این سرزمین هستم!» اینجا بود که همین جمله ها بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) به صورت آیات قرآنی نازل

۱ - مطابق بعضی از تفسیرها «أُولَىٰ» در اینجا «افعل تفضیل» است و طبق بعضی از تفاسیر «أُولَىٰ» «فعل ماضی» از باب افعال از ماده «ولی» است، و مفهوم جمله چنین می شود: «قَارَبَكَ اللَّهُ الْعَذَابَ».

و بعضی گفته اند: «أُولَىٰ» از «اسماء افعال» است و معنی «قارب» دارد، ولی مناسب همان معنی اول است (به «البیان فی غریب اعراب القرآن»، «روح المعانی»، «المیزان» و «المنجد» مراجعه شود).

شد. (۱)

از آن پس به دو استدلال جالب درباره معاد می پردازد که یکی از طریق بیان هدف آفرینش و حکمت خداوند است، و دیگری از طریق بیان قدرت او به استناد تحول و تکامل نطفه انسان در مراحل مختلف عالم جنین.

در مرحله اول می فرماید: «آیا انسان گمان می کند: بیهوده و بی هدف رها می شود؟! (أَ يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى).

«سُدی» (بر وزن هدی) به معنی مهمل، بیهوده و بی هدف است، عرب می گوید: «أَبْلُ سُدًى» در مورد شتری که بدون ساریان رها شده و هر جا می خواهد به چرا می رود.

منظور از «انسان» در این آیه، همان انسانی است که منکر معاد و رستاخیز می باشد، آیه می گوید: او چگونه باور می کند خداوند این جهان پهناور را، با این عظمت، و این همه شگفتی ها، برای انسان بیافریند، ولی در آفرینش انسان هدفی نباشد؟ چگونه می تواند باور کرد: هر عضوی از اعضای انسان برای هدف خاصی آفریده شده باشد، چشم برای دیدن، گوش برای شنیدن، و قلب برای رسانیدن غذا و اکسیژن و آب به تمام سلول های بدن. حتی خطوط سر انگشتان انسان نیز حکمتی دارد، ولی برای مجموع وجود او، هیچ هدفی در کار نیست، و بیهوده، مهمل و بدون هیچگونه برنامه، امر، نهی، تکلیف و مسئولیت آفریده شده است؟

یک فرد عادی اگر مصنوع کوچکی بی هدف بسازد به او ایراد می کنند، و نامش را از زمره انسان های عاقل حذف می نمایند، چگونه ممکن است خداوند

حکیم علی الاطلاق، چنین آفرینش بی هدفی داشته باشد؟! و اگر گفته شود: هدف همین زندگی چند روزه دنیا است، همین خور و خواب تکراری و آمیخته با هزار گونه درد و رنج، قطعاً این چیزی نیست که بتواند آن آفرینش بزرگ را توجیه کند.

بنابراین، نتیجه می گیریم: این انسان برای هدف بزرگتری یعنی زندگی جاویدان در جوار قرب رحمت حق، و تکامل بی وقفه و بی پایان، آفریده شده است. (۱)

سپس، به بیان دلیل دوم پرداخته، می افزاید: «آیا انسان در آغاز نطفه ای از منی نبود که در رحم ریخته می شود؟! (أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُُمْنَى).

«آن گاه این مرحله را پشت سر گذارد و به صورت خون بسته درآمد، و خداوند او را آفرینش تازه ای بخشید، و موزون ساخت» (ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى).

باز در این مرحله متوقف نماند «خداوند از همین نطفه دو جفت مرد و زن را آفرید» (فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى).

آیا کسی که نطفه کوچک و بی ارزش را در ظلمتکده رحم مادر، هر روز آفرینش جدیدی می بخشد، و لباس تازه ای از حیات و زندگی در تن او می کند، و چهره نوینی به او می دهد، تا سرانجام، انسان مذکر یا مؤنث کاملی می شود و از

۱ - در این زمینه بحث دیگری در ذیل آیه ۱۱۵ سوره «مؤمنون» (جلد ۱۴، صفحه ۳۴۶) نیز داشتیم.

مادر متولد می گردد «آیا چنین کسی قادر نیست مردگان را زنده کند؟! (أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ).»

این بیان، در حقیقت در مقابل منکرانی است که در مسأله معاد جسمانی غالباً دم از محال بودن می زدند، و امکان بازگشت به زندگی را بعد از مردن و خاک شدن نفی می کردند، و قرآن برای اثبات امکان این معنی دست انسان را گرفته و او را به آغاز خلقتش بازمی گرداند، مراحل عجیب جنین، و تطورات شگفت انگیز انسان را در این مراحل به او نشان می دهد، تا بداند او بر همه چیز قادر و توانا است، و به تعبیر دیگر، بهترین دلیل برای امکان یک شیء وقوع آن است.

نکته ها:

۱ - تطورات جنین یا رستاخیزهای مکرر!

«نطفه» در اصل، به معنی آب کم یا آب صاف است، سپس به قطرات آبی که از طریق لقاح، سبب پیدایش انسان یا حیوانی می شود گفته شده است.

در حقیقت تحول نطفه در دوران جنینی، از عجیب ترین پدیده های جهان هستی است که موضوع علم «جنین شناسی» می باشد، و در قرون اخیر پرده از روی اسرار آن تا حد زیادی برداشته شده است.

قرآن در آن روز که هنوز این مسائل کشف نشده بود کراراً به عنوان یکی از نشانه های قدرت خداوند روی آن تکیه کرده، و این خود از نشانه های عظمت این کتاب بزرگ آسمانی است. گرچه در این آیات، تنها بعضی از مراحل جنینی ذکر شده ولی در آیات دیگر قرآن، مانند آیات آغاز سوره «حج»، و اوائل سوره «مؤمنون»، مراحل

بیشتری بیان گردیده است، و ما شرح بیشتری در ذیل این آیات در این زمینه داده ایم. (۱)
ضمناً، «ذلک» که اسم اشاره به بعید است در مورد خداوند کنایه از عظمت مقام او است و اشاره به این است که: به قدری ذات پاکش والا است که از دسترس افکار بشر بیرون است.
در روایتی آمده است: هنگامی که آیه اَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ اَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى: «آیا خداوند با این همه توانائی، قادر نیست مردگان را زنده کند؟» نازل گردید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرضه داشت: سُبْحَانَكَ اَللّهُمَّ، وَ بَلَى: «منزهی تو ای خداوند! آری چنین قدرتی را داری». همین معنی از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده است. (۲)

* * *

۲ - نظام جنسیت در جهان بشریت

با تمام گفتگوهائی که درباره عوامل جنسیت جنین شده، و این که تحت تأثیر چه اموری تبدیل به جنس «مذکر» یا «مؤنث» می شود، هنوز هیچ کس به درستی نمی داند که عوامل اصلی چیست؟

درست است که بعضی از مواد غذایی یا پاره ای از داروها ممکن است در این مسأله بی تأثیر نباشد. ولی یقیناً هیچکدام عامل تعیین کننده محسوب نمی شود، و به تعبیر دیگر، این مطلبی است که علمش نزد خداوند عالم است.

از سوی دیگر، همواره یک تعادل نسبی در میان این دو جنس در همه جوامع دیده می شود گرچه در غالب جوامع تعداد زنان کمی بیشتر و ندرتا در

۱ - به تفسیر «نمونه»، جلد ۱۴، صفحه ۱۷ به بعد و از صفحه ۲۰۶ به بعد مراجعه شود.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۰۲.

بعضی جوامع تعداد مردان کمی زیادت‌تر است ولی روی هم رفته یک تعادل نسبی در میان این دو جنس وجود دارد.

اگر فرضاً روزی فرا رسد که این تعادل به هم بخورد، و مثلاً تعداد زنان ده برابر مردان، یا تعداد مردان ده برابر زنان شود، فکر کنید چگونه نظام جامعه انسانی به هم می خورد؟ و چه مفاسد عجیبی از این رهگذر به وجود می آید که در برابر هر یک زن ده مرد، و یا در برابر هر ده مرد یک زن وجود داشته باشد، و چه جنجالی بر پا می شود.

آیات فوق که می گوید: «فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى» اشاره لطیف و سر بسته ای به این دو موضوع است: از یکسو، به تنوع مرموز انسان ها، و تقسیم آنها به این دو جنس در دوران جنین اشاره می کند، و از سوی دیگر، به این تعادل نسبی.(۱)

۱ - این که معروف است تعداد زنان در هر جامعه ای بیشتر از مردان است و آن رایکی از دلائل تعدد زوجات می گیرند قابل قبول است، اما این منافات با تعادل نسبی ندارد، فی المثل در یک جامعه ۵۰ میلیون نفری ممکن است ۲۶ میلیون زن و ۲۴ میلیون مرد باشد، یعنی تفاوت این دو تنها حدود یک دهم یا کمتر باشد، اما این که زنان چند برابر مردان بوده باشد در هیچ جامعه ای دیده نشده است.

خداوند! ما گواهی می دهیم تو قادری بر این که: در یک لحظه تمام مردگان را لباس حیات بپوشانی، چیزی در مقابل قدرت تو مشکل و پیچیده نیست.
 پروردگارا! در آن روز که جانها به گلوگاه می رسد، و از همه چیز قطع امید می کنیم تنها امیدمان به ذات پاک تو است.
 بار الها! ما را به هدف آفرینش آشنا بفرما!

آمِنْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره قیامت (۱)

۷ / ربیع الاول / ۱۴۰۷

سوره انسان (دهر)

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۳۱ آیه است

تاریخ شروع

۷ / ربیع الاول / ۱۴۰۷

محتوای سوره انسان

این سوره در عین کوتاهی، محتوای عمیق، متنوع و جامعی دارد و از یک نظر می توان آن را به پنج بخش تقسیم کرد:

در بخش اول، از آفرینش انسان و خلقت او از نطفه «امشاج» (مختلط) و آن گاه هدایت و آزادی اراده او سخن می گوید.

در بخش دوم، سخن از پاداش ابرار و نیکان است که شأن نزول خاصی در مورد اهل بیت (علیهم السلام) دارد و به آن اشاره خواهد شد.

در بخش سوم، دلائل استحقاق این پاداش ها را در جمله هائی کوتاه و مؤثر بازگو می کند. در بخش چهارم، به اهمیت قرآن، و طریق اجرای احکام آن، و راه پرفراز و نشیب خودسازی اشاره شده.

و در بخش پنجم، سخن از حاکمیت مشیت الهی (در عین مختار بودن انسان) به میان آمده است.

برای این سوره، نام های متعددی است که مشهورترین آنها سوره «انسان»، سوره «دهر» و سوره «هل أتی» است که هر کدام از آنها از یکی از کلمات اوائل سوره گرفته شده است، هر چند در روایاتی که بعداً در فضیلت سوره می خوانیم، تنها از «هل أتی» یاد شده است.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ «هَلْ أَتَى» كَانَ جَزَاؤُهُ عَلَى اللَّهِ جَنَّةً وَحَرِيرًا: «کسی که سوره هل اُتی را بخواند پاداش او بر خداوند بهشت و لباس های بهشتی است». (۱)

و در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) آمده: «یکی از پاداش های کسی که سوره «هل اُتی» را در هر صبح پنجشنبه بخواند، این است که: در قیامت با پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) خواهد بود». ۲.

آیا این سوره در «مدینه» نازل شده است؟

در این که سوره «هل اُتی» مدنی یا مکی است؟ در میان مفسران گفتگو است، ولی اجماع علما و مفسران شیعه، بر این است که: همه یا حداقل قسمتی از آیات آغاز سوره که مقام ابرار و اعمال صالح آنها را بیان می کند در «مدینه» نازل شده، که شأن نزول آن، یعنی داستان نذر علی و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) و فضیه مشروحاً خواهد آمد. و همچنین مشهور در میان علمای اهل سنت نیز نزول آن در «مدینه» است، همان گونه که «قرطبی» مفسر مشهور اهل تسنن در تفسیرش می گوید: وَ قَالَ الْجُمْهُورُ مَدَنِيَّةٌ: «مشهور علما معتقدند که: در مدینه نازل شده است». ۳.

۱ و ۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۰۲.

۳ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۶۹۰۹.

از کسانی که تمام این سوره، یا قسمتی از آیات آن را که در بالا اشاره شد «مدنی» می دانند عبارتند از:

۱ - حاکم ابوالقاسم حسکانی از «ابن عباس» تعداد آیاتی را که در «مکه» و در «مدینه» نازل شده به ترتیب مشروحاً نقل کرده است، و این سوره را جزء سوره های مدنی شمرده که بعد از سوره «رحمن»، و قبل از سوره «طلاق» نازل گردیده. (۱)

صاحب کتاب «ایضاح»، استاد احمد زاهد نیز همین معنی را از «ابن عباس» آورده است. ۲
۲ - «تاریخ القرآن» ابو عبدالله زنجانی از کتاب «نظم الدرر و تناسق الآیات و السور» از جمعی از بزرگان اهل سنت نقل کرده که سوره «انسان» را در ردیف سوره های مدنی آورده اند. ۳
۳ - و نیز در همان کتاب از «فهرست ابن ندیم» از «ابن عباس» نقل شده که سوره «هل أتی» را یازدهمین سوره مدنی می شمارد. ۴

۴ - در «اتقان سیوطی» از «بیهقی» در «دلائل النبوة» از «عکرمه» نقل شده که سوره «هل أتی» در «مدینه» نازل شده است. ۵

۵ - در «درّ المنتور» نیز همین معنی از «ابن عباس» به طرق مختلف نقل شده. ۶
۶ - زمخشری در تفسیر کشاف شأن نزول معروف آیات آغاز این سوره را در مورد نذر علی (علیه السلام) و همسر و فرزندانش نقل کرده است. ۷

۱ و ۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۰۵

۳ و ۴ - «تاریخ القرآن»، صفحه ۵۵

۵ و ۶ - تفسیر «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۲۲۱

۷ - «کشاف»، جلد ۴، صفحه ۶۷۰

۷ - گذشته از موارد بالا جمع کثیر دیگری از بزرگان اهل سنت نزول آیات آغاز این سوره را (أَنَّ الْأُبْرَارَ...) درباره علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین (علیهم السلام) نقل کرده اند که شهادتی است بر مدنی بودن آن (زیرا می دانیم تولد امام حسن و امام حسین (علیه السلام) در «مدینه» بوده است) مانند «واحدی» در «اسباب النزول»، «بغوی» در «معالم التنزیل»، «سبط بن جوزی» در «تذکره»، «گنجی شافعی» در «کفایه الطالب» و جمعی دیگر. (۱)

این مسأله به قدری معروف و مشهور است که «محمد بن ادریس شافعی» یکی از ائمه چهار گانه اهل سنت، در شعر معروفش می گوید:

إِلَى مَآلِیْ مَوْحَتِیْ مَتَى؟ أَعَاتَبْتُ فِي حُبِّ هَذَا الْفَتَى!

وَهَلْ زُوجَتْ فَاطِمٌ غَيْرَهُ؟ *** وَفِي غَيْرِهِ هَلْ أُنَى «هَلْ أُنَى»؟!:

«تا کی تا کی و تا چه زمانی؟ مرا در محبت این جوانمرد سرزنش می کنید! مگر فاطمه به غیر او تزویج شد؟ و مگر هل اُنَى درباره غیر او نازل شده است؟!» (۲)

مدارک فراوان دیگری در این زمینه وجود دارد که به قسمتی از آنها به هنگام بیان شأن نزول آیات (أَنَّ الْأُبْرَارَ يَشْرَبُونَ...) اشاره خواهیم کرد.

اما با این همه بعضی از متعصبان اصرار دارند که آن را «مکی» بدانند، و تمام روایات مربوط به نزول آن در «مدینه»، و همچنین نزول این سوره درباره علی و فاطمه زهرا و حسین (علیهم السلام) انکار کنند!

راستی عجیب است، هر جا آیه و روایتی منتهی به فضائل علی و اهل بیت (علیهم السلام) می شود گروهی داد و فریاد بلند می کنند و حساسیت فوق العاده ای نشان می دهند گوئی اسلام به خطر افتاده!

۱ - «احقاق الحق»، جلد ۳، صفحه ۱۵۷ - ۱۷۰ (با ذکر نام و شماره صفحه کتاب های آنان).

۲ - «احقاق الحق»، جلد ۳، صفحه ۱۵۸.

با این که: ادعا می کنند: علی(علیه السلام) را از خلفای راشدین، و از پیشوایان بزرگ اسلام می دانند، و نسبت به اهل بیت(علیهم السلام) اظهار علاقه می کنند، به اعتقاد ما این عصبیت، نتیجه حاکمیت روح اموی بر افکار این گروه است و زائیده تبلیغات آن دوران شوم، خدا همه ما را از این گونه اشتباهات حفظ کند.

- ۱ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً
- ۲ إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً
- ۳ إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً
- ۴ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَأَغْلَالًا وَسَعِيراً

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود؟!
- ۲ - ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم، و او را می آزمائیم؛ (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم.
- ۳ - ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس.
- ۴ - ما برای کافران، زنجیرها و غل ها و شعله های سوزان آماده کرده ایم!

تفسیر:

از نطفه بی ارزش انسان ساختیم

با این که بیشترین بحث های این سوره پیرامون قیامت و نعمت های بهشتی است، ولی در آغاز آن، سخن از آفرینش انسان است؛ چرا که توجه به این آفرینش زمینه ساز توجه به قیامت و رستاخیز است، همان گونه که در تفسیر

سوره «قیامت» در چند صفحه قبل شرح دادیم. می فرماید: «آیا چنین نیست که زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیزی قابل ذکر نبود؟ (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً). (۱) آری، ذرات وجود او هر کدام در گوش های پراکنده بود، در میان خاک ها، در لابلائی قطرات آب دریاها، در هوایی که در جوّ زمین وجود دارد، مواد اصلی وجود او هر کدام در گوشه یکی از این سه محیط پهناور افتاده بود، و او در میان آنها در حقیقت گم شده، و هیچ قابل ذکر نبود.

آیا منظور از «انسان» در اینجا نوع انسان است، و عموم افراد بشر را شامل می شود؟ یا خصوص حضرت آدم (علیه السلام) است؟ آیه بعد که می گوید ما انسان را از نطفه آفریدیم قرینه روشنی بر معنی اول می باشد، هر چند بعضی معتقدند: «انسان» در آیه اول، به معنی حضرت «آدم» و «انسان» در آیه دوم اشاره به فرزندان آدم است، ولی این جدائی در این فاصله کوتاه، بسیار بعید به نظر می رسد. در تفسیر جمله لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً: «چیز قابل ذکری نبود» نیز نظرات دیگری اظهار شده است، از جمله این که: انسان به هنگامی که در عالم نطفه و جنین بود، موجود قابل ذکری نبود، ولی بعداً که مراحل تکامل را پیمود به موجودی قابل ذکر تبدیل شد. در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «انسان در «علم خدا» مذکور بود، هر چند در «عالم خلق» مذکور نبود». (۲)

۱ - در این که «هَلْ» در اینجا به معنی «قد» می باشد، یا به معنی استفهام تقریری یا استفهام انکاری، احتمالات مختلفی داده اند، ولی ظاهر این است: استفهام تقریری است، و مفهوم جمله این است: «أَلَيْسَ قَدْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً».

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۰۶.

در بعضی از تفاسیر نیز آمده که: منظور از «انسان» در اینجا علماء و دانشمندانند که قبل از فرا گرفتن علم قابل ذکر نبودند، اما بعد از رسیدن به نظام علم در میان همه مردم، در حیات و بعد از موتشان، همه جا ذکر آنها است.

بعضی نقل کرده اند: «عمر بن خطاب» این آیه را از کسی شنید گفت ای کاش آدم همچنان غیر مذکور باقی مانده بود، و از مادرزاده نمی شد، و فرزندانش مبتلا نمی شدند! (۱) و این سخن تعجب آور است؛ چرا که در واقع ایرادی است به مسأله آفرینش.

به هر حال بعد از این مرحله نوبت آفرینش انسان، و موجود قابل ذکر شدن است، می فرماید: «ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم، و او را می آزمائیم، و لذا او را شنوا و بینا قرار دادیم» (إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا). «أَمْشَاجٍ» جمع «مشج» (بر وزن نسج یا بر وزن سبب) یا جمع «مشیج» (بر وزن مریض) به معنی شیء مخلوط است.

آفرینش انسان از «نطفه مخلوط» ممکن است اشاره به اختلاط نطفه مرد و زن و ترکیب «اسپرم» و «اوول» بوده باشد همان گونه که در روایات اهل بیت (علیهم السلام) اجمالاً به آن اشاره شده است. یا اشاره به استعدادهای مختلفی که در درون نطفه از نظر عامل وراثت از طریق ژن ها و مانند آن وجود دارد، و یا اشاره به اختلاط مواد مختلف ترکیبی نطفه است؛ چرا که از ده ها ماده مختلف تشکیل یافته، و یا اختلاط همه اینها با یکدیگر، معنی اخیر از همه جامع تر و مناسب تر است.

این احتمال نیز داده شده که «امشاج» اشاره به تطورات نطفه در دوران جنینی است. (۱) - (۲) جمله «نَبْتَلِيَه» اشاره به رسیدن انسان به مقام «تکلیف، تعهد، مسئولیت، آزمایش و امتحان» است، و این یکی از بزرگترین مواهب خدا است که به انسان کرامت فرموده و او را شایسته «تکلیف و مسئولیت» قرار داده است.

و از آنجا که «آزمایش و تکلیف» بدون «آگاهی» ممکن نیست، در آخر آیه اشاره به ابزار شناخت و چشم و گوش می کند که در اختیار انسان ها قرار داده است. بعضی نیز گفته اند: منظور از ابتلاء و آزمایش در اینجا تطورات و تحولاتی است که به جنین از مرحله نطفه، تا رسیدن به یک انسان کامل دست می دهد.

ولی با توجه به تعبیر «نَبْتَلِيَه» و همچنین تعبیر به «انسان» تفسیر اول مناسب تر است. ضمناً، از این تعبیر استفاده می شود: ریشه همه ادراکات انسان از ادراکات حسی او است؛ و به تعبیر دیگر، ادراکات حسی، «مادر» همه «معقولات» است، و این نظریه بسیاری از فلاسفه اسلامی است، و در میان فلاسفه یونان «ارسطو» نیز طرفدار همین نظر بوده است.

و از آنجا که تکلیف و آزمایش انسان علاوه بر مسأله آگاهی و ابزار شناخت، نیاز به دو عامل دیگر یعنی به مسأله «هدایت» و «اختیار» دارد، آیه بعد به آن

۱ - باید توجه داشت این که «نطفه» مفرد است و صفت آن «امشاج» به صورت جمع آمده، به خاطر آن است که نطفه از اجزاء مختلفی ترکیب یافته، و در حکم جمع است و بعضی نیز مانند «زمخشری» در «کشاف» گفته اند: «امشاج» مفرد است، هر چند بر وزن جمع می باشد.

۲ - در علم امروز ثابت شده نطفه مرد از چند آب مختلف و هر یک به اندازه معین برای هدف خاصی ترکیب می گردد، آن گاه به سوی قرارگاه رحم حرکت می کند، و این با تعبیر «امشاج» تناسب بیشتری دارد.

اشاره کرده، می فرماید: «ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر و پذیرا باشد، یا کفران کننده و ناپذیرا» (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا) (۱). «هدایت» در اینجا معنی وسیع و گسترده ای دارد که هم هدایت «تکوینی» را شامل می شود، هم هدایت «فطری» و هم «تشریعی» را هر چند سوق آیه بیشتر روی هدایت تشریعی است. توضیح این که از آنجا که خداوند انسان را برای هدف «ابتلاء و امتحان» و تکامل آفریده است، مقدمات وصول به این هدف را در وجود او آفریده، و نیروهای لازم را به او بخشیده این همان هدایت «تکوینی» است.

سپس در اعماق فطرتش عشق به پیمودن این راه را قرار داده، و از طریق الهامات فطری، مسیر را به او نشان داده، و از این نظر هدایت «فطری» نموده و از سوی دیگر، رهبران آسمانی و انبیای بزرگ را به تعلیمات و قوانین روشن برای «ارائه طریق» مبعوث کرده، و به وسیله آنها هدایت «تشریعی» فرموده است، و البته تمام این شعب سه گانه هدایت، جنبه عمومی دارد، و همه انسان ها را شامل می شود.

روی هم رفته این آیه، به سه مسأله مهم و سرنوشت ساز در زندگی انسان اشاره می کند: مسأله «تکلیف»، مسأله «هدایت» و مسأله «آزادی اراده و اختیار» که لازم و ملزوم یکدیگر و مکمل یکدیگرند.

در ضمن جمله «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» خط بطلان بر مکتب جبر می کشد.

۱ - «شاکراً» و «کفوراً» به عقیده بسیاری از مفسران حال برای ضمیر مفعولی در «هَدَيْنَاهُ» می باشد، این احتمال نیز وجود دارد که خبر «يَكُونُ» محذوفی بوده باشد و در تقدیر چنین است: (إِمَّا يَكُونُ شَاكِرًا وَإِمَّا يَكُونُ كَفُورًا).

تعبیر به «شاکراً» و «کفوراً» مناسب ترین تعبیری است که در اینجا امکان دارد؛ چرا که در مقابل نعمت بزرگ هدایت الهی، آنها که پذیرا و تسلیم شوند، و راه هدایت پیش گیرند، شکر این نعمت را به جا آورده، و آنها که مخالفت کنند کفران کرده اند.

و از آنجا که از دست و زبان هیچ کس بر نمی آید، که از عهده شکرش به در آید، در مورد «شکر» تعبیر به اسم فاعل کرده، در حالی که در مورد «کفران» تعبیر به «کفور» (صیغه مبالغه) آمده؛ زیرا آنها که این نعمت بزرگ را نادیده بگیرند بالاترین کفران را کرده اند؛ چرا که خداوند انواع وسائل هدایت را در اختیار آنها گذارده، و این نهایت کفران است که همه را نادیده بگیرد و راه خطا برود.

ضمناً، باید توجه داشت «کفور» واژه ای است که هم در مورد کفران نعمت به کار می رود و هم در مورد «کفر اعتقادی» (همان گونه که «راغب» در «مفردات» آورده است).

* * *

در آخرین آیه مورد بحث، اشاره کوتاه و پرمعنائی به سرنوشت کسانی که راه کفر و کفران را می پویند کرده، می فرماید: «ما برای کافران زنجیرها و غل ها و شعله های سوزان آتش آماده کرده ایم» (إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا).

تعبیر به أَعْتَدْنَا: «آماده کرده ایم» تأکیدی است بر مسأله حتمی بودن مجازات این گروه، درست است که آماده کردن از قبل، کار کسانی است که توانائی محدودی دارند و احتمال می دهند به هنگام نیاز توانائی پیدا نکنند، و این معنی درباره خداوند موردی ندارد؛ چرا که هر چه را اراده کند با فرمان «کُن» فوراً موجود می شود، در عین حال برای بیان قطعی بودن مجازات کافران اعلام

می کند: وسائل مجازات آنها از هم اکنون آماده است!

«سَلَّاسِل» جمع «سلسله» به معنی «زنجیر» و «أَغْلَال» جمع «غل» به معنی حلقه ای است که بر گردن یا دست ها قرار می دهند، سپس آن را با زنجیر می بندند. (۱)

به هر حال، ذکر غل و زنجیر، و سپس شعله های سوزان آتش بیانگر مجازات عظیم این گروه است که در آیات دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده، و «عذاب» و «اسارت» در آن جمع است. آزادی آنها در شهوات در اینجا سبب اسارت آنها در آنجا می شود، آتش هائی که در این دنیا بر پا کرده اند در آنجا تجسم می یابد و دامانشان را می گیرد.

نکته:

عالم پر غوغای جنین:

می دانیم نطفه انسان از ترکیب نطفه مرد و زن که اولی «اسپرم» یا «کرمک» و دومی «اوول» یا «تخمک» نام دارد تشکیل می شود.

اصل وجود «نطفه» و سپس ترکیب آن، و بعد مراحل مختلف جنین، از عجائب و شگفتی های بزرگ جهان آفرینش است که با پیشرفت علم «جنین شناسی» پرده از اسرار آن برداشته شده، هر چند اسرار بیشتری هنوز در پرده نهان است.

از جمله شگفتی های مزبور که گوشه کوچکی را تشکیل می دهد امور زیر است:

۱ - توضیح بیشتر درباره معنی «أَغْلَال» را ذیل آیه ۸ سوره «یس» (جلد ۱۸ صفحه ۳۲۱) مطالعه فرمائید.

۱ - «اسپریم» که با آب نطفه مرد خارج می شود، موجود زنده متحرک بسیار کوچک ذره بینی است که دارای یک سر و گردن و دم متحرک می باشد، و عجب این که در هر بار انزال مرد ممکن است از دو تا پانصد میلیون! اسپرم وجود داشته باشد که مطابق جمعیت چندین کشور است، ولی از این عده بی شمار، فقط یک یا چند عدد وارد تخمک شده، و بارور می گردد، وجود این تعداد نطفه نر به خاطر آن است که اسپرم ها برای رسیدن به تخمک و ترکیب با آن تلفات زیادی می دهند، و اگر این تعداد عظیم نبود شاید امر بارور شدن مشکل می شد.

۲ - «رحم» قبل از دوران بارداری فقط به اندازه یک گردو است! اما بعد از انعقاد نطفه و پرورش جنین، به قدری بزرگ می شود که جای زیادی را اشغال می کند و عجب این که جدار آن به قدری قابل ارتجاع است که در برابر این حجم عظیم کاملاً مقاومت می کند.

۳ - خون در دیواره رحم، در عروق و رگ ها نیست! بلکه به صورت ناودان در میان عضلات جاری است؛ زیرا اگر رگی وجود داشت مسلماً در برابر کشش فوق العاده جدار رحم تاب مقاومت نمی آورد!

۴ - بعضی از دانشمندان معتقدند: نطفه زن دارای الکتریسته «مثبت» است و «اسپریم» دارای الکتریسته «منفی»، و لذا به سوی هم کشیده می شوند، اما هنگامی که اسپرم وارد تخمک شد، بار الکتریکی آن را منفی می کند و به همین دلیل اسپرم های بی شمار دیگری که در اطراف آن وجود دارند از آن رانده می شوند، و بعضی نیز گفته اند: با ورود اسپرم، ماده شیمیائی مخصوص ترشح می شود که سایر اسپرم ها را می راند.

۵ - جنین در میان کیسه ای بزرگ در آبی غلیظ به نام «آمنی بوس» غوطه ور است که خاصیت ضد ضربه در مقابل انواع حرکات تند مادر، و یا اصابت چیزی

به شکم، دارد، به علاوه جنین را به صورت یکنواخت گرم نگه می‌دارد، و تغییر حرارت خارجی در آن به زودی اثر نمی‌کند، و از همه جالب تر این که او را در حالت بی‌وزنی قرار می‌دهد، و از فشار آوردن اعضای مختلف جنین روی همدیگر که ممکن است موجب ضایعاتی شود، جلوگیری می‌کند!

۶ - تغذیه جنین از طریق «جفت» و «بند ناف» صورت می‌گیرد، یعنی خون مادر با تمام مواد غذایی و اکسیژن وارد جفت شده، و با تصفیه جدیدی از طریق بند ناف وارد قلب جنین می‌شود، و از آنجا به تمام اعضای بدن پخش می‌گردد.

جالب این که بطن چپ و راست قلب جنین، با یکدیگر مربوط است چون مسأله تصفیه از طریق ریه در آنجا مطرح نیست؛ زیرا جنین تنفس نمی‌کند، اما به محض تولد، حفره‌ها از هم جدا می‌شوند، و دستگاه تنفس به کار می‌افتد! (۱)

۱ - در این بحث از جلد اول کتاب «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر» و کتب دیگر استفاده شده است.

- ۵ إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً
 ۶ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا
 ۷ يُوفُونَ بِالْأَنْدَرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا
 ۸ وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا
 ۹ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا
 ۱۰ إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبَّوسًا قَمْطَرِيرًا
 ۱۱ فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا

ترجمه:

- ۵ - به یقین ابرار (و نیکان) از جامی می نوشند که با عطر خوشی آمیخته است.
 ۶ - از چشمه ای که بندگان خاص خدا از آن می نوشند، و از هر جا بخواهند آن را جاری می سازند!
 ۷ - آنها به نذر خود وفا می کنند، و از روزی که شرّ و عذابش گسترده است می ترسند.
 ۸ - و غذای (خود) را با این که به آن علاقه (و نیاز) دارند، به «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» می دهند!
 ۹ - (و می گویند): ما شما را به خاطر خدا اطعام می کنیم، و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم!
 ۱۰ - ما از پروردگارمان خائفیم در آن روزی که عبوس و سخت است!
 ۱۱ - (به خاطر این عقیده و عمل) خداوند آنان را از شرّ آن روز ننگه می دارد و آنها را می پذیرد در حالی که غرق شادی و سرورند.

شأن نزول:

سندی بزرگ بر فضیلت اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله)

«ابن عباس» می گوید: حسن و حسین (علیهما السلام) بیمار شدند پیامبر (صلی الله علیه وآله) با جمعی از یاران به عیادتشان آمدند، و به علی (علیه السلام) گفتند: ای ابوالحسن! خوب بود نداری برای شفای فرزندان خود می کردی، علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) و فضه که خادمه آنها بود، نذر کردند: اگر آنها شفا یابند سه روز روزه بگیرند (طبق بعضی از روایات حسن و حسین (علیهما السلام) نیز گفتند: ما هم نذر می کنیم روزه بگیریم).

چیزی نگذشت هر دو شفا یافتند، در حالی که از نظر مواد غذایی دست خالی بودند علی (علیه السلام) سه من جو قرض نمود، فاطمه (علیها السلام) یک سوم آن را آرد کرد، و نان پخت، هنگام افطار، سائلی بر در خانه آمده، گفت: اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ بَیْتِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله): «سلام بر شما ای خاندان محمد!» مستمندی از مستمندان مسلمین هستم، غذایی به من بدهید، خداوند به شما از غذاهای بهشتی مرحمت کند، آنها همگی مسکین را بر خود مقدم داشتند، و سهم خود را به او دادند و آن شب جز آب ننوشیدند.

روز دوم را همچنان روزه گرفتند و موقع افطار، وقتی که غذا را آماده کرده بودند (همان نان جوین) یتیمی بر در خانه آمد آن روز نیز، ایثار کردند و غذای خود را به او دادند (بار دیگر با آب افطار کردند و روز بعد را نیز روزه گرفتند).

در سومین روز، اسیری به هنگام غروب آفتاب بر در خانه آمد، باز هر کدام سهم غذای خود را به او دادند هنگامی که صبح شد، علی (علیه السلام) دست حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) را گرفته بود و خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمدند، هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) آنها را مشاهده کرد، دید از شدت گرسنگی می لرزند! فرمود! این حالی را که در شما می بینم برای من بسیار گران است، سپس برخاست و با آنها حرکت کرد، هنگامی

که وارد خانه فاطمه (علیها السلام) شد، دید در محراب عبادت ایستاده، در حالی که از شدت گرسنگی شکم او به پشت چسبیده، و چشم هایش به گودی نشسته، پیامبر (صلی الله علیه وآله) ناراحت شد.

در همین هنگام جبرئیل نازل گشت و گفت: ای محمد! این سوره را بگیر، خداوند با چنین خاندانی به تو تهنیت می گوید، سپس سوره «هل أتى» را بر او خواند (بعضی گفته اند: از آیه «إِنَّ الْأَبْرَارَ» تا آیه «كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا» که مجموعاً هیجده آیه است در این موقع نازل گشت).

آنچه را در بالا آوردیم، نص حدیثی است که با کمی اختصار، در «الغدير» به عنوان «قدر مشترک» میان روایات زیادی که در این باره نقل شده، آمده است، و در همان کتاب از ۳۴ نفر از علمای معروف اهل سنت، نام می برد که این حدیث را در کتاب های خود آورده اند (با ذکر نام کتاب و صفحه آن).

به این ترتیب، روایت فوق از روایاتی است که در میان اهل سنت مشهور بلکه متواتر است.^(۱) و اما علمای شیعه، همه اتفاق نظر دارند که: این هیجده آیه یا مجموع این سوره، در ماجرای فوق نازل شده است، و همگی بدون استثناء، در کتب تفسیر یا حدیث، روایت مربوط به آن را به عنوان یکی از افتخارات و فضائل مهم علی (علیه السلام) و فاطمه زهراء (علیها السلام) و فرزندان ایشان آورده اند.

حتی چنان که در آغاز سوره گفتیم، این مطلب به قدری معروف و مشهور است که در اشعار شعرا، و حتی در شعر معروف «امام شافعی» آمده است.

در اینجا بهانه جویانی که هر وقت به فضائل علی (علیه السلام) می رسند، حساسیت

۱ - «الغدير»، جلد ۳، صفحه ۱۰۷ تا ۱۱۱ و در کتاب «احقاق الحق» در جلد ۳، صفحه ۱۵۷ تا ۱۷۱، حدیث فوق از ۳۶ نفر از دانشمندان و علمای اهل سنت با ذکر مأخذ نقل شده است.

فوق العاده ای نشان می دهند، متتهای دقت را در اشکال تراشی به عمل آورده و خرده گیری هائی بر این شأن نزول دارند از جمله:

۱ - این سوره «مکّی» است در حالی که داستان شأن نزول مربوط به بعد از تولد امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) است که قطعاً در «مدینه» واقع شده! ولی چنان که در آغاز این سوره، مشروحاً بیان کردیم، دلائل روشنی در دست داریم که نشان می دهد: تمام سوره «هل اُتی» و یا لاقلاً «هیجده آیه» در «مدینه» نازل شده است.

۲ - لفظ آیه عام است چگونه می توان آن را تخصیص به افراد معینی داد. ولی نا گفته پیداست که عام بودن مفهوم آیه، منافاتی با نزول آن در مورد خاصی ندارد، بسیاری از آیات قرآن مفهوم عام و گسترده ای دارد، ولی شأن نزول که مصداق اتم و اعلای آن است مورد خاصی می باشد، و این عجیب است که عمومیت مفهوم آیه ای را کسی دلیل بر نفی شأن نزول آن بگیرد.

۳ - بعضی، شأن نزول های دیگری نقل کرده اند که با شأن نزول فوق سازگار نیست، از جمله این که «سیوطی» در «درّ المنثور» نقل کرده که مرد سیاه پوستی خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد و از «تسبیح» و «تهلیل» سؤال کرد.

عمر گفت: بس است، زیاد از رسول خدا سؤال کردی، پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: عمر! خاموش باش، و در این هنگام سوره «هل اُتی» بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نازل شد! (۱) در حدیث دیگری در همان کتاب آمده است که مردی از «حبشه» خدمت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمد، می خواست از او سؤال کند، پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: سؤال کن و فرا گیر.

عرض کرد: ای رسول خدا! گروه شما از نظر رنگ و صورت و نبوت بر ما

برتری دارد، اگر من به آنچه تو ایمان آورده ای ایمان بیاورم، و همانند آنچه عمل می کنی، عمل کنم، من با تو در بهشت خواهم بود؟

فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم به دست او است سفیدی سیاه پوستان در بهشت از هزار سال راه دیده می شود، پس از آن پیامبر (صلی الله علیه و آله) ثواب های مهمی برای گفتن لا اله الا الله و سبحان الله و بحمده، بیان فرمود، در این هنگام سوره «هل أتی» نازل شد! (۱) ولی با توجه به این که این روایات تقریباً هیچگونه تناسبی با مضمون آیات سوره «هل أتی» ندارد، به نظر می رسد برای پایمال کردن شأن نزول سابق، از سوی عمّال «بنی امیه» یا مانند آنان جعل شده باشد.

۴ - بهانه دیگر که ممکن است در اینجا مطرح شود این است که: چگونه انسان می تواند، سه روز گرسنه بماند و تنها با آب افطار کند؟!

اما این ایراد عجیبی است برای این که: خود ما افراد متعددی را دیده ایم که برای بعضی از معالجات طبی سه روز که سهل است امساک معروف «چهل روز» را انجام داده اند، یعنی چهل روز تمام، تنها آب نوشیده اند! و مطلقاً غذائی نخورده اند! و همین امر باعث درمان بسیاری از بیماری های آنها شده، حتی یکی از اطبای معروف غیر مسلمان به نام «الکسی سوفورین» کتابی در زمینه آثار درمانی مهم چنین امساک، با ذکر برنامه دقیق آن نوشته است. (۲) حتی اگر تعجب نکنید بعضی از همکاران در تفسیر نمونه، این امساک را تا ۲۲ روز عملاً انجام داده اند.

۵ - بعضی دیگر، برای این که به سادگی از کنار این فضیلت بگذرند، از

۱ - «در المثلث»، جلد ۶، صفحه ۲۹۷.

۲ - این کتاب به نام کتاب «روزه روش نوین برای درمان بیماری ها» به فارسی ترجمه و نشر شده است.

طریق دیگری وارد شده اند، مثلاً «آلوسی» می گوید: اگر بگوئیم این سوره درباره علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) نازل نشده، چیزی از قدر آنها نمی کاهد؛ زیرا داخل بودن آنها در عنوان «ابرار» مطلب آشکاری است که هر کس می داند، سپس، به بیان بعضی از فضائل آنها پرداخته، می گوید: انسان چه درباره این دو بزرگوار می تواند بگوید: جز این که علی (علیه السلام) مولای مؤمنان و وصی پیامبر (صلی الله علیه وآله) و فاطمه (علیها السلام) پاره تن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و جزء وجود محمدی (صلی الله علیه وآله) و حسنین (علیهما السلام) روح و ریحان، و آقایان جوانان بهشتند، اما مفهوم این سخن ترک دیگران نیست، بلکه هر کس غیر این راه را بپوید گمراه است. (۱)

ولی ما می گوئیم: اگر بنا شود فضیلتی را با این شهرت نادیده بگیریم، بقیه فضائل نیز تدریجاً به چنین سرنوشتی دچار می شوند، و روزی فرا خواهد رسید که بعضی، اصل فضیلت علی و بانوی اسلام و حسنین (علیهم السلام) را نیز انکار کنند!

قابل توجه این که: در بعضی از روایات از خود علی (علیه السلام) نقل شده که در موارد متعدد، به نزول این آیات در مورد خود و فرزندان در مقابل مخالفان استدلال کرده است. (۲) این نکته نیز قابل توجه است که: «اسیر» معمولاً در «مدینه» وجود داشت، و در «مکه» به حکم آن که هنوز غزوات اسلامی شروع نشده بود کمتر اسیر دیده می شد، و این گواه دیگری بر مدنی بودن این سوره است.

آخرین نکته ای را که در اینجا لازم به یاد آوری می دانیم این است که: به گفته جمعی از دانشمندان اسلامی از جمله «آلوسی» مفسر معروف اهل سنت، بسیاری از نعمت های بهشتی در این سوره بر شمرده شده است ولی از «حور

۱ - «روح المعانی»، جلد ۲۹، صفحه ۱۵۸.

۲ - «احتجاج طبرسی» و «خصال صدوق» (طبق نقل «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۲۲۴).

العین» که غالباً در قرآن مجید در عداد نعمت های بهشتی آمده، مطلقاً سخنی مطرح نیست، ممکن است این امر به خاطر نزول این سوره درباره فاطمه زهرا(علیها السلام) و همسر و فرزنداناش باشد، که به احترام بانوی اسلام(علیها السلام) ذکر از «حور» به میان نیامده! (۱) گرچه بحث ما در زمینه این شأن نزول طولانی شد، ولی در برابر اشکال تراشی های بهانه جویان، چاره ای جز این نبود.

تفسیر:

پاداش عظیم ابرار

در آیات گذشته بعد از آن که انسان ها را به دو گروه «شکور» و «کفور» یا «شکرگزار» و «کفران کننده» تقسیم کرد، اشاره کوتاهی به مجازات و کیفر سخت کفران کنندگان آمده بود، آیات مورد بحث به سراغ پاداش های شکرگزاران و ابرار (نیکان و پاکان) می رود، و نکات جالبی در این زمینه یادآوری می کند.

نخست می فرماید: «نیکان از جامی می نوشند که با عطر خوشی آمیخته است» (إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا).

«أبرار» جمع «برّ» (بر وزن ربّ) در اصل، به معنی وسعت و گستردگی است، و به همین جهت صحراهای وسیع را «برّ» می گویند، و از آنجا که افراد نیکوکار، اعمالشان نتایج گسترده ای در سطح جامعه دارد، این واژه بر آنها اطلاق می شود، و «برّ» (به کسر ب) به معنی «نیکوکاری» است، بعضی گفته اند: فرق بین آن و «خیر» این است که: «برّ» به معنی «نیکی توأم با توجه است» در حالی که

«خیر» معنی اعمی دارد.

«کافور» در لغت معانی متعددی دارد و یکی از معانی معروف آن «بوی خوش» است همچنین گیاهی است خوشبو، و یکی دیگر از معانی آن همان «کافور» معمولی است که بوی تندی دارد، و برای مصارف طبی از جمله ضد عفونی کردن به کار می رود.

به هر حال، آیه فوق نشان می دهد: این شراب طهور بهشتی، بسیار معطر و خوشبو است که هم ذائقه از آن لذت می برد، و هم شامه.

بعضی از مفسران نیز گفته اند: «کافور» نام یکی از چشمه های بهشتی است، ولی این تفسیر با تعبیر «كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا» که می گوید: آمیخته با کافور است سازگار نیست.

از سوی دیگر، با توجه به این که «کافور» از ماده «کفر» به معنی «پوشش» است، بعضی از ارباب لغت مانند «راغب» در «مفردات» معتقدند: انتخاب این نام برای «کافور» به خاطر پوشیده بودن آن در میان غلاف های میوه درختی است که این ماده از آن گرفته می شود.

بعضی نیز تعبیر «کافور» را اشاره به سفیدی فوق العاده و خنکی آن دانسته اند؛ زیرا کافور معمولی نیز از نظر «خنکی» و «سفیدی» ضرب المثل است.

اما روی هم رفته تفسیر نخست از همه مناسب تر به نظر می رسد، به خصوص این که گاهی در عبارات، «کافور» را هم ردیف مشک و عنبر شمرده اند که از بهترین بوهای خوش است.

آن گاه به سرچشمه ای که این جام شراب طهور از آن پر می شود اشاره کرده:

می فرماید: «این از چشمه خاصی است که بندگان خدا از آن می نوشند، و آن را از هر جا بخواهند جاری می سازند!» (عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا). (۱) - (۲)

این چشمه شراب طهور، چنان در اختیار ابرار و عباد الله است که هر جا اراده کنند از همانجا سر بر می آورد، و جالب این که: در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که در توصیف آن فرمود: هِيَ عَيْنٌ فِي دَارِ النَّبِيِّ (صلی الله علیه وآله) تَفْجَرُ إِلَى دُورِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُؤْمِنِينَ: «این چشمه ای است در خانه پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) که از آنجا به خانه سایر پیامبران و مؤمنان جاری می شود». (۳)

آری همان گونه که در دنیا چشمه های علم و رحمت از خانه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به سوی بندگان خدا و نیکان سرازیر می شود، در آخرت که تجسم بزرگی از این برنامه است چشمه شراب طهور الهی، از همین بیت وحی می جوشد، و شاخه های آن به خانه های مؤمنان سرازیر می گردد!

«يُفَجِّرُونَ» از ماده «تفجیر» در اصل از ریشه «فجر» گرفته شده که به معنی شکافتن وسیع است، خواه شکافتن زمین باشد، یا چیز دیگر، و از آنجا که نور صبح گوئی پرده شب را می شکافد، به آن «فجر» گفته اند، و به شخص فاسق از این رو «فاجر» می گویند که: پرده حیا و پاکی را دریده، و از مسیر حق خارج شده است.

اما در آیه مورد بحث، به معنی شکافتن زمین است.

۱ - در این که نصب «عَيْنًا» برای چیست؟ احتمالات زیادی داده اند، شاید از همه مناسب تر این است که «عَيْنًا» منصوب به نزع خافض است، و در تقدیر «مِنْ عَيْنٍ» بوده.

بعضی نیز گفته اند: «بدل» از «کافور» و یا منصوب به اختصاص یا مدح است، و یا مفعول فعل مقدری است، و در تقدیر «يَشْرَبُونَ عَيْنًا» می باشد، ولی همان گونه که گفتیم، معنی اول مناسب تر است.

۲ - «يَشْرَبُ» هم به وسیله «باء» متعدی می شود و هم بدون آن و «باء» در «بها» ممکن است به معنی «مِنْ» باشد.

۳ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۷۷ و «روح المعانی»، جلد ۲۹، صفحه ۱۵۵.

قابل توجه این که: در میان نعمت های فراوان بهشتی که در این سوره آمده، نخستین نعمت «شراب طهورِ معطرِ خاصی» ذکر شده، و این شاید به خاطر آن است که پس از فراغ از حساب محشر در نخستین گام ورود به بهشت با نوشیدن از این شراب، هرگونه اندوه، ناراحتی و ناخالصی را از درون جان خود می شویند، و سرمست از عشق حق به استفاده از سایر مواهب بهشتی می پردازند.

در آیات بعد، به ذکر اعمال و اوصافی که «ابرار» و «عباد الله» دارند، پرداخته با ذکر پنج وصف دلیل استحقاق آنها را نسبت به این همه نعمت های بی مانند توضیح می دهد. نخست می فرماید: «آنها به نذر خود وفا می کنند» (يُؤْفُونَ بِالَّذِئِرِ). دیگر این که: «از روزی که عذاب و شر آن گسترده است بیمناکند» (وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا).

جمله «يُؤْفُونَ» و «يَخَافُونَ» و جمله های بعد، که همه به صورت «فعل مضارع» آمده نشان می دهد: این برنامه مستمر و همیشگی آنان است.

البته همان گونه که در شأن نزول گفتیم، مصداق اتم و اکمل این آیات امیر مؤمنان علی، فاطمه زهراء و فرزندان آنها حسن و حسین (علیهم السلام) می باشند که نذر خود را در مورد سه روز روزه داشتن ادا کردند، و جز با آب افطار نمودند، و قلب آنان از خوف خدا و خوف قیامت مالا مال بود.

«مُسْتَطِيرًا» به معنی گسترده و پراکنده است، و اشاره به عذاب های گوناگون و وسیع آن روز عظیم می باشد.

به هر حال، وقتی آنها به نذرهایی که بر خویشان واجب کرده اند وفا می کنند به طریق اولی واجبات الهی را محترم شمرده و در انجام آن می کوشند.

ترس آنها از شرّ آن روز بزرگ، اشاره به ایمانشان به معاد، و احساس مسئولیت شدید در برابر فرمان الهی است.

آنها به خوبی «معاد» را باور کرده اند، و به تمام کیفرهای بدکاران در آن روز ایمان دارند، و اثر این ایمان در اعمالشان کاملاً نمایان است.

پس از آن به ذکر سومین عمل شایسته آنها پرداخته، می گوید: «آنها غذای خود را در عین این که به آن نیازمندند و دوست دارند به «مسکین»، «یتیم» و «اسیر» می دهند» (وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا).

اطعام کردن آنها ساده نیست، بلکه توأم با ایثار در هنگام نیاز شدید است، و از سوی دیگر، اطعامی است گسترده که انواع نیازمندان را از «مسکین»، «یتیم» و «اسیر» شامل می شود، و به این ترتیب، رحمتشان عام و خدمتشان گسترده است.

ضمیر در «عَلَى حُبِّهِ» به «طعام» باز می گردد، یعنی در عین این که به طعام علاقه دارند آن را انفاق می کنند، و این شبیه چیزی است که در آیه ۹۲ سوره «آل عمران» آمده است: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ: «هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید».

بعضی نیز گفته اند: ضمیر مزبور به «اللّه» بر می گردد که در آیات گذشته آمده، یعنی آنها به عشق پروردگار، اطعام طعام می کنند ولی با توجه به این که این مطلب در آیه بعد می آید، معنی اول صحیح تر به نظر می رسد.

معنی «مسکین»، «یتیم» و «اسیر» روشن است، اما در این که این اسیر اشاره به کدام اسیر است؟ در میان مفسران گفتگو است.

بسیاری گفته اند: منظور اسیرانی است که از مشرکان و کفار می گرفتند، و به قلمرو حکومت اسلامی در «مدینه» می آوردند.

بعضی احتمال داده اند: منظور از آن، بردگانی است که اسیر دست مالک خود می باشند. و بعضی آن را به زندانیان تفسیر کرده اند، ولی تفسیر اول از همه مناسب تر و مشهورتر است. در اینجا این سؤال پیش می آید که: مطابق شأن نزول مرد اسیر بر در خانه علی (علیه السلام) به هنگام افطار آمد، مگر اسیران زندانی نبودند؟

اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می شود که: طبق نقل تواریخ در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) مطلقاً زندانی وجود نداشت، حضرت (صلی الله علیه و آله) اسیران را تقسیم کرده، به دست مسلمانان سپرده، می فرمود: مراقب آنها باشید، و به آنها نیکی کنید، و گاه که توانائی بر تأمین غذای آنها را نداشتند، از دیگر مسلمانان برای اطعام اسیران کمک می گرفتند، و آنها را همراه خود و یا حتی بدون همراهی خود به سراغ سایر مسلمانان می فرستادند، تا به آنها کمک کنند.

زیرا در آن موقع مسلمین سخت در مضیقه بودند.

البته بعداً که حکومت اسلامی گسترش پیدا کرد، و تعداد اسیران بالا گرفت و حتی با گسترش دامنه حکومت، مجرمان زیاد شدند، زندان به وجود آمد، و ارتزاق اسیران و مجرمان از طریق بیت المال صورت می گرفت. (۱)

به هر حال، از آیه فوق به خوبی استفاده می شود: یکی از بهترین اعمال، اطعام محرومان و نیازمندان است، نه تنها نیازمندان مسلمان که اسیران بلاد شرک، نیز تحت پوشش این دستور اسلامی قرار گرفته، تا آنجا که اطعام آنها یکی از کارهای برجسته «ابرار» شمرده شده است.

در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: *اِسْتَوْصُوا بِالْأَسْرَى خَيْرًا وَ كَانْ*

۱ - برای توضیح بیشتر به کتاب «احکام زندان در اسلام» مراجعه کنید.

أَحَدُهُمْ يُؤْثِرُ أُسِيرَةً بِطَعَامِهِ: «با اسیران به نیکی رفتار کنید، مسلمانان هنگامی که این سخن را شنیدند، گاه غذای خود را به اسیر داده و او را بر خویشتن مقدم می شمردند».(۱)

چهارمین عمل برجسته ابرار را اخلاص می شمرد، و می فرماید: «آنها می گویند: ما شما را تنها برای خدا اطعام می کنیم، نه پاداشی از شما می خواهیم و نه تشکری» (إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا).

این برنامه منحصر به مسأله اطعام نیست که تمام اعمالشان مخلصانه و برای ذات پاک خداوند است و هیچ چشمداشتی به پاداش مردم و حتی تقدیر و تشکر آنها نیست، و اصولاً در اسلام «ارزش عمل، به خلوص نیت» است، و گرنه، اعمالی که انگیزه های غیر الهی داشته باشد، خواه ریاکارانه باشد، یا به خاطر هوای نفس، و یا تشکر و قدردانی مردم، یا پاداش مادی، و هیچگونه ارزش معنوی و الهی ندارد، و حدیث مشهور پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) «لَا عَمَلَ إِلَّا بِالْإِيَّةِ وَإِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» اشاره به همین معنی است.

منظور از «وجه الله» همان ذات خدا است، و گرنه خدا «صورت» جسمانی ندارد، و این، همان چیزی است که در سایر آیات قرآن نیز روی آن تکیه و تأکید شده است، در آیه ۲۷۲ «بقره» می خوانیم: وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ: «شما جز برای خداوند انفاق نکنید» و در آیه ۲۸ سوره «کهف» در توصیف همنشینان شایسته پیامبر (صلی الله علیه وآله) چنین آمده است: وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ: «با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و شام می خوانند، و تنها ذات او را می طلبند».

* * *

و در آخرین توصیف «ابرار» می فرماید: «آنها می گویند: ما از پروردگارمان خائفیم از آن روز که عبوس و شدید است» (إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا). این سخن، ممکن است زبان حال «ابرار» باشد یا زبان قال آنها.

تعبیر از روز قیامت به روز «عبوس» و «سخت» با این که عبوس از صفات انسان است و به کسی می گویند که قیافه اش را در هم کشیده، به خاطر تأکید بر وضع وحشتناک آن روز است، یعنی آن قدر حوادث آن روز سخت و ناراحت کننده است که نه تنها انسان ها در آن روز عبوسند بلکه گوئی خود آن روز نیز عبوس است.

در این که «قَمْطَرِير» از چه ماده ای گرفته شده؟ در میان مفسران و ارباب لغت گفتگو است، بعضی آن را از «قَمْطَر» می دانند، و بعضی آن را مشتق از ماده «قَطَر» (بر وزن مرغ) و میم را زائده می دانند.

ولی مشهور همان اول است که به معنی شدید و عبوس است. (۱) در اینجا سؤالی پیش می آید و آن این که: اگر «ابرار» تنها برای ذات پاک خدا کار می کنند، پس چرا می گویند: ما از عذاب روز قیامت بیمناکیم؟ آیا انگیزه الهی، با انگیزه ترس از عذاب قیامت، سازگار است؟!

اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می شود، و آن این که: آنها در هر حال به خاطر خدا گام بر می دارند، اگر از عذاب قیامت می ترسند، به خاطر آن است که عذاب الهی است، و اگر به نعمت های بهشت علاقه دارند چون این نعمت ها از ناحیه او است.

۱ - «مفردات راغب»، «لسان العرب»، «المنجد»، «قرطبی» و «مجمع البیان».

و این همان چیزی است که در باب «نیت عبادت» در فقه مطرح است که می گویند: قصد قربت در عبادات منافات با انگیزه علاقه به ثواب، و ترس از عقاب، و یا حتی کسب مواهب مادی این دنیا از سوی خداوند (مانند نماز استسقاء برای نزول باران) ندارد، زیرا همه اینها بازگشت به خداوند می کند، و به اصطلاح از قبیل «داعی بر داعی» است، هر چند مرحله عالی عبادت این است که: علاقه به نعمت های بهشت و ترس از عذاب دوزخ نیز انگیزه آن نباشد بلکه یک پارچه به عنوان «حُبّاً لِلَّهِ» انجام گیرد.

تعبیر به «إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا» نیز شاهد بر این است که این خوف، نیز خوف از پروردگار است.

نکته قابل توجه این که: دومین وصف از اوصاف پنجگانه، و پنجمین وصف، هر دو مسأله خوف است، با این تفاوت که در اولی تنها سخن از خوف روز قیامت است و در دومی خوف از پروردگار در روز قیامت، در یک مورد روز قیامت چنین توصیف شده که شرّ آن گسترده است و در مورد دیگر عبوس و شدید است که در واقع یکی گستردگی کمی آن را می رساند و دیگری گستردگی کیفی را.

در آخرین آیه مورد بحث، به نتیجه اجمالی اعمال نیک و نیت پاکی که «ابرار» دارند اشاره کرده، می فرماید: «به خاطر همین ها خداوند آنها را از شرّ آن روز نگهداری می کند، و در حالی که با طراوت، مسرور و شادمان هستند از آنها استقبال می کند» (فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا).

«نَضْرَةً» به معنی طراوت و خرمی و شادابی خاصی است که بر اثر وفور نعمت و رفاه به انسان دست می دهد، آری، رنگ رخسار آنها در آن روز از

آرامش و نشاط درونی آنان خبر می دهد. بنابراین اگر در دنیا به خاطر احساس مسئولیت از آن روز بیمناک بودند، خداوند در عوض آنها را در آن روز غرق شادمانی و سرور می کند. تعبیر به «لَقَاهُمْ» از تعبیرهای بسیار جالبی است که نشان می دهد: خداوند بزرگ از این میهمانان گران قدر با لطف خاصش استقبال می کند، و آنها را که غرق شادی و سرورند در سایه رحمتش جای می دهد.

نکته:

سیر کردن گرسنگان از بهترین حسنات است نه تنها در آیات مورد بحث اطعام طعام را یکی از کارهای برجسته ابرار و عباد الله می شمرد، که در بسیاری از آیات قرآن روی این معنی تکیه و تأکید شده است، و نشان می دهد این کار در پیشگاه خدا محبوبیت خاصی دارد. و اگر به دنیای امروز نگاه کنیم که طبق اخبار منتشره، هر سال میلیون ها نفر از گرسنگی می میرند، در حالی که در مناطق دیگر دنیا آن قدر غذای اضافی به زباله دان ها می ریزند که حسابی برای آن نیست، اهمیت این دستور اسلامی از یکسو، و دوری دنیای امروز از موازین اخلاقی از سوی دیگر، روشن می گردد. در روایات اسلامی نیز تأکید بسیار در این زمینه دیده می شود که به عنوان نمونه چند حدیث را در اینجا می آوریم:

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: مَنْ أَطْعَمَ ثَلَاثَةَ نَفَرٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَطْعَمَهُ اللَّهُ مِنْ ثَلَاثِ جَنَّاتٍ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ:

«کسی که سه نفر از مسلمانان را اطعام کند، خداوند او را از سه باغ بهشتی در

ملکوت آسمان ها اطعام خواهد کرد».(۱)

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِنًا حَتَّى يُشْبِعَهُمْ يَدْرُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ مَا لَهُ مِنَ الْأَجْرِ فِي الْآخِرَةِ لَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ: «کسی که مؤمنی را اطعام کند تا سیر شود، احدی از خلق خدا نمی داند چقدر در آخرت پاداش دارد، نه فرشتگان مقرب الهی، و نه پیامبران مرسل، جز خداوند که پروردگار عالمیان است».(۲)

در حدیث دیگری از همان امام آمده است: لَا نَأْطِئُ مُؤْمِنًا مُحْتَاجًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُزَوِّرَهُ، وَلَا نَأْزُورُهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُغْتِقَ عَشْرَ رِقَابٍ:

«اگر مؤمن نیازمندی را اطعام کنم نزد من محبوبتر است از این که فقط به دیدار او بروم، و اگر بدیدار او بروم نزد من محبوبتر است از این که ده برده را آزاد کنم».(۳)

قابل توجه این که در روایات، تنها روی نیازمندان و گرسنگان تکیه نشده بلکه در بعضی صریحاً آمده است: «اطعام مؤمنان» هر چند بی نیاز باشند، همچون آزاد کردن برده است، و این نشان می دهد: هدف از این کار، علاوه بر رفع نیازمندی ها جلب محبت و تحکیم پیوندهای دوستی و صمیمیت است.

به عکس آنچه در دنیای مادی امروز معمول است که گاه دو دوست نزدیک، یا دو خویشاوند به مهمانخانه ای می روند هر کدام باید سهم خود را بپردازد، گوئی مسأله میهمانی کردن، مخصوصاً نفقات بسیار برای آنان بسیار شگفت آور است.

۱ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۰۰، باب اطعام المؤمن، حدیث ۳ (چاپ دار الکتب الاسلامیه).

۲ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۰۱، باب اطعام المؤمن، حدیث ۶ (چاپ دار الکتب الاسلامیه).

۳ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۰۳، باب اطعام المؤمن، حدیث ۱۸ (چاپ دار الکتب الاسلامیه).

در بعضی از روایات نیز تصریح شده: اطعام گرسنگان به طور مطلق (هر چند مؤمن و مسلمان هم نباشند) از افضل اعمال است، چنان که در روایتی از پیغمبر گرامی (صلی الله علیه وآله) آمده است: **مِنْ أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ عِنْدَ اللَّهِ إِبْرَاءُ الْكِبَادِ الْحَارَّةِ وَ إِشْبَاعُ الْكِبَادِ الْجَائِعَةِ وَ الَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله) بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُ بِي عَبْدٌ يَبِيتُ شَبْعَانَ وَ أَخُوهُ - أَوْ قَالَ جَارُهُ - الْمُسْلِمُ جَائِعٌ.**

«یکی از برترین اعمال نزد خدا خنک کردن جگرهای داغ است، و سیر کردن شکم های گرسنه، سوگند به کسی که جان محمد در دست او است بنده ای که شب سیر بخوابد و برادر - یا فرمود همسایه - مسلمانش گرسنه باشد، به من ایمان نیاورده است»! (۱)

ذیل حدیث فوق، گرچه درباره سیر کردن مسلمانان است، ولی آغاز آن هر تشنه و گرسنه ای را شامل می شود، و بعید نیست گستردگی مفهوم آن حتی حیوانات را نیز شامل شود. و در این زمینه روایات بسیار است. (۲)

۱ و ۲ - «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۳۶۹ - قابل توجه این که مرحوم «علامه مجلسی» در این زمینه بابتی عنوان کرده و ۱۱۳ حدیث در آن آورده است که مربوط به «اطعام مؤمن و سیراب کردن و لباس پوشاندن و اداء دین» می باشد، و بعضی از آنها عمومیت دارد.

- ۱۲ وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا
 ۱۳ مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَ لَا زَمْهَرِيرًا
 ۱۴ وَ دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَ ذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا
 ۱۵ وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ أَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا
 ۱۶ قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا
 ۱۷ وَ يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا
 ۱۸ عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا
 ۱۹ وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنثورًا
 ۲۰ وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا
 ۲۱ عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُوفٌ أُسَورٌ مِنْ فِضَّةٍ
 وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا
 ۲۲ إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا

ترجمه:

- ۱۲ - و در برابر صبرشان، بهشت و لباس های حریر (بهشتی) را به آنها پاداش می دهد!
 ۱۳ - در بهشت بر تخت های زیبا تکیه کرده اند، نه آفتاب را در آنجا می بینند و نه سرما را!
 ۱۴ - و در حالی است که سایه های درختان بهشتی بر آنها فرو افتاده و چیدن

میوه هایش بسیار آسان است.

۱۵ - و در گرداگرد آنها ظرف هائی سیمین و قدح هائی بلورین می گردانند.

۱۶ - ظرفهای بلورینی از نقره، که آنها را به اندازه مناسب آماده کرده اند.

۱۷ - و در آنجا از جام هائی سیراب می شوند که لبریز از شراب طهوری آمیخته با زنجبیل است.

۱۸ - از چشمه ای در بهشت که نامش سلسبیل است!

۱۹ - و بر گردشان (برای پذیرائی) نوجوانانی جاودانی می گردند که هر گاه آنها را ببینی گمان می کنی مروارید پراکنده اند!

۲۰ - و هنگامی که آنجا را ببینی نعمت ها و ملک عظیمی را می بینی!

۲۱ - بر اندام آنها (بهشتیان) لباس هائی است از حریر نازک سبز رنگ، و از دیبای ضخیم، و با دستبند هائی از نقره آراسته اند، و پروردگارشان شراب طهور به آنان می نوشاند.

۲۲ - این پاداش شماست، و سعی و تلاش شما مورد قدردانی است.

تفسیر:

پاداش های عظیم بهشتی!

بعد از اشاره اجمالی در آیات گذشته، به نجات «ابرار و نیکان» از عذاب های دردناک روز قیامت، رسیدن به لقای محبوب، و غرق سرور و شادمانی شدن، در آیات مورد بحث به شرح این نعمت های بهشتی پرداخته، حداقل پانزده نعمت را در طی این آیات بر می شمرد:

نخست از مسکن و لباس این بهشتیان، سخن می گوید، می فرماید: «خداوند در برابر صبر و شکیبائی آنها بهشت، لباس ها و فرش هائی از حریر را به آنها

پاداش می دهد» (وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا).

آری، در برابر آن همه استقامت و ایثار، که نمونه آن وفاء به نذر، روزه داشتن، و بخشیدن طعام مورد نیاز خود هنگام افطار، به مسکین و یتیم و اسیر است، خداوند آنها را در باغ های مخصوصی از بهشت جای می دهد، و بهترین لباس ها را بر آنها می پوشاند. نه تنها در این آیه که در آیات دیگر قرآن نیز به این حقیقت تصریح شده که پاداش های قیامت در مقابل صبر و شکیبائی انسان است (صبر در طریق اطاعت، صبر در برابر معصیت، و صبر و استقامت در برابر مشکلات و مصائب).

در آیه ۲۴ سوره «رعد» می خوانیم: فرشتگان به بهشتیان چنین خوشامد می گویند: سَلَامٌ عَلَیْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ: «درود بر شما به خاطر صبر و استقامتی که داشتید». و در آیه ۱۱۱ «مؤمنون» آمده است: إِنِّی جَزِیْتُهُمْ الْیَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ: «من امروز آنها را به خاطر صبر و استقامتشان پاداش دادم، آنها پیروز و رستگارانند».

پس از آن می افزاید: «این در حالی است که آنها بر تخت های زیبا تکیه کرده، نه گرمی آفتاب را می بینند، و نه سردی هوا را» (مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا). ذکر این حالت (تکیه کردن بر تخت ها) اشاره به آرامش و راحتی کامل آنها است؛ چرا که انسان معمولاً در حالت آرامش، در چنین حالتی به سر می برد، و ذیل آیه نیز اشاره به اعتدال کامل هوای بهشت است.

نه این که: خورشید و ماه در آنجا وجود نداشته باشد، بلکه با وجود

سایه های درختان بهشتی تابش ناراحت کننده خورشید وجود ندارد.

«أرائیک» جمع «اریکه» در اصل به تخت هائی می گویند که در حجله عروس می نهند و منظور در اینجا تخت های زیبا و فاخر است.

«ألوسی» مفسر معروف اهل سنت در «روح المعانی» در حدیثی از «ابن عباس» چنین نقل می کند:

بَيْنَا أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ إِذْ رَأَوْا ضَوْءًا كَضَوْءِ الشَّمْسِ، وَقَدْ أَشْرَقَتِ الْجَنَانُ بِهِ فَيَقُولُ أَهْلُ الْجَنَّةِ يَا رِضْوَانُ مَا هَذَا؟ وَقَدْ قَالَ رَبُّنَا لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا، فَيَقُولُ لَهُمْ رِضْوَانُ لَيْسَ هَذَا بِشَمْسٍ، وَلَا قَمَرٍ، وَلَكِنْ عَلِيٌّ (عليه السلام) وَ فَاطِمَةُ (عليها السلام) ضَحِكَا، وَأَشْرَقَتِ الْجَنَانُ مِنْ نُورِ تَعْرِيهما!

«هنگامی که بهشتیان در بهشت هستند ناگهان نوری همچون نور آفتاب مشاهده می کنند که صحنه بهشت را روشن ساخته، بهشتیان به رضوان (فرشته مأمور بهشت) می گویند: این نور چیست؟ با این که پروردگار ما فرموده: در بهشت نه آفتاب را می بینند و نه سرما را؟! او در پاسخ می گوید: این نور خورشید و ماه نیست، ولی علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) خندان شده اند و بهشت از نور دندانیشان روشن گشته است»! (۱)

«زمهریر» از ماده «زَمْهَر» به معنی شدت سرما، یا شدت غضب، یا سرخ شدن چشم، بر اثر خشم، می باشد، و در اینجا منظور همان معنی اول است.

در حدیثی آمده است: در جهنم نقطه ای وجود دارد که از شدت سرما اعضای بدن از هم تلاشی می شود. (۲)

آیه بعد، در ادامه این نعمت ها می افزاید: «این در حالی است که سایه های

۱ - «روح المعانی»، جلد ۲۹، صفحه ۱۵۹.

۲ - «در المثور»، جلد ۶، صفحه ۳۰۰.

درختان بهشتی بر آنها فرو افتاده، و چیدن میوه هایش برای آنها بسیار سهل و آسان است» (و) دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا (۱)

نه مشکلی وجود دارد، نه خاری در دست می رود، و نه احتیاج به تلاش و حرکتی برای چیدن میوه ها است!

بار دیگر یاد آوری این نکته را ضروری می دانیم که اصول حاکم بر زندگی انسان در آن جهان، با این جهان، بسیار متفاوت است، و آنچه درباره نعمت های بهشتی در این آیات و آیات دیگر قرآن آمده، تنها اشاراتی است پر معنی به آن مواهب عظیم، و گرنه طبق تصریح بعضی از روایات در آنجا نعمت هائی است که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و بر اندیشه هیچ کسی نگذشته است.

«ابن عباس» سخنی دارد که در ذیل بعضی از آیات همین سوره بیان کرده است: می گوید: آنچه را خداوند در قرآن از نعمت های بهشتی نام برده مثل و مانندی در دنیا ندارد، ولی خداوند آن را با نامی که برای ما شناخته شده است نام می برد، مثلاً از شراب طهوری نام می برد که با «زنجبیل» ممزوج است این ماده معطری بود که عرب به آن علاقه داشت. (۲)

پس از آن به توضیح قسمتی از چگونگی پذیرائی از این میهمانان بهشتی، وسائل پذیرائی آنها، و پذیرائی کنندگان می پردازد، می فرماید: «در گرداگرد آنها ظرف هائی از نقره و قدح هائی بلورین می گردانند» (وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ أَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا).

۱ - «قُطُوف» (بر وزن ظروف) جمع «قُطِف» (بر وزن حفظ) یا جمع «قُطِف» (بر وزن حذف) است که اولی معنی وصفی دارد، و دومی معنی مصدری، و به معنی میوه های چیده شده، یا چیدن میوه است.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۱۱.

«ظرف های بلورینی از نقره! که آن را به اندازه لازم آماده کرده اند» (قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ قَدَرُوهَا تَقْدِيرًا).

در این ظرف ها انواع غذاهای بهشتی، و در آن قدح های بلورین انواع نوشیدنی های لذت بخش و نشاط آفرین، به مقداری که می خواهند و علاقه دارند موجود است، و خدمتکاران بهشتی پیوسته گرد آنها دور می زنند و به آنها عرضه می کنند.

«أَنِيَّة» جمع «اناء» به معنی هرگونه ظرف است، و «اکواب» جمع «کوب» (بر وزن خوب) به معنی ظرف آب است که دسته نداشته باشد که گاه از آن تعبیر به «قدح» می شود.

«قواریر» جمع «قاروره» به معنی ظرف بلورین و شیشه ای است.

عجب این که می فرماید: ظرف های بلورین بهشتی از نقره ساخته شده! در حالی که در عالم دنیا چنین ظرفی مطلقاً وجود ندارد، و ظرف های بلورین را از سنگ های مخصوصی که ذوب می کنند می سازند، ولی همان خدائی که این امکان را در سنگ تیره آفرید که قابل تبدیل به شیشه و بلور باشد، می تواند در فلزی همچون نقره نیز بیافریند.

به هر حال، از این تعبیر استفاده می شود: ظرف ها و جام های بهشتی هم صفا و شفافیت بلور را دارد، هم درخشندگی و زیبایی نقره را، و نوشابه هائی که در آن است کاملاً نمایان است.

قابل توجه این که: در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: يَنْفُذُ الْبَصَرُ فِي فِضَّةِ الْجَنَّةِ كَمَا يَنْفُذُ فِي الزُّجَاجِ! «نور چشم انسان در نقره بهشتی نفوذ می کند، آن چنان که در شیشه و بلور دنیا نفوذ دارد». (۱)

این را نیز می دانیم در عصر ما دانشمندان به اشعه هائی پی برده اند (مانند اشعه ایکس) که از اجسام تیره نیز عبور می کند و درون آن را مانند بلور نشان می دهد.

«ابن عباس» می گوید: همه نعمت های بهشتی شبیه و مانندی در دنیا دارد جز ظرف های بلورین که از نقره است که در دنیا شبیه و مانندی برای آن نیست. (۱)

آن گاه می افزاید: «در آنجا از جام هائی سیراب می شوند که لبریز از شراب طهوری است که با زنجبیل آمیخته» (وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا).

بسیاری از مفسران تصریح کرده اند که عرب جاهلی از شراب هائی که آمیخته با زنجبیل بود لذت می برد زیرا تندی مخصوصی به شراب می داد، و قرآن در اینجا از جام هائی سخن می گوید که شراب طهورش با زنجبیل آمیخته است، ولی بدیهی است میان این شراب و آن شراب تفاوت از زمین تا آسمان است! و یا به تعبیر دیگر تفاوت از دنیا تا آخرت است!

به نظر می رسد: عرب دو نوع شراب با دو حالت مختلف داشته یکی به اصطلاح نشاط آور و محرک، و دیگری سست کننده و آرام بخش، اولی را با «زنجبیل» می آمیخته، و دومی را با «کافور».

و از آنجا که حقایق عالم آخرت در قالب الفاظ این جهان نمی گنجد، چاره ای جز این نیست که این الفاظ با معانی گسترده تر و والاتری برای آن حقایق بزرگ استخدام شود.

گرچه درباره معنی «زنجبیل» تفسیرهای مختلفی نقل شده، ولی غالباً به همان ریشه معطر و خوشبوئی که در ادویه مخصوص غذا، و نوشابه ها به کار

می رود تفسیر کرده اند.

سپس می افزاید: «این جام ها از چشمه ای در بهشت پر می شود که سلسبیل نامیده می شود»
(عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا). (۱)

«سلسبیل» نوشیدنی بسیار لذیذی را می گویند که به راحتی در دهان و گلو جاری می شود، و کاملاً گوارا است، بسیاری معتقدند: از ماده «سلاسه» به معنی «روانی» گرفته شده، همان گونه که به عبارات روان و جالب نیز «سلیس» گفته می شود.

بعضی دیگر گفته اند: از ماده «تسلسل» گرفته شده که به معنی «حرکت پی در پی» است در نتیجه، روان بودن چیزی را تداعی می کند، بنابراین هر دو معنی به هم نزدیک است، و در هر صورت «باء» در آن اضافی می باشد.

بعضی نیز معتقدند: این واژه ای است مرکب از دو کلمه «سَلْ» و «سَبِيل» و بعضی نیز آن را مرکب از «سأل» و «سَبِيل» می دانند که در صورت اول مفهومی این است «راهی بطلب» و در صورت دوم «راهی طلبید» و معنی کنائی هر دو «گوارا» است. (۲)

بعضی نیز تصریح کرده اند: در لغت عرب کلمه «سلسبیل» وجود نداشته و این از ابداعات قرآن مجید است. (۳)

ولی معنی اول از همه مشهورتر و مناسب تر است.

۱ - محل اعراب «عَيْنًا» همان است که در چند آیه قبل گفتیم و مناسب آن است که از قبیل «منصوب به نزع خافض» باشد.

۲ - در صورت اول مرکب از «سَلْ» فعل امر و «سَبِيل» است و در صورت دوم مرکب از «سأل» فعل ماضی و «سَبِيل» است.

۳ - بعضی از مفسران گفته اند: «سلسبیل» قاعدتاً ما لا ینصرف است، زیرا علمیت و عجمه در آن جمع است، و این که در اینجا تنوین به خود گرفته به خاطر هماهنگی با آخر آیات دیگر این سوره است.

* * *

بعد از آن از پذیرائی کنندگان این بزم پرسرور که در جوار رحمت حق در بهشت برین برپا می شود سخن به میان آورده، می گوید: «بر گرد آنها نوجوانان جاودانی می گردند که هر گاه آنها را بینی گمان می کنی مرواریدهای پراکنده اند!» (وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنْثُورًا).

هم خودشان در بهشت، جاودانی هستند، هم طراوت، زیبایی و نشاط جوانی آنها جاودانی است، و هم پذیرائی کردن آنان؛ چرا که تعبیر «مُخَلَّدُونَ» از یکسو، و تعبیر «يَطُوفُ عَلَيْهِمْ»: «بر آنها طواف می کنند» از سوی دیگر بیانگر این واقعیت است. تعبیر به لُؤْلُؤًا مَّنْثُورًا: «مرواریدهای پراکنده» اشاره ای است به زیبایی، صفا، درخشندگی و جذابیت آنها، و هم حضورشان در همه جای این بزم الهی و روحانی.

* * *

و از آنجا که نعمت های جهان دیگر به وصف نمی آید، هر قدر هم الفاظ، گویا و رسا باشد، در آیه بعد به صورت سربسته می افزاید: «و هنگامی که آنجا را می نگری نعمت ها و ملک عظیمی را می بینی!» (وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا). (۱) برای «نعم» و «ملک کبیر» تفسیرهای زیادی شده، از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «معنی آیه این است: ملکی است که هرگز زائل

۱ - بعضی از مفسرین تصریح کرده اند به این که: «ثَمَّ» در اینجا «ظرف مکان» است و «رَأَيْتَ» معنی فعل لازم را دارد و معنی آیه چنین می شود: «وَ إِذَا رَمَيْتَ بِبَصَرِكَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا».

این احتمال نیز وجود دارد که «ثَمَّ» «اسم اشاره به دور» باشد و مفعول به «رَأَيْتَ».

نمی شود و فنا نمی پذیرد» (۱).

یا نعمت های بهشتی آن قدر گسترده است که از نظر کثرت به وصف نمی آید. یا این که «ملک کبیر» آن است که فرشتگان به هنگام دخول بر بهشتیان اذن می گیرند، و با سلام به آنها تحیت می گویند.

یا بهشتیان هر چه اراده کنند به آن دست می یابند.

یا پائین ترین فرد بهشتی قلمرو ملکش به اندازه ای است که وقتی نگاه می کند فاصله هزار سال راه را می بیند!

و یا به معنی ملک دائمی و ابدی و توأم با تحقق تمام آرزوها است.

واژه «نعیم» که در لغت به معنی «نعمت های فراوان» است، و «ملک کبیر» که از عظمت و وسعت باغ های بهشتیان خبر می دهد، مفهوم وسیع و گسترده ای دارند که همه تفسیرهای فوق را شامل می شوند.

تا اینجا به قسمتی از نعمت های بهشتی از قبیل «مساکن»، «تخت ها»، «سایه ها»، «میوه ها»، «نوشیدنی ها»، «ظرف ها» و «گروه پذیرائی کنندگان» اشاره شد، اکنون نوبت وسائل تزیینی بهشتیان است، می فرماید: «بر اندام آنها لباس هائی است از حریر نازک سبز، و از دیبای ضخیم» (عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ) (۲).

«سُنْدُس» به معنی پارچه ابریشمین نازک است، در حالی که «إِسْتَبْرَق» به

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۱۱.

۲ - در محل اعراب «عَالِيَهُمْ» دو احتمال است: نخست این که: «ظرف» است به معنی «فوق»، بنابراین مفهوم آیه چنین می شود: «فَوْقَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ».

دیگر این که: «حال» است برای ضمیر «هُمْ» که در آیات قبل بود و به «ابرار» باز می گردد و معنی جمله چنین می شود: «حَالِ كَوْنِهِمْ يَغْلُوهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ».

معنی پارچه ابریشمین ضخیم است، بعضی آن را از کلمه فارسی «استبر» یا «ستبر» می دانند، و بعضی احتمال داده اند: از ریشه عربی «برق» به معنی تالو گرفته شده.

و می افزاید: «و آنها با دستبندهایی از نقره تزئین شده اند» (وَ خُلُوا أُسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ).

نقره هائی شفاف که همچون بلور می درخشد، و از یاقوت و درّ و مروارید زیباتر است.

«أُسَاوِرَ» جمع «أُسُورَةٍ» (بر وزن مغفره) و آن نیز به نوبه خود جمع «سوار» (بر وزن غبار) یا «سِوَار» (بر وزن کتاب) است که در اصل از کلمه فارسی «دستوار» به معنی «دستبند» گرفته شده، و به هنگام نقل به زبان عربی مختصر تغییری در آن پیدا شده است، و به صورت «سوار» در آمده است.

انتخاب رنگ سبز برای لباس های بهشتی به خاطر آن است که رنگی است بسیار نشاط آفرین، همانند برگ های زیبای درختان، و البته رنگ سبز انواع و اقسامی دارد و هر کدام خود دارای لطفی است.

در بعضی از آیات قرآن، مانند آیه ۳۱ سوره «کهف» آمده است: بهشتیان با دستبندهایی از طلا تزئین می شوند «يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَّهَبٍ» و این منافاتی با آنچه در آیه مورد بحث آمده ندارد؛ زیرا ممکن است از جهت تنوع، گاه با این تزئین کنند، و گاه با آن.

در اینجا این سؤال پیش می آید: مگر دستبند طلا و نقره زینت زنانه نیست؟ چگونه برای مردان بهشتی این زینت ذکر شده؟

ولی جواب آن روشن است؛ چرا که در بسیاری از محیط ها زینت طلا و نقره هم برای مردان است، و هم برای زنان (هر چند اسلام زینت طلا را برای

مردان تحریم کرده) ولی البته نوع دستبندهای مردان و زنان متفاوت است، و از آیه ۵۳ سوره «زخرف» که از قول فرعون نقل شده: فَلَوْ لَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ: «چرا به موسی دستبندهائی از طلا داده نشده؟» بر می آید که دستبند طلا برای مردان در محیط مصر نشانه عظمت محسوب می شد.

به علاوه، همان گونه که بارها اشاره کرده ایم، چون برای بیان نعمت های بهشتی الفاظ معمولی این دنیا هرگز کافی نیست، راهی جز این وجود ندارد که با این الفاظ، اشاراتی به آن نعمت های عظیم و توصیف ناکردنی، شود.

و سرانجام در پایان آیه به عنوان آخرین و مهمترین نعمت از این سلسله نعمت ها می فرماید: «و پروردگارشان شراب طهور به آنها می نوشاند» (وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا).

درست است که در لابلای این نعمت ها نیز سخن از نوشیدنی های گوارا، از جام هائی که از چشمه سلسبیل پر می شود، و بهشتیان از آن سیراب می گردند، در میان بود، ولی میان آنها و آنچه در این آیه آمده است، فرق بسیار است؛ زیرا از یکسو در آنجا ساقی «ولدان مخلدون» بودند، اما در اینجا ساقی «خدا» است، و چه تعبیر عجیبی؟ مخصوصاً با تکیه بر کلمه «رب».

خداوندی که همیشه این انسان را پرورش داده و مالک و مربی او است، وی را در مراحل تکامل همواره به پیش برده تا به آخرین مرحله رسیده، و اکنون نوبت آن است که ربوبیتش را به حدّ اعلی برساند، و با دست قدرتش از جام شراب طهور بندگان ابرار و نیکان را سیراب و سرخوش کند.

و از سوی دیگر، «طهور» به معنی چیزی است که هم پاک است و هم پاک کننده، به این ترتیب این شراب، جسم و روح انسان را از هر گونه آلودگی و ناپاکی پاک می کند، و آن چنان روحانیت، نورانیت و نشاط به او می بخشد، که

وصفش در هیچ عبارتی نمی‌گنجد، حتی در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است: يُطَهَّرُهُمْ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ سِوَى اللَّهِ: «قلب و جان آنها را از همه چیز جز خداوند پاک می‌کند».(۱)

پرده‌های غفلت را می‌برد، حجاب‌ها را از بین می‌برد، و انسان را شایسته حضور دائم در جوار قرب خدا می‌کند، نشئه این شراب طهور از هر نعمتی برتر، و از هر موهبتی بالاتر است. اگر شراب آلوده دنیا عقل را زایل می‌کند، و انسان را از خدا دور می‌سازد، اما شراب طهوری که با دست ساقی «آلست» داده می‌شود، او را از «ما سوی الله» بیگانه کرده، غرق در جمال و جلال او می‌کند.

کوتاه سخن این که: لطفی که در این آیه و در این نعمت نهفته است از همه برتر و بالاتر است. از حدیثی که از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نقل شده، استفاده می‌شود: چشمه شراب طهور بر در بهشت قرار دارد: فَيُسْقَوْنَ مِنْهَا شَرْبَةً فَيُطَهَّرُ اللَّهُ بِهَا قُلُوبَهُمْ مِنَ الْحَسَدِ... وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً: «جرعه‌ای از این شراب طهور به آنها داده می‌شود و خدا به وسیله آن قلوب آنها را از حسد (و هر گونه صفات رذیله) پاک می‌سازد».(۲)

جالب این که: تعبیر به «طهور» در قرآن مجید فقط در دو مورد آمده: یکی در مورد باران (فرقان ۴۸) که همه چیز را پاک و زنده می‌کند و دیگر در آیه مورد بحث درباره شراب مخصوص بهشتی که آن نیز پاک‌کننده و حیات‌بخش است.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۱۱.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۸۵، ذیل حدیث ۶۰.

در آخرین آیه مورد بحث، آخرین سخن را در این زمینه بیان کرده، می فرماید: «از سوی خدا به آنها گفته می شود: این نعمت های عظیم و مواهب بی نظیر پاداش اعمال شما است، و سعی و کوشش و تلاش شما در طریق اطاعت فرمان حق مقبول و مشکور است» (إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا).

مبادا کسی تصور کند: این مواهب و پاداش های عظیم را بی حساب می دهند، اینها همه جزای سعی و عمل، پاداش مجاهدت ها، خودسازی ها و چشم پوشی از گناه است. (۱)

بیان این مطلب خود لذت و لطف خاصی دارد که خداوند بزرگ، یا فرشتگان او، ابرار و نیکان را مخاطب ساخته و به عنوان قدردانی و تشکر از آنها می گوید: اینها همه پاداش اعمال شما است، و سعی شما مشکور است، بلکه به گفته بعضی از مفسران این نعمتی است مافوق همه نعمت ها و موهبتی است بالاتر از همه مواهب که خدا از انسان تشکر کند.

تعبیر به «كَانَ» که فعل ماضی است خبر از گذشته می دهد، ممکن است اشاره به این باشد که این نعمت ها از قبل برای شما فراهم شده است؛ چرا که هر وقت کسی به میهمان خود بسیار اهمیت دهد وسائل پذیرائی او را از مدت ها پیش آماده می کند.

۱ - این آیه در حقیقت جمله ای در تقدیر دارد مانند: «يُقَالُ لَهُمْ» یا «يَقُولُ اللَّهُ لَهُمْ».

۲۳ إنا نحنُ نزلنا عليك القرآنَ تنزيلاً
 ۲۴ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا
 ۲۵ وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلاً
 ۲۶ وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً

ترجمه:

۲۳ - مسلماً ما قرآن را بر تو نازل کردیم!
 ۲۴ - پس در (تبلیغ و اجرای) حکم پروردگارت شکیبا (و با استقامت) باش، و از هیچ گنهکار
 یا کافری از آنان اطاعت مکن!
 ۲۵ - و نام پروردگارت را هر صبح و شام به یاد آور!
 ۲۶ - و در شبانگاه برای او سجده کن، و مقداری طولانی از شب، او را تسبیح گوی!

تفسیر:

پنج دستور مهم برای موفقیت

آیات این سوره، از آغاز تاکنون درباره خلقت انسان، و سپس معاد و رستخیز او سخن
 می گفت، در آیات مورد بحث روی سخن را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) کرده، دستورات
 مؤکدی برای هدایت انسان ها و صبر و مقاومت در این راه به او می دهد.
 در واقع این آیات راه وصول به آن همه نعمت های بی مانند را نشان داده است که تنها از
 طریق تمسک به قرآن و پیروی از رهبری چون پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و

الهام گرفتن از دستورات او امکان پذیر است. نخست، می فرماید: «مسلماً ما قرآن را بر تو نازل کردیم» (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا). بعضی از مفسران «تَنْزِيلًا» را که به صورت «مفعول مطلق» در آیه فوق آمده، اشاره به «نزول تدریجی قرآن» دانسته اند که اثر تربیتی آن روشن است. و بعضی اشاره به عظمت مقام این کتاب آسمانی و تأکیدی بر نزول قرآن از ناحیه خداوند، مخصوصاً با توجه به تأکیدات دیگر که در آیه آمده (تأکید به وسیله «ان» و «نحن» و «جمله اسمیه») می دانند، و در حقیقت پاسخی است به کسانی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به کفایت و سحر و افترا بر خداوند متهم می کردند.

آن گاه پنج دستور مهم به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می دهد که نخستین آن دعوت به صبر و استقامت است، می فرماید: «اکنون که چنین است، در طریق تبلیغ و اجرای احکام پروردگارت صابر و شکیباً باش» (فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ). از مشکلات و موانع راه، کثرت دشمنان و سرسختی آنها ترس و هراسی به خود راه مده، و همچنان به پیش حرکت کن. قابل توجه این که: دستور به استقامت را (با توجه به «فاء تفریع» در «فَاصْبِرْ») فرع بر نزول قرآن از سوی خدا می گیرد، یعنی چون پشتیبان تو خدا است قطعاً در این راه استقامت کن، و تعبیر به «رب» اشاره لطیف دیگری به همین معنی است. و در دومین دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله) را از هر گونه سازش با منحرفان بر حذر داشته می گوید: «از هیچ گنهکار و کافری از آنها اطاعت مکن» (وَلَا تُطِيعُ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا).

در حقیقت، این حکم دوم تأکیدی است بر حکم اول؛ چرا که جمعیت دشمنان تلاش می کردند از طرق مختلف پیامبر (صلی الله علیه وآله) را در مسیر باطل به سازش بکشانند، چنان که نقل شده: «عتبه بن ربیع» و «ولید بن مغیره»، به پیامبر (صلی الله علیه وآله) می گفتند: از دعوت خود باز گرد، ما آن قدر ثروت در اختیار تو می گذاریم که راضی شوی، و زیباترین دختران عرب را به همسری تو در می آوریم، و پیشنهادهای دیگری از این قبیل، و پیامبر (صلی الله علیه وآله) به عنوان یک رهبر بزرگ راستین باید در برابر این وسوسه های شیطانی، یا تهدیداتی که بعد از بی اثر ماندن این تطمیعات عنوان می شود، صبر و استقامت به خرج دهد، نه تسلیم تطمیع گردد، و نه تهدید.

درست است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) هرگز تسلیم نشد، ولی این تأکیدی است بر اهمیت این موضوع، در مورد آن حضرت (صلی الله علیه وآله) و سرمشقی است جاودانی برای سایر رهبران راه خدا.

گرچه بعضی از مفسران «آثم» را به «عتبه بن ربیع» و «کفور» را به «ولید بن مغیره» یا «ابو جهل» که هر سه از مشرکان عرب بودند، تفسیر کرده اند، ولی روشن است «آثم» (گنهکار) و «کفور» (کافر و کفران کننده) مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که همه مجرمان و مشرکان را شامل می گردد، هر چند این سه نفر از مصداق های روشن آن بودند. این نکته نیز قابل توجه است: «آثم» مفهوم عامی دارد که «کفور» را نیز شامل می شود، بنابراین ذکر «کفور» از قبیل ذکر «خاص» بعد از «عام» و برای تأکید است.

ولی از آنجا که صبر و استقامت در برابر هجوم این مشکلات عظیم، کار

آسانی نیست، و پیمودن این راه، زاد و توشه خاصی لازم دارد، در آیه بعد به عنوان سومین دستور می افزاید: «نام پروردگارت را هر صبح و شام به یاد آور» (وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أُصِيلاً).

و در چهارمین و پنجمین دستور می فرماید: «و شبانگاه برای او سجده کن، و مقدار زیادی از شب او را تسبیح گوی» (وَ مِنْ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً). تا در سایه آن «ذکر» و این «سجده» و «تسبیح»، نیروی لازم و قدرت معنوی و پشتوانه کافی برای مبارزه با مشکلات این راه فراهم سازی. «بُكْرَةً» (بر وزن نکته) به معنی آغاز روز است و «اصیل» نقطه مقابل آن یعنی شامگاهان و آخر روز.

بعضی گفته اند: اطلاق این واژه بر آخر روز با توجه به این که از ماده «اصل» گرفته شده، به خاطر آن است که آخر روز اصل و اساس شب را تشکیل می دهد. از بعضی از تعبیرات استفاده می شود: «اصیل» گاه به فاصله میان ظهر و غروب اطلاق می گردد (مفردات راغب).

و از بعضی دیگر بر می آید: «اصیل» به اوائل شب نیز گفته می شود؛ زیرا که آن را به «عَشِیَّ» تفسیر کرده اند و «عَشِیَّ» آغاز شب است چنان که نماز مغرب و عشا را «عشائین» می گویند، حتی از بعضی کلمات استفاده می شود: «عَشِیَّ» از زوال ظهر تا صبح فردا را نیز شامل می شود. (۱)

اما با توجه به این که «اصیل» در آیه شریفه در مقابل «بُكْرَةً» (صبحگاهان) قرار گرفته، و بعد از آن نیز سخن از عبادت شبانه به میان آمده، روشن می شود

منظور همان طرف آخر روز است.

به هر حال، این دو آیه در حقیقت بیانگر لزوم توجه شبانه روزی و مستمر به ذات مقدس پروردگار است.

بعضی آن را به خصوص نمازهای پنجگانه، یا به اضافه نماز شب، یا خصوص نماز صبح، عصر، مغرب و عشا تفسیر کرده اند، ولی ظاهر این است که این نمازها مصداق هائی از این ذکر مستمر الهی، و تسبیح و سجده در پیشگاه مقدس اوست.

تعبیر به «لَيْلًا طَوِيلًا» اشاره به این است: مقدار زیادی از شب را تسبیح خدا گوی.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) در پاسخ این سؤال که: منظور از این تسبیح چیست؟ آمده: «منظور نماز شب است»! (۱)

گرچه بعید نیست این تفسیر نیز از قبیل بیان مصداق روشن باشد؛ چرا که نماز شب در تقویت روح ایمان، تهذیب نفوس، و زنده نگه داشتن اراده انسان در طریق اطاعت خدا، تأثیر فوق العاده ای دارد.

نکته:

در اینجا باید به این نکته توجه داشت که: دستورهای پنجگانه آیات فوق گرچه به صورت برنامه ای برای پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) ذکر شده، ولی در حقیقت سرمشقی است برای همه کسانی که در مسیر رهبری معنوی و انسانی جامعه بشری گام بر می دارند. آنها باید بدانند بعد از اطمینان و ایمان کامل به هدف و رسالتی که دارند لازم

است صبر و استقامت پیشه کنند، و از انبوه مشکلات راه، وحشت نداشته باشند، چرا که هدایت یک جمعیت به خصوص زمانی که در مقابل انسان، افراد ناآگاه و دشمنان لجوج وجود داشته باشند، همیشه توأم با مشکلات عظیم بوده و هست، و اگر صبر و استقامت رهبران نباشد هیچ رسالتی به ثمر نمی رسد.

و در مرحله بعد، باید در برابر وسوسه های شیاطینی که مصداق آثم و کفورند، و با انواع حیل و تزویر سعی در منحرف ساختن رهبران و پیشوایان می کنند، تا رسالت آنها عقیم ماند، با کمال قدرت مقاومت کنند، نه فریب تطمیع بخورند و نه واهمه ای از تهدید به خود راه دهند. و در تمام مراحل، برای کسب قدرت روحی، و نیروی اراده، عزم راسخ، و تصمیم آهنین، هر صبح و شام به یاد خدا باشند، و پیشانی را بر درگاهش بسایند، مخصوصاً از عبادت های شبانه و راز و نیاز با او مدد گیرند که اگر این امور رعایت شود پیروزی حتمی است. و اگر در پاره ای از مراحل مصیبت و شکستی رخ دهد، در پرتو این اصول می توان آنها را جبران کرد، برنامه زندگی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و دعوت و رسالت او سرمشق مؤثری برای رهروان این راه است.

- ۲۷ - إِنَّ هَؤُلَاءِ يُجِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا
 ۲۸ - نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا
 ۲۹ - إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا
 ۳۰ - وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا
 ۳۱ - يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

ترجمه:

- ۲۷ - آنها زندگی زودگذر دنیا را دوست دارند، در حالی که روز سختی را پشت سر خود رها می کنند!
 ۲۸ - ما آنها را آفریدیم و پیوندهای وجودشان را محکم کردیم، و هر زمان بخواهیم جای آنان را به گروه دیگری می دهیم!
 ۲۹ - این یک تذکر و یاد آوری است، و هر کس بخواهد (با استفاده از آن) راهی به سوی پروردگارش بر می گزیند!
 ۳۰ - و شما هیچ چیز را نمی خواهید مگر این که خدا بخواهد، خداوند دانا و حکیم بوده و هست!
 ۳۱ - هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) در رحمت خود وارد می کند، و برای ظالمان عذاب دردناکی آماده ساخته است!

تفسیر:

این یک هشدار است، انتخاب با شماست! در آیات گذشته، به پیامبر (صلی الله علیه وآله) هشدار داده شده که: تحت تأثیر افراد «آثم» و «کفور» (مجرم و کافر) هرگز واقع نشود، و به شهادت تاریخ، آنها کسانی بودند که به پندار خامشان برای نفوذ در اراده و تصمیم پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خواستند از تطمیع به مال و مقام و زن های زیبا کمک بگیرند.

آیات مورد بحث، معرفی بیشتری از آنها کرده، می گوید: «آنها زندگی زود گذر این جهان را دوست دارند، در حالی که در پشت سر خود روز سخت و سنگینی را رها می کنند و نادیده می گیرند!» (إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا).

افق افکار آنها از خور و خواب و شهوت فراتر نمی رود، و آخرین نقطه دید آنها همین لذائد بی قید و شرط مادی است، و عجب این که: می خواهند روح بزرگ پیامبر (صلی الله علیه وآله) را نیز با همین مقیاس بسنجند.

اما این بی خبران کوردل توجه ندارند چه روز سنگینی در پیش دارند؟!، سنگین از نظر مجازات ها، سنگین از نظر محاسبه، و سنگین از نظر طول زمان و فضاقت و رسوائی سنگین. تعبیر به «وَرَاءَهُمْ» (پشت سرشان) با این که باید قاعدتاً پیش روی آنها گفته شود، به خاطر آن است که اینها آن روز را به دست فراموشی می سپارند، گوئی پشت سر انداخته اند، ولی به گفته بعضی از مفسران کلمه «وَرَاء» گاه به معنی پشت سر، و گاه به معنی پیش رو به کار می رود. (۱)

۱ - در تفسیر «روح البیان» آمده است: اگر «وَرَاء» به «فاعل» اضافه شود به معنی پشت سر است، و اگر به «مفعول» اضافه شود به معنی پیش رو است (روح البیان، جلد ۸، صفحه ۴۳۹).

در آیه بعد، به آنها هشدار می دهد: به نیرو و قدرت خود مغرور نشوند که اینها را همه خدا داده، و هر زمان بخواهد به سرعت باز پس می گیرد، می فرماید: «ما آنها را آفریدیم، و پیوندهای وجودشان را محکم کردیم، به آنها قوت و قدرت بخشیدیم، و هر زمان بخواهیم آنها را می بریم و گروه دیگری را جانشینشان می سازیم» (نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أُمْنَالَهُمْ تَبْدِيلًا). (۱)

«أَسْر» (بر وزن عصر) در اصل به معنی بستن چیزی با زنجیر است، و اسیران را از این جهت «اسیر» نامیده اند که آنها را می بندند، ولی «أَسْر» در اینجا اشاره به استحکام پیوندهای وجودی انسان است که قدرت حرکت و توانائی فعالیت های مهم به او می دهد.

به راستی قرآن در اینجا انگشت روی نقطه حساسی گذارده، و آن پیوندهای مختلف اجزای وجود بشر است از عصب های کوچک و بزرگ که همچون طناب های آهنین عضلات را به یکدیگر مربوط می سازد گرفته، تا رباط ها و عضلات مختلف، آن چنان قطعات کوچک و بزرگ استخوان و گوشت های اندام انسان را به یکدیگر محکم بسته که از مجموع آنها یک واحد کاملاً منسجم که آماده انجام هر گونه فعالیت است ساخته، اما روی هم رفته این جمله کنایه از قدرت و قوت است.

این آیه، در ضمن غنا و بی نیازی ذات پاک خدا را، از آنها، و از اطاعت و ایمانشان، روشن می سازد، تا بدانند اگر اصراری برای ایمان آنها است، در

۱ - این آیه محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: «بَدَّلْنَا لَهُمْ أُمْنَالَهُمْ» (توجه داشته باشید تبدیل غالباً دو مفعول می گیرد در اینجا ضمیر «هُمْ» مفعول اول و «أُمْنَالَهُمْ» مفعول دوم است).

حقیقت لطف و رحمتی است از ناحیه پروردگار.

نظیر این معنی در آیه ۱۳۳ سوره «انعام» نیز آمده است، آنجا که می فرماید: وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ. «پروردگار تو بی نیاز و مهربان است، اگر بخواهد همه شما را می برد، و هر کس را بخواهد جانشین شما می سازد».

سپس به کل بحث هائی که در این سوره آمده است که مجموعاً یک برنامه جامع سعادت را ارائه می دهد اشاره کرده، می گوید: «این یک تذکر و یادآوری است، و هر کس بخواهد، با استفاده از آن، راهی به سوی پروردگارش انتخاب می کند» (إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا). (۱)

وظیفه ما نشان دادن راه است، نه اجبار بر انتخاب، این شما هستید که باید با عقل و درک خود، حق را از باطل تشخیص دهید، و با اراده و اختیار خود تصمیم بگیرید. این، در حقیقت تأکیدی است بر آنچه در آغاز سوره گذشت که فرمود: إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا: «ما راه را به او نشان دادیم، خواه پذیرا شود و شکر این نعمت را به جا آورد، یا اعراض و کفران کند».

و از آنجا که ممکن است افراد کوتاه فکر، از تعبیر فوق نوعی تفویض و واگذاری مطلق به بندگان تصور کنند، در آیه بعد برای نفی این توهم می افزاید: «شما چیزی را نمی خواهید مگر این که خدا بخواهد» (وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ

۱ - بعضی برای آیه محذوفی قائلند، و می گویند: در تقدیر چنین است: «فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رِضَا رَبِّهِ سَبِيلًا» یا «إِلَىٰ طَاعَةِ رَبِّهِ سَبِيلًا» ولی انصاف این است که نیازی به تقدیر ندارد؛ چرا که همه راه های تکامل به سوی خدا منتهی می شود.

اللَّهُ). (۱)

«چرا که خداوند عالم و حکیم است» (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا).

و این در حقیقت اثبات اصل معروف «الْأَمْرُ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ» است، از یکسو می فرماید: «خدا راه را نشان داده و انتخاب با شما است» و از سوی دیگر، می افزاید: «انتخاب شما منوط به مشیت الهی است» یعنی شما استقلال کامل ندارید، بلکه قدرت، توان و آزادی اراده شما همه به خواست خدا و از ناحیه او است، و هر زمان اراده کند، می تواند این قدرت و آزادی را سلب کند.

به این ترتیب، نه «تفویض» و واگذاری کامل است و نه «اجبار» و سلب اختیار، بلکه حقیقتی است دقیق و ظریف در میان این دو، یا به تعبیر دیگر: نوعی آزادی وابسته به مشیت الهی است، که هر لحظه بخواهد می تواند آن را باز پس گیرد، تا هم بندگان بتوانند بار تکلیف و مسئولیت را که رمز تکامل آنهاست بر دوش گیرند و هم خود را بی نیاز از خداوند تصور نکنند.

خلاصه این تعبیر، برای آن است که بندگان، خود را بی نیاز از هدایت، حمایت، توفیق و تأیید ذات مقدس او ندانند، و در عین تصمیم گیری در کارها، خود را به او بسپارند، و تحت حمایت او قرار دهند.

از اینجا روشن می شود این که: بعضی از مفسران جبری مسلک، مانند «فخر رازی» به این آیه چسبیده اند، به خاطر پیش داوری هائی است که در این مسأله داشته اند، او می گوید: وَاعْلَمْ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ مِنْ جُمْلَةِ الْآيَاتِ الَّتِي تَلَاطَمَتْ فِيهَا أَمْوَاجُ الْجَبْرِ وَالْقَدَرِ! «بدان! این آیه از آیاتی است که امواج جبر در آن متلاطم

۱ - در این که محل اعراب «أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» چیست؟ جمعی از مفسران گفته اند: منصوب به ظرفیت است، و در معنی چنین است: «مَا تَشَاوُنَ إِلَّا وَقْتَ مَشِيَّةِ اللَّهِ». ولی این احتمال نیز وجود دارد که در اینجا «شیئاً» در تقدیر باشد، و در معنی چنین است: «وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا شَيْئاً يَشَاءُ اللَّهُ».

است»! (۱)

آری، اگر این آیه را از آیات قبل جدا کنیم جای این توهم وجود دارد ولی با توجه به این که در یک آیه بیان تأثیر اختیار شده، و در یک آیه دیگر بیان تأثیر مشیت پروردگار، به خوبی مسأله «الامر بین الامرین» تثبیت می گردد.

عجیب است طرفداران تفویض به همان آیه ای می چسبند که سخن از اختیار مطلق می گوید، و طرفداران جبر به آیه ای که به تنهایی بوی جبر می دهد، و هر کدام می خواهند پیش داوری های خود را با آن توجیه کنند، در حالی که فهم صحیح کلام الهی (و هر کلام دیگر) ایجاب می کند: همه را در کنار هم بگذارند، و بدون تعصب و پیش داوری قبلی قضاوت کنند. ذیل آیه که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» نیز، ممکن است اشاره به همین معنی باشد؛ چرا که علم و حکمت خدا ایجاب می کند، بندگان را در پیمودن راه تکامل آزاد بگذارد، و گر نه تکامل اجباری و تحمیلی تکامل نیست.

به علاوه علم و حکمت او اجازه نمی دهد افرادی را مجبور به کار خیر و افرادی را مجبور به کار شرّ کند، و بعد گروه اول را پاداش دهد، و گروه دوم را مجازات کند.

و سرانجام در آخرین آیه این سوره، به سرنوشت نیکوکاران و بدکاران در یک جمله کوتاه و پرمعنی اشاره کرده، می فرماید: «خدا هر کس را بخواهد در رحمتش وارد می کند، و برای ظالمان عذاب دردناکی فراهم ساخته است» (يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا).

جالب این که در آغاز آیه می گوید: «هر کس را بخواهد در رحمت خود

وارد می کند» ولی در پایان آیه، عذاب را روی ظالمان متمرکز می سازد، و این نشان می دهد: مشیت او بر عذاب به دنبال مشیت انسان بر ظلم و گناه است، و به قرینه مقابله روشن می شود: مشیت او در رحمت نیز، به دنبال اراده انسان در ایمان، عمل صالح و اجرای عدل است، و جز این از حکیم، نمی توان انتظار داشت.

عجب این که: با این قرینه روشن، باز افرادی مانند «فخر رازی» صدر آیه را دلیل بر مسأله جبر گرفته اند بی آن که ذیل آیه را که درباره آزادی اراده و عمل ظالمان سخن می گوید، مورد توجه قرار دهند! (۱)

خداوند! ما را در رحمت داخل کن، و از عذاب الیمی که در انتظار ظالمان است برهان! پروردگارا! تو راه را نشان دادی، ما نیز تصمیم به پیمودن این راه داریم، ما را مدد فرما! بارالها! اگر از «ابرار» نیستیم دوستدار آنهاستیم، ما را به آنها ملحق نما!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره انسان (دهر) (۲)

۱ / ربیع الثانی / ۱۴۰۷

۱ - شرح بیشتر درباره آیات «مشیت» را در جلد ۱۹، صفحه ۴۶۱ - ۴۶۸، ذیل آیه ۳۷ سوره «زمر» مطالعه فرمائید.

۲ - پایان تصحیح: ۲۸ / ۲ / ۱۳۸۳.

سوره مرسلات

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۵۰ آیه است

تاریخ شروع

۲ / ربیع الثانی / ۱۴۰۷

محتوای سوره مرسلات

معروف این است: این سوره در «مکه» نازل شده، ولی بعضی تصریح کرده اند به این که آیه ۴۸ «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ» «مدنی» است، هر چند دلیل روشنی برای آن ذکر نکرده اند، و اگر مسأله «رکوع» و «نماز» سبب این استنباط شده، درست به نظر نمی رسد؛ زیرا مدت ها مسلمانان در «مکه» نماز می خواندند و رکوع می کردند.

به هر حال، بیشترین مطلبی که در این سوره مطرح شده است، مسائل مربوط به قیامت، تهدید و انداز مکذبان و منکران است.

و از امتیازات این سوره این است که: آیه «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ: «وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» ده بار در آن تکرار شده، و هر بار به دنبال مطلب تازه ای.

بعد از ذکر سوگندهائی، از قیامت و حوادث سنگین و سخت رستاخیز خبر می دهد، و به دنبال آن همین آیه را ذکر می کند، و می گوید: وای بر تکذیب کنندگان در آن روز!

در مرحله بعد، سرگذشت غم انگیز اقوام گنهکار پیشین.

در مرحله سوم، گوشه ای از ویژگی های آفرینش انسان.

در مرحله چهارم، قسمتی از مواهب الهی در زمین.

و در مرحله پنجم، قسمت هائی از عذاب تکذیب کنندگان را شرح می دهد.

همچنین در هر مرحله اشاره ای به مطلبی بیدارگر و تکان دهنده کرده، و به دنبال آن این آیه را

تکرار می کند، و حتی در بخشی از آن به نعمت های بهشتی که

نصیب پرهیزگاران شده اشاره نموده تا انداز را با بشارت بیامیزد و تهدید را با تشویق. و به هر حال، این تکرار، تکرار بعضی از آیات در سوره «الرحمان» را تداعی می کند، با این تفاوت که در آنجا سخن از نعمت ها بود، و در اینجا غالباً از عذاب های مکذبان است. انتخاب نام «مرسلات» برای این سوره به تناسب نخستین آیه این سوره است.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ وَ الْمُرْسَلَاتِ كُتِبَ لَهُ لَيْسَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ: «کسی که سوره مرسلات را بخواند نوشته می شود: او از مشرکان نیست». (۱)

و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: مَنْ قَرَأَهَا عَرَفَ اللَّهَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله): «کسی که این سوره را بخواند خداوند او را با پیامبر آشنا (و همجوار) می سازد». (۲)

بدون شک، این ثواب و فضیلت از آن کسانی است که بخوانند، ببندیشند و عمل کنند، و لذا در حدیثی آمده است: بعضی از یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) خدمتش عرض کردند: أَسْرِعْ الشَّيْبُ إِلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله): «چه زود آثار پیری در شما نمایان شده ای رسول خدا؟!»

فرمود: شَيْبَتِي هُوَ وَ الْوَاقِعَةُ وَ الْمُرْسَلَاتُ وَ عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ! «سوره های هود، واقعه، مرسلات، و عم يتساءلون مرا پیر کرده!». (۳)

قابل توجه این که: در تمام این سوره ها احوال قیامت و مسائل هول انگیز آن دادگاه بزرگ منعکس است، و همین ها بوده که در روح مقدس پیامبر (صلی الله علیه وآله) اثر گذارده.

بدیهی است تلاوت بدون فکر و تصمیم بر عمل نمی تواند چنین اثری بگذارد.

۱ و ۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۱۴.

۳ - «خصال صدوق»، جلد ۱، صفحه ۱۹۹، باب الاربعه، حدیث ۱۰.

- ۱ وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا
- ۲ فَأَلْعَاصِفَاتٍ عَصِفاً
- ۳ وَ النَّاشِرَاتِ نَشْراً
- ۴ فَأَلْفَارِقَاتٍ فَرَقًا
- ۵ فَأَلْمُقَيَّاتِ ذِكْراً
- ۶ عَذْراً أَوْ نُذْراً
- ۷ إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ
- ۸ فَإِذَا التُّجُومُ طُمِسَتْ
- ۹ وَ إِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ
- ۱۰ وَ إِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ
- ۱۱ وَ إِذَا الرُّسُلُ أُقِتَتْ
- ۱۲ لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ
- ۱۳ لِيَوْمِ الْفَصْلِ
- ۱۴ وَ مَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ
- ۱۵ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - سوگند به فرشتگانی که پی در پی فرستاده می شوند.
- ۲ - و آنها که همچون تند باد حرکت می کنند.
- ۳ - و سوگند به آنها که (ابرها را) می گسترانند.
- ۴ - و آنها که جدا می کنند.
- ۵ - و سوگند به آنها که آیات بیدارگر را القا می نمایند.
- ۶ - برای اتمام حجت یا انذار.
- ۷ - که آنچه به شما وعده داده می شود، واقع شدنی است!
- ۸ - وقتی که ستارگان محو شوند.
- ۹ - و آسمان از هم بشکافد،
- ۱۰ - و آن گاه که کوه ها از جا کنده شوند.
- ۱۱ - و در آن هنگام که برای پیامبران تعیین وقت شود!
- ۱۲ - برای چه روزی به تأخیر افتاده؟!!
- ۱۳ - برای روز جدائی (حق از باطل).
- ۱۴ - تو چه می دانی روز جدائی چیست؟!!
- ۱۵ - وای در آن روز بر تکذیب کنندگان!

تفسیر:

وعده های الهی حق است، وای بر تکذیب کنندگان!

در آغاز این سوره مقدمتاً در پنج آیه، پنج سوگند آمده که در تفسیر معنی آنها سخن بسیار است:

می فرماید: «سوگند به آنها که پی در پی فرستاده می شوند» (وَالْمُرْسَلَاتِ غُرْفًا). (۱)

«و آنها که همچون طوفان و تند باد حرکت می کنند» (فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا).

«و سوگند به آنها که می گسترانند و منتشر می سازند» (وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا).

«و آنها که جدا می کنند» (فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا).

«و آنها که آیات بیدار کننده را القا می نمایند» (فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا).

«برای اتمام حجت یا انذار» (عَذْرًا أَوْ تَذْرًا). (۲)

اکنون ببینیم این سوگندهای سربسته که از مسائل مهمی خبر می دهد مفهومش چیست؟

در اینجا سه تفسیر معروف وجود دارد:

۱ - تمام این قَسَم های پنجگانه اشاره به «بادها و طوفان ها» است، که نقش مؤثری در بسیاری از مسائل جهان طبیعت دارند، بنابراین مفهوم آیات چنین می شود: سوگند به بادهائی که پشت سر هم می‌وزند.

و سوگند به طوفان هائی که شدیداً حرکت می کنند.

و قسم به آنها که ابرها را می گسترانند و قطرات حیات بخش باران را از

۱ - «عُرْف» به معنی متتابع و پی در پی آمده، و در اصل به معنی «یال اسب» است که روی هم می ریزد و گاه آن را به معنی «کار خوب و شناخته شده» نیز تفسیر کرده اند.

۲ - محل اعراب «عَذْرًا أَوْ تَذْرًا» نصب به خاطر مفعول لاجله است و بعضی آن را حال دانسته اند.

لابلای آنها روانه سرزمین های خشک می کنند.

و سوگند به آنها که ابرها را بعد از ریزش باران پراکنده می سازند.

و قسم به این بادهای که با این برنامه، انسان ها را به یاد خدا می اندازند.

(بعضی نیز «فَالْأَعْصِفَاتِ عَصْفًا» را اشاره به طوفان های عذاب که نقطه مقابل بادهای حیات بخش است دانسته اند که آن هم به نوبه خود مایه تذکر و بیداری است).

۲ - تمام این سوگندها اشاره به «فرشتگان آسمان» است، یعنی قسم به فرشتگانی که پی در پی به سوی انبیاء فرستاده می شوند (یا فرشتگانی که با برنامه های شناخته شده و معروف فرستاده می شوند).

و قسم به آنها که همچون طوفان با سرعت تمام به دنبال مأموریت خود می روند.

و به آنها که آیات کتب آسمانی را در برابر پیامبران می گسترانند و نشر می دهند.

و آنها که با این عمل، حق را از باطل جدا می سازند.

و آنها که ذکر حق و دستورات او را به انبیاء القاء می کنند.

۳ - سوگند اول و دوم، ناظر به مسأله «بادهای و طوفان ها» است، و سوگند سوم و چهارم و پنجم را ناظر به نشر آیات حق به وسیله «فرشتگان»، و سپس جدا کردن حق از باطل، و بعد القاء ذکر و دستورهای الهی به پیامبران، به منظور اتمام حجت و انذار است.

چیزی که می تواند شاهد بر تفسیر سوم باشد:

اولاً - جداسازی این دو دسته از سوگندها در آیات، به وسیله «واو» است، در حالی که بقیه به وسیله «فاء» عطف شده که نشانه ارتباط و پیوند آنها است.

ثانیاً - چنان که خواهیم دید همه این سوگندها برای مطلبی است که در آیه هفتم آمده، یعنی حقانیت و واقعیت رستاخیز و معاد، و می دانیم در آستانه رستاخیز دگرگونی عظیمی در عالم پیدا می شود، طوفان های شدید زلزله ها و حوادث تکانهنده از یکسو، و سپس تشکیل دادگاه عدل الهی از سوی دیگر که در آنجا فرشتگان نامه های اعمال را نشر می دهند، و میان صفوف مؤمنان و کافران جدائی می افکنند، و حکم الهی را در این زمینه القا می کنند.

اگر قَسَم های پنجگانه فوق طبق این تفسیر بیان شود تناسبی با مُقَسَم به یعنی چیزی که برای آن سوگند یاد شده است خواهد داشت و تفسیر اخیر از این نظر برتری دارد.

ذکر، در جمله «الْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا» یا به معنی علوم و دانش هائی است که به انبیاء القاء شده، یا آیاتی است که بر آنها نازل گشته است، و می دانیم در آیات قرآن از خود قرآن تعبیر به «ذکر» شده است، چنان که در آیه ۶ سوره «حجر» آمده است: «وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» («دشمنان) می گفتند: ای کسی که ذکر بر تو نازل شده است تو دیوانه ای!»

تعبیر به «الْمُلْقِيَاتِ» به صورت «جمع» با این که فرشته وحی یعنی «جبرئیل» یک فرد بیشتر نبود، به خاطر این است که از بعضی از روایات استفاده می شود: گاه برای نزول آیات قرآن گروه های عظیمی از فرشتگان، جبرئیل را همراهی می کردند، در آیه ۱۵ سوره «عبس» نیز آمده است: بِأَيْدِي سَفَرَةٍ: یعنی «آیات قرآنی به دست سفیران الهی (فرشتگان) بر پیامبر اسلام نازل شده است».

حال باید دید که این سوگندها برای چه منظوری است؟ در آیه بعد، پرده از روی این معنی برداشته، می گوید: «آنچه به شما وعده داده می شود واقع خواهد

شد» (إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ).

بعث و نشور، ثواب و عقاب، حساب و جزا، همه حق است، و تردیدی در آن نیست. بعضی نیز آن را اشاره به تمام وعده های الهی می دانند، اعم از وعده هایی که به نیکان یا بدان در دنیا، یا در آخرت داده است، ولی آیات بعد نشان می دهد منظور فقط وعده قیامت است. (۱)

گرچه در این آیه، استدلالی بر مسأله معاد نشده است و تنها به ادعا قناعت گردیده، ولی لطف مطلب اینجا است که در قَسَم های پیشین مطالبی آمده که خود از دلائل معاد است، از جمله زنده شدن زمین های مرده به وسیله نزول باران ها که خود نمونه ای از صحنه معاد است. دیگر نزول تکالیف الهی بر پیامبران و ارسال رسل که بدون وجود معاد نامفهوم است، خود نشان می دهد که وعده رستاخیز قطعی است.

نظیر این مطلب در آیه ۲۳ سوره «ذاریات» نیز آمده است که خداوند می فرماید: فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ: «سوگند به پروردگار آسمان و زمین که روزی شما حق است». سوگند به «رب» که اشاره به ربوبیت پروردگار و تدبیر او در جهان آفرینش است، ایجاب می کند که بندگان را بی روزی نگذارد.

سپس به بیان نشانه های این روز موعود پرداخته، می فرماید: «این روز موعود زمانی فرا می رسد که ستاره ها از صفحه آسمان محو و تاریک گردند» (فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ).

۱ - عطف با «فاء» نیز این مطلب را تقویت می کند.

«و آسمان (کواکب آسمان) از هم شکافته شود» (وَ إِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ).

«و زمانی که کوه ها از جا کنده شوند» (وَ إِذَا الْجِبَالُ تُسِفَّت).

«طُمِسَتْ» از ماده «طمس» (بر وزن شمس) به معنی محو کردن و زائل کردن آثار چیزی است، و در اینجا ممکن است اشاره به محو نور ستارگان باشد یا متلاشی شدن آنها، ولی تفسیر اول مناسب تر است، همان گونه که در آیه ۲ سوره «تکویر» آمده است: وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ: «در آن هنگام که ستارگان تاریک شوند».

و «تُسِفَّت» از ماده «نسف» (بر وزن حذف) در اصل، به معنی ریختن دانه های غذایی در غربال و تکان دادن آن است تا پوست از دانه جدا شود، و در اینجا به معنی خرد شدن و سپس بر باد رفتن کوه ها است.

اصولاً از آیات متعددی در قرآن مجید استفاده می شود پایان این جهان با یک سلسله حوادث بسیار هول انگیز و کوبنده همراه است، به طوری که نظام آن را به کلی متلاشی می سازد، و جهان آخرت با نظامی نوین جایگزین آن می گردد.

به طوری این حوادث، عجیب و وحشتناک است که با هیچ بیانی نمی توان آن را توصیف کرد، آیا حوادثی که کوه ها را از جا می کند و چنان به هم می کوبد که تبدیل به غبار می شود، و به صورت پشم های زده شده در می آورد قابل توصیف است؟!

و به تعبیر بعضی از مفسران، عظمت این حوادث به قدری است که عظیم ترین زلزله هائی که انسان به چشم دیده، در برابر آن، مانند ترقه های کوچکی است که بچه ها برای بازی منفجر می کنند، در برابر بزرگترین بمب اتم.

و به هر حال، این تعبیرات قرآنی دلیل بر تفاوت زیاد نظامات آخرت با

نظامات دنیا است.

و به دنبال آن اشاره ای به صحنه رستاخیز کرده می افزاید: «و این در هنگامی است که برای پیامبران تعیین وقت می شود که به نوبت بیایند و شهادت خود را درباره امت ها بدهند» (وَ إِذَا الرُّسُلُ أَقْبَتْ). (۱)

همان گونه که در آیه ۶ سوره «اعراف» آمده است: فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ: «ما هم از کسانی که رسولان به آنها مبعوث شدند سؤال می کنیم، و هم از رسولان».

سپس می افزاید: «برای چه روزی شهادت این رسولان و گواهی آنها بر امت ها به تأخیر افتاده؟! (لَا يَوْمٌ أَجَلَتْ؟). (۲)

«برای روز جدائی» (لِيَوْمِ الْفَصْلِ).

روز جدائی حق از باطل، جدائی صفوف مؤمنان از کافران، و نیکوکاران از بدکاران، و روز داوری مطلق حق درباره همگان.

این سؤال و جواب برای بیان عظمت آن روز بزرگ است و چه تعبیر پر معنی و گویائی از آن روز شده است «روز جدائی ها»!

۱ - «أَقْبَتَتْ» در اصل «وَقَّتَتْ» از ماده «وقت» بوده که واو مضموم در آن تبدیل به همزه شده، و به معنی «توقیت وقت» برای رسولان پروردگار است، و این نیز معلوم است که وقت برای خود آنها تعیین نمی شود، بلکه برای عمل آنها یعنی شهادتشان تعیین می گردد، و لذا گفته اند که آیه محذوفی دارد.

۲ - طبق این تفسیر، ضمیر در «أَجَلَتْ» به شهادت انبیاء و رسل باز می گردد که از آیه قبل استفاده می شود، ولی بعضی گفته اند: به تمام امور مربوط به انبیاء و اخباری که آنها در مورد ثواب، عقاب، حوادث قیامت و مانند آن دادند باز می گردد.

بعضی نیز آن را اشاره به تمام اموری که در آیات قبل آمده، مانند تاریک شدن ستارگان و... می دانند، ولی روشن است تفسیر اول از همه مناسب تر می باشد؛ چرا که مرجع ضمیر در آیه متصل به آن است.

* * *

پس از آن برای بیان عظمت آن روز می فرماید: «تو چه می دانی یوم الفصل و روز جدائی ها چیست؟» (وَمَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ).

جائی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) با آن علم وسیع و گسترده، و با آن دیده تیز بینی که اسرار غیب را مشاهده می کرد ابعاد عظمت آن روز را به درستی نداند، تکلیف بقیه مردم روشن است، و همان گونه که بارها گفته ایم، درک تمام اسرار با عظمت قیامت برای ما زندانیان قفس دنیا ممکن نیست تنها شبیحی از آن را می بینیم و به آن ایمان داریم.

* * *

و در آخرین آیه مورد بحث، تکذیب کنندگان آن روز را شدیداً مورد تهدید قرار داده، می فرماید: «وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ).

«وَيْلٌ» را بعضی به معنی «هلاکت»، و بعضی به معنی «انواع عذاب» و بعضی آن را به معنی «وادی پر عذابی در جهنم» تفسیر کرده اند، این کلمه معمولاً در مورد حوادث اسفناک به کار

می رود، و در اینجا حکایت از سرنوشت دردناک تکذیب کنندگان در آن روز می کند. (۱)

منظور از «مُكَذِّبِينَ» در اینجا کسانی است که قیامت را تکذیب می کنند، و می دانیم کسی که ایمان به قیامت، دادگاه عدل خداوند، حساب و جزا نداشته باشد به آسانی مرتکب هرگونه گناه، ظلم و فساد می شود، اما ایمان راسخ به آن روز به انسان تعهد، احساس مسئولیت، تقوا و پرهیزگاری می بخشد.

۱ - توضیح بیشتری در زمینه معنی «وَيْلٌ» و تفاوت آن با «وَيْسٌ» و «وَيْحٌ» در جلد ۲۲، صفحه ۴۰۲، ذیل آیه ۶۰ سوره «ذاریات» آمده است.

* * *

نکته:

محتوای این سوگندها!

در آیات فوق، نخست به بادهای و طوفانها سوگند یاد شده، و این به خاطر نقش مهمی است که آنها در جهان آفرینش دارند: ابرها را به حرکت در می آورند، و سپس آنها را بر فراز زمین های خشک و مرده پیوند می دهند، و بعد از نزول باران آنها را متفرق می سازند.

بذرهای گیاهان را جا به جا می کنند، و جنگل ها و مرتع ها به وجود می آورند. بسیاری از گل ها و میوه ها را بارور می سازند، و حرارت و برودت را از مناطق مختلف زمین به نقاط دیگر می برند و هوا را تعدیل می کنند.

هوای زنده و پر اکسیژن را از مزارع و صحراها به شهرها می برند، و هوای آلوده را برای تصفیه به صحراها می فرستند.

آب های دریا را متلاطم و موج، و برای موجودات زنده آبی پر اکسیژن می کنند آری بادهای و نسیم ها خدمات عظیم و حیاتی در جهان دارند.

بخش دیگر این سوگندها که از برنامه نزول وحی به وسیله فرشتگان سخن می گوید، نیز در عالم معنی شباهت با وزش نسیم در عالم ماده دارد، فرشتگان، کلمات وحی را که همچون قطرات باران زنده کننده است بر قلوب پیامبران خدا نازل می کنند، و گل ها، میوه های معارف الهی و تقوا را در قلب ها می رویانند، و به این ترتیب خداوند هم به مربیان عالم ماده و هم مربیان عالم معنی سوگند یاد کرده است.

و جالب این که: تمام این سوگندها برای بیان واقعیت روزی است که تمام این تلاش ها و کوشش ها به ثمر می نشیند روز قیامت و یوم الفصل.

- ۱۶ أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ
 ۱۷ ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ
 ۱۸ كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ
 ۱۹ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ
 ۲۰ أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَهِينٍ
 ۲۱ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ
 ۲۲ إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ
 ۲۳ فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ
 ۲۴ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ
 ۲۵ أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا
 ۲۶ أَحْيَاءً وَ أَمْواتًا
 ۲۷ وَ جَعَلْنَا فِيهَا رِوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَ أَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا
 ۲۸ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

ترجمه:

- ۱۶ - آیا ما اقوام (مجرم) نخستین را هلاک نکردیم؟!
 ۱۷ - سپس دیگر (مجرمان) را به دنبال آنها می فرستیم.
 ۱۸ - (آری) این گونه با مجرمان رفتار می کنیم!
 ۱۹ - وای در آن روز بر تکذیب کنندگان!

- ۲۰ - آیا شما را از آبی پست و ناچیز نیافریدیم.
 ۲۱ - سپس آن را در قرارگاهی محفوظ و آماده قرار دادیم.
 ۲۲ - تا مدتی معین؟!
 ۲۳ - ما قدرت بر این کار داشتیم، پس ما قدرتمند خوبی هستیم.
 ۲۴ - وای در آن روز بر تکذیب کنندگان!
 ۲۵ - آیا زمین را مرکز اجتماع انسان ها قرار ندادیم.
 ۲۶ - هم در حال حیاتشان و هم مرگشان؟!
 ۲۷ - و در آن کوه های استوار و بلندی قرار دادیم، و آبی گوارا به شما نوشاندیم!
 ۲۸ - وای در آن روز بر تکذیب کنندگان!

تفسیر:

با این همه مظاهر قدرت باز در معاد شک دارید؟! در این آیات نیز، از طرق مختلف به منکران رستاخیز هشدار می دهد، و با بیانات گوناگون آنها را از خواب سنگین غفلت بیدار می کند. نخست دست آنها را گرفته، به گذشته تاریخ می برد، و سرزمین های بلا دیده اقوام کفار پیشین را به آنها نشان می دهد، می فرماید: «آیا ما اقوام نخستین که راه کفر و انکار را پیش گرفتند هلاک نکردیم» (أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ). آثار آنها نه تنها بر صفحات تاریخ که بر صفحه روی زمین نیز نمایان است، اقوامی همچون قوم «عاد»، «ثمود»، قوم «نوح»، قوم «لوط» و قوم «فرعون» که گروهی با طوفان، و جمعی با صاعقه، و عده ای با تندباد، و قومی با زلزله و سنگ های آسمانی به کیفر اعمالشان مجازات و نابود شدند.

«سپس ما اقوام آخرین را که اعمال مشابهی دارند به دنبال آنها می فرستیم» (ثُمَّ تُتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ).

چرا که این یک سنت مستمر است و تبعیض و استثناء بر نمی دارد، مگر ممکن است گروهی را به جرمی مجازات کند و همان جرم را برای دیگران بپسندد؟! *

و لذا در آیه بعد، می افزاید: «این گونه ما با گنهکاران رفتار می کنیم» (كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ).

این آیه در حقیقت، به منزله بیان دلیل بر هلاکت «اقوام اولین» و به دنبال آنها هلاکت «اقوام آخرین» است؛ چرا که عذاب های الهی نه جنبه انتقامجویی دارد، و نه تصفیه حساب شخصی است، بلکه تابع اصل استحقاق و مقتضای حکمت است.

بعضی گفته اند: منظور از «اولین» اقوامی هستند که در گذشته دور بودند، مانند قوم نوح و عاد و ثمود، و «آخرین» اقوامی می باشند که بعد از آنها آمدند، مانند قوم لوط و قوم فرعون، ولی با توجه به این که «تُتَّبِعُهُم» به صورت «فعل مضارع» آمده در حالی که «أَلَمْ تُهْلِكْ» معنی ماضی دارد روشن می شود: «اولین» تمام اقوام پیشین را می گیرد که به عذاب الهی هلاک شدند، و «آخرین» کفاری را شامل است که در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) بودند، یا بعد از آن پا به عرصه وجود می گذارند و آلوده جرم، گناه، ظلم و فساد می شوند.

و سرانجام، نتیجه گیری کرده، می افزاید: «وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» (وَيُلْ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ).

«یَوْمَئِذٍ» در اینجا اشاره به روز رستاخیز است که مجازات اصلی و مهم آنها مربوط به آن روز است، و این تکرار برای تأکید مطلب است، و این که بعضی احتمال داده اند: این آیه ناظر به عذاب دنیا می باشد، و آیه مشابه آن که قبلاً آمد ناظر به عذاب آخرت است، بسیار بعید به نظر می رسد.

پس از آن دست آنها را گرفته، به عالم جنین می برد، عظمت و قدرت خداوند، و کثرت مواهب او را در این جهان اسرار آمیز، به آنها نشان می دهد، تا از یکسو به قدرت خدا بر مسأله رستاخیز و معاد پی ببرند، و از سوی دیگر، خود را مدیون نعمت های بی شمارش بدانند، و سر تعظیم بر آستانش فرود آورند.

می فرماید: «آیا ما شما را از آبی پست و ناچیز نیافریدیم؟! (أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ).

«آن گاه ما آن را در قرار گاهی مناسب و محفوظ و آماده قرار دادیم» (فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ). (۱)

قرارگاهی که تمام شرائط حیات و پرورش و رشد و محافظت نطفه انسان، در آن از هر نظر تأمین شده، و آن قدر عجیب، جالب و موزون است که هر انسانی را در شگفتی فرو می برد.

و می افزاید: «قرار گرفتن نطفه در آن جایگاه محفوظ تا مدت معینی ادامه

۱ - «قَرَار» به معنی «محل استقرار» و «مَكِين» به معنی «محفوظ» است، و در اصل از «مکان» است که به معنی «تمکن» آمده (البته «مکان» گاه به معنی منزلت نیز آمده است).

دارد» (إِلَى قَدَرٍ مَعْلُوم).

مدتی که آن را هیچ کس جز خدا نمی داند، مدتی مملو از تغییرات، دگرگونی ها و تحولات بسیار که هر روز لباس تازه ای از حیات و زندگی بر نطفه پوشانیده می شود، و او را در مسیر تکامل در آن مخفیگاه پیش می برد.

سپس نتیجه گیری می کند: «ما قدرت بر این کار داشتیم که از نطفه بی ارزش، حقیر و ناچیزی چنان انسان شریف و کاملی بسازیم، پس ما قادر و توانای خوبی هستیم» (فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ). (۱) - (۲)

این همان دلیلی است که قرآن بارها برای اثبات مسأله معاد، روی آن تکیه کرده است، از جمله در آیات آغاز سوره «حج» می گوید: چگونه در بازگشت مردگان به حیات جدید تردید می کنید با این که قدرت او را در آفرینش این انسان از یک نطفه بی ارزش مشاهده می کنید که هر روزش معاد و رستاخیزی است؟! چه تفاوتی میان خاک و آن نطفه بی ارزش است؟

در پایان باز همان جمله را تکرار فرموده، می گوید: «وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» (وَيَلْ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ).

وای بر آنها که این همه آثار قدرت او را می بینند و باز او را انکار می کنند.
امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در این زمینه می فرماید: أَيْهَا الْمَخْلُوقُ السَّوِيُّ، وَ

۱ - آیه محذوفی دارد و در تقدیر «فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ نَحْنُ» است (به اصطلاح مخصوص بالمدح حذف شده).

۲ - بعضی از مفسران این آیه را چنین تفسیر کرده اند: «ما نطفه را با اندازه گیری های لازم، مقدرات مختلف، و ویژگی هائی در جسم و جان، تقدیر نمودیم، و خوب تقدیر کننده ای هستیم» ولی این تفسیر با توجه به این که متن قرآن و قرائت معروف بدون تشدید است بعید به نظر می رسد، هر چند بعضی گفته اند: ماده ثلاثی مجرد نیز به معنی اندازه گیری آمده است، اما در استعمالات معمول «قادر» به این معنی استعمال نمی شود (دقت کنید).

الْمُنْشَأُ الْمَرْعَى فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ، وَ مُضَاعَفَاتِ الْأَسْتَارِ، بُدِئَتْ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ، وَ وُضِعَتْ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ، إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ، وَ أَجَلَ مَقْسُومٍ، تَمُورٌ فِي بَطْنِ أُمِّكَ جَنِينًا، لَا تُجِيرُ دُعَاءً، وَ لَا تَسْمَعُ نِدَاءً، ثُمَّ أُخْرِجَتْ مِنْ مَفْرَكٍ إِلَى دَارٍ لَمْ تَشْهَدْهَا، وَ لَمْ تَعْرِفْ سَبِيلَ مَنَافِعِهَا، فَمَنْ هَذَاكَ لَا جُبْرَ الْغِذَاءِ مِنْ تَدْيِ أُمِّكَ، وَ عَرَفَكَ عِنْدَ الْحَاجَةِ مَوَاضِعَ طَلَبِكَ وَ إِرَادَتِكَ؟!

«ای مخلوقی که با اندام متناسب و در محیطی محفوظ آفریده شده ای! در ظلمات رحم و پرده های مضاعف، آفرینش تو از عصاره گل آغاز شده، و در قرارگاه محفوظی تا زمان معلوم، و سرآمد معینی قرار داده شدی.

آن روز که جنین بودی و در رحم مادر حرکت داشتی، نه قدرت پاسخگوئی در تو بود، و نه توانائی شنیدن صدای کسی.

سپس از این قرارگاه به سرائی آمدی که هرگز آن را مشاهده نکرده بودی، و راه منافع آن را نمی شناختی.

بگو: چه کسی در مکیدن شیر از پستان مادرت تو را هدایت کرد؟ و چه کسی راه های وصول به نیازهایت را به تو نشان داد؟» (۱)

در بخش دیگری از این آیات، به بیان قسمتی از آیات و نشانه های آفاقی خداوند، نعمت ها و مواهب او در جهان بزرگ می پردازد که هم دلیل بر قدرت و رحمت واسعه او است، و هم دلیلی بر امکان معاد، در حالی که در آیات گذشته سخن از آیات انفسی و مواهب خداوند در آفرینش خود انسان بود.

می فرماید: «آیا ما زمین را مرکز اجتماع انسان ها قرار ندادیم؟!» (أَلَمْ نَجْعَلِ

الْأَرْضِ كِفَاتاً). (۱)

«هم در حال حیات و هم مرگشان» (أَحْيَاءٌ وَ أَمْوَاتٌ). (۲)

«کِفَات» (بر وزن کتاب) و «کفت» (بر وزن کشف) به معنی جمع کردن و ضمیمه کردن چیزی به یکدیگر است، و به پرواز سریع پرندگان نیز «کفات» گفته می شود؛ چرا که به هنگام پرواز سریع بال ها را جمع می کند تا با سرعت بیشتری هوا را بشکافد و به پیش رود.

منظور این است: زمین قرار گاهی است برای همه انسان ها، زندگان را روی خود جمع می کند، تمام حوائج و نیازهایشان را در اختیارشان می گذارد، و مردگان آنها را نیز در خود جای می دهد، که اگر زمین آماده برای دفن مردگان نبود عفونت و بیماری های ناشی از آن فاجعه ای برای همه زندگان به وجود می آورد.

آری زمین همچون مادری است که فرزندان را دور خود جمع می کند و زیر پر و بال خویش قرار می دهد انسان ها را روی خود جای می دهد، نوازش می کند، تغذیه می نماید، لباس می پوشاند، مسکن می دهد، و همه حوائجشان را تأمین می نماید و مردگان آنها را نیز در دل خود نگاه می دارد، جذب می کند، و آثار سوء آنها را از بین می برد.

بعضی در اینجا «کفات» را به معنی «پرواز سریع» تفسیر کرده، و آیه را اشاره به حرکت زمین به دور آفتاب و حرکات دیگر می دانند که در زمان نزول قرآن مسلماً کشف نشده بود.

۱ - «کِفَاتاً» مفعول دوم است برای «جَعَلْنَا» و مصدری است که به معنی اسم فاعل آمده است.

۲ - «أَحْيَاءٌ وَ أَمْوَاتٌ» حال است برای ضمیر مفعولی محذوفی و در تقدیر «کِفَاتاً لَكُمْ أَحْيَاءٌ وَ أَمْوَاتٌ» می باشد.

ولی با توجه به آیه بعد از آن یعنی «أَحْيَاءُ وَ أَمْوَاتٌ» تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد. به خصوص این که در روایتی آمده است: امیرمؤمنان علی (علیه السلام) هنگامی که از میدان «صفین» باز می گشت به نزدیک «کوفه» رسید، هنگامی که چشمان مبارکش به قبرستانی که بیرون دروازه «کوفه» بود افتاد فرمود: هَذِهِ كِفَاتُ الْأَمْوَاتِ أَيْ مَسَاكِينُهُمْ: «این کفات مردگان است یعنی منزلگاه های آنها است» و سپس نگاهی به خانه های «کوفه» کرده، فرمود: هَذِهِ كِفَاتُ الْأَحْيَاءِ: «این هم منازل زندگان است» سپس آیات فوق را تلاوت فرمود: «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا».(۱)

اشاره به این که فاصله زیادی میان منازل زندگان و مردگان وجود ندارد!

سپس به یکی از نعمت های بزرگ الهی در کره زمین اشاره کرده، می افزاید: «در آن، کوه های ثابت، استوار و بلند قرار دادیم» (وَ جَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ).(۲)
این کوه ها که سر به آسمان کشیده، و ریشه های آن به یکدیگر پیوسته است از یک سو، همچون زرهی زمین را در بر گرفته، و در برابر فشار داخلی و فشارهای ناشی از جزر و مد خارجی حفظ می کند.
از سوی دیگر، جلو اصطکاک قشر هوا را با زمین می گیرد، و پنجه در هوا انداخته و آن را با خود به گردش در می آورد.
و از سوی سوم، طوفان ها و بادهای عظیم را کنترل می کند، و به این ترتیب

۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۴۱۷ (نقل از تفسیر علی بن ابراهیم).

۲ - «رَوَاسِيَ» جمع «راسیه» به معنی ثابت و پابرجا است، و «شَامِخَاتٍ» جمع «شامخ» به معنی بلند است، و در بعضی از عبارات مانند «شَمَخٌ بَاتِقَةٌ» کنایه از تکبر است (مفردات راغب).

از جهات مختلف، به اهل زمین آرامش می بخشد.
و در ذیل همین آیه، به یکی دیگر از برکات کوه ها اشاره کرده می افزاید: «و آبی گوارا به شما نوشاندیم» (وَ أَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا).
آبی که هم برای شما گوارا و مایه حیات است، و هم برای حیوانات شما و زراعت ها و باغ هایتان.

درست است که تمام آب های گوارا از باران است، ولی کوه ها مهمترین نقش را در آن ایفا می کند، بسیاری از چشمه ها و قنات ها از کوه ها می جوشد، و سرچشمه بسیاری از نهرها و شط های عظیم از برف های متراکمی است که بر قله های کوه ها می نشیند، و مهمترین ذخائر آبی انسان ها را تشکیل می دهد.

قله کوه ها به خاطر دوری از سطح زمین، همیشه سرد است و می تواند ذخائر برف را سالیان دراز در خود جای دهد تا تدریجاً در پرتو آفتاب آب شود و به صورت نهرها جریان یابد.

در پایان این قسمت، باز می فرماید: «وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ).

همان کسانی که این همه آیات و نشانه های قدرت حق را با چشم خود می بینند، و این همه نعمت های الهی را که در آن غرقند مشاهده می کنند باز هم رستاخیز و دادگاه قیامت را که مظهر عدل و حکمت او است انکار می نمایند.

- ۲۹ انْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ
 ۳۰ انْطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ
 ۳۱ لَا ظَلِيلَ وَلَا يُغْنِي مِنَ الْهَبِ
 ۳۲ إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ
 ۳۳ كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ
 ۳۴ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ
 ۳۵ هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ
 ۳۶ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ
 ۳۷ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ
 ۳۸ هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأُولَى
 ۳۹ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ
 ۴۰ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

ترجمه:

- ۲۹ - (در آن روز به آنها گفته می شود:) بی درنگ، به سوی همان چیزی که پیوسته آن را تکذیب می کردید بروید.
 ۳۰ - بروید به سوی سایه سه شاخه (دودهای خفقان بار و آتش زا!)
 ۳۱ - سایه ای که نه آرام بخش است و نه از شعله های آتش جلوگیری می کند!
 ۳۲ - شراره هایی از خود پرتاب می کند مانند یک کاخ!

- ۳۳ - گوئی همچون شتران زرد رنگی هستند.
- ۳۴ - وای در آن روز بر تکذیب کنندگان!
- ۳۵ - امروز روزی است که سخن نمی گویند.
- ۳۶ - و به آنها اجازه داده نمی شود که عذر خواهی کنند.
- ۳۷ - وای در آن روز بر تکذیب کنندگان!
- ۳۸ - (و به آنها گفته می شود:) امروز همان روز جدائی است که شما و پیشینیان را در آن جمع کرده ایم!
- ۳۹ - اگر چاره ای در برابر من (برای فرار) دارید انجام دهید!
- ۴۰ - وای در آن روز بر تکذیب کنندگان!

تفسیر:

نه قدرت بر دفاع دارند نه راهی برای فرار!

در این آیات، سرنوشت نهائی تکذیب کنندگان قیامت، و منکران آن دادگاه عدل الهی بیان شده است، بیانی که به راستی انسان را در وحشتی عمیق فرو می برد، و ابعاد فاجعه را روشن می سازد.

می فرماید: «به آنها گفته می شود: بی درنگ رهسپار شوید، به سوی همان چیزی که پیوسته آن را انکار می کردید!» (اَنْطَلِقُوا اِلٰی مَا كُنْتُمْ بِهٖ تُكْذِبُوْنَ).

به سوی همان جهنم سوزانی که همیشه آن را به باد استهزا می گرفتید رهسپار شوید.

به سوی انواع عذاب ها که با اعمالتان آن را از پیش فراهم ساخته اید حرکت کنید.

«اَنْطَلِقُوا» از ماده «انطلاق» به معنی حرکت کردن بدون توقف است، و یک

نوع آزادی از قید و بند نیز در آن نهفته شده، و این در حقیقت توضیحی است برای وضع آنها در عرصه محشر که آنها را مدتی طولانی برای حساب نگه می دارند، سپس آنها را رها ساخته، می گویند: بدون توقف به سوی دوزخ حرکت کنید.

گوینده این سخن، ممکن است خداوند متعال باشد که مستقیماً به آنها خطاب می کند، و یا فرشتگان عذاب، و به هر حال لحنی است آمیخته با سرزنشی عمیق که خود عذابی است دردناک و جانکاه.

پس از آن به توضیح بیشتری درباره این عذاب پرداخته می گوید: «رهسپار شوید به سوی سایه ای از دودهای خفه کننده آتش که دارای سه شعبه است!» (اُنْطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ).

شاخه ای از بالاسر، و شاخه ای از طرف راست، و شاخه ای از طرف چپ، و به این ترتیب از هر طرف این دود غلیظ مرگبار آنها را احاطه می کند، و در کام خود فرو می برد.

«اما سایه ای که آرام بخش نیست، و هرگز دوزخیان را از شعله های آتش جلوگیری نمی کند» (لَا ظَلِيلٌ وَلَا يُغْنِي مِنَ الْهَبِّ).

چه این که خود بر خاسته از آتش است.

ممکن است تعبیر به ظلّ: «سایه» این تصور را ایجاد کند که در آنجا سایه ای وجود دارد که از سوزندگی شعله های آتش، کمی می کاهد، ولی این آیه بر این پندار غلط خط بطلان می کشد، و می گوید: این سایه هرگز آن سایه ای را که شما تصور می کنید نیست، سایه ای است سوزان و خفقان آور، و بر خاسته از دودهای

غلیظ آتش که می تواند گرمای شعله ها را کاملاً منعکس کند. (۱)
 شاهد این سخن، آیات سوره «واقعہ» است که درباره «اصحاب الشمال» می فرماید: فِی سَمُومٍ
 وَ حَمِيمٍ * وَ ظِلٍّ مِّنْ يَحْمُومٍ * لَا بَارِدٍ وَ لَا كَرِيمٍ: «آنها در میان بادهای کشنده و آب سوزان
 قرار دارند * و در سایه دودهای متراکم و آتش زا * سایه ای که نه خنک می باشد، و نه مفید
 و آرام بخش». (۲)

بعضی گفته اند: این شعبه های سه گانه بازتابی است از تکذیب های سه گانه آنها نسبت به
 اساس دین، یعنی «توحید»، «نبوت» و «معاد»؛ زیرا تکذیب معاد از تکذیب نبوت و توحید جدا
 نیست.

و بعضی گفته اند: اشاره ای است به مبداهای سه گانه گناه «قوه غضبیه»، «شهویه» و «وهمیه»
 آری، آن دود تاریک تجسمی است از تاریکی های شهوات:

ز تاریکی خشم و شهوت، حذر کن! که از دود آن، چشم دل تیره گردد!
 غضب چون در آید، رود عقل بیرون *** هوا چون شود چیره، جان خیره گردد!
 * * *

آن گاه در توصیف دیگری از آن آتش سوزان می افزاید: «جرقه هائی از خود بیرون می دهد
 مانند یک کاخ عظیم!» (إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ). (۳)
 نه همچون جرقه های آتش این دنیا که گاه به اندازه سر سوزنی بیش نیست.
 تعبیر به قصر: «کاخ» در اینجا تعبیر پر معنائی است، شاید تصور شود

۱ - «لا ظَلِيلٌ» صفت است برای «ظل» و به همین جهت مجرور ذکر شده است.

۲ - واقعہ، آیات ۴۲ - ۴۴.

۳ - «شَرَرٌ» (بر وزن ضرر) جمع «شرارہ» به معنی اجزاء کوچکی است که از آتش جدا
 می شود، و به هوا پرتاب می گردد، و از ماده «شر» گرفته شده است.

مناسب تر این بود که گفته شود: جرقه هائی همچون کوه، ولی نباید فراموش کرد کوه ها - همان گونه که در آیات قبل اشاره شد - منبع انواع برکات است و سرچشمه های آب فرات و گوارا، این قصرها و کاخ های ستمکاران هستند که منشأ شعله های سوزان و آتش های شرر بارند! (۱)

در آیه بعد، به توصیف دیگری از شراره ها و جرقه های این آتش سوزان پرداخته، می فرماید: «آنها همچون شترهای زرد رنگی هستند» (كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ). (۲)
«جِمَالَتٌ» جمع «جمل» به معنی «شتر» است (مانند حجر و حِجَارَةٌ) و «صُفْرٌ» (بر وزن قفل) جمع «أصفر» به معنی چیزی است که زرد رنگ باشد و گاه به رنگ های تیره و متمایل به سیاه نیز اطلاق شده، ولی در اینجا مناسب همان معنی اول است؛ زیرا جرقه های آتش زرد متمایل به سرخ است.

در آیه قبل، این جرقه ها از نظر حجم، به کاخ بزرگ تشبیه شده بود، و در این آیه، از نظر کثرت، رنگ، سرعت حرکت و پراکنده شدن به هر سو به گروهی از شتران زرد رنگ تشبیه شده که به هر سو روانند.

جائی که جرقه ها این چنین باشد، پیدا است خود آن آتش سوزان چگونه است؟ و در کنار آن چه عذاب های دردناک دیگری قرار گرفته؟ (خداوند همه ما را به رحمت و لطفش از آن حفظ کند).

۱ - بعضی از مفسران مانند «فخر رازی» از «ابن عباس» نقل کرده اند که: در تفسیر «قصر» گفته است: منظور چوب هائی است که از بیابان می بریدند و جمع آوری می کردند برای زمستان روی هم می چیدند (بعید نیست این تفسیر نیز به خاطر آن باشد که انبوه هیزم های روی هم چیده شده را تشبیه به یک قصر بلند می کردند).

۲ - ضمیر «كَأَنَّهُ» ممکن است به «قصر» بر گردد، یا به «شرر» ولی چون «شرر» جمع است، بدون تأویل ممکن نیست، مگر این که «شرر» را اسم جمع بدانیم.

* * *

بار دیگر در پایان این بخش از آیات، همان هشدار را تکرار کرده، می فرماید: «وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ).

* * *

سپس فصل دیگری از مشخصات آن روز هولناک را شروع کرده، می افزاید: «امروز، روزی است که سخن نمی گویند» (هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ). (۱)
 آری، خداوند در آن روز بر دهان مجرمان و گناهکاران مهر سکوت می زند، همان گونه که در آیه ۶۵ سوره «یس» آمده است: الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ. «امروز بر دهانشان مهر می نهیم» و باز همان گونه که در ذیل همین آیه آمده است «دست و پای آنها به سخن درمی آیند» و حتی طبق آیات دیگر قرآن پوست های آنان زبان باز می کنند و همه گفتنی ها را می گویند.

* * *

و می افزاید: «و به آنها اجازه داده نمی شود که عذر خواهی کنند چرا که عذری ندارند تا عذرخواهی کنند» (وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ). (۲)
 نه اجازه سخن گفتن دارند، و نه عذر خواهی و دفاع از خویشان؛ چرا که همه حقایق در آنجا روشن است، و چیزی برای گفتن ندارند، آری، این زبان پشت هم انداز که در دنیا از آزادی خود سوء استفاده کرده، به تکذیب انبیاء، استهزاء اولیاء، و باطل کردن حق، و حق جلوه دادن باطل، می پرداخت در آنجا

۱ - توجه داشته باشید «یَوْم» در اینجا بدون تنوین است، و این به خاطر آن است که به مفهوم جمله

«لَا يَنْطِقُونَ» اضافه شده است.

۲ - در این که چرا جمله «فَيَعْتَذِرُونَ» به صورت مرفوع آمده با این که قاعدتاً باید منصوب باشد و نون حذف گردد.

بعضی گفته اند: به خاطر آن است که ترک عذرخواهی آنان به علت آن است که عذری ندارند، نه این که به علت عدم اذن الهی است.

باید به کیفر آن اعمال قفل شود، و از کار بیفتد، که این خود عذاب و شکنجه دردناکی است که در چنان صحنه ای انسان قدرت بر دفاع از خویش، و یا عذرخواهی نداشته باشد. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «خداوند برتر و عادل تر و بزرگتر از آن است که بنده اش عذر موجهی داشته باشد و به او اجازه عذرخواهی ندهد، بلکه آنها در حقیقت هیچ عذر موجهی ندارند که مطرح کنند» (۱).

البته از بعضی از آیات قرآن استفاده می شود: در قیامت مجرمان گاهی سخن می گویند، این به خاطر آن است که - همان گونه که قبلاً هم اشاره کرده ایم - در قیامت مواقف زیادی است، در بعضی از مواقف زبان از کار می افتد و نوبت به گواهی اعضاء می رسد، و در بعضی دیگر، زبان گشوده می شود، و مطالبی را بازگو می کند که نشانه حسرت و اندوه شدید و سرگردانی و بدبختی آنها است.

باز در پایان این مقطع می گوید: «وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ).

در مقطع دیگر، روی سخن را به مجرمان کرده، به عنوان حکایت از صحنه آن روز، می گوید: «امروز همان روز جدائی است که همه شما و پیشینیان را در آن جمع کرده ایم» (هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأُولَى).

امروز همه انسان ها را بدون استثناء از اولین گرفته، تا آخرین، همه را برای حسابرسی و فصل خصومت در این عرصه و دادگاه بزرگ گرد آورده ایم.

«اکنون اگر شما در برابر من چاره ای برای فرار از چنگال مجازات دارید انجام دهید» (فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُوا). (۱)

آیا می توانید از قلمرو حکومت من بگریزید؟

یا می توانید بر قدرت من غلبه کنید؟

یا توانائی دارید با پرداختن فدیة ای آزاد شوید؟

و یا قدرت دارید مأموران حسابرسی را فریب دهید؟

هر کار از دست شما ساخته است انجام دهید، ولی بدانید کاری از شما ساخته نیست!

در حقیقت این امر، به اصطلاح «امر تعجیزی» است که برای روشن ساختن عجز و ناتوانی طرف مقابل ذکر می شود، مثل همان چیزی که در مورد قرآن مجید آمده است که می فرماید: «اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم تردید دارید سوره ای مانند آن را بیاورید».

«کَیْدٌ» (بر وزن صید) به طوری که «راغب» در «مفردات» می گوید: نوعی چاره جوئی است که گاه نکوهیده و گاه قابل تمجید است، هر چند استعمال آن در موارد مذموم بیشتر است (همان گونه که در آیه مورد بحث نیز چنین است).

مسلماً در آن روز کاری از دستشان ساخته نیست؛ چرا که می دانیم آن روز روزی است که دست انسان از هر گونه اسباب و وسائل کوتاه می گردد، چنان که در آیه ۱۶۶ سوره «بقره» آمده است: «وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ».

قابل توجه این که: از یکسو، می فرماید: آن روز، «یوم الفصل» یعنی روز جدائی ها است، از سوی دیگر، می فرماید: آن روز، «یوم الجمع» یعنی روز

۱ - «نون» در «فَکَیْدُوا» مکسور است، و کسره آن به جای یاء متکلم می باشد، و در اصل «فَکَیْدُونِی» بوده، «یاء» حذف شده، و کسره که دلیل آن است باقی مانده، و ضمیر متکلم طبق ظاهر آیات به ذات پاک خدا بر می گردد، و احتمال این که به شخص پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بر گردد بسیار بعید است.

اجتماع است که هر کدام از این دو، در یک مقطع انجام می شود، نخست همه را در آن دادگاه بزرگ جمع می کنند، و سپس بر حسب عقائد و اعمالشان در صفوف مختلفی از هم جدا می شوند، حتی آنها که رهسپار بهشت می شوند صفوف گوناگون و درجات مختلفی دارند و راهیان دوزخ نیز صفوف متفاوت و درکاتی دارند.

آری، آن روز، روز جدائی حق از باطل، و ظالم از مظلوم است.

* * *

و باز همان جمله تهدید آمیز و بیدار کننده را تکرار کرده، می فرماید: «وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ).

* * *

- ۴۱ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ
 ۴۲ وَفَوَاكِهٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ
 ۴۳ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ
 ۴۴ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ
 ۴۵ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ
 ۴۶ كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ
 ۴۷ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ
 ۴۸ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ
 ۴۹ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ
 ۵۰ فَبَأَىٰ حَدِيثٌ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ

ترجمه:

- ۴۱ - (در آن روز) پرهیزگاران در سایه های (درختان بهشتی) و در میان چشمه ها قرار دارند.
 ۴۲ - و میوه هایی از آنچه مایل باشند!
 ۴۳ - بخورید و بنوشید گوارا، اینها در برابر اعمالی است که انجام می دادید!
 ۴۴ - ما این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم!
 ۴۵ - وای در آن روز بر تکذیب کنندگان!
 ۴۶ - (و به مجرمان بگو): بخورید و بهره گیرید در این مدت کم (ولی بدانید عذاب

الهی در انتظار شماست) چرا که شما مجرمید!

۴۷ - وای در آن روز بر تکذیب کنندگان!

۴۸ - و هنگامی که به آنها گفته شود رکوع کنید رکوع نمی کنند!

۴۹ - وای در آن روز بر تکذیب کنندگان!

۵۰ - (و اگر آنها به این قرآن ایمان نمی آورند) پس به کدام سخن بعد از آن ایمان می آورند؟!

تفسیر:

به کدام سخن ایمان می آورند؟!

می دانیم برنامه قرآن آمیختن انذار به بشارت، و تهدید به تشویق است، و همچنین ذکر سرنوشت مؤمنان در برابر سرنوشت مجرمان تا با قرینه مقابله مسائل بهتر درک شود.

بر اساس همین سنت، در آیات فوق، به دنبال بیان مجازات های گوناگون مجرمان در قیامت، اشاره پر معنی و کوتاهی درباره وضع پرهیزکاران در آن روز کرده، می فرماید: «افراد با تقوا در سایه های درختان و در میان چشمه ها قرار دارند» (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُون).

این در حالی است که مجرمان چنان که از آیات قبل دانسته شد، در سایه شرر بار و سوزان دودهای خفه کننده اند.

«ظِلَال» جمع «ظِلّ» به معنی سایه است، خواه، سایه ای مانند سایه درختان در روز، و یا سایه ای که در تاریکی شب حاصل می شود، در حالی که «فِی» به سایه ای گفته می شود که تنها در مقابل یک مبدأ نورانی به وجود می آید، همچون سایه درختان در مقابل آفتاب.

* * *

و می افزاید: «آنها در میان انواع میوه ها از آنچه مایل باشند و می خواهند قرار دارند» (وَفَوَاقِهِ مِمَّا يَشْتَهُونَ).

روشن است ذکر «میوه ها»، «سایه ها» و «چشمه ها» اشاره به گوشه ای از مواهب عظیم الهی بر آنها است، گوشه ای که با زبان اهل دنیا قابل بیان و ترسیم است، اما آنچه در بیان نمی گنجد، و به فکر ساکنان دنیا خطور نمی کند، از آن، به مراتب برتر و بالاتر است.

* * *

جالب این که: آنها در این میهمان سرای الهی به عالی ترین وجهی پذیرائی می شوند، همان گونه که در آیه بعد آمده که به آنها گفته می شود: «بخورید و بنوشید گوارا، اینها در برابر اعمالی است که انجام می دادید!» (كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

این جمله، خواه مستقیماً از سوی خداوند به عنوان خطاب به آنها باشد، یا به وسیله فرشتگان، توأم با لطف و محبتی است آشکار که غذائی است برای روح و جان آنها.

تعبیر بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ: «در مقابل اعمالی که انجام می دادید» اشاره به این است که: این مواهب را بدون حساب به کسی نمی دهند، و با ادعا، خیال و پندار به دست نمی آید، تنها به وسیله اعمال صالح فراهم می شود.

«هَنِيءٌ» (بر وزن ملیح) به گفته «راغب» در «مفردات» هر چیزی است که مشقتی به دنبال ندارد، و ناراحتی تولید نمی کند، و لذا به غذا و آب گوارا «هَنِيءٌ» گفته می شود، گاه به زندگی گوارا نیز اطلاق می گردد.

و این اشاره به آن است که: میوه ها، غذاها و نوشابه های بهشتی، همانند آب

و غذای دنیا نیست که گاه آثار سوئی در بدن می گذارد یا عوارض نامطلوبی به دنبال دارد. در میان مفسران مورد بحث است که امر به خوردن و نوشیدن در اینجا آیا برای بیان مباح بودن استفاده از این نعمت ها است، و یا واقعاً امر، فرمان و دستور است؟ اما باید توجه داشت: این گونه اوامر که به هنگام پذیرائی گفته می شود نوعی طلب و خواست گوینده است که برای عظمت و احترام میهمان بیان می گردد، و میزبان دوست دارد غذایش را بیشتر بخورد تا اکرام بیشتری از او شده باشد.

در آیه بعد، باز روی این مطلب تکیه می کند که این نعمت ها بی حساب نیست، می افزاید: «مسلماً ما این گونه، نیکوکاران را جزا می دهیم» (إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ). جالب این که: در آیه نخست، روی مسأله «تقوا» تکیه شده، و در آیه بعد از آن، روی «عمل» و در این آیه روی «احسان و نیکوکاری».

«تقوا» هرگونه پرهیز از گناه و فساد و شرک و کفر است و «احسان» انجام هر کار نیک، و «عمل» نیز ناظر به اعمال صالح است، تا روشن شود برنامه نعمت های الهی تنها مربوط به این گروه است، نه مدعیان دروغین ایمان، و آلودگان به انواع فساد، هر چند ظاهراً در سلک اهل ایمان در آیند.

و در پایان این مقطع، باز تکرار می کند: «وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» (وَيْلٌ لِّلْمُكْذِبِينَ).

وای بر آنها که از تمام این نعمت ها و محبت ها محروم می شوند، که حسرت

این محرومیت آزارش کمتر از آتش سوزان دوزخ نیست!

و از آنجا که یکی از عوامل انکار معاد، پرداختن به لذات زودگذر دنیا، و تمایل به آزادی بی قید و شرط برای بهره گیری از این لذات است، در آیه بعد، روی سخن را به مجرمان کرده با لحنی تهدید آمیز می فرماید: «بخورید و بهره گیرید در این چند روز کوتاه، ولی بدانید عذاب الهی در انتظار شما است؛ چرا که شما مجرم و گنهکارید» (كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ).

تعبیر به «قَلِيلًا» می تواند اشاره به مدت کوتاه عمر انسان در دنیا باشد، و هم ناچیز بودن مواهب این جهان در برابر نعمت های بی حساب آخرت.

گرچه بعضی از مفسران گفته اند: این خطاب را در آخرت به مجرمان می کنند، ولی با توجه به این که در آخرت هیچ گونه تمتع و بهره گیری برای مجرمان از مواهب حیات تصور نمی شود، باید قبول کرد که این سخن خطابی است به آنها در این دنیا.

در حقیقت «متقین» و پرهیزگاران با نهایت احترام در آخرت پذیرائی می شوند، و با جمله پر از لطف «كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا»، مخاطب می گردند، ولی دنیا پرستان در این دنیا با جمله تهدید آمیز «كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلًا» مخاطبند.

به پرهیزکاران می فرماید: بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ: «اینها در برابر اعمال صالحی است که انجام می دادید».

و به اینها نیز می گوید: إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ: «این تهدید به خاطر آن است که شما مجرمد» (۱).

۱ - این آیه، در حقیقت محذوفی دارد و در تقدیر به گفته «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۱۹ چنین است: «كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلًا فَإِنَّ الْمَوْتَ كَائِنٌ لَا مُحَالَهَ»، ولی به نظر می رسد مناسب تر این است که در تقدیر چنین باشد: «كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلًا وَ انْتَظِرُوا الْعَذَابَ فَإِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ».

و به هر حال، نشان می دهد: سرچشمه عذاب الهی جرم و گناه انسان است که از بی ایمانی یا اسارت در چنگال شهوات ناشی می شود.

سپس این تهدید را بار دیگر با جمله: «وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» تکمیل می کند (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ).

همانها که به زرق و برق دنیا و لذات و شهوات آن مغرور و فریفته شدند، و عذاب الهی را برای خود خریدند.

در آیه بعد، به یکی دیگر از عوامل انحراف، بدبختی و آلودگی آنها اشاره کرده، می افزاید: «چنان از باده غرور سرمستند که وقتی به آنان گفته شود در برابر پروردگار رکوع کنید، رکوع نمی کنند» (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ).

بسیاری از مفسران گفته اند: این آیه درباره قبیله «ثقیف» نازل شد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آنها فرمود: «نماز بخوانید» آنها گفتند: ما هرگز در برابر کسی خم نمی شویم، و این برای ما عیب است! پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: لَا خَيْرَ فِي دِينٍ لَيْسَ فِيهِ رُكُوعٌ وَلَا سُجُودٌ. «دینی که در آن رکوع و سجود نباشد ارزشی ندارد»! (۱)

آنها نه فقط از رکوع و سجود ابا داشتند، که این روح غرور و نخوت در تمامی افکار و زندگیشان منعکس بود، نه در برابر خدا تسلیم بودند، و نه در برابر دستورات پیامبر (صلی الله علیه و آله)، نه حقوق مردم را به رسمیت می شناختند و نه تواضعی در برابر خالق و فروتنی در برابر خلق داشتند، در حقیقت این دو عامل (غرور و شهوت پرستی) از مهمترین عوامل جرم، گناه، کفر، ظلم و طغیان است.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۱۹، و همین معنی را «آلوسی» در «روح المعانی» و «قرطبی» در تفسیر خود و «زمخشری» در «کشاف» و «روح البیان» ذیل آیه مورد بحث نقل کرده اند.

بعضی احتمال داده اند: در قیامت به آنها گفته می شود: ارْكَعُوا: «رکوع کنید»، ولی این احتمال بعید به نظر می رسد، مخصوصاً با در نظر گرفتن آیات قبل و بعد.

و بالاخره برای دهمین و آخرین بار در این سوره، می فرماید: «وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ).

و در آخرین آیه مورد بحث، که آخرین آیه سوره «مرسلات» است با لحنی آمیخته از عتاب، و مملو از سرزنش، به صورت یک استفهام آمیخته با تعجب می فرماید: «اگر به این قرآن که دلائل صدقش از تمام آیاتش نمایان است، و حقانیتش در تمام تعبیراتش منعکس می باشد، ایمان نیاورند، به کدام سخن بعد از آن ایمان می آورند؟! (فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ). هر گاه به قرآنی که اگر بر کوه ها نازل می شد لرزان و خاشع می شدند و از هم می شکافتند، ایمان نیاورد، در برابر هیچ کتاب آسمانی، و هیچ منطق عقلانی تسلیم نخواهد شد، و این نشانه روح عناد و لجاج است.

نکته:

همان گونه که در آغاز سوره اشاره کردیم ده بار جمله «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» در آن تکرار شده، و این برای تأکید بر یک واقعیت مهم و تکان دهنده است، و شبیه آن در سخنان فصحا و بلغا فراوان است، یعنی قسمتی را که عنایت و تأکید مخصوصی روی آن دارند در شعر و نثر تکرار می کنند.

ولی بعضی از مفسران معتقدند: هر یک از این ده آیه اشاره به نکته جدیدی است که به تکذیب مطالب قبل از آن مربوط می شود، بنابراین تکراری در بین

نیست.

این سوره را با جمله ای از تفسیر «روح البیان» خاتمه می دهیم، او می گوید: این سوره در غاری در نزدیکی مسجد «خیف» در سرزمین «منی» بر پیامبر نازل گردید، و من شخصاً این غار را زیارت کرده ام.

خداوند! ما را توفیقی مرحمت کن که هرگز آلوده تکذیب آیات تو نشویم.
پروردگارا! ما را از غرور، نخوت، هوا و هوس که سرچشمه های اصلی جرائمند محفوظ دار.
بارالها! در آن روزی که پرهیزگاران در جوار قرب تو با احترام تمام پذیرائی می شوند ما را در صف آنان قرار ده.

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان جلد ۲۵ تفسیر نمونه

پایان سوره مرسلات (۱)

۱۱ / ربیع الثانی / ۱۴۰۷

۲۳ / ۹ / ۱۳۶۵

۱ - پایان تصحیح: ۳۰ / ۲ / ۱۳۸۳ (روزی که ملت ایران به خاطر هتک احترام اماکن مقدس نجف و کربلا از جانب اشغالگران آمریکائی، تظاهرات با شکوهی انجام دادند).

* فهرست ها :

- * ۱ - مطالب ۶۱۵
- * ۲ - موضوعی ۶۲۵
- * ۳ - احادیث ۶۷۱
- * ۴ - اعلام ۶۷۴
- * ۵ - کتب ۶۷۸
- * ۶ - ازمنه و امکانه ۶۸۰
- * ۷ - قبایل و... ۶۸۲
- * ۸ - اشعار ۶۸۳
- * ۹ - لغات ۶۸۴

(فهرست مطالب)

موضوع صفحه

ق ج

سوره معارج

محتوای سوره «معارج» ۱۵۳...

فضیلت تلاوت این سوره ۱۶۴...

عذاب فوری ۱۹۹...

اشکالات واهی بهانه جویان! ۲۱۱۱...

روزی به اندازه پنجاه هزار سال! ۲۵۱۵...

آن روز که هیچ دوست صمیمی سراغ دوستش را نمی گیرد ۳۰۲۰...

اوصاف انسان های شایسته ۳۶۲۷...

بخش دیگری از ویژگی های بهشتیان ۴۴۳۶...

به کدام روسفیدی طمع بهشت داری؟! ۴۹۴۱...

خداوند «مشارق» و «مغرب» ۵۳۴۵...

گوئی به سوی بت هایشان می دونند! ۵۵۴۷...

سوره نوح

محتوای سوره نوح ۶۱۵۳...

فضیلت تلاوت این سوره ۶۳ ۵۴...

نخستین پیام نوح ۶۵ ۵۷...

عوامل معنوی زیادی و کوتاهی عمر ۶۷ ۵۹...

از هر فرصتی برای هدایت آنها استفاده کردم، اما... ۶۹ ۶۲...

راه و رسم تبلیغ ۷۳ ۶۵...

فرار از حقیقت چرا؟ ۷۴ ۶۶...

پاداش دنیوی ایمان ۷۶ ۶۸...

رابطه «تقوا» و «عمران و آبادی» ۷۹ ۷۱...

باغبان هستی، شما را چون گلی پرورش داد ۸۲ ۷۴...

لطف حق با تو مداراها کند... ۸۹ ۸۱...

این قوم فاسد و مفسد باید بروند! ۹۵ ۸۷...

نوح، نخستین پیامبر اولوا العزم ۹۹ ۹۱...

سوره جنّ

محتوای سوره جنّ ۱۰۵ ۹۷...

فضیلت تلاوت این سوره ۱۰۶ ۹۷...

ما قرآن عجیبی شنیده ایم! ۱۰۹ ۱۰۲...

ما قبلاً استراق سمع می کردیم اما... ۱۱۶ ۱۱۰...

- ما حق را شنیدیم و تسلیم شدیم ... ۱۱۵ ۱۲۲
- شما را با این نعمت های فراوان می آزمائیم ... ۱۲۱ ۱۲۶
- تحریف در تفسیر آیه «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ» ... ۱۲۷ ۱۳۳
- بگو: من مالک سود و زیان کسی نیستم ... ۱۳۱ ۱۳۵
- صداقت رهبران الهی ... ۱۳۵ ۱۴۰
- ایمان جمعیت مهم است ... ۱۳۷ ۱۴۱
- عالم الغیب خدا است ... ۱۳۹ ۱۴۳
- تحقیق گسترده ای پیرامون علم غیب ... ۱۴۲ ۱۴۷
- راه دیگری برای اثبات علم غیب پیشوایان ... ۱۵۲ ۱۵۷
- تحقیق پیرامون آفرینش «جنّ» ... ۱۵۴ ۱۵۹

- سوره مزمل
- محتوای سوره مزمل ... ۱۶۱ ۱۶۷
- فضیلت تلاوت این سوره ... ۱۶۳ ۱۶۹
- ای جامه به خود پیچیده به پا خیز! ... ۱۶۶ ۱۷۰
- قیام شبانه برای تلاوت قرآن و نیایش ... ۱۶۹ ۱۷۴
- معنی ترتیل ... ۱۷۰ ۱۷۵
- فضیلت نماز شب ... ۱۷۲ ۱۷۷

تأثیر نیایش در دل شب ... ۱۷۴ ۱۷۹
 حساب این گنهکاران مستکبر را با من واگذار! ... ۱۸۳ ۱۸۸
 مراحل چهار گانه عذاب الهی ... ۱۹۰ ۱۹۵
 هر چه برای شما امکان دارد قرآن بخوانید ... ۱۹۲ ۱۹۷
 ضرورت آمادگی عقیدتی و فرهنگی ... ۱۹۸ ۲۰۳
 تلاوت قرآن همراه با تفکر ... ۱۹۹ ۲۰۴
 تلاش برای معاش هم ردیف جهاد ... ۲۰۰ ۲۰۵

* * *

سوره مدثر
 محتوای سوره مدثر ... ۲۰۵ ۲۰۹
 فضیلت تلاوت این سوره ... ۲۰۶ ۲۱۰
 برخیز و جهانیان را انذار کن! ... ۲۰۸ ۲۱۲
 «ولید» آن ثروتمند مغرور حق شناس! ... ۲۲۲ ۲۲۶
 مرگ بر او چه نقشه شومی کشید! ... ۲۲۸ ۲۳۳
 و این هم سرنوشت شوم او ... ۲۳۲ ۲۳۷
 عدد نوزده، عدد فرشتگان عذاب است ... ۲۳۷ ۲۴۱
 این عدد مأموران دوزخ برای چیست؟ ... ۲۳۹ ۲۴۳
 عدد لشکریان پروردگار! ... ۲۴۳ ۲۴۸

شما چرا اهل دوزخ شدید؟ ۲۵۵ ۲۵۰...

شفیعان روز جزا ۲۶۱ ۲۵۷...

چنان از حق می گریزند که گورخران از شیر! ۲۶۶ ۲۶۲...

سوره قیامت

محتوای سوره قیامت ۲۷۵ ۲۷۱...

فضیلت تلاوت این سوره ۲۷۵ ۲۷۱...

سوگند به روز قیامت و وجدان ملامت گر؟ ۲۷۸ ۲۷۴...

«محکمه وجدان» یا «قیامت صغری» ۲۸۵ ۲۸۰...

نام های قیامت در قرآن مجید ۲۸۸ ۲۸۴...

انسان بهترین داور خویش است ۲۹۱ ۲۸۷...

جمع و حفظ قرآن بر عهده ماست! ۲۹۸ ۲۹۵...

چهره های خندان و چهره های عبوس در صحنه قیامت ۳۰۳ ۳۰۱...

لحظه دردناک مرگ ۳۱۳ ۳۱۱...

خدائی که انسان را از نطفه بی ارزش آفرید... ۳۱۸ ۳۱۵...

تطورات جنین یا رستاخیزهای مکرر! ۳۲۳ ۳۲۰...

نظام جنسیت در جهان بشریت ۳۲۴ ۳۲۲...

سوره انسان (دهر)

محتوای سوره انسان ۳۲۷... ۳۲۹

فضیلت تلاوت این سوره ۳۳۱... ۳۳۰

آیا این سوره در «مدینه» نازل شده است؟ ۳۲۸... ۳۳۰

از نطفه بی ارزش انسان ساختیم ۳۳۳... ۳۳۴

عالم پر غوغای جنین! ۳۳۹... ۳۴۰

سندی بزرگ بر فضیلت اهل بیت پیامبر ۳۴۳... ۳۴۴

پاداش عظیم «ابرار» ۳۴۸... ۳۴۹

سیر کردن گرسنگان از بهترین حسنات است ۳۵۷... ۳۵۸

پاداش های عظیم بهشتی! ۳۶۲... ۳۶۲

پنج دستور مهم برای موفقیت ۳۷۵... ۳۷۵

این یک هشدار است، انتخاب با شماست! ۳۸۲... ۳۸۲

سوره مرسلات

محتوای سوره مرسلات ۳۹۱... ۳۹۱

فضیلت تلاوت این سوره ۳۹۲... ۳۹۳

وعده های الهی حق است، وای بر تکذیب کنندگان! ۳۹۶... ۳۹۵

محتوای این سوگندها! ۴۰۳... ۴۰۳

با این همه مظاهر قدرت باز در معاد شک دارید؟! ۴۰۵ ۴۰۶...

نه قدرت بر دفاع دارند نه راهی برای فرار! ۴۱۴ ۴۱۶...

به کدام سخن ایمان می آورند؟! ۴۲۳ ۴۲۵...

(فهرست موضوعی)

فهرست موضوعی تفسیر، بر محورهای ذیل تنظیم گردیده است:

* معرفت (شناخت)

* آفریدگار

* ادله اثبات

* صفات

* انسان (به عنوان مخلوق محور تکالیف الهی)

* رابطه با خدا

* رابطه با انسان ها

* رابطه با طبیعت

* رابطه با خود

* هدف از خلقت انسان

* امکانات (جهت رسیدن به هدف):

* امکانات مادی: خلقت آسمان ها و زمین و...

* امکانات معنوی: هدایت به وسیله انبیاء و اوصیاء و عقل

(نبوت و امامت)

* معاد (و متعلقات آن)

شناخت

(موانع شناخت)

* حبّ دنیا

علاقه به دنیا ۳۰۴...

دنیا دوستی کفار ۳۸۲...

(زمینه های شناخت)

* تقوا

محتوای دعوت نوح اطاعت، تقوا و پرستش ۶۶...

رابطه تقوا و عمران و آبادی ۷۹...

خدا اهل تقوا است ۲۷۰...

* ایمان

ندای هدایت و ایمان آوردن ۱۲۳...

خالق

(ادله وجود)

* برهان نظم

* آفرینش انسان

۷۸... خلقت های گوناگون انسان

۸۴... خلقت انسان از خاک

* تطورات جنین

۷۸... خلقت های گوناگون انسان

۳۲۲... آغاز انسان نطفه بود

۳۲۳... تطورات و مراحل مختلف جنین

۳۴۰... عالم پر غوغای جنین

۴۰۷... دوران بقای جنین در رحم

(صفات)

* صفات ذات:

* توحید:

* توحید عبادت

۱۳۶... تنها خدا را عبادت می کنم

* توحید افعال:

* توحید حاکمیت (تکوینی)

بدون خواست خدا کسی نمی تواند انتخاب کند ۳۸۵...

* قدرت

ما خطوط سر انگشتان را از نو مرتب می کنیم ۲۸۱...

خالق قادر به احیاء مردگان است ۳۲۳...

* دیگر صفات

عظمت و احترام خالق ۷۸...

عظمت خدا ۱۱۱...

خداوند فرزند و همسر ندارد ۱۱۱...

بر قدرت خدا غلبه ممکن نیست ۱۲۳...

پناهگاهی جز خدا نیست ۱۳۶...

علم غیب مخصوص خداست ۱۴۵...

خدا اهل تقوا است ۲۷۰...

قدرت را به آنها بخشیدیم ۳۸۳...

انسان

(هدف از خلقت انسان)

انسان بیهوده آفریده نشده ۳۲۱...

(حقیقت انسان)

- آیا انسان طبعاً شرّ آفریده شده ۳۷...
 مراحل مختلف نفس ۲۸۵...
 خلقت متعادل زن و مرد از نطفه ۳۲۲...
 یک روز از انسان خبری نبود ۳۳۵...

* جسم

- خلقت انسان از نطفه امشاج ۳۳۶...
 خلقت انسان از نطفه بی ارزش ۴۰۷...
 قرارگاه نطفه ۴۰۷...

(صفات و ویژگی های انسان)

- آیا انسان طبعاً شرّ آفریده شده ۳۷...
 آزادی انسان و قدرت انتخاب ۳۸۴...

(کردار انسان)

- انسان می خواهد آزاد باشد هر خلافی می خواست بکند ۲۸۳...
 انسان به وضع خود آگاه است ولو عذر بتراشد ۲۹۵...

(نعمتهای وجود انسان)

اختیار و آزادی انسان ۳۸۴...

(مسئولیت های انسان)

آزمایش، تکلیف و مسئولیت ۳۳۷...

* در برابر خالق

* ایمان

* ایمان

ندای هدایت و ایمان آوردن ۱۲۳...

ایمان مؤثر است نه کثرت جمعیت ۱۴۱...

* حقیقت ایمان

ایمان سبب زیان نیست ۱۲۴...

ایمان و ایمن بودن مردم ۱۲۵...

ایمان و ازدیاد نعمت ۱۲۷...

ایمان و آزمایش ۱۲۸...

* آثار ایمان

نتیجه پذیرش دعوت: غفران گناهان، طول عمر ۶۷...

ورود به بیت ولایت غفران می آورد ۱۰۱...

* مؤمنین

توصیف انسان های شایسته ۳۸...

آنها که همواره در نمازند ۳۹...

مؤمنان سهمی از اموال خود را برای فقرا منظور می دارند ۴۰...

ایمان به قیامت و ترس از عذاب از صفات مؤمن ۴۱...

تکیه بر کردار نه توکل بر خدا ۴۲...

پنج صفت دیگر از صفات انسان های شایسته ۴۴...

ایمان و ایمن بودن مردم ۱۲۵...

تعداد فرشتگان عذاب برای مؤمنان یقین آور ۲۴۴...

اصحاب یمین در گرو تکالیف نیستند ۲۵۵...

ابرار و خوف از رستاخیز ۳۵۶...

* آثار کفر و شرک

اعراض از یاد خدا و زندگی مشقت بار ۱۲۹...

* کافر و مشرک

کفار و طمع بهشت ۵۰...

متکبران پر مدعا نامه فدایت شوم می خواهند ۲۶۷...

* بت پرستی

پنج بت عصر نوح، تاریخچه و دلیل وجود آنها ۹۰...

* مسئولیتها و احکام:

* عبادات

فضیلت نماز شب ۱۷۷...

نیایش در دل شب ۱۸۰...

تلاش روزانه و نیاز به نیایش شب ۱۸۱...

پنج دستور مهم: یاد خدا ۱۸۲...

انقطاع الی الله ۱۸۳...

خداوند از عبادت شبانه شما آگاه است ۱۹۷...

نگهداری حساب دقیق مقدار لازم از شب برای عبادت ۱۹۸...

مشکلات و عذرهای سبب تخفیف عبادت و تلاوت ۱۹۹...

چهار دستور مهم برای آمادگی های لازم ۲۰۱...

سجده و تسبیح پروردگار ۳۷۸...

* عمل

* عبادات:

* نماز

آنها که همواره در نمازند ۳۹...

حفظ نماز ۴۷...

ترک نماز ۲۵۷...

* روزه

نذر روزه برای سلامت حسن و حسین (علیهما السلام) ۳۴۴...

* حج

* دیگر عبادات

نیایش در دل شب ۱۸۰...

تلاش روزانه و نیاز به نیایش شب ۱۸۱...

قرآن را به مقدار توان شبانه قرائت کنید ۲۰۱...

تلاوت قرآن همراه با تفکر ۲۰۴...

وفای به نذر و پاداش آن ۳۵۲...

* در برابر انسانها

* ارتباط با جامعه

* روابط اقتصادی

* غیر قراردادها

* صحیح

الف - انفاق و صدقه

در بخشش منت مگذار ۲۱۸...

عدم کمک به تهیدستان ۲۵۸...

* غیر صحیح

الف - ثروت اندوزی

عدم کمک به تهیدستان ۲۵۸...

* روابط فکری (علمی، فرهنگی و هنری)

آمادگی عقیدتی و فرهنگی برای پیشرفت ۲۰۳...

* روابط اخلاقی

* اخلاق ممدوح

* توکل

واگذاری امور خود به خدا ۱۸۴...

* حلم و صبر

صبر جمیل ۲۷...

شکیبائی و دوری ۱۸۵...

استقامت پیشه کن ۲۲۰...

صبر و استقامت ۳۷۶...

* آداب معاشرت و دوستی

همنشینی با اهل باطل ۲۵۸...

* خوف و رجاء

ابرار و خوف از رستاخیز ۳۵۶...

* اخلاص

اطعام از روی اخلاص ۳۵۵...

* شب زنده داری

تلاوت قرآن در شب و آمادگی برای هدایت ۱۷۲...

قیام شبانه برای قرائت قرآن و نیایش ۱۷۴...

فضیلت نماز شب ۱۷۷...

نیایش در دل شب ۱۸۰...

تلاش روزانه و نیاز به نیایش شب ۱۸۱...

پنج دستور مهم: یاد خدا ۱۸۲...

خداوند از عبادت شبانه شما آگاه است ۱۹۷...

نگهداری حساب دقیق مقدار لازم از شب برای عبادت ۱۹۸...

مشکلات و عذرهای سبب تخفیف عبادت و تلاوت ۱۹۹...

* استغفار و توبه

استغفار و ازدیاد اموال، فرزندان، آب و باغ ۷۷...

* تذکر و توجه

چرا از تذکر و یادآوری گریزانند؟ ۲۶۶...

قرآن تذکر است ۲۶۹...

متذکر شده به خواست خدا بسته است ۲۶۹...

یاد نام پروردگار در همه حال ۳۷۸...

* دیگر اخلاقیهای ممدوح

پنج صفت دیگر از صفات انسان های شایسته ۴۴...

عفت و پاکدامنی ۴۴...

رعایت امانت و تعهدات ۴۵...

اقامه شهادت به حق ۴۶...

تلاش برای معاش هم ردیف جهاد ۲۰۵...

استقامت پیشه کن ۲۱۹...

اطعام طعام بر نیازمندان از دیدگاه اسلام ۳۵۳...

اطعام از روی اخلاص ۳۵۵...

سیر کردن گرسنگان از بهترین حسنات ۳۵۸...

سازش با منحرفان ممنوع ۳۷۶...

* اخلاق مذموم

* تکبر

متکبران پر مدعا نامه فدایت شوم می خواهند ۲۶۷...

متکبرانه و مغرور از مخالفت با پیامبر به خانه باز می گردد ۳۱۹...

* گناه

عوامل ازدیاد و کوتاهی عمر ۶۷...

* دیگر اخلاقیهای مذموم

توصیف انسان های ناشایسته ۳۶...

(امکانات انسان جهت رسیدن به هدف)

* امکانات مادی

* زمین

زمین فرش گسترده زندگی ۸۶...

* منافع و ویژگی های زمین

راه های ارتباطی زمین برای زندگی ۸۶...

زمین مرکزیت تجمع انسان ها ۴۰۹...

* سیر در زمین

راه های ارتباطی زمین برای زندگی ۸۶...

* موجودات زنده

* برّی (خشک زی):

* صفات

فرار گورخر از شیر ۲۶۶...

* جنّ

جنّ قرآن را استماع کرد ۱۰۸...

اعلام جنّیان که قرآن شگفت انگیز است ۱۰۹...

سفهای جنّ و سخنان نا به جا ۱۱۳...

اعتراف جنّیان در مورد دین خدا ۱۱۴...

انسان ها و پناه بردن به اجنه ۱۱۴...

اعتقاد جنّ به عدم بعثت پیامبر ۱۱۷...

پاسدارهای آسمانی ۱۱۷...

استراق سمع جنّ و شهاب ها ۱۱۸...

بر قدرت خدا غلبه ممکن نیست ۱۲۳...

ندای هدایت و ایمان آوردن ۱۲۳...

جنّ و آفرینش آن ۱۵۹...

* اقسام جنّ

جنّ، صالح و ناصالح دارد ۱۲۲...

دو گروه از جنّ، مسلمان و ظالم ۱۲۴...

* کافر

سفهای جنّ و سخنان نا به جا ۱۱۳...

اعتقاد جنّ به عدم بعثت پیامبر ۱۱۷...

ستمگران از جنّ آتشگیره جهنم اند ۱۲۵...

* جمادات

* آب و فوائد آن

آب گوارا و رابطه آن با کوه ها ۴۱۲...

* کوه ها

* منافع و فوائد آنها

کوه های مستحکم برای حفاظت زمین ۴۱۱...

* بادهای

* منافع بادهای

باد و منافع آن ۳۹۶...

* آسمان ها

* آسمان های هفتگانه

آسمان های هفتگانه ۸۳...

* شهاب ها

شهاب چیست؟ ۱۱۸...

* خورشید

آفرینش خورشید و ماه ۸۴...

* ماه

آفرینش خورشید و ماه ۸۴...

* عوالم بالا (فرشتگان)

* تعداد فرشتگان

خازنان و مأموران عذاب برای آزمایش ۲۴۴...

تعداد فرشتگان عذاب برای مؤمنان یقین آور ۲۴۵...

تعداد اصحاب نار و برخورد یهود، مؤمنان و منافقان ۲۴۵...

سپاهیان پروردگار مایه تذکر ۲۴۷...

عدد سپاهیان خدا ۲۴۸...

گروه های فرشتگان در نهج البلاغه ۲۴۸...

* مسئولیتهای فرشتگان

نگاهبانان پیامبر ۱۴۶...

فرشتگان و تلاش های آنها ۳۹۷...

* فرشتگان حامل عرش

پاسدارهای آسمانی ۱۱۷...

* فرشتگان محافظ انسان

نگاهبانان پیامبر ۱۴۶...

* فرشتگان عذاب

نوزده گروه فرشتگان مأمور دوزخ ۲۴۰...

- خازنان و مأموران عذاب برای آزمایش ۲۴۳...
 * پاداش و مجازات
 غرق در آب و ورود در آتش ۹۴...
 مجازات فرعون به خاطر عصیاننش ۱۰۱...
 ولید را از قله بلندی ساقط می کنیم ۲۳۰...
 مرگ بر ولید ۲۳۳...
 مجازات سخت کفار ۳۳۹...
 وفای به نذر و پاداش آن ۳۵۲...
 پاداش اعمال نیک خالص ۳۵۷...
 روش ما مجازات مجرمان است ۴۰۶...

* امکانات معنوی (هدایت)

- * اقسام هدایت
 * هدایت تشریعی
 * انبیاء
 * صفات و ویژگی های انبیاء
 صداقت رهبران الهی و تکبر طاغوت ها ۱۴۰...
 * دشمنان انبیاء
 تلاش برای نشنیدن صدای دعوت نوح ۷۱...
 نقشه و مکر عظیمی بر ضد نوح ۸۹...
 توصیه به مقاومت در پرستش بت ها ۹۰...
 رهبران گمراه عصر نوح، مردم را به گمراهی سوق دادند ۹۳...

- نسل فاجر و گمراه گر ۹۶...
 صداقت رهبران الهی و تکبر طاغوت ها ۱۴۰...
 * بهانه ها، ایرادها، اتهامات نادرست و پاسخ ها
 رؤیت وعده خدا روشن می سازد چه کسی یاورش کمتر است ۱۳۹...
 * نبوت خاصه
 * صفات و ویژگی ها
 آمادگی به وسیله عبادت و پذیرش وظیفه سنگین ۱۷۳...
 پیامبر شاهد اعمال شما ۱۹۱...
 * دشمنان پیامبر
 معرفی امام علی (علیه السلام) به خلافت و اعتراض، و نزول عذاب ۱۷...
 درخواست عذاب و نزول آن ۱۹...
 هجوم افراد جنّ و انس به رسول خدا هنگام عبادت ۱۳۲...
 تکذیب کنندگان مغرور را به من واگذار ۱۸۸...
 ولید بن مغیره و توطئه در برابر پیامبر ۲۲۴...
 آفرینش ولید با استعداد بالا ۲۲۷...
 ثروت فراوان ولید ۲۲۸...
 نعمت فرزندان به ولید ۲۲۸...
 اعطاء امکانات و رفاه کامل به ولید، و طمع ازدیاد ۲۲۹...
 ولید را از قله بلندی ساقط می کنیم ۲۳۰...
 مرگ بر ولید ۲۳۲...
 متکبرانه و مغرور از مخالفت با پیامبر به خانه باز می گردد ۳۱۹...
 * مسئولیت ها
 وظیفه ام ابلاغ فرمان خداست ۱۳۸...

- وقت انزوا گذشته، به پا خیز ۱۷۰...
 آمادگی به وسیله عبادت و پذیرش وظیفه سنگین ۱۷۳...
 وقت استراحت پایان یافته، به پا خیز ۲۱۲...
 خدا را بزرگ بشمار ۲۱۵...
 لباس را پاک کن ۲۱۵...
 از پلیدی دوری کن ۲۱۶...
 سکوت به هنگام نزول وحی ۳۰۱...
 * قرآن
 قرآن و هدایت و رشد انس و جن ۱۱۱...
 تلاوت قرآن در شب و آمادگی برای هدایت ۱۷۱...
 قیام شبانه برای قرائت قرآن و نیایش ۱۷۴...
 الف - اسامی و ویژگی های قرآن
 قرآن تذکر است ۲۶۹...
 آیا این سوره مدنی است؟ ۳۳۰...
 ب - آداب قرائت قرآن
 قرآن را به مقدار توان شبانه قرائت کنید ۲۰۱...
 تلاوت قرآن همراه با تفکر ۲۰۴...
 در تلاوت قرآن عجله مکن ۲۹۹...
 ج - نکات تفسیری قرآن
 منظور از «ذی المعارج» ۲۱...
 معنی چند لغت ۳۲... و ۵۶...
 چند مشرق در عالم وجود دارد؟ ۵۳...
 اجل حتمی و مشروط ۶۶...

- پنج بت عصر نوح، تاریخچه و دلیل وجود آنها ۹۰...
- نوح برای چه کسی مغفرت خواست؟ ۹۹...
- شهاب چیست؟ ۱۱۸...
- تفسیر «وَ أَنْ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ» و مسأله توسل ۱۳۳...
- فلسفه نگاهبانی از پیامبر ۱۴۶...
- پیرامون علم غیب ۱۴۷...
- طرق جمع بین آیات و روایات نفی علم غیب ۱۵۱...
- معنی ترتیل ۱۷۵...
- منظور از «مدثر» چیست؟ ۳۱۲...
- منظور از «لباس» چیست؟ ۲۱۵...
- منظور از «رجز» چیست؟ ۲۱۷...
- منظور از «منت و استکثار» چیست؟ ۲۱۹...
- انسان در گرو تکالیف است ۲۵۵...
- «اصحاب یمین» کیستند؟ ۲۵۶...
- منظور از «معاذیر» ۲۹۶...
- آیا این سوره مدنی است؟ ۳۳۰...
- جبر یا اختیار ۳۸۵...
- خدا رحمت می بخشد یا عذاب می کند ۳۸۶...
- منظور از قَسَم های پنجگانه آغاز سوره مرسلات ۳۹۶...
- محتوای سوگندهای سوره مرسلات ۴۰۳...
- د - نکات ادبی قرآن
- جمله معترضه ۲۹۵...

هـ - تشبیهات و مثال های قرآن

شمایل دود و شعله های جهنم همچون قصرها ۴۱۶...

شعله های آتش چون رنگ زرد شتران ۴۱۷...

و - سوگندها

سوگند به این که خدا می تواند بهتر از آنها بیافریند ۵۲...

سوگند به روز قیامت ۲۷۸...

سوگند به نفس لوّامه (محکمه وجدان) ۲۷۹...

پنج سوگند دلیل وقوع قیامت ۳۹۶...

ز - نکات آموزنده داستان های قرآن

راه و رسم تبلیغ ۷۳...

فرار از تبلیغ چرا؟ ۷۴...

از هلاکت گذشتگان عبرت گیرید ۴۰۵...

ح - احکام برگرفته از قرآن

بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و ممنوعیت استراق سمع ۱۲۰...

دست دزد را از کجا باید قطع کرد؟ ۱۳۱...

ط - موضعگیری مخالفان قرآن

اشکالات واهی بر نزول آیات آغاز سوره معارج ۲۱...

عبارت زنده ولید درباره قرآن ۲۲۵...

ولید دشمن آیات خدا ۲۲۹...

ولید و فکر مهیا شده برای مبارزه با قرآن ۲۳۳...

آخرین تصمیم ولید در مورد مبارزه با قرآن ۲۳۴...

قرآن سحر است و قول بشر ۲۳۴...

ی - پاسخ های قرآن به مخالفان

«سقر» مجازات کسی که با قرآن به مبارزه پردازد ۲۳۸...

ک - سوره های قرآن

محتوای سوره معارج ۱۵...

فضیلت تلاوت سوره معارج ۱۶...

محتوای سوره نوح ۶۱...

فضیلت تلاوت سوره نوح ۶۳...

محتوای سوره جن ۱۰۵...

فضیلت تلاوت سوره جن ۱۰۶...

محتوای سوره مزمل ۱۶۷...

فضیلت تلاوت سوره مزمل ۱۶۹...

محتوای سوره مدثر ۲۰۹...

فضیلت تلاوت سوره مدثر ۲۱۰...

محتوای سوره قیامت ۲۷۵...

فضیلت تلاوت سوره قیامت ۲۷۵...

محتوای سوره انسان ۳۲۹...

فضیلت تلاوت سوره انسان ۳۳۰...

محتوای سوره مرسلات ۳۹۱...

فضیلت تلاوت سوره مرسلات ۳۹۳...

ل - قرآن، تحریف، نسخ، تبدیل، کتاب، حفاظ و...

عدد نوزده و سوء استفاده گروه های گمراه ۲۴۱...

جمع، تنظیم و بیان آن بر عهده ما است ۳۰۰...

م - تاریخ زندگی انبیاء در قرآن و مقایسه آنها با کتب پیشین

۱ - نوح

رسالت نوح برای انذار قوم ۶۵...

نوح و ابلاغ رسالت ۶۵...

محتوای دعوت نوح اطاعت، تقوا و پرستش ۶۶...

دعوت شبانه روزی نوح ۷۰...

عدم تأثیر دعوت نوح ۷۰...

تلاش برای نشنیدن صدای دعوت نوح ۷۱...

دعوت آشکار و پنهان نوح ۷۲...

گفتم: استغفار کنید خدا غفار است ۷۷...

عصیان نوح و تبعیت از ثروتمندان ۸۹...

نقشه و مکر عظیمی بر ضد نوح ۸۹...

توصیه به مقاومت در پرستش بت ها ۹۰...

پنج بت عصر نوح، تاریخچه و دلیل وجود آنها ۹۰...

رهبران گمراه عصر نوح مردم را به گمراهی سوق دادند ۹۳...

نفرین نوح بر قوم کافر ۹۵...

نسل فاجر و گمراه گر ۹۶...

طلب مغفرت برای تمام مؤمنان در همه اعصار و امصار ۹۸...

نوح برای چه کسی مغفرت خواست؟ ۹۹...

نوح نخستین پیامبر اولوالعزم ۹۹...

نوح پیامبر شکرگزار ۱۰۱...

* اوصیاء

* علم امام

اثبات علم غیب برای پیشوایان ۱۵۷...

* ویژگی ها و صفات آنها

فضائل اهل بیت (علیهم السلام) ۳۴۴...

* راه شناخت اوصیاء

معرفی امام علی (علیه السلام) به خلافت و اعتراض، و نزول عذاب ۱۷...

معاد

(اسماء قیامت)

نام های قیامت ۲۸۸...

روز جدائی ها ۴۰۱...

روز فصل و جدائی ۴۱۹...

(حقیقت معاد)

بازگشت انسان به خاک و معاد ۸۵...

مستقر نهائی انسان نزد خدا است ۲۹۳...

مسیر نهائی پیشگاه عدل الهی است ۳۱۳...

(لزوم معاد)

وقوع رستاخیز حتمی است ۳۹۸...

(منطق منکرین معاد، شبهات و پاسخ آنها)

روز قیامت از نظر آنها دور، ولی ما نزدیک می بینیم ۲۸...

انسان (خلافکار) قیامت را انکار می کند ۲۸۱...

می پرسند روز قیامت چه وقت است؟ ۲۸۴...

کنارگزارى آخرت و کم اعتنائى ۳۰۴...

وای بر تکذیب کنندگان ۴۰۲...

(آثار ایمان به رستاخیز)

تکذیب رستاخیز ۲۵۹...

ترس از آخرت مایه اصلی پیشرفت ۲۶۸...

(مرگ)

اجل حتمی و اجل مشروط ۶۶...

یاد مرگ و آثار آن ۳۱۵...

* سکرات مرگ

حالات محتضر و اطرافیان او ۳۱۱...

تلاش برای نجات محتضر ۳۱۲...

لحظات جدائی از دنیا و شدت حال ۳۱۲...

لحظه دردناک مرگ ۳۱۳...

* مرگ خوب و بد

مرگ مؤمن و مرگ کافر ۳۱۵...

(نشانه های قیامت)

نشانه های قیامت ۳۰...

آسمان چون فلز گداخته ۳۰...

کوه ها چون پشم زده شده ۳۰...

دوست سراغ دوست نمی گیرد ۳۱...

مجرم برای نجات خود، حاضر به فدای تمام عزیزان است ۳۲...

علائم و نشانه های رستاخیز ۳۹۹...

(نفخ صور)

نفخ صور ۲۲۱...

(حوادث قیامت)

نشانه های قیامت ۳۰...

آسمان چون فلز گداخته ۳۰...

- کوه ها چون پشم زده شده ۳۰...
 دوست سراغ دوست نمی گیرد ۳۱...
 مجرم برای نجات خود، حاضر به فدای تمام عزیزان است ۳۲...
 نا آگاهی از آینده (قیامت) ۱۴۴...
 زلزله و متلاشی شدن کوه ها در رستاخیز ۱۹۱...
 در هم شکافتن آسمان در قیامت ۱۹۳...
 هشدار و انداز، اما انتخاب با شما است ۱۹۳...
 روزی که ماه منخسف گردد ۲۹۱...
 روزی که خورشید و ماه جمع و یکنواخت شوند ۲۹۱...
 تعیین زمان شهادت انبیاء در قیامت ۴۰۱...

(حالات انسان ها در قیامت)

- روز قیامت روز خروج از قبرها ۵۶...
 روز موعود، روز ذلت استهزاء کنندگان ۵۷...
 قیامت، روزی که کودکان را پیر می کند ۱۹۲...
 روزی که چشم ها خیره می شود ۲۹۱...
 در رستاخیز انسان پناهگاهی می جوید ۲۹۲...
 روزی که حق سخن گفتن ندارند ۴۱۸...

(دادگاه قیامت)

- روز پنجاه هزار سالی و عروج فرشتگان ۲۵...

دادگاه وجدان و دادگاه رستاخیز ۲۸۶...

* حساب در قیامت

در قیامت انسان از تمام اعمالش آگاه می شود ۲۹۴...

انسان به وضع خود آگاه است ولو عذر بتراشد ۲۹۵...

(شفاعت)

کسانی که از شفاعت محرومند ۲۶۰...

دوازده گروه از شافعان روز قیامت ۲۶۱...

(بهشت)

کفار و طمع بهشت ۵۰...

بهشت و لباس های ابریشمین پاداش ابرار ۳۶۲...

تخت های ویژه استراحتگاه بهشتیان ۳۶۳...

* نعمت ها

رؤیت پروردگار ۳۰۵...

نوشابه ابرار ۳۴۹...

چشمه ویژه نوشیدنی ابرار ۳۵۱...

بهشت و لباس های ابریشمین پاداش ابرار ۳۶۲...

در بهشت نه سرما است و نه گرما ۳۶۳...

تخت های ویژه استراحتگاه بهشتیان ۳۶۳...

میوه های بهشتی نزدیک و همیشگی است ۳۶۵...

ظروف پذیرائی از بهشتیان ۳۶۵...

سلسبیل، چشمه ویژه ۳۶۸...

خدمتکاران بهشتی ۳۶۹...

نعمت بزرگ و ملک کبیر ۳۶۹...

لباس ویژه، سندس و استبرق ۳۷۰...

دستبندهای مخصوص بهشتیان ۳۷۱...

شراب طهور از دست ربّ ۳۷۲...

پاداش و سپاس از کردار نیک ۳۷۴...

* بهشتیان

اینان بهشتیانند و شایسته احترام ۴۸...

چهره های شاد در قیامت ۳۰۴...

(جهنم)

* حقیقت جهنم

توصیف آتش جهنم ۳۳...

توصیف سقر ۲۳۸...

توصیف جهنم به این که دارای دودی سه شعله است ۴۱۵...

دود جهنم نه سایه دارد و نه از حرارت مانع می شود ۴۱۵...

شمایل دود و شعله های جهنم همچون قصرها ۴۱۶...

* کیفرها

آتش، کیفر عصیان ۱۳۸...

وسائل شکنجه مترفان ۱۸۹...

- مراحل چهار گانه عذاب الهی ۱۹۵...
 سقر مجازات کسی که با قرآن به مبارزه پردازد ۲۳۸...
 توصیف سقر ۲۳۸...
 آتشی که پوست را تغییر می دهد ۲۳۹...
 عذاب الهی شایسته او است ۳۱۹...
 * دوزخیان
 آتش، همه مجرمان را فرا می گیرد ۳۳...
 وسائل شکنجه مترفان ۱۸۹...
 آتشی که پوست را تغییر می دهد ۲۳۹...
 چهره های عبوس در قیامت ۳۰۸...
 احساس شدت شکست در قیامت ۳۰۸...
 دستور به کفار برای ورود به جهنم ۴۱۴...

متفرقات

- انکار معاد با آگاهی از نخستین ماده خلقت انسان ۵۱...
 بگذار در سرگرمی خود همچنان بمانند ۵۵...
 مساجد و عبادتگاه ها ویژه خدا ۱۲۹...
 انسانی که خدا را تصدیق نکرده ۳۱۸...
 نظام جنسیت در جهان ۳۲۴...
 پنج دستور مهم موفقیت ۳۷۶...
 هر نقشه ای بکشید موفقیت زان نیست ۴۲۰...

(فهرست احادیث)

الف

- إِذَا أَرَادَ الْإِمَامُ أَنْ يَعْلَمَ شَيْئاً ... ١٥٥
- إِذَا بَلَغَ الرَّجُلُ التَّسْعِينَ غَفَرَ اللَّهُ ... ٢٦٣
- إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ يَقُولُ اللَّهُ ... ٣٠٧
- إِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ الْجَنَّةِ ... ١٧٦
- إِذَا وَجَّهْتُ إِلَى عَبْدٍ مِنْ عِبِيدِي ... ٢٢٠
- الْتَفَتِ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ ... ٣١٢
- إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يُقْرَأُ هَذَرَةً ... ١٧٦
- إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ ... ٣٩
- إِنَّ لِلَّهِ عِلْماً لَمْ يَعْلَمْهُ إِلَّا هُوَ ... ١٥٣
- أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ ... ١٤٢
- أَحَدُهُمْ ... ٣٥٥
- أَخْبِرْنِي عَنِ السَّاعَةِ ... ١٤٤
- أَسْرِعِ الشَّيْبُ إِلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ... ٣٩٣
- أَعُوذُ بِعَزِيزِ هَذَا الْوَادِي ... ١١٥
- أَكْثَرُ الْإِسْتِغْفَارِ تَجَلُّبُ الرِّزْقِ ... ٨١
- اللَّهُمَّ اكْفِنِي شَرَّ جَارِي السُّوءِ ... ٢٨١
- أُمْسِيتُ أَشْهَدُ أَنَّهُ مَا أُمْسَى ... ١٠١
- أَنَا الْوَحِيدُ ابْنُ الْوَحِيدِ، لَيْسَ لِي ... ٢٢٧
- أَنَا أَوَّلُ شَافِعٍ فِي الْجَنَّةِ ... ٢٦٢
- أَنَا أَهْلٌ أَنْ أَتَّقَى، وَلَا يُشْرِكُ بِي ... ٢٧٠
- أَيُّمَا رَجُلٍ جَلَبَ شَيْئاً إِلَى مَدِينَتِهِ ... ٢٠٥

ب

بَيْنَا أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ إِذْ رَأَوْا ۝ ٣٦٤...
 بَيْنَهُ بَيَانًا وَلَا تَهْدُهُ هَذَا الشَّعْر ۝ ١٧٥...

ج

جُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا ۝ ١٣٠...

ح

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَاشِي فِي الْخَلْقِ ۝ ١١٢...

خ

خَفِيَ اللَّهُ خَوْفًا أَنْكَ لَوْ أَتَيْتَهُ ۝ ٤٢...

خَلَقَ اللَّهُ الْجِنَّ خَمْسَةَ أَصْنَافٍ: ۝ ١٦٢...

ذ

ذَاكَ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ! ۝ ١٥٨...
 ذِكْرُ الْمَوْتِ يُمِيتُ الشَّهَوَاتِ فِي النَّفْسِ ۝ ٣١٥...

ش

شَيَّبَتْنِي هُوْدُ وَالْوَاقِعَةُ وَالْمُرْسَلَاتُ ۝ ٣٩٣...

ص

الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ ۲۲۰...
صَلَاةُ اللَّيْلِ تَذْهَبُ بِذُنُوبِ النَّهَارِ ۱۷۸...
الصَّيَّامُ وَالْقُرْآنُ يَشْفَعَانِ لِلْعَبْدِ يَوْمَ ۲۶۳...

ف

فَأَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ ۱۴۵...
فَمَا فَرِحَ الْمُسْلِمُونَ بِشَيْءٍ فَرَحَهُمْ ۱۴۵...
فَيَسْتَقُونَ مِنْهَا شَرْبَةً فَيَطْهَرُ اللَّهُ ۳۷۳...

ق

قِيَامُهُ عَنْ فِرَاشِهِ لَا يُرِيدُ إِلَّا اللَّهَ ۱۸۰...

ك

كَانَ الرَّجُلُ إِذَا قَرَأَ سُورَةَ ۱۱۲...
كَأَنِّي بِمَسْجِدِكُمْ كَجَوْجُو سَفِينَةٍ ۱۵۰...

ل

لَا تَسْتَكْثِرُ مَا عَمِلْتَ مِنْ خَيْرٍ لِلَّهِ ۲۱۹...
لَا تَشْرَبُوا الْمَاءَ مِنْ ثَلْمَةِ الْإِنَاءِ ۱۶۲...
لَا تُعْطِ تَلْتَمِسُ أَكْثَرَ مِنْهَا ۲۱۹...
لَا خَيْرَ فِي دِينٍ لَيْسَ فِيهِ رُكُوعٌ ۴۲۷...
لَا رَهْبَانِيَّةَ، وَلَا تَبْتَلُ فِي الْإِسْلَامِ ۱۸۴...

- لَا عَمَلَ إِلَّا بِالْإِيَّةِ وَإِنَّمَا الْأَعْمَالُ ۳۵۵...
 لَا نَ أَطْعَمَ مُؤْمِنًا مُحْتَاجًا أَحَبُّ إِلَيَّ ۳۵۹...
 لِكُلِّ دَارٍ بَابٌ وَبَابُ دَارِ الْآخِرَةِ الْمَوْتُ ۳۱۵...
 لِلْمُؤْمِنِ كَأَطْيَبِ رِيحٍ يَشُمُّهُ فَيَنْعَسُ ۳۱۵...
 اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ ۱۸...
 لَنَا شَفَاعَةٌ وَلَا لِهَلٍ مَوَدَّتِنَا شَفَاعَةٌ ۲۶۲...
 لَنْ يُدْخِلَ الْجَنَّةَ أَحَدًا عَمَلُهُ ۴۲...

- لَوْ لَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَحَدَّثْتُكُمْ ۱۵۳...
 لَيْسَ هُوَ بِعِلْمٍ غَيْبٍ وَإِنَّمَا هُوَ ۱۵۲...

م

- مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ ۱۴۵...
 مَا تَسِرَ مِنْهُ لَكُمْ فِيهِ خُشُوعُ الْقَلْبِ ۲۰۴...
 مَا حَدُّ الْمَرَضِ الَّذِي يُفْطِرُ صَاحِبَهُ؟ ۲۹۷...
 مَا يَصْنَعُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَظْهَرَ حُسْنًا ۲۹۷...
 الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ ۱۲۵...
 مَنْ أَطْعَمَ ثَلَاثَةَ نَفَرٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ۳۵۸...
 مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِنًا حَتَّى يُشْبِعَهُ ۳۵۹...
 مَنْ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ عِنْدَ اللَّهِ إِبْرَاءُ ۳۶۰...
 مَنْ أَدَمَّنَ قِرَاءَتَهُ «سَأَلَ سَائِلٌ» ۱۶...
 مَنْ أَدَمَّنَ قِرَاءَتَهُ «لَا أُقْسِمُ» ۲۷۶...
 مَنْ أَكْثَرَ قِرَاءَتَهُ «قُلْ أَوْحَى» ۱۰۶...
 مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ نِعْمَةً ۸۱...
 مَنْ دَخَلَ فِي الْوَلَايَةِ ۱۰۲...
 مَنْ قَرَأَ «سَأَلَ سَائِلٌ» ۱۶...
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْجِنِّ ۱۰۶...

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْقِيَامَةِ شَهِدَتْ ٢٧٥...

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْمُدَّثِّرِ أُعْطِيَ ٢١٠...

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْمُرْمَلِ فِي الْعِشَاءِ ١٦٩...

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ نُوحٍ ٦٣...

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ «هَلْ أَتَى» ٣٣٠...

مَنْ قَرَأَ فِي الْفَرِيضَةِ سُورَةَ الْمُدَّثِّرِ ٢١٠...

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْمُرْمَلِ رَفَعَ ١٦٩...

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ وَالْمُرْسَلَاتِ كُتِبَ أَنَّهُ ٣٩٣...

مَنْ قَرَأَهَا عَرَفَ اللَّهَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ ٣٩٣...

مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيَقْرَأُ ٦٣...

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ ١٧...

مَنْ يَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرُ مِمَّنْ ٦٨...

الْمُنْشَأُ الْمَرْعَى ٤٠٩...

الْمُؤْمِنُ مَنْ آمَنَهُ النَّاسُ عَلَى أَنْفُسِهِمْ ١٢٥...

ن

نَحْنُ وَشِيعَتُنَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ٢٥٦...

و

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ ٣٥٥...

وَاعْلَمُوا أَنَّهُ (الْقُرْآنُ) شَافِعٌ مُشَفَّعٌ ٢٦٣...

وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ إِنَّهُ لَيَخِفُّ ٢٧...

وَإِنَّ لَهُ لَحَلَاوَةً وَإِنَّ عَلَيْهِ لَطَلَاوَةً ٢٢٥...

وَإِنَّمَا عَلِمَ الْغَيْبِ عِلْمُ السَّاعَةِ ١٥٢...

وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا... ١١٣
 وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْإِسْتِغْفَارَ... ٨١
 وَيَحْكُ إِنَّهَا كَانَتْ فَمَا أَعْدَدْتَ لَهَا؟!... ١٤٥

هـ

هَذِهِ كِفَاتُ الْأَمْوَاتِ أَيُّ مَسَاكِنُهُمْ... ٤١١
 هُوَ الرَّجُلُ يُؤْتِيهِ اللَّهُ الثَّرْوَةَ... ٤٠
 هُوَ أَنْ تَتَمَكَّثَ فِيهِ وَتُحَسِّنَ... ١٧٦
 هِيَ الْقِيَامُ فِي آخِرِ اللَّيْلِ إِلَى... ١٨٠
 هِيَ عَيْنٌ فِي دَارِ النَّبِيِّ تَفْجُرُ إِلَى دُورٍ... ٣٥١

ی

يَشْفَعُ الْأَنْبِيَاءُ فِي كُلِّ مَنْ يَشْهَدُ... ٢٦٢
 يَشْفَعُ الشَّهِيدُ فِي سَبْعِينَ إِنْسَانًا... ٢٦٢
 يَشْفَعُ النَّبِيُّونَ وَالْمَلَائِكَةُ وَالْمُؤْمِنُونَ... ٢٦٤
 يَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْعُلَمَاءُ... ٢٦٢
 يُطَهَّرُهُمْ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ سِوَى اللَّهِ... ٣٧٣
 (يُنَبِّؤُ) بِمَا قَدَّمَ مِنْ خَيْرٍ وَشَرٍّ... ٢٩٥
 يَنْظُرُونَ إِلَى رَبِّهِمْ بِلَا كَيْفِيَّةٍ وَلَا حَدٍّ... ٣٠٧
 يَنْفُذُ الْبَصَرُ فِي فِضَّةِ الْجَنَّةِ... ٣٦٦
 يُؤْذَنُ لِلْمَلَائِكَةِ وَالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ... ٢٦٢

(فهرست اعلام)

آدم (علیه السلام)، ۹۰، ۹۱، ۱۱۳، ۱۶۰، ۳۳۵،

۳۳۶

آصف بن برخیا، ۱۵۷، ۱۵۸

آلوسی، ۹، ۳۴۸، ۳۶۴، ۴۲۷

ابراهیم (علیه السلام)، ۲۱

ابراهیم تغلیسی، ۶

ابن ابی حاتم، ۲۴۵

ابن ابی کبشه، ۲۴۱

ابن تیمیه، ۲۲

ابن عباس، ۹۱، ۱۰۸، ۲۹۹، ۳۱۲،

۳۳۱، ۳۴۴، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۷، ۴۱۷

ابن مردویه، ۲۴۵

ابن ندیم، ۱۵، ۳۳۱

ابن هشام، ۱۰۹

ابو اسحاق ثعالبی، ۱۹

ابو الاسد جمحی، ۲۴۱

ابوالفتوح رازی، ۹، ۸۴، ۹۱، ۹۴،

۱۳۶، ۲۰۵

ابوالقاسم حَسْکَانی، ۱۸، ۳۳۱

ابو بصیر، ۱۵۶

ابوبکر نقاش موصلی، ۱۸

ابوبکر یحیی القرطبی، ۱۹

ابو جهل، ۲۱۳، ۲۲۵، ۲۴۱، ۲۶۸،

۳۲۰، ۳۷۷

- ابو زمعه، ۲۳
- ابو سعید خدری، ۲۷، ۱۵۸
- ابو سفیان، ۲۱۳
- ابو طالب، ۱۰۸
- ابو عبدالله زنجانی، ۱۵، ۳۳۱
- احمد زاهد، ۳۳۱
- اساف، ۹۲
- اصغ بن نباته، ۱۵۰
- الکسی سوفورین، ۳۴۷
- امام باقر (علیه السلام)، ۱۶، ۳۹، ۴۵، ۱۰۱، ۱۸۰، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۵۶، ۲۹۵، ۳۱۳، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۵۱
- امام حسن (علیه السلام)، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۴۴، ۳۵۲، ۳۴۶
- امام حسین (علیه السلام)، ۷۵، ۱۵۰، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۲
- امام شافعی، ۳۳۲، ۳۴۵
- امام صادق (علیه السلام)، ۱۶، ۱۸، ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۶۳، ۶۸، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۰، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۹۷، ۳۱۵، ۳۲۴، ۳۵۹، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۳، ۳۹۳
- ۴۱۹
- امام علی بن الحسین (علیه السلام)، ۱۵۳، ۳۱۴
- امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام)، ۲۰۴، ۳۷۹

- امراً القیس، ۲۷۸
 انس بن مالک، ۱۱۲، ۱۴۵، ۳۰۷
 بتول، ۱۸۳
 بخاری، ۱۰۸، ۲۶۴
 بغوی، ۳۳۲
 بیهقی، ۲۴۵، ۳۳۱
 جابر بن نذر، ۱۹
 جالوت، ۱۴۲
 جبرئیل، ۱۴۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۱۳،
 ۲۱۴، ۲۴۵، ۲۷۵، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۴۵،
 ۳۹۸
 حارث بن نعمان، ۱۹
 حاطب بن ابی بلتعہ، ۱۴۹
 حافظ ابو عبید هروی، ۱۸، ۲۲، ۲۳،
 ۲۴
 حام، ۱۰۰
 حجاج، ۱۵۰
 حجر بن قیس، ۱۵۰
 حکم بن ابی العاص، ۲۳
 حموینی، ۱۹
 خدیجه، ۱۶۷، ۲۱۳
 ذو نواس، ۹۲
 راغب، ۳۲، ۸۷، ۱۱۱، ۱۴۴، ۳۳۹،
 ۳۵۰، ۳۵۶، ۳۷۸، ۴۱۱، ۴۲۰، ۴۲۴
 زمخشری، ۹، ۳۳۱، ۴۲۷
 ساره، ۱۴۹
 سام، ۱۰۰
 سبط بن جوزی، ۳۳۲

سلیمان، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۵۷، ۱۵۸،

۱۶۰

سواع، ۹۰، ۹۲

سید قطب، ۹

سید مؤمن شبلنجی، ۱۹

سیوطی، ۹، ۱۹، ۳۳۱، ۳۴۶

شمس الدین شافعی، ۱۹

شیخ صدوق، ۲۶۲، ۲۹۷، ۳۴۸، ۳۹۳

شیخ طوسی، ۹، ۲۵۶

شیخ محمد زرنندی، ۱۹

شیخ محمد عبده، ۹

طالوت، ۱۴۲

طبرسی، ۹، ۱۷۴، ۱۸۶، ۲۹۲، ۳۴۸

عامر، ۲۷۸

عبد الاعلی، ۹۹

عبد الغفار، ۹۹

عبدالله بن مسعود، ۱۰۹، ۲۰۵

عبد الملک، ۹۹

عبد علی بن جمعه الحویزی، ۹

عتبه بن ربیع، ۳۷۷

عداس، ۱۰۸

عزی، ۹۳

عکرمه، ۳۳۱

علامه مجلسی، ۱۵۱، ۲۶۳، ۳۶۰

علامه امینی، ۱۵، ۱۸

علامه طباطبائی، ۹، ۶۶

علی (علیه السلام)، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۴،

- ۲۷، ۸۱، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱،
 ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۷۵، ۲۲۰، ۲۴۸،
 ۲۶۲، ۲۶۳، ۳۱۵، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲،
 ۳۳۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۴،
 ۳۶۴، ۴۰۸، ۴۱۱،
 علی بن ابراهیم، ۹۱، ۱۰۸، ۱۱۲،
 ۲۸۴، ۳۱۲، ۴۱۱،
 علی بن ابی ربیع، ۲۸۱،
 عمر بن خطاب، ۳۳۶، ۳۴۶،
 فاطمه زهراء (علیها السلام)، ۱۸۳، ۳۳۰، ۳۳۲،
 ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۶۴،
 فخر رازی، ۹، ۶۶، ۷۳، ۸۴، ۹۴، ۹۶،
 ۱۸۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۶، ۲۲۷، ۳۸۵،
 ۳۸۶، ۳۸۷، ۴۱۷،
 فرعون، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۶۹، ۱۸۷،
 ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۳۷۲، ۴۰۵، ۴۰۶،
 فضه، ۳۳۰، ۳۴۴،
 فیض کاشانی، ۹، ۲۸۸،
 قرطبی، ۹، ۲۷، ۹۲، ۱۱۲، ۲۰۵،
 ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۸، ۲۹۵،
 ۳۰۷، ۳۳۰، ۳۵۶، ۴۲۷،
 کمیل بن زیاد، ۱۵۰،
 کنعان، ۱۰۰،
 گنجی شافعی، ۳۳۲،
 لات، ۹۳،
 لامک، ۹۹،
 لمک، ۹۹،
 مالک بن طلاله، ۲۳،

محمد (صلی الله علیه وآله)، ۱۶، ۲۷، ۱۰۶، ۱۰۸،

۱۳۲، ۱۴۵، ۲۱۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۶۸،

۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۶۰

محمد بن علی الجواد، ۷، ۱۳۰

محمد رشید رضا، ۹

مروان، ۱۵۰

مریم، ۸۵، ۱۳۹، ۱۸۳

معتصم عباسی، ۱۳۰، ۱۳۱

ملکه سبا، ۱۶۰

موسی (علیه السلام)، ۱۱۷، ۱۴۲، ۱۶۹، ۱۹۱،

۳۷۲

مهدی (علیه السلام)، ۱۳۹

نائله، ۹۲

نسر، ۹۰، ۹۲

نعمان بن حارث فهری، ۱۷، ۱۹

نوح (علیه السلام)، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۷۰،

۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۸۲، ۸۳

۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۶،

۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲،

۴۰۵، ۴۰۶

واحدی، ۹، ۲۳۳، ۳۳۲

واقدی، ۹۲

ود، ۹۰، ۹۲

ولید بن مغیره، ۲۱۳، ۲۲۴، ۲۲۵،

۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۴،

۲۳۶، ۳۷۷، ۴۵۵

ویل دورانت، ۴۵

هبل، ۹۲

هیثمی، ۱۵۰

یافت، ۱۰۰

یعقوب (علیه السلام)، ۲۷، ۱۳۴

یعوق، ۹۰، ۹۲

یغوث، ۹۰، ۹۲

یوسف (علیه السلام)، ۲۷، ۱۳۴

(فهرست کتب)

اتقان، ۳۳۱

احتجاج طبرسی، ۳۴۸

احقاق الحق، ۱۵۸، ۳۳۲، ۳۴۵

احکام زندان در اسلام، ۳۵۴

اسباب النزول، ۹، ۳۳۲

استیعاب، ۲۴

اسد الغابۀ، ۲۴

اصول کافی، ۱۲۵، ۱۵۶، ۱۷۶، ۳۵۹

اعلام القرآن، ۹۲، ۱۰۱

الاصابة ابن حجر، ۱۵۰

البيان في غرائب القرآن، ۹۶، ۲۲۱،

۳۲۰

الرياض النظره، ۱۵۰

الغدير، ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۴، ۳۴۵

الكشف و البيان، ۱۹

المعجم المفهرس، ۳۹

المفردات في غريب القرآن، ۶

المنجد، ۳۲۰، ۳۵۶

الميزان، ۹، ۶۶، ۱۹۴، ۲۰۳، ۲۱۷،

۲۲۶، ۲۷۶، ۳۰۷، ۳۲۰، ۳۳۱، ۳۴۸

امالی، ۲۷

انجيل، ۸۰

اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، ۱۶۳،

۳۴۲

ایضاح، ۳۳۱

بحار الانوار، ۴۲، ۷۵، ۱۰۱، ۱۵۱،

۱۵۳، ۱۷۸، ۲۶۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۶۰

تاریخ القرآن، ۱۵، ۳۳۱

تذکره، ۱۹، ۲۶۷، ۳۳۲

تفسیر المنار، ۹

تفسیر برهان، ۹، ۴۶، ۱۰۶، ۲۱۹،

۲۷۰، ۲۹۵، ۴۱۱

تفسیر تبيان، ۹، ۲۵۶

تفسیر روح الجنان (ابوالفتوح رازی)،

۹، ۸۴، ۹۱، ۹۴، ۱۳۶، ۲۰۵

تفسیر صافی، ۹، ۲۸۱

تفسیر علی بن ابراهیم، ۹۱، ۱۰۸،

۱۱۲، ۲۸۴، ۳۱۲، ۴۱۱

تفسیر قرطبی، ۹، ۲۷، ۹۲، ۱۱۲،

۲۰۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۵۷، ۲۶۸، ۲۹۵،

۳۰۷، ۳۳۰، ۳۵۶، ۴۲۷

تفسیر کبیر، ۶۶، ۷۳، ۸۴، ۹۴، ۹۶،

۱۸۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۶، ۲۲۷، ۳۸۶

تفسیر کشاف، ۹، ۲۲۷، ۳۳۱، ۴۲۷

تفسیر مراغی، ۹، ۱۴۵، ۲۲۶، ۲۲۷،

۲۳۱، ۲۴۵، ۲۶۸، ۲۸۱

تفسیر مفاتیح الغیب، ۹

تناسق الآيات و السور، ۱۵، ۳۳۱

تورات، ۸۰، ۱۰۰

- خصال صدوق، ۲۶۲، ۳۴۸، ۳۹۳
 دائرة المعارف دهخدا، ۱۰۱
 درّ المشور، ۹، ۱۶۷، ۱۷۷، ۳۳۱،
 ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۶۴
 درر السمطين، ۱۹
 دلائل النبوة، ۳۳۱
 روح البيان، ۱۲۵، ۲۵۶، ۳۸۲، ۴۲۷،
 ۴۲۹
 روح المعاني، ۹، ۱۱۵، ۱۶۸، ۱۹۰،
 ۲۲۰، ۲۸۱، ۳۰۷، ۳۲۰، ۳۴۸، ۳۴۹،
 ۳۵۱، ۳۶۴، ۳۶۷، ۴۲۷
 روزه، روش نوین برای درمان
 بیماری ها، ۳۴۷
 رهبران بزرگ، ۲۸۸
 سراج المنير، ۱۹
 سفينة البحار، ۶۸، ۱۶۲
 سنن ابی داود، ۲۶۳
 سنن ابی ماجه، ۲۶۲
 سيره ابن هشام، ۱۰۹
 سيره حلبی، ۱۹
 شرح جامع الصغير، ۱۹
 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد،
 ۳۱۵
 شفاء الصدور، ۱۸
 صحيح بخارى، ۱۰۸، ۲۶۴
 صحيح مسلم، ۱۰۸، ۲۶۲
 طبقات ابن سعد، ۱۵۰
 غريب القرآن، ۱۸
 فرائد السمطين، ۱۹

- فرهنگ قصص قرآن، ۱۰۱
فضائل الخمسه، ۱۵۱
فهرست، ۱۵، ۳۳۱
فی ظلال القرآن، ۹، ۱۰۸، ۲۱۷، ۲۲۶
کامل ابن اثیر، ۱۵۰، ۳۵۵
کفایه الطالب، ۳۳۲
لسان العرب، ۲۵۵، ۳۵۶
مجمع البحرين، ۱۸۴
مجمع البیان، ۹، ۱۶، ۱۸، ۲۷، ۶۳،
۷۲، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۲،
۱۱۵، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۰،
۱۸۶، ۱۹۰، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۶،
۲۲۶، ۲۴۱، ۲۵۷، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۹۲،
۲۹۷، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۳۰،
۳۳۱، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۵۶، ۳۶۵، ۳۶۶،
۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۹، ۳۹۳، ۴۲۶، ۴۲۷
محجۃ البیضاء، ۲۸۸
مستدرک الصحیحین، ۱۵۰
مسند احمد، ۱۰۸، ۲۶۲، ۲۶۳
معاد و عالم پس از مرگ، ۲۸۸
معالم التنزیل، ۳۳۲
مفاهیم القرآن، ۲۶۴
مفردات، ۸۷، ۱۱۱، ۱۴۴، ۱۸۴، ۳۳۹،
۳۵۰، ۳۵۶، ۳۷۸، ۴۱۱، ۴۲۰، ۴۲۴
مناقب ابن شهر آشوب، ۲۶۳
من لا یحضره الفقیه، ۲۹۷
منهاج السنه، ۲۲
نظم الدرر، ۱۵، ۳۳۱

نور الابصار، ۱۹

نور الثقلین، ۹، ۲۷، ۳۹، ۴۱، ۸۱، ۹۷،

۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۳۱، ۱۵۸، ۱۶۸،

۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۴، ۲۰۱، ۲۱۹، ۲۵۷،

۳۰۶، ۳۱۲، ۳۵۱، ۳۷۳، ۴۱۹

نهج البلاغه، ۸۱، ۱۱۲، ۱۴۲، ۱۵۰،

۱۵۱، ۱۵۲، ۲۲۰، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۶۳،

۴۰۹

وسائل الشیعه، ۱۳۰، ۱۳۱

(فهرست ازمنه و امکنه)

آفریقا، ۱۰۰

ابطح، ۲۲

بدر، ۲۲، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۸۹، ۳۲۰

بصره، ۱۵۰

تبوک، ۹۲

جوف، ۹۲

چین، ۱۰۰

حبشه، ۳۴۶

دار الندوه، ۱۶۸، ۲۲۳، ۲۲۴

دومه الجندل، ۹۲

رکن یمانی، ۹۲

روضه خاخ، ۱۴۹

رهاط، ۹۲

طائف، ۱۰۸، ۲۲۸

عکاظ، ۱۰۸

غدير خم، ۱۷، ۲۰

کریلا، ۷۵، ۱۵۰، ۴۲۹

کوه حرا، ۲۱۳

لیلۃ المبيت، ۱۵۵

مدینه، ۱۵، ۲۲، ۱۴۹، ۱۶۷، ۱۹۷،

۲۰۱، ۲۰۳، ۲۴۶، ۲۵۸، ۳۲۷، ۳۳۰،

۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۳

مسجد الحرام، ۱۳۰، ۱۴۹، ۲۲۳،

۲۲۵

مسجد خیف، ٤٢٩

مکه، ١٣، ١٥، ٢٢، ٢٤، ٤٠، ٥٠، ٥٩،

٦١، ٧٣، ٩٢، ١٠٣، ١٠٨، ١٠٩،

١٣٢، ١٤٩، ١٦٥، ١٦٨، ١٧٣، ١٩٧،

٢٠١، ٢٠٣، ٢٠٧، ٢٠٩، ٢١٣، ٢٤٦،

٢٥٨، ٢٧٣، ٣٣١، ٣٤٨، ٣٨٩، ٣٩١

منی، ٤٢٩

یمن، ٩٢، ١٠٩

یوم التغابن، ٢٨٩

یوم التناد، ٢٨٩

یوم الجمع، ٢٨٩

یوم الحساب، ٢٨٩

یوم الحسرة، ٢٨٩

یوم الحق، ٢٨٩

یوم الحكم، ٢٨٩

یوم الدین، ٢٨٩

یوم الراجفة، ٢٨٩

یوم الرادفة، ٢٨٩

یوم الطلاق، ٢٨٩

یوم العذاب، ٢٨٩

یوم الفرار، ٢٨٩

یوم الفراق، ٢٨٩

یوم الفصل، ٢٨٩

یوم القارعة، ٢٨٩

یوم القيامة، ٢٨٩

یوم المحاسبة، ٢٨٩

يوم المسأله، ٢٨٩

يوم الندامه، ٢٨٩

يوم الوقعه، ٢٨٩

يوم تبلى السرائر، ٢٨٩

يوم لا يغنى مولى عن مولى شيئا، ٢٨٩

يوم لا ينفع مال و لا بنون، ٢٨٩

يوم يفر المرء من اخيه، ٢٨٩

(فهرست قبایل و طوایف و ...)

اصحاب الفیل، ۲۳، ۲۴

اصحاب یمین، ۲۵۴

بنی اسرائیل، ۱۴۲

بنی قطفیف، ۹۲

بنی کلب، ۹۲

بنی مخزوم، ۲۲۵

بنی مذجع، ۹۲

ثقیف، ۴۲۷

حمیر، ۹۲

خزاعه، ۲۴۱

ذی الکلاع، ۹۲

قریش، ۱۳۶، ۱۵۵، ۱۶۸، ۲۲۳،

۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۴۱، ۲۶۸

قوم ثمود، ۴۰۵، ۴۰۶

قوم عاد، ۴۰۵، ۴۰۶

قوم لوط، ۲۱، ۴۰۵، ۴۰۶

نصاری، ۲۴۳، ۲۴۴

هذیل، ۹۲

همدان، ۹۲

یهود، ۹۲، ۱۰۰، ۲۰۴، ۲۴۳، ۲۴۴،

۲۴۵

صفحه ۴۸۲

(فهرست اشعار)

- آنجا که عیان است، چه حاجتی به بیان است؟ ۳۱...
- آنجا که کس است یک حرف بس است! ۲۰۴...
- إِلَى مَ إِلَى مَ وَ حَتَّى مَتَى؟ ۳۳۲...
- تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش ۲۶۹...
- تا که از جانب معشوق نباشد کششی ۲۶۹...
- ز تاریکی خشم و شهوت، حذر کن! ۴۱۶...
- لَا وَ أَيْكَ إِنَّهُ الْعَامِرِ ۲۷۸...
- ور نه سزاوار خداوندیش کس نتواند که به جا آورد ۲۰۲...

(کلمات معنی شده در این جلد)

- «أَنِيَّةٌ» ۳۶۶...
 «أَبَدٌ» ۱۴۴...
 «أَحْسَانٌ» ۴۲۵...
 «اسْتَبْرَقَ» ۳۷۰...
 «أُسْفَرَ» ۲۵۱...
 «أَقْتَتَ» ۴۰۱...
 «أَكْوَابٌ» ۳۶۶...
 «أَمَانَتٌ» ۴۵...
 «أَنْبِیَاتٌ» ۸۵...
 «انْطَلَقُوا» ۴۱۴...
 «انْكَالٌ» ۱۸۹...
 «أَبْرَارٌ» ۳۴۹...
 «أَجْدَاثٌ» ۵۶...
 «أَرَائِكُ» ۳۶۴...
 «أَسَاوِرٌ» ۳۷۱...
 «أَسْرٌ» ۳۸۳...
 «أَقْوَمٌ» ۱۸۱...
 «أَمَدٌ» ۱۴۴...
 «أَمْشَاجٌ» ۳۳۶...
 «بَاسِرَةٌ» ۳۰۸...
 «بَخْسٌ» ۱۲۴...
 «بِرٌّ» ۳۴۹...
 «بَرْقٌ» ۲۹۱...
 «بَسَاطٌ» ۸۶...
 «بَسَرٌ» ۲۳۵...

- «بَشَرٌ» ۲۳۹...
 «بَصِيرَةٌ» ۲۹۶...
 «بُكْرَةٌ» ۳۷۸...
 «بَلَاغٌ» ۱۳۸...
 «بَنَانٌ» ۲۸۲...
 «تَابَ عَلَيْكُمْ» ۱۹۸...
 «تَبَارَ» ۹۸...
 «تَبَتَّلٌ» ۱۸۳...
 «تَحَرَّوْا رَشَدًا» ۱۲۵...
 «تَرَاقَى» ۳۱۱...
 «تَرْجُونُ» ۷۸...
 «تَرَهُّهُمْ» ۵۷...
 «تَقَوُا» ۴۲۵...
 «تَمَطَّى» ۳۱۹...
 «تَمْهِيدٌ» ۲۲۹...
 «تُؤْوِيهِ» ۳۳...
 «جَدٌّ» ۱۱۱...
 «جَمَالَتٌ» ۴۱۷...
 «حَرَسٌ» ۱۱۸...
 «حَمِيمٌ» ۳۱...
 «دِيَارٌ» ۹۶...
 «رَاقٍ» ۳۱۱...
 «رَجَزٌ» ۲۱۷...
 «رَسَالَاتٌ» ۱۳۸...
 «رَشْدٌ» ۱۱۱...
 «رَصَدٌ» ۱۴۶...
 «رُقِيهِ» ۳۱۱...
 «رُوحٌ» ۲۶...
 «رَهَقٌ» ۱۲۴...

«رَهْنَه» ۲۵۵...

«زَمهریر» ۳۶۴...

«سائل» ۴۱...

«سَأْرَهْقُهُ» ۲۳۰...

«سَبَّح» ۱۸۲...

«سُدی» ۳۲۱...

«سراج» ۸۴...

«سیراع» ۵۶...

«سفیه» ۱۱۳...

«سَقَر» ۲۳۸...

«سَلَسِل» ۳۴۰...

«سلسبیل» ۳۶۸...

«سُنْدُس» ۳۷۰...

«شَرَر» ۴۱۶...

«شَطَط» ۱۱۴...

«شَوی» ۳۳...

«شهاب» ۱۱۸...

«شَبیب» ۱۹۲...

«صُخْف» ۲۶۷...

«صَعَد» ۱۲۸...

«صَعُود» ۲۳۰...

«صُعُود» ۲۳۰...

«صُفْر» ۴۱۷...

«طَباق» ۸۳...

«طُمِسَتْ» ۴۰۰...

«ظِلَال» ۴۲۳...

«عَبَس» ۲۳۵...

«عَبَّوس» ۲۳۵...

«عُرْف» ۳۹۶...

«عَزِيز» ۵۰...

«عَنِيْد» ۲۲۹...

«عَهْد» ۴۶...

«عِهْن» ۳۰...

«عَلَق» ۱۲۷...

«فَاجِر» ۹۷...

«فَاقِرَةٌ» ۳۰۸...

«فِجَاج» ۸۷...

«فِرَوج» ۴۴...

«فَصِيْلَةٌ» ۳۳...

«فَقِيْر» ۳۰۹...

«فِيء» ۴۲۳...

«قَاسِط» ۱۲۴...

«قَدَد» ۱۲۳...

«قَدَر» ۲۳۳...

«قَرَار» ۴۰۷...

«قَسْوَرَةٌ» ۲۶۶...

«قُطُوْف» ۳۶۵...

«قَمْطَرِيْر» ۳۵۶...

«قَوَارِيْر» ۳۶۶...

«قِيَام» ۱۷۲...

«كَافُوْر» ۳۵۰...

«كُبْر» ۲۵۲...

«كَثِيْب» ۱۹۱...

«كَفَار» ۹۷...

- «کَیْدٌ» ۴۲۰...
 «گورخر» ۲۶۶...
 «لَا تَمُنُّ» ۲۱۹...
 «لباس» ۲۱۵...
 «لَبَدٌ» ۱۳۲...
 «لَطَى» ۳۳...
 «لَقَاهُمْ» ۳۵۸...
 «لَنْ تُخْصُوهُ» ۱۹۸...
 «لَوَاحِهُ» ۲۳۹...
 «لَوَامَهُ» ۲۸۰...
 «محروم» ۴۱...
 «مِدْرَارٌ» ۷۷...
 «مساجد» ۱۲۹...
 «مُسْتَطِيرٌ» ۳۵۲...
 «مشیب» ۱۹۲...
 «مَعَاذِرٌ» ۲۹۶...
 «مَقَرٌّ» ۲۹۲...
 «مُلْتَحَدٌ» ۱۳۷...
 «ملک کبیر» ۳۷۰...
 «مَمْلُودٌ» ۲۲۸...
 «مُنْفَطِرٌ» ۱۹۳...
 «مُهْطِعِينَ» ۵۰...
 «مُهْلٌ» ۳۰...
 «ناشیئه» ۱۸۰...
 «ناضِرَةٌ» ۳۰۵...
 «ناقور» ۲۲۱...
 «نَبْتَلِيهِ» ۳۳۷...

«نَحْوُضُ» ۲۵۸...

«نَزَاعَهُ» ۳۳...

«نُسِفَت» ۴۰۰...

«نُصِبُ» ۵۶...

«نَضْرَهُ» ۳۵۷...

«نطفه» ۳۲۳...

«نعیم» ۳۷۰...

«نفر» ۱۱۰...

«نفس اماره» ۲۸۵...

«نفس لوّامه» ۲۸۵...

«نفس مطمئنه» ۲۸۶...

«وَبِيلُ» ۱۹۲...

«وَحِيداً» ۲۲۷...

«وَزَرَ» ۲۹۳...

«وزیر» ۲۹۳...

«وَطْئاً» ۱۸۰...

«وقار» ۷۸...

«وَيْلُ» ۴۰۲...

«هجر جمیل» ۱۸۵...

«هَلُوعُ» ۳۶...

«هَنِيْءُ» ۴۲۴...

«يَتَمَطَّى» ۳۱۹...

«يَحْسِبُ» ۲۸۲...

«يَخْوُضُوا» ۵۵...

«يُفْتَلِدِي» ۳۲...

«يُفَجِّرُونَ» ۳۵۱...

«يُودُ» ۳۲...

«يُوفِضُونَ» ۵۷...

«يُؤْتَر» ۲۳۶...
